حکایاتی طلایی از زندگی حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه

نوشته:

عبدالمالک مجاهد

ترجمه:

د. نور محمد جمعه امرا

عنوان کتاب: حکایاتی طلایی از زندگی حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه

عنوان اصلی: سیدنا ابوبکر صدیق رضي الله عنه کی زندگی کے سنہرے واقعات (اردو)

نوشته: عبدالمالک مجاهد

ترجمه: د. نور محمد جمعه امرا

موضوع: تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: دی (جَدی) ١٣٩٦ هـ.ش - ربیع الثاني ١٤٣٩ هـ.ق

منبع: کتابخانه قلم www.qalamlib.com



ایمیل: **book@qalamlib.com**



بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

سخنی از مؤلف و ناشر

هر مسلمان درستی بر این باور است که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ پس از پیامبران و رسولان الهی ﷺ، والاترین و برترین شخصیت فرزندان آدم است.

وقتی بدین فکر افتادم که درباره شخصیت‌های برتر تاریخ اسلام قلم زنم پیش از همه، چهره تابان خلفای راشدین جلوی چشمانم نقش بست.

این کتاب تلاش دارد تا با گلچین نمودن قسمت‌های با ارزشی از زندگی حضرت ابوبکر ﷺ، به نسل نوجوان کمک کند تا وی را بیشتر و بهتر بشناساند و او را به عنوان الگو در زندگی خویش قرار دهند.

بی‌گمان حضرت ابوبکر ﷺ؛ با ایمانی استوار چون کوه‌های سترگ و با اخلاقی بلند پایه، شخصیتی نابغه بود.

حضرت صدیق اکبر ﷺ آن شخصیت خوش سعادتی است که شرف آشنایی و دوستی و همراهی پیامبر اکرم ﷺ را از دوران کودکی داشتند؛ پیش از همه سعادت ایمان آوردن به رسول خدا ﷺ و گرویدن به دین مبین اسلام نصیب ایشان شد. پس از آن تا آخرین لحظه زندگی سرشار از رشادت‌ها و دلیری‌هایشان همیشه و همه وقت کمر خدمت به رسول اکرم ﷺ بسته بود و در پیروی و فرمانبرداری از تعالیم آن مقام رسالت، هرگز کوچکترین کوتاهی از ایشان سر نزد و همواره در برابر فرامین و دستورات الهی کمر طاعت خم کرده بودند.

ایشان نسبت به رسول الله ﷺ از ارادت و عقیده و محبت خاصی بهره‌مند بود، هرگز از جان و مال و روح و روانش در کسب رضایت و خدمت آن حضرت ﷺ دریغ نکرد و رسول الله ﷺ نیز ایشان را بی‌نهایت دوست میداشت. پیامبر اکرم ﷺ به ایشان این شرف و جایگاه بلند را تقدیم داشتند که در سفر تاریخی هجرت تنها او را به همراهی با خود انتخاب فرمودند و نیز وی در روزهای آخر زندگی وقتی بیماری بر ایشان شدت گرفت، دستور دادند تا ابوبکر بر سجاده‌اش ایستاده و امامت مسلمانان را بر عهده بگیرد. پیامبر ﷺ در رابطه با گماشتن حضرت ابوبکر ﷺ بعنوان امام فرمود که خداوند

و مؤمنان، جز ابوبکر صدیق برای امامت امت کسی را نخواهند پذیرفت. حضرت رسول اکرم ﷺ، در تمامی دوران زندگی مبارکشان هرگز ابوبکر را از خود جدا نکردند. بسیاری از اوقات که آن حضرت درباره خودشان چیزی بیان می‌داشتند نام حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق را نیز ذکر می‌کردند. گویا این دوستی و رفاقت نزد پروردگار عالم از چنین ارزشی برخوردار بود که نخواست این دو دوست پرمهر، حتی پس از وفاتشان از کنار هم جدا شوند، از اینرو تقدیر الهی بر این رفت تا حضرت ابوبکر پس از وفاتشان در کنار آرامگاه حضرت رسول خاتم ﷺ دفن شود و چون در سور حشر دمیده شود و پیامبر اکرم ﷺ از جای خویش برخیزند ابوبکر صدیق ﷺ؛ یار غار و دوست و عزیزشان نیز در کنارشان برخیزد. روز قیامت چون حضرت رسول اکرم ﷺ بر حوض کوثر می‌نشیند، حضرت ابوبکر صدیق همراه ایشان خواهند بود. آن هنگام که حضرت رسول الله ﷺ، پیش از همه پیامبران وارد بهشت می‌شود، پیش از پیروان همه پیامبران، یار غار حضرت رسول خاتم ﷺ؛ حضرت ابوبکر صدیق شرف وارد شدن به بهشت برین را خواهد داشت.

چشمان همه صحابه کرام و دست پروردگان مکتب رسول اکرم ﷺ، پس از وفات جانگداز آن جناب والا، به شخصیت بی‌مانند حضرت ابوبکر صدیق خیره شده بود و هنگامی که حضرت رسول الله ﷺ به ملکوت أعلی پیوست، امت بدون کوچکترین تأخیر و تردیدی دست در دستان مهر و وفای ابوبکر صدیق نهاده و او را بر مسند خلافت و جانشینی پیامبر اکرم ﷺ نشاندند.

چون رسول خدا ﷺ چشم از جهان فرو بست و دنیای فانی را ترک گفت، فتنه‌ها و آشوب‌های هولناک سر از خاک برآورد: آشوب ویرانگر مسیلمه کذاب، فتنه انکار کنندگان زکات و همچنین آتش افروزی مرتدان از دین بازگشته. در این فضای پر آشوب و در این لحظه‌های بسیار خطرناک، حضرت ابوبکر صدیق ثابت کرد که مرد روزهای بحرانی است. ایشان با همتی بلندتر از کوه هیمالایا و با رشادت و دلیرمردی بی‌مانندی در مقابل فتنه‌های درنده و آشوب‌های ویرانگر سینه سپر کرده، فرمودند: به سپاه اسامه بگویید به همان سویی که محبوب و آقایم؛ سرور کائنات ﷺ دستور داده حرکت کند، و چون افرادی نامی و دلیر چون حضرت علی بن أبی‌طالب و حضرت عمر فاروق اعتراض کرده، گفتند: در این لحظه‌های بحرانی که شهر مدینه و پایتخت اسلام

بشدت در خطر است شما چطور به لشکر دستور می‌دهید از منطقه خارج شود، چه کسی از مدینه دفاع خواهد کرد؟!

ایشان در این لحظه‌های بحرانی و حساس چون کوه سترگ در برابر طوفان‌های هولناک ایستاده فرمود: "در هر صورت لشکر اسامه باید بسوی هدف خود حرکت کند، من هرگز بخود اجازه نمی‌دهم پرچمی که پیامبر خدا ﷺ بسته را باز کنم".

صدایی از میان مردم گفت: اسامه؛ سردار لشکر، نوجوانی بی‌تجربه است. ابوبکر با ایمانی راسخ در برابر چنین حرف‌هایی که می‌توانست روحیه مسلمانان را تضعیف کند شوریده، فرمود: "من در هیچ شرایطی حاضر نیستم کسی که رسول خدا ﷺ به عنوان سالار لشکر تعیین نموده را بر کنار کنم!". پس از آن سپاه اسامه بسوی "بلقاء" روانه شد و پرچم پیروزی را در منطقه به اهتزاز درآورده و در کمال سلامتی، مردانه به مدینه باز گشت.

چون برخی از قبیله‌های عرب از پرداخت زکات سرباز زدند، ابوبکر با شموخ ایمان و با صدای بلند اعلام کرد: "شمشیرهای برانتان را از نیام برکشید. تا من زنده‌ام اجازه نخواهم داد کسی کوچکترین خللی به شریعت و دیانت رسول الله ﷺ وارد کند. اگر کسی در زمان پیامبر خدا ﷺ مهار شتری را به عنوان زکات پرداخت می‌کرد و حالا از دادن آن سر باز می‌زند، بسوی او لشکری گسیل خواهم داشت".

به سردار خوش نام اسلام "خالد بن ولید" دستور داد تا برای سرکوبی "مسیلمه کذاب" که به دروغ ادعای پیامبری کرده بود حرکت کند و این شرور نگونبختی که می‌خواهد سیمای پیامبری را لکه‌دار کند به سزای عملش برساند.

و چون قبائل اطراف مدینه مرتد شده از دین بازگشتند و برای یورش به مدینه منوره خط و نشان می‌کشیدند، این کوه سترگ عزیمت و مردانگی، در برابر شاگردان و دست‌پرورده‌های مکتب رسالت ایستاده فرمود: "به مرتدان اجازه رسیدن به مدینه را نخواهیم داد. از مدینه حرکت کرده به سرزمین‌های آن‌ها حمله‌ور خواهیم شد و خودم شخصا فرماندهی سپاه را به عهده خواهم گرفت". گر چه هضم کردن تصمیم‌های حکیمانه ابوبکر صدیق برای بسیاری دشوار بود، تاریخ گواهی داد که سیاست‌های ایشان صد در صد عاقلانه و درست و بجا بود.

پس از رحلت جانگداز رسول اکرم ﷺ، حضرت ابوبکر صدیق در حالی زمام خلافت را بدست گرفت که آتش فتنه از هر طرف شعله‌ور شده بود و از هر سو خبر شورش و

دگرگونی می‌رسید، وضعیت بسیار بحرانی بود؛ در جایی خبر از فتنه مرتد شدن و از دین بازگشتن، در جایی دیگر فتنه انکار پرداخت زکات؛ در یک سو شورش دروغگویانی که ادعای پیامبری می‌کردند، در سویی دیگر اختلاف صحابه بزرگوار بر گسیل داشتن سپاه اسامه بسوی مؤته بود. همچنین خطر یورش و شبیه‌خون زدن قبائل ستیزه‌جو به مدینه منوره مسلمانان را بشدت تهدید می‌کرد. در این فضای بسیار خطرناک و طوفان‌های هولناک آشوب، این شخصیت وارسته توانست با عزم و اراده راستین و با همت بلند و حکمت و دوراندیشی، کشتی اسلام را از زیر دندان‌های تیز موج‌های هولناک نجات داده و بر ساحل آرام لنگر اندازد. این تصویری است گویا از صلاحیت‌های بزرگ و مدیریت ویژه این ابرمرد شکست ناپذیر. تاریخ رهبر و سیاستمداری دیگر چون حضرت ابوبکر صدیق ﷺ، سراغ ندارد که بتواند با این زیرکی و حکمت و با این شجاعت و دلیری این‌چنین طی مدت ناچیز خلافت خود بر فتنه‌ها و آشوب‌ها چیره گشته و تنها در مدت دو سال حکمرانی خود امن و امان را در گوشه و کنار مملکت خویش برقرار سازد.

هدف این کتاب بطور خاص نوجوانان می‌باشد. آرزو دارم در دل‌های آن‌ها عشق و محبت به حضرت صدیق اکبر ﷺ ریشه دواند و از کارنامه سرشار از رشادت‌ها و دلیری‌ها و پند و اندرزهای آن مقام والا بهره برند. نسل‌های نوین باید دریابند ایشان چه شخصیت وارسته و بزرگواری بودند. و بر کردار و اخلاقشان واقف شوند. ایشان برای سربلندی دین مبین اسلام و نجات آن از گرداب تند حوادث چه زحمت‌ها و تلاش‌ها که بخرچ ندادند و چه قربانی‌ها و جان‌نثاری‌ها که نکردند!

امروزه در جهان اسلام صدها هزار مسلمان است که با انتساب خود به حضرت صدیق اکبر ﷺ خود را مفتخر می‌دانند و با پسوند "صدیقی" نام‌های خود را زینت می‌بخشند. حضرت صدیق اکبر ﷺ به خدایش بی‌نهایت اعتماد و اطمینان و امید داشت. در کمال دانش‌وری و دور اندیشی و حکمت، اولین هدف در زندگیش اطاعت و فرمانبرداری بی‌چون و چرا از تمامی دستورات و فرامین رسول الله ﷺ و پیروی مطلق از ایشان بود. چقدر نگونبخت و بیچاره و درمانده‌اند آن‌هایی که با انکار مکانت و جایگاه و صفات این شخصیت وارسته عاقبت خویش را خراب و سیاه می‌کنند!

خوانندگان ارجمند!

این کتاب شامل پاره‌ای از حکایت‌های درخشان و طلایی از زندگی مبارک حضرت ابوبکر صدیق ﷺ است و در تدوین آن تمامی تلاش خود را بر این داشته‌ایم تا هیچ حکایت نادرست و ساختگی، یا روایت من درآوردی و یا ضعیف و مشکوک را نیاوریم. با حمد و سپاس بیکران الهی و با فضل و کرم آن ذات یکتا تمامی حکایات مذکور در کتاب درست بوده و از مصادر تاریخی قابل اعتماد برگرفته شده است. در ترتیب و بازنگری، تخریج و تحقیق و تصحیح زبان نوشتاری و ویراستاری، همکاران ورزیده و با تجربه‌ی مؤسسه "دار السلام"؛ پروفسور محمد ذوالفقار، قاری محمد اقبال عبدالعزیز بطور تمام وقت شرکت داشتند. من از این دو شخصیت بزرگوار کمال تشکر و قدر دانی دارم که برای بهتر ساختن این کتاب با من همکاری لازم را داشتند. و از هنرمند کارکشته و زبردست، جناب شهزاد احمد نیز کمال تشکر دارم که با عشق و علاقه خاصی کتاب را بدین صورت زیبا طراحی کردند.

جای دارد به خوانندگان گرامی این مژده را بدهم که به یاری خداوند متعال بزودی کتاب به زبان انگلیسی و زبان‌های دیگر نیز ترجمه خواهد شد.

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٢٧﴾ [البقرة: ١٢٧]

«... ای پروردگار ما! (این عمل را) از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوا و دانا (به گفتار و نیّات ما) هستی».

خدمتگزار قرآن و سنت

عبدالمالک مجاهد

ریاض – عربستان سعودی

ماه مبارک رمضان ۱۴۳۲هـ

اوت ۲۰۱۱م.

۱- نام و نسب حضرت ابوبکر صدیق ﷛

نام حضرت ابوبکر صدیق ﷛؛ عبدالله و کنیه‌اش؛ ابوبکر و اسم پدرشان عثمان بن عامر بود. و ایشان به کنیه خود "أبی قحافه" بیشتر مشهور بودند. که به یکی از خانواده‌های اشراف قریش متعلق بودند. بنوتیم بن مرة که حسب و نسب یا بنیه ایشان بدان تعلق داشت یکی از ده خانواده معزز و شرافتمند قریش بود.

اجازه دهید نظری به نسب خانوادگی ایشان بیندازیم:

عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرّة بن کعب بن لؤی بن غالب قریشی تیمی.

پشت (جد) هفتم‌اش که "مره" باشد از پدر بزرگ‌های پیامبر خدا ﷺ است. حضرت ابوبکر صدیق ﷛ صفات و ویژگی‌های بسیار والایی را در خود جمع کرده بود. شخصیتش جوانب گوناگونی را در برگرفته است. وی لقب‌های متعددی دارد که هر لقب بیانگر صفت و ویژگی خاصی در ایشان است و قسمتی از شخصیت ایشان را به تصویر می‌کشد.[۱]

۲- شجرۀ طیبه امام الأنبیاء و سیدنا ابوبکر صدیق ﷛

نسب ابوبکر صدیق ﷛ در جد هفتمش "مرة" به رسول الله ﷺ، می‌رسد...

۱- الإصابة: ۴/ ۱۴۴، ۱۴۵، سیرة و حیاة الصدیق از مجدی فتحی السید، ص:۲۷.

2-

شجرۂ طیبہ امام الانبیاء ﷺ
اور
سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ

خاندانِ قریش

فہر (قریش)
محارب
غالب
حارث
ضبہ
أہیب
ہلال
جراح
عبداللہ
ابوعبیدہ رضی اللہ عنہ
لوی
عامر
زمعہ
سودہ رضی اللہ عنہا
تیم الادرم
کعب
خزیمہ
حارث
مرّہ
ہصیص
عدی
عمرو
رزاح
قرط
عبداللہ
سہم
جمح
سعید
ہاشم
وائل
عاص
عمرو
عبداللہ رضی اللہ عنہ
رباح
عبدالعزیٰ
نفیل
خطاب
عمر رضی اللہ عنہ
عمرو
زید
سعید رضی اللہ عنہ
کلاب
زہرہ
قصی
عبدمناف
حارث
عبد
عبدعوف
عوف
عبدالرحمٰن رضی اللہ عنہ
ہاشم
مطلب
حارث
عبیدہ رضی اللہ عنہ
(شہید بدر)
عبدالعزیٰ
اسد
خویلد
خدیجہ رضی اللہ عنہا
عوام
زبیر رضی اللہ عنہ
عبداللہ رضی اللہ عنہ
یقظہ
مخزوم
عمرو
ابوامیہ
ام سلمہ رضی اللہ عنہا
عمر
عبداللہ
مغیرہ
ولید
خالد رضی اللہ عنہ
اسد
عبدمناف
ارقم رضی اللہ عنہ
تیم
سعد
کعب
عمرو
عامر
صخر
سلمٰی
(والدہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ)
ابوقحافہ رضی اللہ عنہ
ابوبکر رضی اللہ عنہ
عائشہ رضی اللہ عنہا
ام کلثوم
اسماء رضی اللہ عنہا
عبداللہ رضی اللہ عنہ
محمد رضی اللہ عنہ
عبدالرحمٰن رضی اللہ عنہ
عبدمناف
وہب
آمنہ
وہیب
ابی وقاص
سعد رضی اللہ عنہ
عبدشمس
امیہ
حرب
ابوسفیان رضی اللہ عنہ
ام حبیبہ رضی اللہ عنہا
ابوالعاص
حکم
مروان
عفان
عثمان رضی اللہ عنہ
عبدالمطلب
عبدالکعبہ ★
زبیر ★
عبداللہ رضی اللہ عنہ
عاتکہ ★
ام الحکیم بیضاء ★
اروی
(والدہ عثمان رضی اللہ عنہ)
مقوم
ابولہب
غیداق
ضرار
قثم
حارث
ابوسفیان رضی اللہ عنہ
اروی ★
برہ ★
ابوطالب ★
امیمہ ★
عبداللہ
صفیہ رضی اللہ عنہا
(والدہ زبیر بن عوام رضی اللہ عنہ)
حمزہ رضی اللہ عنہ
عباس رضی اللہ عنہ
حجل
علی رضی اللہ عنہ
جعفر رضی اللہ عنہ
عقیل رضی اللہ عنہ
طالب
عبداللہ رضی اللہ عنہ
ام ہانی رضی اللہ عنہا
محمد رسول اللہ ﷺ
عبداللہ رضی اللہ عنہ
فضل رضی اللہ عنہ
قثم رضی اللہ عنہ
عبیداللہ رضی اللہ عنہ
عبدالرحمٰن رضی اللہ عنہ
زینب رضی اللہ عنہا
ام کلثوم رضی اللہ عنہا
محسن رضی اللہ عنہ
حسین رضی اللہ عنہ
حسن رضی اللہ عنہ
فاطمہ رضی اللہ عنہا کی اولاد
ابراہیم رضی اللہ عنہ
ماریہ قبطیہ رضی اللہ عنہا کی اولاد
فاطمہ رضی اللہ عنہا
ام کلثوم رضی اللہ عنہا
رقیہ رضی اللہ عنہا
زینب رضی اللہ عنہا
عبداللہ رضی اللہ عنہ
قاسم رضی اللہ عنہ
خدیجہ رضی اللہ عنہا کی اولاد

فہر (قریش) سے محمد ﷺ تک شجرۂ نسب
صحابہ و صحابیات رضی اللہ عنہم
جنت کی بشارت پانے والے صحابہ کرام رضی اللہ عنہم
نبی کریم ﷺ کی اولاد
قبائل کے بانی سردار
سیدنا ابوبکر رضی اللہ عنہ کی اولاد
خلفائے راشدین رضی اللہ عنہم
عبدالمطلب کی اولاد
نبی کریم ﷺ کی قریشی ازواج
★ عبداللہ بن عبدالمطلب کے ماں جائے بھائی بہنیں (فاطمہ بنت عمرو مخزومی کی اولاد)

مآخذ: أطلس التاريخي لسيرة الرسول ★ مُعجم القبائل العرب ★ أسد الغابة ★ مُعجَمُ ما استَعجَمَ ★ كتاب الشجرة النبوية

۳- نگاهی گذرا بر لقب‌های حضرت ابوبکر صدیق ﵁

حضرت ابوبکر صدیق ﵁ با نام‌های متعددی مورد خطاب قرار میگرفت. بیائید بنگریم چه کسی و در چه جایی این لقب‌ها را به ایشان نسبت داده است:

عتیق

این لقب را پیامبر اکرم به ایشان نسبت داد. رسول اکرم ﷺ، در حق حضرت صدیق فرمودند: «أنت عتيق الله من النار».[١] (خداوند تو را از آتش جهنم رهایی بخشیده است).

پس از این فرموده گهربار رسالت، حضرت صدیق به این لقب زیبا "آزاد شده" متصف شدند.

صدیق

این لقب نیز از هدایای گرانبهای حضرت رسول اکرم ﷺ به اوست. حضرت أنس بن مالک می‌فرماید: روزی پیامبر اکرم ﷺ به همراهی حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان بالای کوه احد رفته بود که کوه به لرزه افتاد. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «أحد آرام باش! بالای تو یک پیامبر و یک صدیق و دو شهید قرار دارند».[٢]

لقب "صدیق" بخاطر تصدیق و تأیید و باور کردن و راست پنداشتن بیش از حد پیامبر اکرم ﷺ به ایشان داده شد.

مادر مؤمنان؛ حضرت عائشه ﵂ می‌فرماید: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ از سفر معراج بازگشت، چگونگی آن را برای مردم بازگو کرد. اهل مکه چون این سخن را از پیامبر ﷺ شنیدند با عجله خود را به حضرت ابوبکر رساندند گفتند: برو از رفیقت خبر بگیر، او ادعا می‌کند که دیشب به بیت المقدس رفته و بازگشته"؟!

حضرت ابوبکر از آن‌ها پرسید: «وقد قال ذلك؟»: آیا واقعا ایشان چنین حرفی زده است؟

آن‌ها با تمسخر گفتند: بله، واقعا او چنین ادعایی می‌کند.

١- بنگرید به: الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان: ٢٨٠/١٥.

٢- صحیح بخاری، حدیث:٣۶٧۵.

حضرت ابوبکر فورا و بدون هیچ تردیدی فرمود: «لئن قال ذلك فقد صدق»: "اگر واقعا ایشان چنین سخنی گفته، حرفش کاملا درست است".

آن‌ها با تعجب گفتند: آیا واقعا تو این سخن را باور می‌کنی که او - پیامبر اکرم ﷺ- یک شبه به بیت المقدس رفته، و قبل از طلوع آفتاب از آنجا بازگشته است؟

حضرت ابوبکر ﷺ فرمود: «نعم، إني لأصدقه فيما هو أبعد من ذلك، أصدقه بخبر السماء في غدوة أو روحة»

«آری، من این سخن را تأیید می‌کنم چرا که من ایشان را در مسائلی بسیار شگفت انگیزتر نیز تصدیق می‌کنم، و باور دارم که صبح و شام از آسمان به ایشان خبر می‌رسد».

بنا بر همین تصدیق بی‌مانندشان لقب "صدیق" به ایشان نسبت داده شد.[1]

ایشان علاوه بر آنچه ذکر گردید، القاب دیگری از جمله "أتقی" - پرهیزکارترین - و "أواه" - توبه گذارترین - و غیره دارند.

برو ببین دوستت چه می‌گوید! او ادعا می‌کند شب گذشته به بیت المقدس برده شده است؟!...

٤- قبیله حضرت ابوبکر صدیق ﷺ

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ از یکی از شاخه‌های مشهور قبیله قریش (تیم بن مرة بن کعب) بود. در جد هفتم (مرة) نسب ایشان به پیامبر ﷺ می‌رسد که شرح آن در ادامه می‌آید:

مرة - کلاب - قصی - عبدمناف - هاشم - عبدالمطلب - عبدالله - محمد رسول‌الله ﷺ.

مرة - تیم - سعد - کعب - عمرو - عامر - عثمان أبوقحافه - ابوبکر صدیق ﷺ.

هر یک از قبایل سرشناس مکه مکرمه در آنروز منصبی از منصب‌های وابسته به خانه خدا را در اختیار داشتند.

به عنوان مثال:

١- المستدرک، اثر/ الحاکم: ٣/ ٦٢، ٦٣.

- بنو عبد مناف این افتخار را داشتند که آب و دیگر نیازهای حاجیان خانه خدا را مهیا سازند.
- بنو عبد الدار مسئولیت پرچمداری در زمان جنگ را بر عهده داشتند، همچنین دربانی خانه خدا و تنظیم دار الندوة - (مجلس قریش) - با آن‌ها بود.
- بنو مخزوم که "خالد بن ولید" از آن‌هاست، مسئولیت رهبری و سپه سالاری ارتش را به عهده داشتند.
- بنو تیم بن مرة که قبیله حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بود، وظیفه جمع‌آوری دیه و خون‌بها را بر عهده داشت.

وقتی حضرت ابوبکر ﷺ به سن جوانی قدم نهاد وظیفه جمع آوری خون‌بها و دیه به ایشان واگذار شد. پول‌های خون‌بها نزد ایشان جمع‌آوری می‌شد. چرا که نزد قریش از اعتبار و اعتماد و احترام ویژه‌ای برخوردار بودند. قریش به هیچ وجه حاضر نبود قبول کند ثروت هنگفت خون‌بها نزد کسی غیر از ایشان گردآوری شود.

قبیله حضرت ابوبکر صدیق ﷺ از لحاظ ویژگی با سایر قبیله‌های عرب تفاوتی نداشت. همه ویژگی‌ها و خصوصیاتی که در سایر قبیله‌های عربی می‌توان دید، در این قبیله نیز وجود داشت: جرأت و شجاعت، سخاوت و دریا دلی، مروت و همدردی، بهادری و دلیری، حمایت و حفاظت از قبیله‌های همسایه، پایبندی و احترام به پیمان و غیره... از جمله صفاتی بودند که همه قبائل عرب، از آن جمله بنوتیم بدان متصف بودند.[۱]

۵- تولد وسیمای ایشان

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ دو یا سه سال بعد از حمله ابرهه با فیل‌هایش به مکه مکرمه (عام الفیل) در آن شهر چشم به جهان گشود. ایشان سفید رنگ مایل به گندمی، دارای اندامی زیبا وتنومند، صورتی پهن، ران‌هایی قوی و پیشانی برآمده بود. بند انگشت‌هایشان نمایان بود و موهای سفید و محاسنشان را با حنا رنگ می‌کردند.[۲]

۱- الصديق أبوبكر، اثر/ محمد حسين هيكل، ص:۴۸، ۴۹.

۲- الطبقات، اثر/ ابن سعد:۱۸۸/۳.

٦- پدر و مادر حضرت ابوبکر صدیق ﷺ

نام پدر ایشان: عثمان بن عامر بن عمرو و کنیه وی "ابوقحافه" بود. او در فتح مکه مشرف به اسلام شد. حضرت ابوبکر ﷺ ایشان را همراه خود خدمت رسول الله ﷺ آورد. پیامبر با دیدن پیرمرد فرمود:

«یا أبابکر! هلا ترکته حتی نأتیه»

«ای ابوبکر! ایشان را می‌گذاشتی تا ما خود نزدشان برویم».

حضرت ابوبکر فرمودند:

«هو أولی أن یأتیك یا رسول الله!»

"یا رسول الله، وظیفه اوست که به خدمت شما برسد".

ابوقحافه به اسلام گروید. دست در دستان مبارک رسول اکرم ﷺ نهاده با ایشان بیعت کرد.

موهای سفید ابوقحافه چون تارهای سفید گیاه بود. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: موهای ایشان را رنگ - حنا - بزنید، البته از رنگ سیاه دوری کنید.

مادر حضرت ابوبکر صدیق ﷺ؛ سلمی بنت صخر نام داشت و کنیه‌شان "ام الخیر" بود. ایشان در ابتدای طلوع خورشید اسلام در "دار أرقم" مشرف به اسلام شد. ایشان دختر عموی ابوقحافه - پدر حضرت ابوبکر- بود. شجره نسب‌شان از طرف خانواده مادری و همچنین از طرف خانواده پدری در جد ششم به سلسله نسب پیامبر خدا ﷺ می‌رسد.[١]

٧- دو نفری که خداوند سومشان بود!

پیامبر خدا ﷺ در شب هجرت همراه با حضرت ابوبکر صدیق ﷺ از مکه خارج شده به طرف غار ثور حرکت کرد و در آنجا خود را از دید قریش پنهان نمود.

١- الإصابة:٣٧٥/۴، و تاریخ الدعوة، اثر/ دکتر یسری محمد هانی:٣٠.

قریش در پی یافتن او حرکت کرد. پس از جستجوی زیاد و تلاش‌های بسیار به دهانه غار ثور رسید. حضرت انس بن مالک ؓ آورده است که در شب هجرت حضرت ابوبکر ؓ در غار خدمت پیامبر اکرم ﷺ عرض کرد:

«لو أن أحدهم نظر إلى قدميه لأبصرنا تحت قدميه»

«ای پیامبر خدا! اگر یکی از این مشرکان به زیر پاهایش بنگرد به راحتی ما را می‌بینند».

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ما ظنك يا أبابكر باثنين الله ثالثهما؟»

«ای ابوبکر! درباره دو تنی که خداوند سومی آن‌هاست چه گمان برده‌ای؟!»[1]

اگر یکی از مشرکان به زیر پاهایش بنگرد، ما را خواهد دید!

۸- همسران محترم حضرت ابوبکر صدیق ؓ

حضرت ابوبکر صدیق چهار بار ازدواج کرد و در مجموع سه پسر و سه دختر داشت. اولین ازدواجش قبل از اسلام با "قتیله دختر عبدالعزی" بود. روایات تاریخی درباره اسلام آوردن قتیله اختلاف نظر دارند. از ایشان حضرت عبدالله و حضرت أسماء متولد شدند. حضرت ابوبکر این همسرش را قبل از اسلام طلاق داده بودند. روزی ایشان با مقداری روغن و پنیر و هدیه‌های دیگری نزد دخترشان حضرت اسماء به مدینه منوره آمدند. حضرت اسماء از رسول الله ﷺ درباره استقبال و پذیرایی از مادرش که اسلام نیاورده، وقبول هدیه‌هایش پرسیدند. آن حضرت ﷺ فرمودند:

«لتدخلها ولتقبل هديتها»

«از ایشان در خانه‌ات استقبال کن و هدیه‌هایش را قبول کن».

ازدواج دوم حضرت ابوبکر صدیق با دختر عامر بن عویمر بود که ام رومان ؓ نام داشت.

ام رومان از خانواده بنوکنانه بن خزیمه بود که در آغاز اسلام ایمان آوردند و به مدینه منوره نیز هجرت نمودند. ایشان مادر عبدالرحمن بن ابی بکر ؓ و حضرت

۱- صحیح بخاری، حدیث:۳۶۵۳.

عائشه صدیقه ﷺ هستند و در سال ششم هجری در مدینه منوره دارفانی را وداع گفتند.

سومین ازدواج حضرت ابوبکر با ام عبدالله که اسماء بنت عمیس نام داشت بود. ایشان در روزهای آغازین اسلام قبل از رفتن پیامبر به دار ارقم به اسلام شرفیاب شد. از اولین زن‌هایی هست که در راه خدا هجرت نمود. اسماء قبل از ازدواج با حضرت ابوبکر، همسر جعفر بن ابی‌طالب ﷺ بود و همراه ایشان به حبشه هجرت کرده بود. سپس همراه شوهرش به مدینه نیز هجرت نمود. پس از آنکه حضرت جعفر ﷺ در غزوه مؤته جام شهادت سرکشید، حضرت ابوبکر ایشان را به عقد خود درآوردند. اسماء بنت عمیس برای ابوبکر پسرش محمد را بدنیا آورد.

چهارمین ازدواج حضرت ابوبکر با حبیبه دختر خارجه انصاری ﷺ از خزرجیهای مدینه منوره بود. ایشان در هنگام وفات حضرت ابوبکر ﷺ حامله بود و پس از وفات آنحضرت دخترش ام کلثوم را بدنیا آورد.[1]

ابوبکر سه پسر به نام‌های؛ عبدالله - عبدالرحمن - محمد، و سه دختر به نام‌های؛ اسماء - عائشه - ام کلثوم - داشت!	
• عبدالرحمن بن ابی بکر ﷺ	• عبدالله بن ابی بکر ﷺ
• محمد بن ابی بکر ﷺ	• اسماء بنت ابی بکر ﷺ
• مادر مؤمنان عائشه ﷺ	• ام کلثوم بنت ابی بکر ﷺ

۹- یادی از فرزندان حضرت ابوبکر صدیق ﷺ

عبدالرحمن پسر ارشد حضرت ابوبکر صدیق (در زمان صلح حدیبیه به اسلام مشرف شد. شجاعت و دلیری او زبانزد خاص وعام بود.

پسر دومشان عبدالله دارای کارنامه‌ایی فراموش نشدنی در هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه منوره است؛ روز را در میان مردم مکه سپری کرده، حرف‌هایشان را می‌شنید. و در تاریکی شب بطور پنهانی خودش را به غار ثور می‌رسانید، تا پیامبر

۱- الطبقات، از ابن سعد: ۱۶۹/۳ - ۲۴۸/۸. و الإصابة: ۳۹/۸. و سیر أعلام النبلاء:۲۸۲/۲.

اکرم ﷺ و پدر بزرگوارشان؛ حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را از جریانات مکه مطلع سازد. در غزوه طائف تیری بدو اصابت کرد و بشدت زخمی شد، تا مدت درازی زخمش همچنان باقی ماند و نهایتا در زمان خلافت حضرت ابوبکر ﷺ به اثر همان زخم شهید شد.

پسر سومشان محمد از همسرش اسماء بنت عمیس ﷺ در سال حجة الوداع (۱۰هـ) بدنیا آمد. از جمله نوجوانان مشهور قریش به شمار می‌رفت. در دامن حضرت علی ﷺ پرورش یافت و آن حضرت ﷺ در زمان خلافتش ولایت مصر را بدو سپرد و در همانجا به شهادت رسید.

بزرگترین دختر ایشان حضرت اسماء ﷺ بود. اسماء از حضرت عائشه بزرگتر بود. رسول اکرم ﷺ ایشان را "ذات النطاقین" نامیدند. حکایت این نام برمی‌گردد به ماجرای هجرت پیامبر خدا ﷺ از مکه به مدینه، ایشان در هنگام هجرت، برای پیامبر خدا ﷺ و پدر گرامیش غذا آماده کردند. وقتی برای بستن سفره غذا و دهانه مشک آب چیزی نیافت، به اشاره حضرت ابوبکر کمربندش را دو نیم کرده، با یکی سفره را بست و با دیگری دهانه مشک را. بدین مناسبت به ایشان لقب "ذات النطاقین" - صاحب دو کمر بند - داده شد.

حضرت اسماء ﷺ همسر زبیر بن عوام ﷺ، در حالی که حامله بود به مدینه هجرت کرد. و چون به مدینه منوره تشریف آوردند فرزندشان عبدالله بن زبیر چشم به جهان گشود. عبدالله اولین پسری بود که پس از هجرت مسلمانان، در مدینه بدنیا آمد. حضرت اسماء صد سال عمر کرد و تا آخرین روزهای زندگیش از عقل و درایت کامل برخوردار بود و همه دندان‌هایشان صحیح و سالم مانده بود.

حضرت اسماء در سخاوت و جود و کرم و صفات زیبا و برازنده، یک مسلمان نمونه بود. وی در سال ۷۳هـ در مکه مکرمه جان به جان آفرین سپرد.

مادر مؤمنان؛ حضرت عائشه صدیقه ﷺ عزیزترین همسر رسول اکرم ﷺ بود. در بین زنان صحابه به لحاظ علم و فضل از همه سر بود. میراث هنگفتی از فرموده‌های پیامبر خدا ﷺ نزد ایشان بود که توسط ایشان به امت انتقال پیدا کرده است.

پیامبر اکرم ﷺ کنیه این همسر بزرگوارشان را "ام عبدالله" گذاشتند. عشق و علاقه پیامبر به ایشان بی‌مانند بود.

تعداد ۲۲۱۰ حدیث از ایشان روایت شده است که از این میان، ۱۷۴ حدیث در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است؛ که البته بجز این احادیث مشترک در صحیح امام بخاری ۵۴ حدیث و در صحیح امام مسلم نیشاپوری ۶۹ حدیث دیگر نیز از ایشان آمده است. حضرت عایشه در سال ۵۴هـ پس از ۶۳ سال و چند ماه عمر وفات کردند. بدون اینکه فرزندی داشته باشند.

حضرت ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق از همسرشان حبیبه بنت خارجه است. این همسر حضرت ابوبکر از قبیله خزرج و از انصار مدینه منوره بود.

ام کلثوم پس از وفات پدر بزرگوارشان بدنیا آمد و پس از رسیدن به سن ازداوج به عقد حضرت طلحه بن عبیدالله در آمد.[1]

مادر مؤمنان؛ حضرت عائشه صدیقه ﷺ از محبوبترین همسران گرانقدر پیامبر اکرم ﷺ نزد ایشان بودند.

۱۰- نسل در نسل

خانواده حضرت ابوبکر صدیق ﷺ شرفی را حاصل کرده‌اند که هیچ خانواده مسلمان دیگری نتوانسته است بدان افتخار نایل آید. آن شرف بزرگ این بود که ایشان خود از صحابه و شاگردان مکتب رسول اکرم ﷺ بود، پدر، فرزند و نوه‌اش هر یک "ابوقحافه"، "عبدالرحمن" و "محمد فرزند عبدالرحمن" نیز از صحابه پیامبر اکرم ﷺ بودند.

یک بار دیگر در این نسب با برکت توجه کنید:

محمد فرزند عبدالرحمن فرزند ابوبکر صدیق فرزند ابوقحافه، هر چهار نفر؛ نتیجه، نوه، پدر و پدربزرگ، از صحابه رسول اکرم ﷺ به شمار می‌آیند.

از طرف دخترش حضرت عائشه و حضرت اسماء نیز چنین افتخار بزرگی نصیب خانواه وی شده است.

۱- البداية والنهاية:۳۴۶/۶، و نسب قريش:۲۷۷، و سير أعلام النبلاء:۱۳۵/۲-۱۳۹،۲۸۷، و الطبقات از ابن سعد:۵۸/۸.

مادر مؤمنان، حضرت عائشه دختر ابوبکر ﷺ نه تنها از صحابه و یاران و دست پروردگان رسول الله ﷺ هست بلکه مادر تمامی صحابه گرانقدر و تمامی مؤمنان تا روز ازل نیز می‌باشند. ایشان چون همسر گرانقدر رسول اکرم ﷺ بودند، توانستند از مدرسه نبوت علم و دانش وافری کسب کنند، تا بدانجا که فضلاء و علماء بزرگ صحابه گرانقدر اگر در مسئله‌ای نیاز به راهنمایی می‌داشتند به مادر مؤمنان؛ عائشه صدیقه ﷺ رجوع می‌کردند.

حضرت اسماء؛ مادر حضرت عبدالله بن زبیر، صحابی بود و حضرت عبدالله بن زبیر نه تنها اینکه صحابی است، بلکه روزی که بدنیا آمد پیامبر اکرم ﷺ ایشان را تحنیک (جویدن خرما و گذاشتن آن در دهان نوزاد) کردند. حضرت اسماء دختر بزرگ حضرت ابوبکر صدیق از جمله یاران و صحابه درجه اول پیامبر اکرم ﷺ است و پدر بزرگشان ابوقحافه نیز از شرف صحابیت برخوردار بود.

اندکی در نسب عبدالله بن زبیر (خانواده‌ای که چهار نسل پی در پی آن افتخار اسلام آوردن در زمان پیامبر خدا ﷺ را کسب کردند)، با دقت بنگرید. عبدالله پسر اسماء دختر ابوبکر پسر ابوقحافه؛ نوه، مادر، پدربزرگ، و پدر پدربزرگ، هر چهار تا نه تنها مسلمان بودند، بلکه به افتخار والای صحابی بودن نایل امده بودند.

در بین صحابه و یاران رسول اکرم ﷺ چنین افتخاری جز ابوبکر نصیب کس دیگری نشده بود که پدر و مادرش و همه فرزندانش مشرف به دیدار رسول الله بشوند و در مکتب وی ﷺ پرورش یابند.[1]

خاندان حضرت ابوبکر این ویژگی را دارند که خود آن حضرت، پدر محترمشان، فرزند و نوه‌شان از یاران رسول اکرم ﷺ بودند.

۱۱- موقعیت ابوبکر صدیق ﷺ پیش از اسلام

پیش از اسلام حضرت ابوبکر صدیق از جمله شخصیت‌های سرشناس و بارز و قابل احترام قریش به شمار می‌آمد.

۱- ابوبکر صدیق، اثر/ محمد رشید رضا، ص:۷.

ایشان مهم‌ترین شخصیت قبیله بنوتیم بود. در جمع آوری خون‌بها و پرداخت مبالغ جریمه تنها به ایشان اعتماد می‌شد. ایشان اگر مسئولیت یا ضمانت کسی را به عهده می‌گرفتند قریشیان فورا آن‌را پذیرفته روی حرف او حرفی نمی‌زدند.

و اگر بر کسی خون‌بها یا جریمه‌ای می‌بود و ایشان در حقش سفارشی می‌کرد همه به نحو احسن با وی همکاری می‌کردند تا از عهده آنچه بر اوست برآید. در چنین مواردی به هیچ شخص دیگری غیر از او چنین اعتماد نمی‌شد.[۱]

ایشان از سرداران نمونه و نامدار قریش شمرده می‌شد. سببش این بود که بدرد هر دردمندی رسیدگی می‌کرد و هر مصیبت زده‌ای را یاری می‌داد. او بخاطر مهمان نوازیش در مکه مکرمه بسیار مشهور بود.[۲]

۱۲- موفقیت‌های صدیق اکبر در میدان دعوت

رسول اکرم ﷺ در قدم نخست، کسانی که با آن‌ها رابطه بسیار صمیمانه و نزدیکی داشت را به اسلام دعوت کرد. یعنی خانواده و دوستان نزدیکشان، در میان این گروهی که پیامبر قبل از بقیه آن‌ها را دعوت می‌کرد افرادی بودند که هرگز در عظمت، بزرگی، راستگویی وصداقت ایشان کوچکترین شک و تردیدی نداشتند و فورا به دعوت ایشان لبیک گفته و به کانون پر سعادت اسلام گرویدند. این اشخاص موصوف به "السابقون الأولون" - اولین پیشگامان دعوت اسلامی - می‌باشند.

در صدر این فهرست همسر گرامی پیامبر اکرم ﷺ ام المؤمنین خدیجه کبری ﷞، غلام آزاد شده پیامبر ﷺ؛ حضرت زید بن حارثه، پسر عموی ایشان حضرت علی بن أبی طالب که در آن زمان تحت سرپرستی پیامبر و در خانه ایشان می‌زیست و یار غار رسول الله ﷺ حضرت ابوبکر صدیق ﷺ، قرار دارند.

حضرت ابوبکر صدیق انسانی بسیار شرافتمند، نرم خو، خوش اخلاق، دریا دل، با صفات و ویژگی‌های بسیار پسندیده‌ای بود.

۱- أشهر مشاهیر الإسلام، اثر/ رفیق العظیم:۱۰/۱.

۲- نهایة الأرب، اثر/ آلوسی:۱۰/۱۹.

مروت، دور اندیشی، فعالیت‌های تجارتی و بازرگانی، خوش اخلاقی و شیرین سخنی ایشان دایره روابط اجتماعی ایشان را بسیار گسترده کرده بود. ایشان نیز افراد قابل اعتمادی که با آن‌ها رفت و آمد و نشست و برخواست داشت را یکی پس از دیگری با اسلام آشنا ساخته، آن‌ها را به دین مبین اسلام دعوت می‌نمود. در پی تلاش‌های او بیش از چندین نفر از سرشناسان مکه به اسلام گرویدند.[۱]

حضرت ابوبکر شخصیتی بسیار شرافتمند، دوست داشتنی، نرم خو، خوش اخلاق و دریا دل بودند.

۱۳- صفات پسندیده حضرت ابوبکر صدیق ﷛

تاریخ دان

حضرت ابوبکر صدیق ﷛ عالمی ورزیده در علم نسب و تاریخ عرب بود. یکی از ویژگی‌های شایان آن حضرت این بود که در هنگام بیان نسب اشخاص بجای فاش کردن عیب و ایرادهای آن‌ها، پرده پوشی می‌کردند. از بانوی دانشمند اسلام؛ مادر مؤمنان حضرت عائشه صدیقه ﷯ روایت شده که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

«إن أبابكر أعلم قريش بأنسابها».

«ابوبکر داناترین فرد قریش به نسب‌های آن‌هاست».[۲]

فعالیت‌های بازرگانی حضرت ابوبکر ﷛

حضرت ابوبکر در دوران جاهلیت - پیش از اسلام - تجارت پارچه می‌کرد. در آن زمان "بصری" در سرزمین شام بازار تجاری بزرگی بود. امروزه این منطقه در کشور اردن واقع است. کاروانهای قریش بیشتر بدین منطقه می‌آمدند. حضرت ابوبکر صدیق ﷛ بارها برای تجارت بدین منطقه آمده بود. از این منطقه تا بیت المقدس، دمشق، عمان پایتخت اردن، تقریبا فاصله یکسانی است. پیامبر خدا ﷺ نیز به این منطقه رفته بود. حضرت ابوبکر صدیق ﷛ بجز این منطقه سفرهای بازرگانی به

۱- الرحيق المختوم، ص:۹۳،۹۴.

۲- التهذيب:۱۸۳/۲.

سرزمین‌های دیگر نیز داشته است. ثروت ایشان چهل هزار درهم برآورد می‌شد. در کنار تجارت و انفاق بر امور خیریه، در صفاتی چون سخاوت و کرم نیز بی‌مثال بود.[۱]

اخلاق حضرت ابوبکر صدیق ﷺ

ابن اسحاق در کتابش آورده؛ نه تنها خانواده و قوم حضرت ابوبکر به ایشان بسیار ارج می‌نهادند و وی را دوست می‌داشتند بلکه قوم و فامیل‌های دیگر نیز به شرف و مکانت و فضل و اخلاق والای ایشان اعتراف داشتند. مردم شیفته علم، و فن بازرگانی و تجارت، و اخلاق پسندیده وی بودند و با احترام خاصی خدمتشان حاضر می‌شدند. چون ابوبکر از برخوردهای زشت و ظالمانه قریش به تنگ آمد و قصد هجرت به حبشه نمود، یکی از سرداران عرب بنام "حارث بن یزید بن الدغنه" از اینکه شخصیتی چون او مکه را ترک گوید بسیار اظهار غم و اندوه و ناراحتی کرده در وصف ایشان چنین گفت:

«إنك تكسب المعدوم، وتصل الرحم، وتحمل الكل، وتقري الضيف، وتعين على نوائب الحق»

"تو به ناداران رسیدگی می‌کنی و بیکاران را کار و درآمد می‌دهی، صله رحم به جا آورده به خویشانت می‌رسی، قرض‌ها و مسئولیت‌های افراد درمانده و غریب و ناتوان را بدوش می‌گیری، مهمان نوازی می‌کنی و با افرادی که در راه حق دچارمشکل شده‌اند همکاری می‌کنی".[۲]

ابن الدغنه گفت: افراد با اخلاقی چون تو را نباید از شهر و دیارشان بیرون برانند. من به تو پناه می‌دهم، تو در ضمانت و حمایت من به مکه بازگرد.

دوری از نوشیدن شراب پیش از اسلام

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ پیش از اسلام نیز از زندگی پاک و اخلاقی والا برخوردار بود. تا بدانجا که قبل از اسلام نوشیدن شراب را بر خود حرام کرده بود.[۳]

۱- ابوبکر الصدیق، اثر/ الطنطاوی، ص:۶۶.

۲- صحیح البخاری، حدیث:۳۹۰۵.

۳- تاریخ الخلفاء، اثر/ السیوطی، ص:۴۸.

روزی شخصی را دید که شراب نوشیده مست بود، در عالم مستی از خود بی‌خود شده با دستش کثافت‌ها را می‌مالید. حضرت ابوبکر با دیدن این صحنه زشت و بوی بد از آنجا دور شد.

سپس فرمودند: شراب نگونبخت، این فرد را بدین روز انداخته، من هرگز به شراب نزدیک نخواهم شد.

بعدها شخصی از حضرت ابوبکر ﷺ پرسید: آیا هرگز در زمان جاهلیت - پیش از اسلام - شراب نوشیده‌ای؟ ایشان در جواب فرمودند: «أعوذ بالله» – " پناه بر خدا"! پرسیدند: چرا؟ جواب دادند: " من از آبرو و عزت و اخلاقم به سختی حفاظت می‌کردم و کسی که شراب بنوشد آبرو و عزت و اخلاقش را از دست می‌دهد".

این سخن به پیامبر اکرم ﷺ رسید، ایشان فرمودند: «صدق أبوبکر، صدق أبوبکر» – " ابوبکر راست گفتند، حرف ابوبکر کاملا درست است".

دوری از بت‌ها

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در تمام زندگیش هرگز در مقابل بتی سجده نکرده است. روزی در مجلسی از صحابه ﷺ فرمود: من هرگز در مقابل بت‌ها سجده نکرده‌ام. وقتی به سن رشد رسیدم پدرم ابوقحافه دست مرا گرفته به بتخانه برد و گفت: " این معبود و خدای توست، و عظمت و بزرگی و شرافت تو در دست اوست"؛ سپس مرا در آنجا تنها گذاشت و رفت. من به یکی از بت‌ها نزدیک شده گفتم:" من گرسنه‌ام، به من غذا بده! به من لباسی بده تا بدنم را بپوشانم". هیچ جوابی از بت نشنیدم. من آن‌را با سنگی زدم. بت روی صورتش بر زمین غلطید.

این‌چنین خداوند متعال حضرت ابوبکر صدیق را بخاطر عقل روشن و بیدار و فطرت سلیم و پاکش و بخاطر اخلاق و رفتار پسندیده‌اش از انجام تمام کارهای احمقانه‌ای که باعث لکه دار شدن آبرو و عزت و کرامت و شرافت و اخلاق والا شده، با عقل بیدار و سلیم و فطرت و سرشت انسانی در تضادند، دور نگه داشت.[۱]

۱- تاریخ الخلفاء، اثر/ السیوطی، ص:۲۹. (۶) أصحاب الرسول، اثر/ محمود المصری: ۵۸/۱، و التاریخ الإسلامی، اثر/ محمود شاکر، ص:۳۱.

افراد شرافتمند و با اخلاقی چون شما را نباید از شهر و دیارتان برانند..

شراب بدبخت، این شخص را بدین روز انداخته! من هرگز به شــراب نزدیــک نخواهم شد

۱٤- نگین

زبان عاجز چه گوید از بزرگی و عظمت و شرافت و جایگاه حضرت ابوبکر صدیق ﷺ؟!

ایشان در زمان جاهلیت نیز الگویی از خوبی‌ها و بزرگ منشی بحساب می‌آمد. شخصیتی با اخلاق، کردار، رفتار نمونه، و زبانزد خاص و عام بود. زبان اهل مکه از بیان صفات حمیده و اخلاق پسندیده ایشان لختی وا نمی‌ایستاد.

قریش که عادت داشت پس از اسلام آوردن افراد برای رسوا کردن آن‌ها کارنامه‌هایشان را ورق زده عیب و ایرادهایشان را برملا کنند، از یافتن کوچکترین عیب و ایرادی در او عاجز ماند و نتوانست هیچ طعنه‌ای بر او وارد کنند.

در نزد آن‌ها تنها عیب حضرت ابوبکر این بود که به خدای یکتا و رسول پاکش ایمان آورده بود![1]

۱۵- آغاز سفر بسوی رستگاری

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ می‌فرمایند: روزی من با زید بن عمرو بن نفیل در صحن کعبه نشسته بودم که امیه بن أبی صلت از آنجا گذشت. او از زید بن عمرو پرسید:" ای جویای سعادت! چگونه صبحت را آغاز نموده‌ای". او در جواب گفت: با خیر و سلامتی. امیه گفت: " آیا خیر و سعات را تلاش کرده‌ای؟". او در جواب گفت: نه. پس از آن امیه بن ابی صلت این بیت شعر را خواند:

کـــل دیـــن یـــوم القیامـــة إلا   مـــا قضی الله في الحقیقـــة بـــور

۱- منهاج السنة، اثر/ ابن تیمیه:۲۸۸،۲۸۹/۴.

(هر دینی جز دین خداوند در روز قیامت هلاکت و نابودی است)

سپس گفت: پیامبری که مردم در انتظار او هستند از ما خواهد بود یا از شما؟ حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در جواب می‌گوید: «پیش از این من از انتظار یا بعثت هیچ پیامبری اطلاعی نداشتم. من نزد ورقه بن نوفل رفتم. او بیشتر اوقات به طرف آسمان می‌نگریست و همیشه در فکر و اندیشه بود. من حرف‌هایم را با ایشان زدم. ورقه گفت:" برادر زاده! ما اهل کتاب و اهل علم و دانشیم. من تنها این را می‌توانم بگویم؛ پیامبری که جهان در انتظار اوست از با نسب‌ترین و والاترین خانواده‌های عرب خواهد بود. من در علم انساب مهارت دارم، قوم تو نسب بسیار والا و شایسته‌ای دارد". من از او پرسیدم که آن پیامبر چه خواهد گفت؟ او برایم شرح داد؛ پیامبر همان چیزی را خواهد گفت که وحی بدو می‌رساند. البته! این‌را بگویم که نه او ظلم و ستم خواهد کرد و نه کسی می‌تواند بدو ظلم کند، و نه در هیچ قضیه ظالمانه‌ای شرکت خواهد کرد. و چون پیامبر اکرم ﷺ به رسالت برانگیخته شد، من به ایشان ایمان آوردم و دعوتشان را پذیرفتم».

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در یکی از سفرهایش به سرزمین شام خوابی دید و آن‌را برای بحیرای راهب تعریف کرد. بحیرا از او پرسید:" شما از کجائید؟".

حضرت ابوبکر به ایشان جواب دادند:" من از مکه هستم". او پرسید:" از چه قبیله‌ای؟" حضرت ابوبکر گفت: از قریش. از کار و بارش پرسید، ایشان در جواب گفتند؛ بازرگانند. سپس او گفت: اگر خداوند متعال خواب تو را تحقق دهد در قوم تو پیامبری برانگیخته خواهد شد که در زندگیش تو وزیر او خواهی بود و پس از رحلتش خلیفه و جانشین او می‌شوی.

ابوبکر این سخن را در سینه‌اش پنهان داشت و هرگز برای کسی تعریف نکرد.[۱]

پیامبری که جهان در انتظار اوست از والاترین نسب‌های عرب خواهد بـود. و قوم تو نسب بسیار والا و شایسته‌ای دارد.

۱- تاریخ الخلفاء، اثر/ السیوطی، ص:۳۱، ۵۲.

۱۶- از اذیت کردن دوست من دست بردارید

در گیر و دار زندگی، روزی یکی از صحابه با حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه برخورد سختی کرد. خبر به حضرت پیامبر ﷺ رسید. ایشان فرمودند:

«إن الله بعثني إليكم فقلتم: كذبت وقال أبوبكر: صدق: وواساني بنفسه وماله، فهل أنتم تاركوا لي صاحبي؟».

«خداوند متعال مرا بسوی شما فرستاد. گفتید: دروغ می‌گویی. این ابوبکر بود که گفت: راست می‌گویی و با جان و مالش از من حمایت کرد. آیا پس از این بخاطر من از آزار و اذیت دوستم دست برنمی‌دارید؟!».[۱]

۱۷- زیر سایه اسلام

اسلام آوردن حضرت ابوبکر ثمره تلاش شبانه‌روزی او برای رسیدن به حق و شکیبایی و صبر درازش در انتظار بعثت پیامبر بود. رابطه بسیار دوستانه و صمیمی ایشان با پیامبر خدا ﷺ قبل از اسلام نیز از اسباب گرویدن ایشان به اسلام شد. وقتی وحی الهی بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد، شروع به خواندن مردم بسوی دین پروردگار عالم کرد. از بین مردان قبل از همه حضرت ابوبکر صدیق را برای رساندن دعوت خود انتخاب کردند، چرا که رسول اکرم ﷺ قبل از بعثت او را بخوبی می‌شناختند و بر اخلاق والا و رفتار شایسته او واقف بودند. و حضرت ابوبکر نیز بر صداقت و راستگویی، امانتداری و اخلاق بزرگ و شایسته پیامبر اعتماد کامل داشتند.

و او بخوبی می‌دانست شخصی که در راستگویی و امانتداری به بندگان خداوند نمونه و الگو است و هرگز حاضر نیست به کسی دروغ گوید چطور امکان دارد به پروردگار عالم دروغی را نسبت دهد؟![۲]

۱- صحیح البخاری، حدیث:۳۶۶۱.

۲- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، اثر/ دکتر یسری محمد هانی، ص:۴۴.

۱۸- ایمانی بدون تردید

مهم‌ترین تحول در زندگی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در روزهای آغازین طلوع خورشید تابان نبوت بود، او نوای خوش دعوت اسلامی را از زبان شیوای پیک آسمان؛ رسول الله ﷺ شنید و بدون کوچکترین تردیدی کلمه شهادت را بر زبان آورده و دین مبین اسلام را پذیرفت. نه درباره آن از رسول اکرم ﷺ چیزی پرسید و نه نیازی دید که در مورد اسلام از چیزی جویا شود. این انعکاس فطرت بود که قلب تشنه او را سیراب کرد. در آن روزها، هرگاه پیامبر سعادت، کسی را بسوی ندای رستگاری اسلام می‌خواند حتما درباره فهمیدن تفاصیل اسلام و سبک سنگین کردن تعالیم آن نزد خود گامی به جلو ودیگری به عقب می‌نهاد تا اسلام در قلبش می‌نشست و به رسالت پیامبرگواهی می‌داد.

ابوبکر آن کسی بود که تنها به محض اینکه پیامبر وی را بسوی اسلام فراخواند، با ایمان راسخ کلمه توحید را زمزمه کرده، به دایره اسلام گروید. چه زیباست در این باره به تصویر پر مهر خود رسول خدا ﷺ توجه کنیم. ایشان چنین می‌فرمایند: " هر کسی را به اسلام دعوت کردم، به گونه‌ای در فکر فرو رفته کم و زیاد شک و تردیدی از خود نشان داد مگر؛ ابوبکر بن ابی قحافه. وقتی او را به اسلام دعوت کردم، بدون کوچکترین تردیدی سخنم را پذیرفته اسلام آورد".[۱]

۱۹- درس اول

پیامبر اکرم ﷺ حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را بسوی اسلام دعوت نموده، به ایشان فرمود: " من فرستاده و پیک خداوند متعالم. پروردگار یکتا مرا برای رساندن پیامش بسوی بندگانش فرستاده است. من شما را به طرف خداوند یکتا دعوت می‌کنم. سوگند بخدا که این دین حق است. ابوبکر! من تو را بسوی آن ذات پاک و یکتایی می‌خوانم که هیچ شریکی ندارد. تنها او را عبادت کن و بر اطاعت و فرمانبرداری او ثابت قدم باش".

۱- الصدیق ابوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص:۵۴.

حضرت ابوبکر صدیق پس از شنیدن این سخنان پر نور با جان و دل اسلام آورد. ایشان وعده نمودند تا با تمام نیرو و تا آخرین نفس از پیامبر خدا حمایت کرده ایشان را یاری دهد. و حقا تا آخرین لحظه زندگی در پاسداری از اسلام از هیچ چیزی دریغ نکرد.

اولین آزاد مردی که پیش از همه، آزاد مردانه مشرف به پذیرفتن اسلام شد حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود.[1]

۲۰- جنگ فارس و روم

حضرت ابوبکر صدیق بی‌نهایت نرم خو، حلیم و بردبار بود. اگر کسی در مسائل شخصی به او چیزی می‌گفت یا حقش را پایمال می‌نمود ایشان تحمل کرده و عکس‌العملی از خود نشان نمی‌داد. ولی اگر کسی جلوی او درباره دین اسلام زبان دارزی می‌کرد، و یا حق مسلمانی را پایمال می‌نمود، او توان تحمل آن‌را نداشت..

بیائید به گزارشی تاریخی در این باره بنگریم:

حکایت برمی‌گردد به ده سال قبل از هجرت مسلمانان به مدینه منوره؛ جنگی سخت بین امپراطور رومیان و امپراطور فارس درگرفت. در آن زمان رومیان مسیحی و اهل کتاب بودند و فارس‌ها مجوسی و آتش پرست. قاعدتا مسلمانان با رومیان که خدا را می‌شناختند همدردی نشان می‌دادند و مشرکان مکه در ندای شرک با فارس‌ها همصدا بودند و آرزوی پیروزی آن‌ها را داشتند.

آتش جنگ با شکست رومیان و پیروزی امپراطوری فارس فرو نشست. مشرکان مکه از این حادثه بسیار خوشحال شدند و شکست رومیان اهل کتاب، مسلمانان را اندوهگین ساخت.

یکی از مشرکان مکه با پوزخندی تلخ به حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه طعنه زده گفت: اهل کتاب شکست خوردند و هم کیشان ما پیروز شدند!

۱- دلائل النبوة، اثر/ البیهقی:۱۶۴/۲.

برداشت طعنه‌های مشرکان برای حضرت ابوبکر بسیار دشوار بود و او از این حادثه بشدت رنجید. پس از این واقعه سوره مبارکه روم نازل شد که با آیات پر امید زیر آغاز می‌شود:

﴿الٓمٓ ۝١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ۝٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ۝٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ ...﴾ [الروم: ١-٤]

«الف. لام. میم.(۱) رومیان (از فارس‌ها) شکست خوردند.(۲) (این شکست) در نزدیکترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی شام است، رخ داد) و ایشان پس از شکستشان پیروز خواهند شد.(۳) در مدّت چند سالی...»

در این آیات کریمه قرآن مجید؛ کلام نورانی پروردگار عالم چنین پیشگویی می‌کند که طی چند سال آینده رومیان بر فارس‌ها پیروز خواهند شد و امپراطوری فارس از رومیان شکست خواهد خورد. با شنیدن این پیشگویی قرآن کریم مشرکان مکه دوان دوان خود را نزد ابوبکر صدیق ﷺ رسانده، از باب مسخره به ایشان گفتند: ببین ابوبکر! دوستت پیشگویی کرده که انجام یافتن آن غیر ممکن است. حضرت ابوبکر صدیق با ایمان کامل بدون کوچکترین درنگی گفتند: اگر رسول الله ﷺ چنین فرموده‌اند که شما ادعا می‌کنید حتما فرموده‌ی ایشان تحقق خواهد یافت!

و صد البته همان چیزی که مشرکان آن‌را غیر ممکن تصور می‌کردند، و حضرت ابوبکر ﷺ آن‌را تصدیق نمود بوقوع پیوست؛ تنها پس از چند سال امپراطوری رومیان بر امپراطوری سرزمین فارس پیروز گشته فارس‌ها شکست بسیار سختی را متحمل شدند.[1]

ببین ابوبکر! رفیقت چه پیشگویی کرده؟! حرفی زده که بهیچ وجه امکان ندارد برآورده شود.

۲۱- جرأت و شجاعت بی‌مانند

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بدون کوچکترین تردیدی اسلام آورده بود و آنچه از این شگفت انگیزتر است جرأت و شهامت ایمانی اوست. او به مجرد اینکه کلمه شهادت بر

۱- الصدیق ابوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص:۷۲-۷۴.

زبان راند و به آغوش پر مهر اسلام گروید، فورا خود را مسئول دعوت و تبلیغ و رساندن ندای توحید و یکتاپرستی به دیگران شمرده، کمر همت در این راه ببست. آن روزها برای مسلمانان بی‌نهایت سخت و تاریک بود، تازیانه کفر و شرک بر سر تازه مسلمانان می‌بارید.

پذیرفتن اسلام مساوی بود با به جان و دل خریدن درد، رنج، شکنجه و عذاب، و از آن هم سخت‌تر و دشوارتر این بود که کسی در ملأ عام مردم را به اسلام دعوت کند. حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه با تمام جرأت، با شهامت، بی‌باکی و دلیری بی‌مانندی این مسئولیت را بجای آورده از هیچ خطر و شکنجه‌ای نهراسید.

او تاجرپیشه و مرد کار و بازار بود. غالبا بازرگانان در گفتگوهایشان بسیار محتاطانه برخورد کرده، ملاحظه کاری دارند. آن‌ها سعی می‌کنند هرگز سخنی که گمان می‌برند باعث تیره شدن روابط مردم و بازار با آن‌ها می‌شود بر زبان نیارند، تا نشاید بر کار و بار و کاسبی آن‌ها اثر منفی بگذارد. رسم و رسوم کاسبان و بازاریان در دنیا بدینصورت است که سعی می‌کنند درباره مذهب و عقیده و باورهای مردم هیچ واکنشی از خود نشان ندهند و هیچ نیازی احساس نمی‌کنند که درباره رفتار و کردار دیگران کوچکترین اعتراضی از خود بروز دهند. غالبا افرادی مصلحت اندیش و عافیت پسند می‌باشند؛ همه چیز را با چشمان خود می‌بینند و سکوت و خاموشی اختیار کرده به کسی چیزی نمی‌گویند. بیشتر ملاحظه می‌شود اینگونه افراد توجه می‌کنند که اکثریت جامعه به چه سویی حرکت می‌کند تا رأی آن‌ها را درست اعلام کنند و برای رونق بخشیدن کسب و کار خود با آن‌ها همصدا شوند.

حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه با وجود اینکه کاسب بود ولی فهم و درک و شعورش با عموم کاسبان و بازرگانان کاملا متفاوت بود.

ایشان پس از گرویدن به دین مبین اسلام، بدون کوچکترین توجهی به سود و زیان خود دعوت و تبلیغ بسوی اسلام و تلاش برای رساندن نور توحید و یکتاپرستی به همه دل‌ها را اولویت خود قلمداد نمود، تا تعالیم والای اسلام را به عام و خاص مردم برساند و همه را از تاریکی شرک و کفر بیرون کشیده بسوی روشنایی اسلام هدایت بخشند.[1]

۱- الصدیق ابوبکر، محمد حسین هیکل، ص: ۵۵- ۵۶.

۲۲- خاندان صدیق اکبر در آغوش اسلام

حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه تمامی افراد خانواده خود را به اسلام دعوت نمود. در نتیجه دعوت ایشان دو دخترشان؛ حضرت اسماء و حضرت عائشه، پسرشان عبدالله، و همسرشان ام رومان، و خادمشان عامر بن فهیره رضي الله عنه اسلام آوردند. تنها پسر ارشدشان عبدالرحمن بود که بعدها به کانون پر سعادت اسلام گروید.

او پس از صلح حدیبیه، و قبل از فتح مکه خدمت رسول اکرم صلى الله عليه وسلم حاضر شده اسلام آورد. در حقیقت حضرت صدیق اکبر رضي الله عنه پیکری بود از ویژگی‌ها و صفات والا و اخلاق و کردار نیکو که هر شخصی را وادار می‌کرد احترام شخصیت نمونه او را داشته باشد، و این باعث شد پله‌های دعوت را به راحتی طی کند. تمامی افراد قوم و قبیله او به بزرگی و جایگاه ایشان اعتراف داشتند. ایشان کالبدی از مهر و محبت، نرم خویی، دانش و اندیشه‌اند. در علم حسب و نسب شناسی سرآمد قریش بودند. و به عنوان شخصیتی بسیار محترم و با نفوذ، شیوا سخن و خوش کلام، در جامعه مطرح، و در سخاوت و جود و کرم و مهمان نوازی زبانزد خاص و عام بودند.[۱]

۲۳- آموزش و پرورش تازه مسلمانان

حضرت ابوبکر صدیق دست راست پیامبر اکرم صلى الله عليه وسلم به شمار می‌آمد. ایشان تمام زندگیشان را در راه خدمت به رسول اکرم صلى الله عليه وسلم و دعوت به اسلام و تعلیم و تربیت تازه مسلمانان وقف کرده بود. حضرت ابوذر غفاری رضي الله عنه پس از بیان حکایت اسلام آوردنشان چنین می‌گوید:

حضرت ابوبکر گفت: «اِئذن لي یا رسول الله في طعامه اللیلة»

«ای رسول خدا صلى الله عليه وسلم! امشب به من اجازه دهید میزبان ابوذر باشم»

پس از آن ایشان از حضرت ابوذر به بهترین وجه مهمان نوازی کرده با انگورهای طائف و میوه‌های دیگر از ایشان پذیرایی نمود.[۲]

۱- السیرة الحلبیة: ۴۴۲/۱.

۲- الفتح: ۲۱۳/۳، الخلافة الراشدة، اثر/ یحیی الیحیی: ۱۵۶.

۲٤- اولین خطیب بی‌باک و جسور اسلام

حضرت عائشه صدیقه ﷺ می‌فرمایند: وقتی تعداد یاران و صحابه پیامبر اکرم ﷺ به ۳۸ نفر رسید، حضرت ابوبکر بر پیامبر اکرم ﷺ اصرار کردند که آشکارا مردم را به اسلام دعوت کند. پیامبر دلسوز و پر مهر و شفقت ﷺ فرمودند: «إنا قليل، يا أبابكر!». - ای ابوبکر! تعدد ما کم است!.

ابوبکر ﷺ پافشاری کرد که باید آشکارا دین مبین اسلام را به گوش همه برسانیم و خود خطر را به جان و دل خریده بیرون آمد. در مسجد حرام هر مسلمانی در مقابل افراد قبیله خود ایستاد. حضرت ابوبکر ﷺ برای سخنرانی بلند شد. در این اثنا پیامبر خدا ﷺ نیز تشریف آوردند. این‌چنین بود که ابوبکر افتخار بودن اولین سخنران بی‌باک و جسور اسلام را به خود اختصاص داد. مشرکان به حضرت ابوبکر ﷺ و سایر مسلمانان حمله‌ور شدند. آن‌ها بر سر حضرت ابوبکر صدیق یورش آورده او را بشدت مورد ضرب و شتم قرار دادند. عتبه بن ربیعه به ایشان حمله‌ور شد، او صورت مبارک ابوبکر را آماج مشت و لگد خود قرار داده بشدت زخمی کرد. خون از تمام جسم ابوبکر ﷺ جاری شده بود و از شدت خونریزی و درد بیهوش نقش بر زمین شد.

خبر به افراد قبیله بنوتیم؛ خویشاوندان ابوبکر رسید. آن‌ها شتابان خود را به محل درگیری رسانده، او را از زیر مشت و لگد مشرکان بیرون کشیدند و در حالیکه تمام جسمش خون آلود بود به خانه‌اش بردند. وضع ابوبکر بسیار خطرناک بود و بنوتیم گمان کردند مرگ او حتمی است. آن‌ها او را در خانه‌اش گذاشته به مسجد الحرام نزد کعبه بازگشته، داد برآوردند: سوگند به خدا! اگر ابوبکر بمیرد ما عتبه بن ربیعه را خواهیم کشت.

پس از آن، آن‌ها نزد حضرت ابوبکر بازگشته با پدرش سعی کردند او را به هوش آورده، با او حرف بزنند.

شب هنگام ابوبکر کم کم به هوش آمد و اولین کلماتی که بر زبانش جاری شد این بود: به من بگوئید پیامبر خدا ﷺ چطورند؟

با شنیدن این کلمات مردمی که اطرافش جمع شده بودند عصبانی شده، با داد و فریاد از کنارش بلند شدند و به مادرش گفتند سعی کند آب و غذایی به او بدهد، و ناراحت و خشمگین خانه را ترک کردند.

مادر داغدیده که با فرزند آغشته به خونش تنها مانده بود سعی کرد تنهایی با او حرف بزند. ابوبکر تنها بر یک جمله پافشاری می‌کرد: رسول الله ﷺ در چه حالی است؟..

مادر اشک ریزان می‌گفت: بخدا سوگند! من از رفیقت هیچ اطلاعی ندارم. حضرت ابوبکر به مادرش گفت: برو نزد ام جمیل دختر خطاب و از او جویای حال پیامبر شو. مادر حیران و پریشان خود را به ام جمیل رسانده گفت: ابوبکر از تو درباره محمد بن عبدالله می‌پرسد. ام جمیل گفت: من نه ابوبکر را می‌شناسم و نه محمد بن عبدالله را، ولی اگر بخواهی همراهتان نزد پسرتان می‌آیم. مادر به همراه ام جمیل نزد ابوبکر بازگشت. ام جمیل با دیدن زخم‌های خونین ابوبکر و وضعیت بسیار خطرناک او ناخودآگاه جیغ کشیده گفت: قوم فاسق و کافرت تو را بدین روز انداخته‌اند. من مطمئنم خداوند از آن‌ها انتقام خواهد گرفت.

ابوبکر ﷺ به فکر درد خودش نبود بلکه او تنها به فکر رسول الله ﷺ بود. تا احساس کرد ام جمیل نزد اوست پرسید: «ما فعل رسول الله؟» - چه بر سر رسول خدا ﷺ آمده؟-.

ام جمیل به آرامی گفت: مادرت می‌شنود؟ ابوبکر گفت: نترس، از او خطری نیست. چون ام جمیل مطمئن شد، نفسی راحت کشیده گفت: پیامبر اکرم ﷺ در صحت و سلامتی کامل هستند.

حضرت ابوبکر صدیق پرسیدند: پیامبر خدا ﷺ الآن کجا تشریف دارد؟

ام جمیل به ایشان اطلاع داد؛ پیامبر در دار أرقم هست. ابوبکر که هنوز از وضع پیامبر مطمئن نشده بود گفت: «فإن لله علي ألا أذوق طعامًا ولا أشرب شرابًا أو آتي رسول الله ﷺ». «سوگند بخدا! تا من خدمت رسول الله ﷺ حاضر نشوم نه لب به غذا می‌زنم و نه چیزی می‌نوشم».

چون تاریکی شب بر همه جا چیره شد، و سکوت شهر را فرا گرفت، ابوبکر به کمک آن دو زن، کشان کشان خود را نزد رسول الله ﷺ رسانید.

رسول اکرم ﷺ زانو زده ابوبکر را بوسیدند. دیگر مسلمانانی که آنجا بودند نزد ابوبکر آمده جویای حالش شدند. پیامبر با دیدن وضعیت اسفبار ابوبکر بسیار متأثر شدند. اشک در چشمان ابوبکر حلقه زده بود. او به طرف پیامبر خدا ﷺ نگریسته گفت: یا رسول الله! مادر و پدرم فدایت! نگران من مباش، من هیچ مشکلی ندارم، تنها صورتم را آن بدبخت - عتبه بن ربیعه - کمی خراش داده، این مادر مهربان و دلسوز من است و شما چشمه جوشان خیر و برکت، از پروردگار یکتا بخواه مادر مرا هدایت فرماید. شاید خداوند متعال بر ما منت نهاده او را نیز از آتش سوزان جهنم در امان دارد.

پیامبر خدا ﷺ برای مادر ابوبکر دعا کرده، سپس او را به اسلام دعوت نمود. پرده‌های زمخت و سیاه شرک و بت پرستی از دل او برچیده شد و در یک آن پرتو نور ایمان در آن تجلی نمود و مادر ابوبکر در همان لحظه ایمان آورد و به اسلام گروید.[1]

بخدا سوگند! تا خدمت رسول اکرم ﷺ حاضر نشوم نه به غذا لب می‌زنم نه به آب!



دار ارقم که در آن اولین مرکز اسلامی برپا شد، امروز بــه کتابخانــه‌ای بنــام "کتابخانه مکه مکرمه" تبدیل شده است.

۱- السیرة النبویة، اثر/ ابن کثیر: ۴۳۹/۱- ۴۴۱، و البدایة والنهایة: ۳۰/۳.

۲۵- اولین آثار دعوت حضرت صدیق اکبر ﷺ

زحمت‌های بیدریغ ابوبکر در راه دعوت اسلامی بی‌نتیجه نبود. اولین آثار و پیامدهای دعوت او چنین تجلی کرد که بهترین افراد جامعه آنروز به اسلام گرویدند. بیائید با هم نگاهی بیندازیم به فهرست اشخاصی که دعوت ابوبکر صدیق ﷺ را لبیک گفته، بدست او ایمان آوردند، از جمله آن صحابه بزرگوار می‌توان به نام‌های: ۱- حضرت زبیر بن عوام ﷺ ۲- حضرت عثمان بن عفان ﷺ، ۳- حضرت طلحه بن عبیدالله ﷺ، ۴- حضرت سعد بن أبی وقاص ﷺ، ۵- حضرت عثمان بن مظعون ﷺ، ۶- حضرت ابوعبیدة بن جراح ﷺ، ۷- حضرت عبدالرحمن بن عوف ﷺ، ۸- حضرت ابوسلمة بن عبدالأسد ﷺ، ۹- حضرت أرقم بن أبی أرقم ﷺ، اشاره نمود.

ایشان این جان نثاران اسلام را یکی پس از دیگری به اسلام دعوت نموده، خدمت پیامبر اکرم ﷺ حاضر نمود تا با ایشان بیعت نموده به اسلام شرفیاب شوند.

این افراد پایه‌های اساسی قلعه با شکوه اسلام به شمار می‌آیند. این‌ها اولین گروهی بودند که از نعمت والای هدایت مالا مال و سرشار شدند و بوسیله آن‌ها خداوند کریم دینش را پیروزی بخشید و پس از آن مردم گروه گروه و دسته دسته بسوی اسلام پر کشیدند. تمام این افراد اولین دعوتگران و پیک‌های نخستین دعوت بسوی دین مبین اسلام به شمار می‌آیند.[۱]

۲٦- دلسوزترین و مهربانترین شخصیت این امت

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ سرمایه بس بزرگی برای دعوت اسلامی بود. ایشان شخصیت دوست داشتنی و عزیز قریش و نمادی از اخلاق نیکو، و صفات شایسته و ویژگی‌های برجسته و نرم خویی و لطافت و مهر و محبت بودند. ایشان با اخلاق پسندیده خود در قلب‌های مردم لانه کرده بود. پیامبر خاتم؛ رسول هدایت و رستگاری، پیک سعادت و شادکامی درباره این یار خود چنین فرموده‌اند:

«أرحم أمتي بأمتي أبوبکر»

۱- محمد رسول الله ﷺ، اثر/ محمد الصادق عرجون: ۵۳۳/۱.

«مهربانترین و دلسوزترین امت من بر امت من ابوبکر است». [۱]

۲۷- از خودگذشتگی در برابر تاجدار رسالت

حضرت ابوبکر ﷺ کالبدی از خوبی‌ها بودند. در بین صفات پسندیده ایشان؛ جرأت و شهامت و شجاعت بیشتر نمایان بود. ایشان درباره دین مبین اسلام از هیچ کسی کوچکترین هراسی نداشت. و در راه دفاع از رسول اکرم ﷺ و نصرت و یاری دین خدا و حمایت از عقیده و آرمان‌هایش به هیچ طعنه و ملامت و پوزخندی کوچکترین توجهی نمی‌کرد.

حضرت عروة بن زبیر می‌گوید، روزی از حضرت عبدالله بن عمرو بن عاص ﷺ خواستم تا حکایتی از نحوه ظلم و ستم مشرکان قریش بر پیامبر اکرم ﷺ را برایمان تعریف کند. ایشان گفتند: روزی رسول الله ﷺ در حطیم که جزئی از کعبه است نماز می‌گذاردند که یکی از مشرکان پست فطرت بنام "عقبة بن أبی معیط" پارچه‌ای را دور گردن مبارک پیامبر پیچیده آن‌را بشدت کشید تا پیامبر را خفه کند. حضرت ابوبکر ﷺ به سرعت خودش را به عقبه رسانده شانه او را گرفته با زور او را از پیامبر خدا ﷺ دور ساخت و بر سر آن‌ها داد کشید:

«أتقلتون رجلا أن یقول ربی الله»

(آیا تنها بخاطر اینکه شخصی بگوید پروردگار من الله یکتاست، او را می‌کشید.)

حضرت أنس می‌گوید: یک بار کافران چنان بر رسول الله ﷺ تاختند و ایشان را مورد آزار و اذیت قرار دادند که آن حضرت از حال رفته بیهوش شد. ابوبکر از راه رسید با عصبانیت بر آن‌ها داد کشید:

«ویلکم! أتقتلون رجلا أن یقول ربی الله؟»

(وای بر شما! الهی هلاک و برباد گردید! آیا تنها بخاطر اینکه مردی بگوید پروردگار من الله تعالی است، او را می‌کشید؟!).

۱- الجامع الصغیر: ۸/۲.

حضرت أسماء ﷺ آورده است؛ روزی شخصی شتابان خود را به ابوبکر رسانیده داد زد: زود باش برو رفیقت را نجات بده. ابوبکر فورا از میان ما برخواسته شتابزده از آنجا دور شد. در آنروز ابوبکر موهایش را در چهار قسمت بافته بود. و او داد می‌کشید: «ویلکم! أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله». (خاک بر سرتان! آیا کسی که می‌گوید پروردگار من خدای یکتاست را می‌کشید؟!).

کافران با دیدن ابوبکر رسول الله ﷺ را رها کرده به طرف او حمله‌ور شدند. وقتی ابوبکر خسته و زخمی به خانه بازگشت، هر جای سرش را که دست می‌زدی موهایش کنده می‌شد و بزمین می‌ریخت![1]

۲۸- حضرت علی ﷺ گواهی می‌دهد

حضرت ابوبکر صدیق علاوه بر صفات دیگر در شجاعت و دلیری نیز سرآمد همه بود.

روزی حضرت علی ﷺ در خطبه‌شان از مردم پرسید: "دلیرترین مردم چه کسی است؟". آن‌ها در جواب گفتند:" البته شما یا امیر المؤمنین از همه شجاعترید!". ایشان فرمود:" اگر کسی مرا به مبارزه می‌طلبید من با او در می‌افتادم. ولی حضرت ابوبکر علاوه بر سایر صفات در دلیری و شجاعت نیز از همه پیش گرفته بود. در یکی از جنگ‌ها برای نبی اکرم ﷺ خیمه‌ای نصب کردیم. گفتیم: چه کسی از رسول خدا ﷺ پاسداری می‌کند تا کسی از مشرکان جرأت حمله به ایشان را نداشته باشد؟ سوگند بخدا! تنها ابوبکر صدیق بود که شمشیرش را کشیده داوطلبانه جلو آمد. هر کس از کافران که بطرف رسول خدا ﷺ چپ نگاه می‌کرد فورا به او حمله‌ور می‌شد. بدون شک او از همه شجاعتر و دلیرتر بود".

سپس ادامه داده فرمود:" روزی دیدم؛ مشرکان قریش پیامبر خدا ﷺ را از هر طرف محاصره کرده بودند. برخی او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و برخی او را هل داده به زمین می‌زدند. آن‌ها با عصبانیت سرشان داد می‌کشیدند:" آیا تو همه خداها را انکار کرده، یکی قرار داده‌ای؟..

۱- منهاج السنة: ۴/۳، فتح الباری:۱۶۹/۷.

بخدا سوگند! کسی بجز ابوبکر جرأت نکرد جلو بیاید. ابوبکر جوانمردانه با آن‌ها درافتاد: کسی را زد و دیگری را هل داد، و با سومی گلاویز شد و گریبانش چاک کرده داد می‌کشید: «ويلكم! أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله؟»

(الهی، هلاک و بر باد شوید! آیا چون مردی گوید پروردگار من الله متعال است، او را بقتل می‌رسانید؟!)

یادآوری خاطره‌های روزهای با ابوبکر بودن برای حضرت علی بسیار دشوار بود، اشک از چشمانشان سرازیر شده زار زار گریه کردند تا محاسن مبارکشان از اشک‌هایشان تر شد، سپس فرمودند:" بخدا قسم! به من بگوئید: آن مؤمن خانواده فرعون - که قرآن از او اطلاع داده بهتر بود یا حضرت ابوبکر صدیق".

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤۡمِنٞ مِّنۡ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ يَكۡتُمُ إِيمَٰنَهُۥٓ أَتَقۡتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ وَقَدۡ جَآءَكُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ مِن رَّبِّكُمۡۖ وَإِن يَكُ كَٰذِبٗا فَعَلَيۡهِ كَذِبُهُۥۖ وَإِن يَكُ صَادِقٗا يُصِبۡكُم بَعۡضُ ٱلَّذِي يَعِدُكُمۡۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ مُسۡرِفٞ كَذَّابٞ ٢٨﴾ [غافر: ۲۸]

«مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت: آیا مردی را خواهید کشت بدان خاطر که می‌گوید: پروردگار من الله است، در حالی که دلائل روشنی و معجزات آشکاری از جانب پروردگارتان برایتان آورده است و به شما نموده است؟ اگر او دروغگو باشد، دروغگوئیش دامنگیر خود او خواهد شد، و اگر راستگو باشد، برخی از عذاب‌هایی که شما را از آن می‌ترساند گریبانگیرتان خواهد گشت. قطعاً خداوند کسی را (به راه نجات و رستگاری) رهنمود نمی‌سازد که تجاوز کار و دروغ‌پرداز باشد».

همه خاموش ماندند.

ایشان فرمودند:" سوگند بخدا! یک ساعت از زندگی ابوبکر از تمام زندگی مؤمن آل فرعون بهتر است. او ایمان خود را پنهان نگه داشته بود، در حالیکه ابوبکر صدیق بدون کوچکترین ترس و واهمه‌ای در زیر چکاچک شمشیر دشمن و قلدری قریشیان ایمانشان را با افتخار تمام اعلان می‌کردند.[1]

۱- البداية والنهاية:۲۷۱/۳-۲۷۲.

۲۹- نگین

حضرت ابوبکر ﷺ درباره پیامبر اکرم ﷺ بسیار حساس بودند. کوچکترین چیزی که پیامبر خدا ﷺ را شاید آزرده خاطر می‌ساخت برای ابوبکر قابل تحمل نبود.

جمله "لا تحزن" - نگران نباش - قرآن کریم، تصویری است گویا از عواطف حساس وجوشان و نهایت ارادت و عقیده آن حضرت به پیامبر اکرم ﷺ، تا جایی که همیشه این فکر دامن گیر او بود و او را به خود مشغول داشته بود که مبادا از هیچ جایی کوچکترین گزندی به پیامبر رسد. آنچه در سفر هجرت روی داد بیانگر همین معناست؛ ایشان در مسیر راه گاهی سینه سپر کرده جلوی پیامبر حرکت می‌کردند، و گاهی پریشان خود را پشت سر پیامبر می‌رساندند.

و چون پیامبر از سبب این حرکاتشان پرسیدند، در جواب گفتند:

«أذكر الرصد فأكون أمامك، وأذكر الطلب فأكون ورائك»

(یا رسول الله! وقتی که از کمین دشمن احساس خطر می‌کنم - سینه سپر کرده - جلوی شما حرکت می‌کنم. و چون یادم می‌آید که قریشیان در تعقیب ما هستند و خطر است که از پشت بر شما شبیه خون زده شود خودم را فورا پشت سر شما می‌رسانم).[۱]

۳۰- جلوی روی ام جمیل!

ایشان ﷺ فرمودند: نه، او مرا ندید، خداوند چشم‌هایش را از دیدن من بازداشته بود

ام جمیل همسر ابوجهل، أروی نام داشت. او دختر حرب بن امیه و خواهر ابوسفیان بود. او نیز در دشمنی با رسول خدا ﷺ از شوهرش هیچ کمتر نبود. شب‌ها جلوی در خانه پیامبر و سر راه ایشان خار می‌انداخت. زنی بسیار بد زبان و فتنه افروز و آشوبگر بود. در مکر و دسیسه پردازی و شایعه پراکنی و تهمت‌های ناروا زدن به پیامبر و شعله‌ور کردن آتش فتنه و برپایی فساد و آشوب دست درازی داشت. زندگیش

۱- ابوبکر الصدیق أفضل الصحابة وأحقهم بالخلافة، ص:۴۳.

را وقف آزار و اذیت آن جناب ﷺ کرده بود. از این‌روست که قرآن کریم به او صفت "حمالةالحب" - سخن چین و چغل خور - داده است.

وقتی فهمید قرآن او و شوهرش را مذمت کرده است، دیوانه‌وار در پی رسول خاتم ﷺ بود تا از ایشان انتقام گیرد. پیامبر خدا ﷺ در مسجد حرام کنار خانه کعبه تشریف داشتند. ابوبکر نیز همراه ایشان بودند. ام جمیل چون شتری خشمگین با دست‌های پر از سنگ سر رسید، خداوند چشم‌هایش را از دیدن پیامبر اکرم ﷺ بازنگه داشت. او تنها ابوبکر را می‌دید. و توان دیدن پیامبر که در همانجا ایستاده بود را نداشت. تا به ابوبکر رسید با عصبانیت چون دیوانه‌ها داد برآورد: ابوبکر! رفیقت کجاست؟! شنیده‌ام به من ناسزا گفته، بخدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ‌ها دهانش را خورد می‌کنم. ببین ابوبکر! بخدا قسم من هم شاعرم! سپس شروع کرد به خواندن شعری که سروده بود: «مذمما عصينا.. وأمره أبينا.. ودينه قلينا»

(ما از دستورات مرد ناپسند سرپیچی کردیم.. و قبولش نداریم.. و دینش را بدور انداختیم)

و با داد و فریاد و عصبانیت از آنجا دور شد. ابوبکر صدیق از رسول اکرم ﷺ پرسیدند: یا رسول الله! چطور شد! مگر او شما را نمی‌دید؟

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: نه، او مرا نمی‌دید. خداوند به چشمانش اجازه دیدن مرا نداده بود.[۱]

نویسنده این کتاب می‌گوید: عموی بزرگوار "عبدالسلام کیلانی رحمه الله" در جواب شعر او این مصرع را تکرار می‌کردند: «محمدا أطعنا.. وأمره قبلنا.. ودينه رضينا»

(ما از پیامبر اکرم ﷺ؛ حضرت محمد پیروی کردیم.. و دستوراتش را با جان و دل پذیرفتیم.. و دینش را با رضایت خاطر قبول کردیم).

۱- الرحيق المختوم، ص:۱۱۱، ۱۱۲.

۳۱- مال و ثروت را در برابر اسلام هیچ ارزشی نیست

حضرت ابوبکر صدیق کاسبی ورزیده بود و در بازار پارچه فروشی جا افتاده، و نام و نشانی داشت. و در بین کاسبان و بازاریان از اثر و رسوخ بسزایی برخوردار بود. روزی که مشرف به قبول اسلام شد چهل هزار درهم ثروت داشت. بعد از اسلام آوردنشان نیز در کار بازار و تجارت بودند و کاسبی ایشان بسیار پیشرفت نمود. و روزی که هجرت نمود و از مکه مکرمه بسوی مدینه منوره حرکت کرد ثروتش تنها پنج هزار درهم بود. به عبارت د یگر ایشان از روزی که اسلام آورده بودند تا روز هجرت هر آنچه بدست می‌آوردند را در راه خدا خرج می‌کردند. نزد ایشان مال و ثروت را در راه اسلام و رسیدن به مسلمانان هیچ بها و ارزشی نبود.[۱]

۳۲- مال و ثروت فدای مسلمانان ستمدیده!

شیفته و شیدای رسول اکرم ﷺ، صحابی و یار جان نثارشان؛ حضرت بلال ﷺ، به صف مسلمانان گروید. سرورش أمیه بن خلف از ماجرا مطلع شد. او برای بازگرداندن بلال از اسلام کوشش‌ها بخرج داد، گاهی او را از آزار و اذیت و شکنجه بیم می‌داد، و گاهی وعده‌های شیرین و باغ‌های سرسبز آز و طمع را جلوی رویش به نمایش می‌گذاشت، تا او را از دین برگرداند.

امیه بن خلف بیچاره نمی‌دانست بلال بیدی نیست که با چنین بادها بلرزد. و همه تلاش‌های بیدریغ او بر ایمان بلال می‌افزود. کاسه خشم و غضب امیه نگونبخت لبریز گشته شروع کرد به صورتی بسیار وحشتناک بلال را عذاب و شکنجه دادن. باری پس از یک شبانه روز گرسنه و تشنه نگاه داشتن او، در شدت گرمای طاقت فرسای صحرای مکه او را به بیابان برد. تن عریانش را طعمه ریگ‌های تافته و داغ آتشین نمود، دستور داد سنگی بسیار بزرگ را بر سینه‌اش بگذارند. سپس بر او داد زد: تو در این وضع خواهی ماند تا بمیری یا از محمد دست کشیده، بار دیگر خدایان ما؛ لات و عزی، را عبادت کنی. در این فضای پر از درد و ناله و اندوه از بلال؛ کوه سترگ صبر و

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۵۷، ۵۸.

استقامت و برباری، تنها یک کلمه شنیده می‌شد:" أحد.. أحد" - پروردگار یکتا و یگانه است. جز خدای یکتا هیچ معبودی نیست -.

تا مدت‌ها امیه بد جنس حضرت بلال ﷺ را چنین ظالمانه مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می‌داد. روزی حضرت ابوبکر ﷺ نزد امیه رسید، و با چشمان خود دید که چگونه بلال ﷺ را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. به امیه گفت:

«ألا تتق الله في هذا المسكين؟ حتى متى؟»

(آیا از خدا نمی‌ترسی که این بیچاره را چنین آزار و اذیت می‌کنی؟ آخر تا کی می‌خواهی او را چنین شکنجه دهی؟)

امیه پرخاش کرده در جوابش گفت: شما او را خراب کرده‌اید. اگر واقعا دلتان برایش می‌سوزد او را از این بلاء و مصیبت آزاد کنید. حضرت ابوبکر ﷺ فرمودند:

«أفعل، عندي غلام أسود أجلد منه وأقوى على دينك أعطيتكه به»

(باشد، غلامی سیاه نیرومندتر و قویتر از او دارم که چون تو مشرک است، او را در عوض بلال به تو دادم).

دو طرف توافق کردند و حضرت ابوبکر دست حضرت بلال ﷺ را گرفت و او را از بردگی امیه بیرون آورد و به امید دست یافتن به خشنودی و رضایت الهی آزاد کرد..

در روایتی آمده که حضرت ابوبکر با هفت دسته - اوقیه - طلا حضرت بلال را از امیه خرید و آزاد نمود. و روایتی دیگر خبر از ۴۰ بسته طلا می‌دهد. یک دسته - یا اوقیه - طلا برابر است با چهل درهم.[1]

از زبان کوه سترگ صبر و بردباری؛ حضرت بلال ﷺ تنها یک کلمه شنیده می‌شد: «أَحَدٌ، أَحَد»

۱- محنة المسلمین فی العهد المکی، اثر/ دکتر سلیمان السویکت، ص:۹۲، السیرة النبویة، اثر/ ابن هشام: ۳۹۴/۱.

۳۳- همراهی بی‌نهایت قابل اعتماد

چون به رسول الله ﷺ اجازه هجرت داده شد فورا خودش را به خانه حضرت ابوبکر صدیق رساند. ابوبکر در آن وقت خواب بود. ایشان را بیدار کرده از آمدن پیامبر مطلع ساختند. حضرت عائشه که شاهد همه ماجرا بود چنین می‌گوید:

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ با شنیدن این مژده بسیار احساساتی شده، از شدت خوشحالی اشک‌هایش بر گونه‌هایش جاری شده بود. آن‌ها از مکه خارج شده به مدت سه روز در غار ثور پناه گرفتند.

اگر رسول الله ﷺ بر حضرت ابوبکر صدیق ﷺ اعتماد کامل نمی‌داشت هرگز او را به عنوان همراه سفر هجرت خود انتخاب نمی‌کرد و هرگز او را از بین همه صحابه برای همراهی خود انتخاب نمی‌کرد. رسول الله ﷺ از میان تمامی صحابه و یاران خود حضرت ابوبکر را برای همراهی در این سفر جاویدان و تاریخ ساز انتخاب نمود. از اینجا بود که سعادت و افتخار ملقب شدن به «ثانی الاثنین» نصیب ایشان شد.[۱]

۳٤- هدف از آزادی بردگان

حضرت ابوبکر صدیق در خرید تمام بردگان و کنیزکانی که آزاد نمودند هرگز هیچ مصلحت دنیایی چون شهرت و مقام را مد نظر نداشت. تنها و تنها هدفشان رسیدن به رضایت الهی و خشنود کردن پروردگارشان بود. روزی پدرشان ابوقحافه به ایشان گفتند: پسرم! می‌بینم که بردگان و کنیزکان افتاده و ضعیف و ناتوان را خریده آزاد می‌کنی، اگر شما بجای آن‌ها بردگان قوی و نیرومند را خریده آزاد کنی بهتر است، آن‌ها دست و بازو و کمک کارت می‌شوند و در روزهای سختی به کارت می‌آیند.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در جوابشان فرمودند:

«پدر جان! من این کار را تنها و تنها بخاطر کسب رضایت الهی انجام می‌دهم».

درباره چنین شخصیت بزرگواری نازل شدن آیاتی کریمه از قرآن کریم هیچ جای تعجب و شگفتی ندارد. خداوند منان در این باره فرمودند:

۱- ابوبکر الصدیق، اثر/ محمد رشید رضا، ص:۱۳.

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ۝٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ۝٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ۝٧﴾ [اللیل: ۵-۷]
«کسی که بذل و بخشش کند و پرهیزگاری پیشه سازد.(۵) و به پاداش خوب ایمان و باور داشته باشد.(۶) او را آماده‌ی رفاه و آسایش می‌نمائیم».[۱]

۳۵- مسلمانانی آزاد شده با مال ابوبکر

آزاد کردن مسلمانان در بند و زنجیر و اسیران مظلوم، هدف اول زندگی ابوبکر صدیق ﷺ قرار گرفت. ایشان اسلام را با مال و ثروتش قدرت و نیرو بخشید. غیر از حضرت بلال برخی دیگر از بردگان یا اسیرانی را که با مال خود خریده و آزاد نمود از قرار زیل می‌باشند:

عامر بن فهیرة ﷺ

چهارمین فردی که در هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه منوره همراه ایشان بودند. در غزوه بدر و احد هم شرکت داشتند و در حادثه خونین "چاه معونه" جام شیرین شهادت سر کشیدند.

أم عبیس ﷺ

همسر کریز بن ربیعة بن حبیب بن عبد شمس بود. زبیر بن بکار می‌گویند؛ ایشان از قبیله بنوتیم بن مرة است. از اولین افرادیست که به اسلام گروید. بلاذری در کتابش آورده؛ او کنیزی در خانواده بنو زهره بود، که اسود بن عبد یغوث ایشان را بشدت مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار داد. ام هانی می‌گوید؛ از هفت نفری که ابوبکر آن‌ها را با مال خود خریده آزادی بخشید یکی همین ام عبیس ﷺ است.

۱- بنگرید به: السیرة النبویة، اثر/ ابن هشام: ۳۹۳/۱، السیرة النبویة، اثر/ أبی شهبة: ۳۴۵/۱، ۳۴۶. تفسیر الآلوسی: ۱۵۲/۳۰.

زنیره

بر حسب اتفاق چند روز قبل از اینکه حضرت ابوبکر صدیق ﷺ ایشان را آزاد کند، چشمانشان را از دست داده نابینا شد. قریشیان از این واقعه بسیار خوشحال شده هر جا پخش کردند که خدایانشان؛ لات وعزی، چشمان زنیره را کور کرده‌اند.

حضرت زنیره با ایمان راسخ و اعتقاد قوی خود می‌گفت: سوگند به خدای کعبه! این‌ها دروغ می‌گویند! لات وعزی دو بت بی‌جان بیش نیستند و هیچ توان یاری و یا ضرر رساندن به کسی را ندارند.

پس از چندی خداوند متعال بینائی گم شده زنیره را به ایشان بازگردانید و چشمانش بار دیگر از نعمت بینائی بهره‌مند گشتند.

خانم نهدیه ﵂ و دخترشان

این دو خانم کنیزهای زنی از قبیله بنو عبدالدار بودند. مالکشان آن‌ها را به آسیاب کردن گندم گمارده بود. او در این میان بر آن‌ها داد می‌کشید و می‌گفت:" قسم بخدا! هرگز شما را آزاد نخواهم کرد". در این اثنا حضرت ابوبکر ﷺ که از آنجا رد می‌شدند صدای او را شنیدند. ایشان صدا زدند: «حلي يا أم فلان!»- ای خانم فلانی، از قسمت دست بردار و آن‌ها را رها کن-.

او با عصبانیت داد کشید:" شما مردم آن‌ها را خراب کرده‌اید. حالا چرا خودتان نمی‌خرید و آزادشان نمی‌کنید؟".

حضرت ابوبکر ﷺ فورا از فرصت استفاده کرده با اولین قیمتی که از دهان آن خانم بیرون آمد آن دو کنیز رنجدیده را خریده آزاد کرد.

حضرت ابوبکر ﷺ از آن دو خاتونی که الآن آزاد شده بودند خواست تا آرد و گندمهای آن زن را به او باز گردانند. آن دو زن آزاده گفتند: ای مرد بزرگوار! اجازه دهید ما کارمان را تمام کنیم و همه گندمهایش را آرد کنیم!

حضرت صدیق اکبر ﷺ فرمود: «ذلك إن شئتما» - اختیار با شماست، اگر میل دارید چنین خدمتی به او بکنید-.

کنیزی از قبیله بنو مؤمل

روزی حضرت ابوبکر از کنار کنیزی از قبیله بنو مؤمل گذشت که اسلام آورده بود و عمر بن الخطاب - که آنزمان هنوز مسلمان نشده بود - او را مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار می‌داد تا از اسلام باز گردد. آن شیر زن چون کوه استوار بر ایمانش ثابت قدم بود و شکنجه عمر را تحمل می‌کرد.

عمر از شلاق زدن خسته شده، برای چند لحظه دست نگه داشت و گفت: گمان نکن دلم به حالت سوخت و از روی شفقت و دلسوزی رهایت کرده‌ام؛ بلکه دست‌هایم درد گرفته بازوهایم خسته شده‌اند برای همین چند لحظه از شلاق زدنت دست نگه داشته‌ام".

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ او را خریده آزاد کردند.

شما مردم این‌ها را خراب کرده‌اید، پس حالا چرا آزادشان نمی‌کنید؟!

۳۶- اظهار نظر ابن دغنه در هجرت اول

حضرت عائشه ﷺ می‌فرمود: از وقتی بیاد دارم، پدر و مادرم را بر دین مبین اسلام ثابت قدم یافته‌ام. رسول اکرم ﷺ هر روز صبح و مغرب به خانه ما تشریف می‌آورد.

وقتی سختی‌ها و مشکلات و ابتلاء و آزمایش بر مسلمانان شدت گرفت. ابوبکر صدیق ﷺ برای هجرت از مکه راهی سرزمین حبشه شد. در سفر هجرت چون به روستای "برک غماد" در سرزمین یمن رسید، با سردار آنجا که "ابن الدغنه" نام داشت ملاقات کرد. او از حضرت ابوبکر پرسید:"ای ابوبکر! به کجا می‌روی؟!".

حضرت ابوبکر صدیق به او گفت: «أخرجني قومي فأريد أن أسيح في الأرض وأعبد ربي».

(قوم من مرا بیرون رانده‌اند، می‌خواهم در زمین سیر و سیاحت کنم و پروردگارم را عبادت کنم).

ابن الدغنه گفت: «فإن مثلك يا أبابكر لا يخرج ولا يخرج، إنك تكسب المعدوم وتصل الرحم وتحمل الكل وتقرى الضيف وتعين على نوائب الحق، فإنا لك جار، ارجع واعبد ربك ببلدك».

(شایسته نیست شخصیتی چون شما از سرزمینش بیرون رود، و نه اینکه کسی را جرأت این باشد که شما را بیرون کند: شما به ناداران رسیدگی می‌کنی، وصله رحم بجا می‌آوری و مواظب خویشاوندانت هستی، دست افتاده‌ها را می‌گیری، مهمانوازی می‌کنی، و در سختی‌های روزگار به مردم یاری می‌دهی، من ضامن شما هستم، برگرد و خدایت را در شهر و دیار خودت عبادت کن).

نهایت ضمانت ابن الدغنه

حضرت ابوبکر صدیق از اطراف یمن بنا به پیشنهاد سردار قبیله قاره آقای ابن الدغنه همراه ایشان به مکه بازگشت. ابن الدغنه با سرداران قریش ملاقات کرده به آن‌ها فهمانید که بیرون راندن شخصیتی چون ابوبکر از سرزمینش برای آن‌ها مناسب نیست. به آن‌ها گفت: شما چرا فردی با این شرف و فضل و مکانت را آزار و اذیت کرده مجبور می‌کنید از شهر و دیارش بگریزد. مردی که در رسیدن به خویشاوندان و صله رحم بجا آوردن بی‌مانند است، مردی که یار و غمخوار درماندگان و مصیبت زده‌ها، و نوای بی‌نوایان، و مهمانوازی نامدار است، چطور شخصیتی با تمام این خصال و صفات خیر و خوبی را از خود می‌رانید؟

قریش ضمانت این الدغنه از حضرت ابوبکر را پذیرفتند البته بدین شرط که او حق دارد پشت چهار دیواری خانه‌اش هر چند که دلش می‌خواهد خدایش را عبادت کند؛ نماز بگذارد و قرآن بخواند، اما با اظهار کردن عبادت‌هایش و با دعوت کردن به دینش باعث درد سر برای ما نشود. ما از این می‌ترسیم که او زن‌ها و بچه‌های ما را گمراه کند.

حضرت ابوبکر صحن خانه‌اش را برای عبادت خود ترتیب داده خیلی از زن‌ها و بچه‌های مشرکان قریش در آنجا جمع می‌شدند و با تعجب و حیرت به ابوبکر و نحوه عبادتش خیره می‌شدند. بخصوص که در هنگام تلاوت قرآن ابوبکر بسیار متأثر می‌شد و کنترل خود را از دست می‌داد و جوی اشک از چشمانش جاری می‌گشت.

با دیدن این وضع ترس و وحشت به جان سرداران قریش افتاد. آن‌ها برای ابن الدغنه پیام فرستادند که ما ضمانت تو را در حق ابوبکر به این شرط پذیرفته بودیم که او در خانه‌اش عبادت‌های خودش را بجای آورد، حالا او شرطش را زیر پا نهاده، در حیاط خانه‌اش آشکارا مشغول نماز و خواندن قرآن می‌شود. ما می‌ترسیم با این کارش زن‌ها و بچه‌های ما گمراه شوند. اگر او بخواهد پشت چهار دیواری خانه‌اش عبادت کند ما هیچ اعتراضی نداریم، در غیر اینصورت ما مجبوریم عهد و پیمان با شما را بر هم زنیم. ما نمی‌خواهیم ضمانت و امان شما به ابوبکر را بشکنیم، ولی دعوت آشکار ابوبکر هم بهیچ وجه برای ما قابل تحمل نیست. ابن دغنه به حضرت ابوبکر گفت: عهد و پیمانی که بین ما و شما بود را بخوبی می‌دانی. یا بر عهد و پیمانت پایبند باش و یا اینکه ضمانت مرا برگردان. من نمی‌خواهم مردم درباره من بگویند: من کسی را پناه داده بودم، و عهد و پیمانم شکسته شد.

حضرت ابوبکر به او گفت: «فإني أرد إليك جوارك وأرضى بجوار الله عز وجل»

(حالا که اینطور است من ضمانت و پناهندگی شما را بخودتان برمی‌گردانم، و به حفاظت و پناه الهی راضی و خشنودم).

من می‌خواهم در زمین بگردم و پروردگارم را عبادت کنم

۳۷- پس از رد ضمانت ابن دغنه چه اتفاقی افتاد؟

رد ضمانت ابن دغنه از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه همان، و شروع شدن انواع آزار و اذیت و شکنجه کافران مکه همان!

باری آن حضرت به طرف خانه خدا می‌رفتند که یکی از نگونبخت‌های قریشی بر سرشان خاک ریخت. و چون آن حضرت با یکی از سرداران نامدار قریش بنام ولید بن مغیره ملاقات کرد از بی‌حرمتی و شرارت آن ابله نادان به او گله کرد. ولید با بی‌اعتنایی در جواب گفت: " این بلا را خودت به سر خودت آورده‌ای"!

حضرت ابوبکر آهی کشیده گفتند: «أي رب! ما أحلمك، أي رب! ما أحلمك، أي رب! ما أحلمك».

(آه خدای من! چقدر حلیم و بردباری!.. آه خدای من! چقدر حلیم و بردباری.. آه خدای من! چقدر شکیبا و بردباری..)[1]

خوانندگان گرامی!.. لطفا کمی به فرموده حضرت ابوبکر صدیق ﷺ توجه فرمائید، ببینید چگونه با قلبی آکنده محبت و عشق و ایمان پروردگار و آفریدگار یکتای خود را مدح و ثنا می‌گوید. ای پروردگار و مالک من! من در پناه و ضمانت توام، و این ابلهان نادان به پناه و پاسبانی تو هیچ ارزشی قائل نیستند، با این وجود حق آن‌ها را کف دستشان نمی‌گذاری و فورا آن‌ها را به سزای اعمال ننگشان نمی‌رسانی، و به آن‌ها فرصت می‌دهی آنچه می‌خواهند انجام دهند. حقا که تو بس حلیم و بردباری!..

۳۸- اولین مسجد مکه مکرمه

در صفحات پیشین از ابن دغنه و نحوه پناه دادن او به حضرت ابوبکر صدیق خواندیم. دیدیم که چون از هجرت آن حضرت مطلع شد و او را از ادامه راه منصرف کرد و گفت که شخصیتی والا مقام و بلند پایه چون شما که در اخلاق و رسیدگی به خویشاوندان و صله رحمی، و راستگویی و صداقت، کمک به مستمندان و همدردی با بی‌کسان و یاری رساندن مظلومان و بینوایان سرآمد خاص و عام است نباید از شهر و دیارش رانده شود. شما با من به مکه مکرمه باز گردید من امنیت و سلامتی شما را تضمین می‌کنم و به قریشیان ابلاغ می‌کنم که شما در پناه من هستید و کسی حق ندارد کوچکترین اهانتی در حق شما بکند. و چون آن حضرت از هجرت به حبشه منصرف شده به مکه بازگشت، ابن دغنه بنا بر وعده‌ای که داده بود به بیت الله الحرام آمده در برابر سران قریش اعلام کرد؛ من ابوبکر را پناه داده‌ام. قریشیان نیز پناهندگی دادن ابن دغنه را پذیرفتند.

حضرت ابوبکر صدیق در صحن خانه خود مسجدی بنا کرده در آن مشغول نماز خواندن و تلاوت قرآن با صدایی بسیار زیبا و دلنشین و پرسوز شد. زن‌ها و بچه‌های مشرکان مکه با شنیدن صدای دلسوز و تلاوت زیبا و دلنشین ابوبکر دور و بر او جمع شده با دل و جان به تلاوت او گوش فرا می‌دادند. با دیدن این صحنه ترس و وحشت

۱- فتح الباری، اثر/ الحافظ ابن حجر: ۲۷۴/۷، البداية والنهاية: ۹۵/۳.

قریش را برداشت که نکند تلاوت کلام ملکوتی قرآن مجید بر بچه‌ها و زن‌هایشان اثر گذاشته باعث اسلام آوردن آن‌ها گردد. آن‌ها به ابن دغنه شکایت بردند و هر آنچه در دل داشتند را بیرون ریختند. در پی آن ابن دغنه از پناه دادن ابوبکر دست کشیده، عهد و پیمانش با او را پس گرفت. و بار دیگر ابوبکر صدیق ﷺ شکار دست‌های مکر و حیله و آشوب کافران مکه گشت.

البته جای دارد بدانیم تاریخ نگاران درباره مسجدی که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در خانه‌اش ترتیب داده بود نوشته‌اند: «هو أول مسجد بني في الإسلام في مكة». (این اولین مسجدی است که پس از اسلام در مکه مکرمه بر پا شده بود).

"به عبارت دیگر می‌توان گفت اولین مسجدی که پس از طلوع آفتاب پر نور اسلام بر مکه مکرمه ساخته شد، را حضرت ابوبکر صدیق بنا نهاده بود".[۱]

۳۹- اسلام آوردن عبدالله بن مسعود ﷺ

امام احمد در کتاب مسند خویش و امام طیالسی در روایات خود آورده‌اند که حضرت عبدالله بن مسعود ﷺ فرمودند: " من نوجوانی خردسال بودم که در مکه گوسفندان عقبه بن أبی معیط را می‌چراندم. روزی حضرت رسول الله ﷺ و حضرت ابوبکر ﷺ نزد من آمدند. آن دو از ظلم و ستم مشرکان مکه به تنگ آمده، از شهر بیرون شده بودند. به من گفتند: «عندك يا غلام! لبن تسقينا». (آقا پسر! شیر داری به ما بدهی؟). من گفتم: " ببخشید این گوسفندان نزد من امانت است، برای همین من نمی‌توانم به شما شیر بدهم".

حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: «هل عندك من جذعة لم ينز عليها الفحل». (آیا گوسفند ماده‌ای داری که نری به آن نزدیک نشده باشد؟).

گفتم: بله! من بز کوچکی را آوردم. حضرت ابوبکر صدیق آن را نگه داشت، رسول‌الله ﷺ دست بر پستان‌های خشک بز گذاشته دعا فرمودند. پستان‌های بزی که جفت‌گیری نکرده بود پر از شیر شد. حضرت ابوبکر سنگی که در وسطش گود بود پیدا

۱- الصدیق ابوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص:۶۳، ۶۴.

کرده آورد. پیامبر خدا ﷺ بز را دوشید. هر دو سیری شیر نوش جان فرمودند. به من هم شیر دادند. سپس آن حضرت ﷺ به پستان بز گفت: «أقلص»! (جمع شو!). پستان بز بار دیگر به حالت اول خود بازگشت. پس از آن خدمت رسول الله ﷺ حاضر شده خواهش کردم: لطفا از آن جمله‌های پاک و ملکوتی - یعنی قرآن مجید - به من نیز بیاموزید. ایشان فرمودند: «إنك غلام معلم». (تو جوانی آموخته خواهی شد).

بعد از آن من خدمت آن حضرت ﷺ حاضر شدم و از دهان مبارک رسول الله ﷺ هفتاد سوره طوری حفظ کردم که این شرف تنها نصیب من بود و کس دیگری را چنین شرفی نصیب نشد، و هیچ کسی نمی‌تواند در این سوره‌ها کوچکترین اشتباهی از من بگیرد.[۱]

۴۰- نقش خانواده حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در حادثه تاریخ ساز هجرت

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بچه‌های خود را به اسلام دعوت داده بود. و به فضل و یاری خداوند متعال آن‌ها در راه به ثمر رساندن این برنامه بزرگ دعوت اسلامی نقش بس بسزایی را ایفا نمودند.

حضرت ابوبکر برای خدمت به دین مبین اسلام و به ثمر رسیدن برنامه هجرت رسول اکرم ﷺ برنامه ریزی بسیار دقیقی داشته، مسئولیت‌ها را در بین اعضای خانواده خود تقسیم کرده بودند. ایشان برای به تحقق رسیدن سفر هجرت مسئولیت‌های مهم و تاریخی را در بین فرزندانشان تقسیم نموده، وظیفه هر شخصی را بدرستی بدو فهمانده بودند.

در این سفر پر برکت تاریخساز هجرت رسول اکرم ﷺ نقش فرزندان آن جناب از قرار زیر بود:

۱- المسند، از/ الإمام أحمد: ۱/ ۴۶۲.

نقش عبدالله بن ابوبکر ﷺ

عبدالله ﷺ به عنوان یک خبر رسان نمونه و وظیفه شناس با دقت فراوان و بصورت بسیار مخفیانه و زیرکانه از تمامی حرکات و نقشه‌های دشمن سر در آورده، به پیامبر اکرم ﷺ گزارش می‌دادند. بدون شک تربیت درست، آگاهی و فهم و درک و شعور والا، زیرکی و هوش و علم و دانشی که عبدالله در سایه اسلام در آن پرورش یافته بود در یاری رساندن او بدین اسلام و نقش والایش در این مأموریت بسیار حساس و دقیق نقش بسزایی داشت. و این خود دلیلی است گویا بر کوشش‌ها و تلاش‌ها و اثر بسزایی که تربیت درست حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بر فرزندش عبدالله داشته بود.

عبدالله بن ابوبکر ﷺ شب را تا به صبح بر دهنه غار نگهبانی می‌داد، و قبل از طلوع آفتاب خود را به مکه می‌رسانید.

حضرت عبدالله ﷺ با یاری خداوند توانست تمام مأموریت‌هایی که پدر گرامیش به ایشان محول کرده بود را به بهترین وجه به انجام رساند، و از پس همه مسئولیت‌هایی که به او داه شده بود به بهترین صورت برآید. او تمام روز در جلسه‌های کفار مکه شرکت می‌کرد و همه نقشه‌ها و توطئه‌هایشان را می‌شنید، و نیمه‌های شب خود را به غار رسانیده گزارش کاملی از تحرکات مکه را به پیامبر خدا ﷺ و پدر بزرگوارشان حضرت ابوبکر صدیق ﷺ تقدیم می‌کرد. او توانست آنچنان با مهارت و زیرکی و خاموشی از عهده مأموریتش برآید که هرگز کسی از اهل مکه بر او هیچ شکی نکرد. او تمام شب را بر دهانه غار نگهبانی می‌داد و با سپیده دم صبح زود آنچنان مخفیانه و زیرکانه خود را به مکه می‌رسانید که کسی بویی از ماجرای او نمی‌برد.[۱]

نقش عائشه و اسماء ﷺ

نقش بسزای حضرت عائشه و حضرت اسماء در هجرت پیامبر اکرم ﷺ چشم گیر است. این نقش عمده و حساس آن‌ها بدون شک بیانگر تربیت درست خانوادگی آن‌هاست. آن‌ها شب هجرت برای پیامبر خدا ﷺ و پدر بزرگوارشان غذا آماده کردند. حضرت عائشه ﷺ می‌فرمایند: " ما برای بدرقه کردن رسول الله ﷺ و پدر گرامیمان

۱- السيرة الحلبية: ۲۱۳/۲.

با عجله غذا تهیه کرده در خورجین گذاشتیم. حضرت اسماء ﷺ کمر بندش را دو نیم کرده با یکی دهن خورجین را بست. برای همین او را "ذات النطاقین" می‌گویند.[۱]

چون رسول الله ﷺ و ابوبکر ﷺ روانه سفر هجرت شدند، گروهی از قریشیان که ابوجهل سرکرده‌یشان بود نزد ما آمدند. آن‌ها جلوی در خانه ما ایستادند. من نزد آن‌ها رفتم. ابوجهل پرسید:" آهای دختر ابوبکر! پدرت کجاست؟". من گفتم: " بخدا من نمی‌دانم پدرم کجاست؟". - البته ایشان دروغ نمی‌گفت، در حقیقت او نیز بدرستی نمی‌دانست در آن لحظه پدرش کجا بود.

ابوجهل قلدر و بی‌حیا دستش را بالا برده چنان سیلی محکمی بصورتم زد که گوشواره‌ام از گوشم بیرون پرید. سپس آن‌ها که چون شتر در آتش خشم خود می‌سوختند از آنجا دور شدند.[۲]

٤١- نگین

آمدن پیامبر اکرم ﷺ به خانه ابوبکر ﷺ در زیر آفتاب سوزان گرمای شدید و طاقت فرسای ظهر مکه. در غیر وقتی که همیشه تشریف می‌آوردند، در ساعاتی که همه جا خلوت بود و کسی در آن گرمای شدید از خانه‌اش بیرون نمی‌آمد. پیامبر ﷺ با این حرکت تلاش داشتند برنامه‌ای که در نظر دارند - هجرت - را از همه پنهان کنند.

٤٢- آمادگی کامل حضرت ابوبکر ﷺ و خوشحالیش

اثر بی‌مانند تربیت نبوی در نحوه آمادگی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ برای هجرت بخوبی نمایان است. وقتی حضرت ابوبکر ﷺ قصد هجرت به مدینه منوره کرد، پیامبر اکرم ﷺ به ایشان فرمودند:

«لا تعجل لعل الله يجعل لك صاحبا»

۱- البداية و النهاية: ۱۸۴/۳.

۲- الهجرة النبوية، اثر/ دکتر عبدالرحمن البر، ص:۱۲۶.

«عجله نکن، شاید خداوند برای تو همسفری انتخاب کند».[۱]

پس از این دستور پیامبر خدا ﷺ حضرت ابوبکر به فکر آمادگی کامل برای هجرت شد، و همه مراحل آن را نزد خود سبک و سنگین می‌کرد و از هر نظر می‌سنجید. ایشان برای سفر طاقت فرسای هجرت دو شتر خریده در خانه از آن‌ها نگهداری می‌کرد و با غذای مقوی آن‌ها را فربه می‌کرد. در روایت صحیح بخاری آمده است:

«علف راحلتين كانتا عنده ورق السمر أربعة أشهر»

"ابوبکر دو شتری که نزدش بود را چهار ماه تمام از برگهای درخت سمر می‌خوراند" تا فربه و قوی شده و برای سفر هجرت آماده شوند.[۲]

۴۳- دیدار با چوپانی نیکو سرشت

حضرت ابوبکر صدیق آنچه در سفر هجرت برایشان روی داد را با تمام جزئیات و تفاصیلش تعریف می‌کردند.

در صحیح بخاری آمده است که ایشان فرمودند:" ما از غار ثور بیرون آمده تمام آن شب را تا ظهر روز بعد، راه می‌رفتیم. در گرمای شدید ظهر همه جا خلوت شد و هیچ کسی در راه نماند، ما صخره درازی دیدیم که زیرش کمی سایه بود، ما زیر سایه برای استراحت نشستیم. من با دست‌هایم جایی را برای استراحت پیامبر خدا ﷺ آماده کرده، چادری پهن نموده از ایشان درخواست کردم: یا رسول الله ﷺ شما لختی اینجا بخوابید، من سر و گوشی آب داده همه جا را زیر نظر می‌گیرم. ناگهان متوجه شدم چوپانی گوسفندانش را گرفته بطرف صخره می‌آید. او نیز چون ما برای یافتن سایه‌ای بطرف صخره می‌آمد. من به او گفتم: جوان! چوپان کی هستی؟ او شخصی از مکه یا مدینه را نام برد. من گفتم: اگر بزی از بزهایت شیر می‌دهد، آیا می‌توانی کمی شیر به ما بدهی؟ او قبول کرد و بزی را گرفته آورد. من گفتم: اول پستان‌های بزت را خوب تمیز کن، سپس دست‌هایت را تمیز کن، بعد از آن بز را بدوش. او به آنچه گفتم عمل کرد و کمی شیر دوشیده به من داد. من یک پارچ چرمی داشتم که برای آب نوشیدن

۱- السيرة النبوية، اثر/ ابن هشام: ۴۸۰/۱.

۲- صحيح البخاری، حدیث:۲۲۹۷.

و وضوء گرفتن پیامبر خدا ﷺ همراه خود گرفته بودم. نزد پیامبر خدا ﷺ بازگشتم، ایشان خواب بودند، دلم نیامد بیدارشان کنم.

در یک کوزه برای ایشان آب برای نوشیدن و وضوء کردن گذاشته بودم. و سرش را با پارچه‌ای بسته بودم تا گرد و غبار نگیرد. وقتی آن حضرت بیدار شدند من نزد ایشان رفتم و در شیر آب ریختم تا شیر سرد شد. بعد گفتم: یا رسول الله ﷺ نوش جان فرمایید. پیامبر خدا ﷺ نوشید تا جایی که من خوشحال و مطمئن شدم. سپس ایشان فرمود: آیا وقت رفتن نشده؟ گفتم: چرا نه؟ پس از آن ما حرکت کردیم.[۱]

٤٤- سطان امنیت و پاسبان صلح

در سفر هجرت از مکه به مدینه پیامبر اکرم ﷺ با بریده اسلمی و تیراندازانش برخورد کرد. او نیز چون بسیاری دیگر برای بدست آوردن جایزه‌ای که قریش برای دستگیری پیامبر اکرم ﷺ و حضرت ابوبکر صدیق ﷺ تعیین کرده بود، در پی آن‌ها صحرا را زیر و روی می‌کرد. چون سر راه پیامبر خدا ﷺ سبز شد پیامبر از او پرسید: تو کیستی؟ او جواب داد: من بریده هستم. پیامبر اکرم ﷺ به طرف حضرت ابوبکر صدیق نگاه کرده از نام او فال نیک گرفته فرمودند:" ابوبکر! کار ما سرد و درست شد". سپس پرسید:" از کدام قبیله‌ای؟". او جواب داد: من از قبیله اسلم هستم. پیامبر ﷺ بار دیگر فال نیک گرفته روی به ابوبکر کرده فرمود:" ما به سلامت می‌رسیم". سپس پرسیدند:" از کدام شاخه أسلم؟". او گفت از "بنو سهم". سهم در عربی هم به معنای تیر می‌آید و هم به حصه و قسمت یک فرد. پیامبر خدا ﷺ از این کلمه معنی "حصه" را برداشت کرده از آن فال نیک گرفته به ابوبکر فرمود:" حصه تو بیرون آمد".

این‌ها به طمع رسیدن به جایزه بیرون آمده بودند، ولی قدرت الهی برای آن‌ها چیزی بسیار بهتر و شایسته‌تر را در نظر داشت. چون زیارت و دیدار نبی اکرم ﷺ نصیب آن‌ها شد، آفتاب پر نور اسلام در سینه‌های آن‌ها تابیدن گرفت.

۱- الرحیق المختوم، ص:۱۸۸.

بریده پرسید: شما کیستی؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: اسم من محمد بن عبدالله است، من فرستاده و رسول پروردگار یکتایم. پیامبر خدا ﷺ او و همراهانش را با اسلام و فرامین والای آن آشنا ساخت. قلب بریده آکنده ایمان گشته با دلی سرشار عشق همراه با هفتاد یا هشتاد تن همراهان با خانواده‌هایشان اسلام آوردند.

حضرت بریده شب را با پیامبر خدا سپری کرد. صبح که شد خدمت پیامبر خدا ﷺ عرض کرد: یا رسول الله! وقتی شما وارد مدینه منوره می‌شوید، بسیار مناسب است پرچمی برای خود داشته باشید. پیامبر خدا ﷺ با پیشنهادش موافقت کرده عمامه‌اش را از سرش گرفته بر نیزه‌ای بست و بدست حضرت بریده دادند. او نیز پرچم را بالا گرفته پیش روی پیامبر خدا ﷺ شروع به حرکت کرد. پیامبر سعادت و رستگاری در حالی وارد مدینه منوره شدند که بریده پیشاپیش پرچمدارشان بود.[۱]

افراد بریده اسلمی برای گرفتن جایزه بیرون آمده بودند، ولی خداوند برایشان سعادت و رستگاری را رقم زد.

٤٥- نگین

حضرت سلمه بن اکوع ﷺ می‌فرماید:" من با پیامبر اکرم ﷺ در هفت غزوه شرکت کردهم و فرصت مشارکت در نه لشکر از لشکرهایی که پیامبر خدا به جاهای مختلف می‌فرستاد را نیز داشته. در این جنگ‌ها گاهی سر لشکر ما حضرت ابوبکر صدیق بود ﷺ و گاهی حضرت اسامه ﷺ.

٤٦- نقش حضرت صدیق اکبر در بنای مسجد نبوی

چون رسول الله ﷺ و حضرت ابوبکر ﷺ به مدینه گام نهادند، قبل از هر چیزی پیامبر خدا ﷺ کار ساختن مسجد نبوی را شروع کرد؛ و برای آن همان جایی را انتخاب کرد که شترش در آنجا فرود آمده بود. این زمین از دو پسر بچه یتیم بود.

۱- سیرة خاتم النبیین، ص:۴۴۱، الطبقات الکبری: ۲۴۲/۴، سیر أعلام‌النبلاء: ۴۷۰/۲، تاریخ الخمیس: ۲۳۵/۱.

پیامبرخدا ﷺ زمین را از آن‌ها خریداری کرد. رسول الله ﷺ قیمت زمین را ده دینار برآورد کرده آن مبلغ را از مال حضرت ابوبکر صدیق پرداخت کرد.[۱]

٤٧- انتخاب حضرت ابوبکر صدیق ﷺ برای همراهی در سفر هجرت

خوانندگان گرامی! شاید در ذهن کسی این سؤال پیش آید که چرا رسول الله ﷺ در سفر تاریخساز هجرت حضرت ابوبکر صدیق را به همراهی خود برگزید؟ و چرا در آخرین لحظات عمر مبارکشان که سخت بیمار بود؛ به حضرت ابوبکر دستور داد تا امامت صحابه کرام را بر عهده گیرد؟

جواب بسیار واضح و روشن است و در آن هیچ جای بحث و جنجالی نیست. حقیقت این است که:

- ❖ اولین مردی که به پیامبری و رسالت رسول الله ﷺ ایمان آورد حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بود.
- ❖ بیش از همه ایشان در راه بثمر رساندن دین اسلام و دعوت و تبلیغ بسوی آن مال و ثروتش را خرج نموده بود.
- ❖ برای عزت و سربلندی و احترام مسلمانان او در هر فداکاری و از خودگذشتگی پیشگام بود.
- ❖ به همه دستورات و راهنمائی‌های رسول اکرم ﷺ لبیک گفت.
- ❖ خدمت و فرمانبرداری از رسول اکرم ﷺ و سر تسلیم فرود آوردن در برابر دستورات و فرامین دین مبین اسلام را وظیفه خود می‌دانست.
- ❖ در همه جنگ‌ها در کنار رسول خدا ﷺ شمشیر می‌زد و با کافران در نبرد بود. در هیچ کاری و از هیچ فضلی عقب نماند، همیشه و در هر جا با تمام عزم و اراده راسخ، جان و مالش را در راه اسلام فدا می‌کرد.
- ❖ ایمانی سترگ چون کوه‌های سر بفلک کشیده و اخلاقی بسیار نیکو و شایسته داشت.

۱- المواهب اللدنية، اثر/ القسطلانی، و ابوبکر الصدیق، اثر/ الطنطاوی، ص:۱۴۷.

❖ بخاطر صفات برجسته و ویژگی‌های شایانش کانون محبت و دوستی همه، و در نزد تمامی مسلمانان قابل احترام و تقدیر بود.

این ویژگی‌های صدیق اکبر س باعث شده بود همه دل‌ها را فریفته‌ی خود کند و همه با او علاقه و احترام خاصی داشته بدو اظهار محبت و دوستی نمایند.

و چون نبی اکرم ص به رفیق أعلی پیوست همه مسلمانان به اتفاق هم، ایشان را به عنوان جانشین پیامبر اکرم انتخاب نمودند و ایشان پس از رسول خدا ص اولین خلیفه و رهبر مسلمانان قرار گرفت. دوران خلافت حضرت ابوبکر صدیق بسیار کوتاه است. ولی با این وجود خدماتی که ایشان در آن دوران برای اسلام و مسلمانان به ثمر رساند، مثال و نمونه آن را در طول تاریخ اسلام نمی‌توان یافت.

در واقع با خلافت حضرت ابوبکر صدیق س حکومت اسلامی آغاز شد، و آن همان حکومتی بود که در مدت زمان بسیار ناچیزی به سرزمین‌های دور دست رسید و در جهان منتشر شد.

پس از صدیق اکبر س مرزهای این سلطنت اسلامی بسیار گسترده شد؛ در آسیا تا هندوستان و چین جای گرفت، و در آفریقا، مصر و تونس و مراکش را در برگرفته به اروپا رفت و اندلس (اسپانیا و پرتغال) و چیزی از فرانسه را فتح نمود. این همان حکومتی است که بشریت را با فرهنگ و تمدنی بسیار والا و شایسته آشنا ساخت.

فرهنگی نوین و بی‌مانند را برای انسانیت به ارمغان آورد و چهره‌ای نو از تمدن و پیشرفت و مدنیت به جهان ارزانی داشت.[۱]

٤٨- همراهی با پیامبر اکرم ص در سفر هجرت!

پشت صحنه هجرت

وقتی شکنجه و آزار و اذیت قریشیان بر مسلمانان از حد تجاوز کرد، آن‌ها مجبور شدند برای حفاظت دین و ایمان خود، راهی حبشه شوند.

پس از مدتی چند، مرحله دومی از هجرت بسوی مدینه منوره آغاز شد.

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص:۲۰، ۲۱.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ از حضرت پیامبر اکرمﷺ اجازه هجرت خواست. آن حضرتﷺ به او فرمود:

«لا تعجل! لعل الله يجعل لك صاحبا»

(عجله نکن! شاید خداوند متعال برایت همراهی تعیین کند).[۱]

حضرت ابوبکر آرزو داشت افتخار همراهی رسول اکرمﷺ برایش مهیا شود. مادر مؤمنان عائشه صدیقه قصه هجرت را چنین تعریف می‌کند: پیامبر اکرمﷺ هر روز صبح و بعد از ظهر حتما سری به خانه ما می‌زد. ظهر روزی که به ایشان از جانب خداوند متعال اجازه هجرت داده شد، تشریف آورد. هرگز در چنین وقتی به خانه ما نمی‌آمد. حضرت ابوبکر ﷺ با دیدن پیامبر اکرمﷺ در این وقت با خود می‌گفت: حتما کار بسیار مهمی پیش آمده که پیامبر خداﷺ در این وقت تشریف آورده. چون آن‌حضرتﷺ داخل خانه تشریف آورد حضرت ابوبکر به احترام ایشان کنار رفت تا پیامبر ﷺبنشیند.

حضرت عائشه ﷺ می‌فرماید: در این وقت تنها من و خواهرم اسماء نزد پدرمان ﷺ بودیم. پیامبر اکرمﷺ به حضرت ابوبکر فرمود می‌خواهم تنها با شما صحبت کنم. پدر گفت: «يا رسول الله! إنما هما ابنتای». - یا رسول الله! -هیچ جای نگرانی نیست - این‌ها دخترانم هستند - و قابل اعتماد کامل -.

ایشانﷺ فرمودند: «إن الله قد أذن لي في الخروج والهجرة». - خداوند به من اجازه خارج شدن از مکه و هجرت به مدینه داده‌اند.

سیدنا ابوبکر صدیق با خوشحالی پرسیدند: «الصحبة يا رسول الله؟». - ای رسول خدا یعنی به من شرف همراهی با خود را می‌دهید؟!-.

پیامبر خداﷺ به ابوبکر جواب مثبت داد. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ از شنیدن این خبر آنچنان خوشحال و شاد گشت که در پوستش نمی‌گنجید و می‌خواست از فرط خوشحالی پرواز کند. اشک‌های شادی از گونه‌های ابوبکر جاری شده بود.

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام: ۱۰۷.

حضرت عائشه ﷺ می‌فرمایند: بخدا سوگند تا آن روز من نمی‌دانستم که از شدت خوشحالی انسان به گریه می‌افتد.

حضرت ابوبکر ﷺ گفتند: «يا نبي الله! إن هاتين راحلتان قد كنت أعددتهما لهذا». - ای پیامبر خدا! من این دو شتر را برای چنین روزی آماده کرده‌ام -.

پس از آن پیامبر خدا ﷺ و حضرت ابوبکر ﷺ با یکی از مشرکان قبیله بنودیل بن بکر بنام عبدالله بن اریقط در مقابل مبلغی مال اتفاق کردند تا آن‌ها را در سفر مدینه منوره راهنمایی کند، سپس دو شتر را به او تحویل دادند و مسئولیت نگهداری شترها تا آغاز سفر نیز به او واگذار شد.[1]

تفاصیل هجرت به مدینه

حضرت صدیق اکبر ﷺ برای هجرت از مدت‌ها پیش آمادگی گرفته بود. دو شتر خریده از آن‌ها خوب نگهداری می‌کرد. چون اجازه هجرت داده شد ایشان خدمت رسول الله ﷺ عرض کردند: «فخذ بأبي أنت يا رسول الله إحدى راحلتي هاتين» - پدرم فدایت ای رسول الله! لطف نموده یکی از این دو شتر را قبول فرمائید -.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بالثمن» - البته با پرداخت قیمت آن!

حضرت عائشه ﷺ می‌فرماید: بعد از آن ما با سرعت آمادگی گرفتیم. در یک خورجین برای هر دویشان غذا آماده کردیم. خواهرم اسماء ﷺ برای بستن خورجین کمر بندش را دو نیم کرد. از اینروست که لقب او«ذات النطاقين» شد. پس از آن حضرت رسول اکرم ﷺ و حضرت ابوبکر صدیق ﷺ مدت سه شب در غار ثور پنهان شدند. عبدالله بن ابوبکر شب را با آن‌ها می‌گذرانید. او نوجوانی زبر و زرنگ و زیرک و باهوش بود. در تاریکی سحر او از غار ثور برمی‌گشت و صبح طوری در مکه وانمود می‌کرد گویا شب را در شهر بوده است. هر نقشه‌ای قریش بر علیه پیامبر اکرم ﷺ می‌چید را عبدالله در تاریکی شب به پیامبر خدا ﷺ می‌رسانید.

برای تأمین شیر مسافرهای مبارک این سفر تاریخ‌ساز، غلام حضرت ابوبکر ﷺ که عامر بن فهیره نام داشت در تاریکی شب گله گوسفند را بسوی غار هی می‌کرد. آن دو

۱- السيرة النبوية، اثر ابن كثير: ۲۳۳/۲، ۲۳۴.

از شیر تازه گوسفندان می‌نوشیدند. عامر بن فهیره در همان تاریکی شب رمه گوسفندان خود را بار دیگر به مکه باز می‌گردانید.

سه شبی که آن‌ها در غار پناه گرفته بودند حکایت به همین منوال جریان داشت.

آن شخصی که از قبیله بنودیل بود و پیامبر اکرمﷺ و حضرت ابوبکر ﷻ برای راهنمایی مسیر راه با او توافق کرده بودند و به او گفته بودند سه شب بعد خود را به غار ثور برساند سر وقت طی شده بدانجا رسید. این مرد همه راه‌ها منطقه را بخوبی بلد بود. او همراه نبی اکرمﷺ و حضرت ابوبکر و عامر بن فهیره رخت سفر بسته براه افتاد. آن‌ها در این سفر راه ساحل را انتخاب کردند.[۱]

کسی جز حضرت علی بن ابی طالب، حضرت ابوبکر صدیق ﷻ و خانواده او از هجرت پیامبر اکرمﷺ از مکه اطلاع نداشتند.

پیامبر اکرمﷺ و حضرت ابوبکر از در پشتی خانه ابوبکر بیرون رفتند تا قریش از سفرشان بویی نبرد و سد راه نشود.[۲]

٤٩- زمزمه جدایی از مکه

پیامبر اکرمﷺ در هنگام بیرون رفتن از مکه دعا فرمودند. کاروان هجرت آرام آرام به جلو گام می‌نهاد. در بازار مکه پیامبر اکرمﷺ شترش را برای مدتی نگه داشته بسوی مکه خیره شده فرمودند:

«والله! إنك لخير أرض الله وأحب أرض الله إلى الله ولو لا أني أخرجت منك ما خرجت».[۳]

«ای سرزمین مکه، بخدا سوگند! تو بهترین سرزمین‌های خدایی، و عزیزترین جا نزد پروردگار یکتا. اگر مرا از تو بیرون نمی‌راندند من هرگز از تو بیرون نمی‌رفتم».

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۹۰۵.

۲- السیرة النبویة، اثر ابن کثیر: ۲/ ۲۳۳، ۲۳۴.

۳- سنن الترمذی: ۳۹۲۵.

۵۰- نگین

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ تنها یار رسول اکرم ﷺ بودند که در سفر هجرت ایشان را همراهی می‌کردند. رسول الله ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ آن دو یاری بودند که جز ذات پاک یکتا هیچ پاسدار و یار و یاوری نداشتند. بارها این افتخار پر سعادت نصیب ابوبکر صدیق ﷺ شده بود که تنها یار و یاور پیامبر اکرم ﷺ باشد.

اگر در جایی از بزرگان شخصیت‌های برجسته صحابه کرام ﷺ کسی تنها با پیامبر خدا ﷺ می‌ماند آن فرد کسی جز ابوبکر ﷺ نمی‌بود.طوریکه در مسیر دعوت قبائل عرب به اسلام، سفر هجرت و غزوه بدر تنها کسی که افتخار همراهی و خدمت در کنار پیامبر اکرم ﷺ را داشت؛ حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بود.

در غار ثور تنها حضرت ابوبکر آن حضرت ﷺ را همراهی می‌کرد. این همان شرف و مکانتی است که قرآن کریم به روشنی از آن یاد کرده است. احادیث و روایات بسیاری نیز بر این جایگاه والای او گواهی می‌دهند. در روایتی که امام بخاری و امام مسلم در کتاب‌های صحیح شان آورده‌اند حضرت انس ﷺ از زبان حضرت ابوبکر ﷺ چنین نقل قول می‌فرماید: وقتی همراه پیامبر اکرم ﷺ در غار بودم، ناگهان متوجه پاهای مشرکان در جلوی غار شدم. من آرام خدمت رسول اکرم ﷺ عرض کردم؛ اگر کسی از آن‌ها بطرف پاهایش نگاهی بیندازد ما را خواهد دید. پیامبر اکرم ﷺ در جواب فرمودند:

«ما ظنك يا أبابكر باثنين الله ثالثهما؟».

"ای ابوبکر! درباره دو نفری که خداوند متعال سومی آن‌هاست چه گمان می‌کنی؟".[1]

همه اهل علم اتفاق نظر دارند دو نفری که این حدیث بدان‌ها اشاره دارد حضرت پیامبر اکرم ﷺ و حضرت ابوبکر ﷺ می‌باشند. البته خود قرآن حکیم نیز بر این گواهی داده است.[2]

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۶۵۳.

۲- منهاج السنة، اثر/ ابن تیمیه: ۴/ ۲۴۰، ۲۴۱.

۵۱- دو راهزن مشهور، بهشتی شدند!

پیک رستگاری و سعادت؛ رسول پاک پروردگار یکتاﷺ، به همراهی یار غارش حضرت ابوبکر صدیق ﷛ نفس نفس زنان در آن گرمای طاقت فرسا در سفر هجرت بسوی مدینه منوره در دل صحرای خشک و بی‌آب و علف حرکت می‌کردند. نرسیده به مدینه به جایی به نام "عرج" رسیده بودند که نیاز شد از کسی مسیر درست راه را جویا شوند. یکی از ساکنان آنجا راه را به آن‌ها نشان داده، تذکر داد در کنار راه دو راهزن که به نام "مُهانان" – دو ذلیل وخوار - مشهورند همیشه در کمین مسافرها نشسته‌اند. رسول اللهﷺ به حکایت آن رهزنها توجهی نفرمود. وقتی آن دو رهزن جلوی راه ایشان سبز شدند، آن جناب پیام آرامش و سعادت بخش اسلام را به آن‌ها تقدیم داشت که در همان لحظه دعوت پیامبر را پذیرفتند و هر دو به دین مبین اسلام گرویدند. پیامبر خداﷺ نام آن‌ها را عوض کرده آن‌ها را "مُکرمان" - دو فرد با عزت و شرف - نام نهاد و آن‌ها را دعوت کرد تا سر فرصت مناسبی به مدینه منوره بیایند. پیامبر خداﷺ پیام رسای اسلام را به آن‌ها تقدیم داشته سرنوشت و زندگی آن‌ها را بکلی تغییر داد. آن دو را از باتلاق پستی و رذالت و ذلت و خواری بیرون کشیده بر بلندای عزت و شرافت گذاشت.[۱]

۵۲- نگین

در اثنای هجرت، راهگذری آشنا از حضرت ابوبکر صدیق ﷛ پرسید: "این که پیش روی تو می‌رود کیست؟". ایشان در جواب گفت:

«هذا هاد يهديني السبيل».

"این راهبری است که راه را به من نشان می‌دهد".

آن مرد از جوابش چنین فهمید که او راهبری است و مسیر راه را بدو نشان می‌دهد، در حالیکه هدف صدیق اکبر ﷛ چیز دیگری بود. قصد او راه خیر و نیکی و سعادت و رستگاری بود.[۲]

۱- المسند، اثر/ امام احمد: ۷۴/۴.

۲- الهجرة النبوية المباركة، اثر/ دکتر عبدالرحمن البر، ص:۲۰۴.

۵۳- در خیمه ام معبد

گذر پیامبر اکرمﷺ و حضرت ابوبکر ﷺ در این سفر به خیمه عاتکه بنت خالد "ام‌معبد خزاعی" افتاد. او خانمی مشهور و با نام و نشان و عاقل و پخته و با حیا و عفت بود که در منطقه قدید در صحن خیمه خود می‌نشست و به رهگزران مسافر غذا و آب تقدیم می‌داشت. آن حضرتﷺ از ایشان پرسیدند: آیا چیزی برای خوردن دارند؟ خانم میزبان سرش را پایین انداخته با ناراحتی گفت: بخدا اگر چیزی می‌داشتیم از میزبانی شما هرگز دریغ نمی‌کردیم. گوسفندان هم برای چریدن به جای دوری رفته‌اند.

بزی در گوشه خیمه توجه رسول اکرمﷺ را بخود جلب کرد. ایشان به ام معبد روی کرده فرمودند: ام معبد! این چطور بزی است؟ او گفت: بزی است ضعیف و از پا افتاده که از رمه جا مانده است. آن حضرتﷺ پرسیدند: آیا هیچ شیری می‌دهد؟ او گفت: آنقدر ضعیف و ناتوان است که نمی‌تواند شیر کند. پیامبرﷺ فرمودند: اجازه می‌دهی آن‌را بدوشم؟ او گفت: پدر و مادرم قربانت بفرما، اگر شما در آن شیری می‌بینید بدوشیدش! پیامبر اکرمﷺ بر پستان‌های بز دستی زد و نام خدا را بر زبان جاری کرد و دعا نمود. بز پاهایش را باز کرد. پستان‌هایش پر از شیر شد. پیامبر از ام معبد ظرف بزرگی که چندین نفر را می‌توانست به راحتی سیر کند گرفت و بز را آنقدر دوشید که ظرف پر شد. پیامبر به ام معبد شیر نوشانید، او نوشید تا سیر شد. سپس به همراهانش حضرت ابوبکر صدیق و عامر بن فهیره و عبدالله بن أریقط شیر تعارف کردند. پس از اینکه همه سیر شدند خودشان نوشیدند. بار دیگر در همان ظرف بز را دوشیده ظرف را پر از شیر کرد و کنار ام معبد گذاشته از خیمه او بیرون آمد و به راه خود ادامه دادند.

خوانندگان گرامی!

بنگرید حضرت ابوبکر صدیق ﷺ چقدر خوش قسمت و سعادتمند و دوست و عزیز رسول خداﷺ بود که افتخار نوشیدن شیر از دستان مبارک آن جناب نصیبشان شده است.

دیری نگذشته بود که شوهر آن خانم محترم؛ ابو معبد، بزهای رنجور و ضعیف و ناتوانش که در صحرای گرم و بی‌آب و علف بسختی قدم می‌زدند راهی کرده سر رسید. چون چشمش به شیر افتاد دهانش از حیرت باز مانده بلا فاصله پرسید: این را از کجا آورده‌ای؟ گوسفندان در آن دور دست‌ها همراه من می‌چریدند و در خانه بز شیر ده نبود. زن گفت: یک آدم با برکت و مبارک از اینجا گذشت و شروع کرد به تعریف کردن تمام آنچه بر او گذشته بود. ابومعبد گفت: به نظر می‌رسد این همان شخصی باشد که قریشیان به همه جا در پی دستگیری او سرباز فرستاده‌اند. خوب! کمی بیشتر از او بگو. ام معبد آنچنان با دقت با گفتاری شیوا و لحنی شیرین، صفات و کمالات پیامبر اکرم ﷺ را بیان نمود که شنونده با شنیدن حرف‌های او گویا سیمای شخص پیامبر خدا ﷺ را جلوی چشمانش می‌دید.

ابو معبد با شنیدن حرف‌های شیوای همسرش گفت: بخدا که این همان مرد قریشی است که مردم درباره او حرف‌های گوناگون می‌زنند. من می‌خواهم با او دوست و همراه شوم. اولین فرصتی که به من دست دهد حتما نزد او خواهم رفت.[1]

ام معبد با اسلوب بی‌نهایت دلنشین چنان تصویری از اوصاف و کمالات پیامبر اکرم ﷺ رسم کرد که گویا شنونده، آن جناب را جلوی چشمانش می‌بینند.

٥٤- روان دوان سوی مدینه

چون پیک رسالت حضرت مصطفی ﷺ همراه یار غارش حضرت ابوبکر صدیق ﭬ بسوی مدینه براه افتادند، اهل مکه و بخصوص خانواده ابوبکر صدیق ﭬ هیچ نمی‌دانستند این قافله مبارک به چه سویی رخ نموده است. خداوند با فضل و کرم خویش چنین ترتیب داد که صدایی در مکه پیچید که مردم آن‌را می‌شنیدند و کسی صاحب صدا را نمی‌دید. صدا چنین می‌گفت:

"ای پروردگار عرش معلا! آن دو یاری که در خیمه ام معبد فرود آمدند را جزا و پاداش نیکو ارزانی نما. آن‌ها به سلامتی استراحت کردند و به سلامتی براه افتادند.

۱- نگا: البداية والنهاية: ۲۰۹/۳، المستدرک، اثر/ الحاکم: ۹/۳، ۱۰.

پیروز شد آنکه دوست و یار محمد مصطفی ﷺ گشت. آهای فرزندان قصی! خوشا بحالتان، خداوند سروری و خصلت‌های شایسته و غیر قابل رقابت را از شما نگرفت و بر بنی کعب، قرارگاه دخترشان مبارک و فرخنده باد بر آنان که در مسیر راه از مؤمنان پذیرایی کرده، مأوایی برای اهل ایمان فراهم آورده‌اند. از آن خانم درباره گوسفند و ظرفش بپرسید، البته اگر از خود گوسفند بپرسید آن خود نیز گواهی خواهد داد".

حضرت اسماء ﷺ می‌گوید: ما نمی‌دانستیم پیامبر خدا ﷺ به چه سویی رفته‌اند تا که جنی از پایین مکه این شعرها را می‌سرود و بدینسو می‌آمد. مردم پشت صدا حرکت می‌کردند. همه صدا را می‌شنیدند و کسی او را نمی‌دید. تا از بالای مکه بیرون رفت. او می‌گفت وقتی ما این‌را شنیدیم فهمیدیم که رسول الله ﷺ به چه طرفی رفته‌اند. یعنی اینکه ایشان ﷺ بسوی مدینه منوره رفته‌اند.[1]

۵۵- دوستی در همه جا و همه وقت

حضرت ابوبکر ﷺ این مقام و شرف را بخود اختصاص داده که همیشه و همه جا یار و غمخوار پیامبر اکرم ﷺ باشند.

بنا به فرموده حق ذوالجلال در قرآن مجید ﴿إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ﴾ دوستی و همراهی ایشان با پیامبر خدا ﷺ تنها در غار ثور محدود نبود، بلکه ایشان شرف "صاحب" دوست و یار و همراه بودن پیامبر خدا ﷺ را برای همیشه کسب کرد. بر این واقعیتی که ایشان در صحبت و دوستی و همراهی پیامبر اکرم ﷺ از همه پیشی گرفته، کسی اختلاف نظری ندارد..

و در این شکی نیست که حضرت ابوبکر صدیق مجموعه‌ای از فضائل و مناقب و ویژگی‌ها و برتری‌ها بود.[2]

۱- الرحیق المختوم، اثر/ شیخ صفی الرحمن المبارکفوری، ص: ۱۸۸، ۱۸۹.

۲- منهاج السنة، اثر/ شیخ الإسلام ابن تیمیة: ۴/ ۲۵۲.

٥٦- دوستی رسول الله ﷺ

در سفر هجرت چون بر در غار رسیدند حضرت ابوبکر صدیق ﷺ گفت: «یا رسول الله! کما أنت حتی استبرئ».

ای رسول الله! شما لطف نموده لحظه‌ای در اینجا باشید تا من داخل غار شده همه جا را به دقت بنگرم، مبادا خطری متوجه شما شود.
حضرت صدیق متوجه سوراخی در غار شد. پاهایش را روی دهانه سوراخ نهاده عرض کردند:

«یا رسول الله! إن كانت لسعة أو لدغة كانت بي».

ای پیک الله! من پاهایم را جلوی این سوراخ میخ کرده‌ام که اگر چنانچه حشره‌ای موذی در آن باشد مرا نیش بزند و گزندی به شما نرساند..
ایشان همیشه از این ترس داشتند که مبادا کسی در زندگی او کوچکترین آزار و اذیتی به پیامبر اکرم ﷺ برساند، یا در پی ترور آن حضرت باشد. او همیشه آماده بود جان و مال و اهل و عیال خود را فدای پیامبر خدا ﷺ کند. این جوش و خروش هر مسلمان واقعی ضامن حفظ اسلام است، و چگونه امکان دارد جوش و خروش صدیق اکبر چنین نباشد. مردی که در ارادت و عقیده، باور و ایمان، و محبت و عشق ورزیدن به رسول خدا ﷺ از همه امت کوی سبقت را ربوده بود.[1]

٥٧- تشریف آوردن به مدینه منوره

از روزی که خبر حرکت پیامبر اکرم ﷺ از مکه به مسلمانان مدینه رسیده بود آن‌ها هر روز صبح زود برای استقبال آن جناب از شهر بیرون می‌آمدند و با نگاه‌های پر شوقشان به راه مدینه خیره می‌شدند تا دیدار دوست و محبوبشان را توتیای چشمانشان کنند؛ و چون ظهر می‌شد و آفتاب داغ صحرا خودنمایی می‌کرد به خانه‌هایشان باز می‌گشتند. یک روز پس از انتظار طولانی وقتی می‌خواستند به

۱- منهاج السنة، اثر/ شیخ الإسلام ابن تیمیة: ۴/ ۲۶۳.

خانه‌هایشان باز گردند یکی از یهودیان برای کار خودش روی نخلی بلند بالا رفته بود. او از دور نبی اکرم ﷺ و همراهانش را که لباس سفید بر تن داشتند را دید که به سوی مدینه می‌آیند. با صدای بلند داد کشید:" آهای عرب‌ها! آن سرداری که منتظر او بودید در راه است". مسلمانان برای حمایت از پیامبر اکرم ﷺ از هر گزندی فورا اسلحه به دوش گرفته به استقبال ایشان رفتند و در خارج از شهر به عزیز و محبوبشان رسیدند. پیامبر اکرم ﷺ همراه آن‌ها به جانب راست مدینه منوره حرکت کرده در محله بنو عمرو بن عوف فرود آمدند. این حکایت روز دوشنبه ماه ربیع الأول بود.[۱]

در حالیکه رسول اکرم ﷺ خاموش نشسته بودند حضرت ابوبکر برای ملاقات با مردم از جایشان برخواستند. برخی از انصاریان مدینه که پیش از این شرف دیدار پیامبر اکرم ﷺ نصیبشان نشده بود چون حضرت ابوبکر ایستاده بود به او اظهار ارادت و عقیده می‌کردند، تا اینکه آفتاب بر پیامبر خدا ﷺ افتاد و حضرت ابوبکر صدیق ﷺ با دستمالی که داشتند ایشان را سایه کردند. اینجا بود که آن‌ها رسول الله ﷺ را شناختند.[۲]

۵۸- بیماری و آزمایش

حضرت عائشه ﷺ می‌فرماید: وقتی پیامبر اکرم ﷺ به مدینه منوره تشریف آورد بیماری و وبای سختی در شهر منتشر شده بود و در دره آب بدبویی جریان داشت. صحابه کرام ﷺ با این بیماری و آزمایش دست و پنجه نرم می‌کردند. البته خداوند پیامبرش را از این وبا و بیماری محفوظ داشت.

حضرت ابوبکر، عامر بن فهیره و بلال در یک خانه زندگی می‌کردند و همه به این بیماری مبتلا شده بودند. من نبی اکرم ﷺ را از حال آن‌ها مطلع ساختم. ایشان دعا کرد: «اللهم! حبب إلينا المدينة كحبنا مكة أو أشد وصححها وبارك لنا في صاعها ومدها وانقل حماها واجعلها بالجحفة».

۱- فتح الباری: ۴/ ۵۴۴.

۲- الهجرة فی القرآن الکریم، ص/۳۵۱.

"بارالها، همانطور که مکه را در قلب‌های ما عزیز و محبوب قرار داده بودی، مدینه را نیز در دل‌های ما عزیز و دوست داشتنی قرار ده، بلکه بیشتر از آن و آن‌را از بیماری پاک گردان، و در "صاع" و "مد" - پیمانه‌هایی برای اندازه گیری مقدار - آن برای ما برکت ده و تب و بیماری را از آن برداشته به جحفه منتقل گردان".[۱]

پروردگار یکتا نیز دعای پیامبرش را مورد قبول عطا فرمود، و پس از این دعا مسلمانان از این تب و بیماری شفا یافتند و فضای مدینه بسیار سالم و دوست داشتنی شد. پس از این واقعه مدینه برای فرستادگان و کاروان‌های مسلمان و مهاجری که از مناطق مختلف به مدینه می‌آمدند وطنی بسیار مهم و خوب شد.[۲]

حضرت ابوبکر ﷺ بعنوان وزیری مخلص و واقعی برای رسول الله ﷺ اختیار شد و همیشه و در همه احوال کنار رسول خدا ﷺ تشریف داشت. ایشان در هیچ مورد خاص و از هیچ رزمگاه و میدان جنگی عقب نماند و هرگز در راه فروغ اسلام از رأی و مشوره، جان و مال و ثروت خود دریغ نورزید.[۳]

۵۹- پدر شهید

در محاصره شهر طائف تعداد زیادی از صحابه و یاران رسول الله ﷺ زخمی یا شهید شدند. چون پیامبر خدا ﷺ دیدند از محاصره این شهر نتائجی که در نظر داشتند بدست نمی‌آید، دست از محاصره شهر کشیده به مدینه منوره بازگشتند. در لیست شهیدان این غزوه نام حضرت عبدالله بن ابی بکر نیز شامل است. در اثنای محاصره شهر به ایشان تیری خورده زخمی شدند.

این زخم مدت‌ها ایشان را آزار داد تا اینکه پس از وفات پیامبر خدا ﷺ، عبدالله نیز بر اثر همان زخم جام شهادت سرکشید.[۴]

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۹۲۶، در حدیث بخاری بصورت مختصر آمده، تفصیل بالا در مسند أحمد: ۶/ ۲۲۱ و السیرة النبویة از ابن هشام: ۱/ ۵۸۸ است.

۲- التربیة القیادیة اثر/ الغضبان: ۲/ ۳۱۰.

۳- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، اثر/ دکتر یسری محمد هانی، ص/:۲۲۱. صحیح البخاری، حدیث: ۴۲۷۰.

۴- تاریخ الدعوة الإسلامیة اثر/ دکتر جمیل عبدالله، ص:۱۵۱.

و چنین بود که حضرت ابوبکر صدیق شرف پدر شهید بودن را نیز کسب کرد.

٦٠- او را رسول خدا ﷺ امیر لشکر تعیین کرده است!

حضرت عبدالله بن بریده ﷺ آورده‌اند که رسول الله ﷺ، حضرت عمرو بن عاص را به عنوان امیر لشکر تعیین نموده بسوی غزوه ذات السلاسل اعزام داشت. حضرت ابوبکر و حضرت عمر نیز در این غزوه شرکت داشتند. چون سپاه اسلام به میدان جنگ نزدیک شده اردوگاه می‌زد، حضرت عمرو بن عاص که سرلشکر بود دستور داد کسی آتش روشن نکند. منطقه بسیار سرد سیری بود، و در آن روزها هوا بسیار سرد بود.

این دستور فرمانده در این هوای بسیار سرد برای حضرت عمر غیر قابل تحمل بود، ایشان تصمیم گرفتند خودش نزد عمرو بن العاص رفته به او اعتراض کند.

حضرت ابوبکر ﷺ جلوی او را گرفته به او فهمانید که پیامبر اسلام، عمرو را به سرلشکری سپاه اسلام و فرماندهی بر ما انتخاب نموده، چون او به قضایای جنگی بسیار خوب آشناست.

خشم حضرت عمر با شنیدن این حرف فرو ریخت و آرام گشت.

در واقع حکمت این فرمان امیر لشکر این بود که با افروختن شعله‌های آتش دشمن از وضعیت سپاه اسلام و تعداد آن‌ها مطلع خواهد شد و این از نظر استراتیژی نظامی اشتباه بسیار بزرگی است و خسارت‌های زیادی را می‌توانست به بار آورد.[۱]

٦١- غزوه بدر

سال دوم هجری اولین رویارویی نظامی بین مسلمانانی که از خانه و کاشانه‌شان رانده شده بودند با دشمن خودکامه‌ای که ظلم و ستمها بر آن‌ها روا داشته بود در گرفت. در این جنگ نابرابرانه که به غزوه بدر شهرت یافت حضرت صدیق اکبر ﷺ همراه رسول اکرم ﷺ در مقابل سپاه سنیه سپر کرده بودند.

۱- المستدرک، اثر/ الحاکم: ۳/ ۴۲.

به پیامبر اکرم ﷺ اطلاع رسید کاروان تجارتی مکه از دست آن‌ها در رفته، سرداران بزرگ و پهلوانان نامدار مکه برای جنگ با مسلمانان آمادگی می‌گیرند، رسول الله ﷺ مجلس استشاری تشکیل داده، صحابه و یاران خود را از وضعیت آگاه نموده با آن‌ها مشوره کرد. قبل از همه حضرت ابوبکر صدیق از جایشان برخواست و مشوره بسیار مفید و دقیقی دادند. در پی او حضرت عمر ﷛ برخواست و او نیز حرف‌های بسیار مؤثر و مهمی زد.

خبرگیری از دشمن به همراهی رسول اکرم ﷺ

چون سپاه اسلام از مدینه منوره بیرون آمده بود، پیامبر خدا ﷺ، حضرت ابوبکر ﷛ را با خود گرفته برای بدست آوردن اطلاعاتی از سپاه مشرکان مکه به صحرا زد. در فرصتی که پیامبر ﷺ و همراهش در اطراف مدینه گشت می‌زدند با پیر مردی سالخورده برخورد کردند.

رسول الله ﷺ بدون اینکه پیر مرد بویی ببرد از او درباره سپاه قریش، و سپاه اسلام و محمد و یارانش پرسید، تا دریابد پیرمرد چه اطلاعاتی دارد:

او گفت: من به شما هیچ چیزی نخواهم گفت، تا به من نگویید شما از چه گروهی هستید؟

رسول الله ﷺ فرمودند: «إذا أخبرتنا أخبرناك». " اگر شما جواب ما را بدهید ما به شما جواب خواهیم داد".

او گفت: یعنی؛ یک به یک، اگر من به شما جواب دادم در عوض جوابم می‌دهید؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: بله.

او گفت: به من اطلاع رسیده محمد و یارانش فلان روز از مدینه حرکت کرده‌اند، اگر کسی که به من خبر رسانده راست گفته باشد، محمد و یارانش به فلان جا باید رسیده باشند.

پیرمرد با حدث و گمان و روش خودش درست همان جایی را نشان دهی کرد که سپاه اسلام در آن اتراق کرده بود.

سپس گفت: و همچنین به من خبر رسیده که قریشیان فلان روز از مکه بیرون شده‌اند. اگر کسی که به من اطلاع داده راست گفته باشد آن‌ها امروز باید در فلان جا باشند.

او عملا توانسته بود درست همان جایی را تشخیص دهد که مشرکان قریش به آنجا رسیده بودند.

سپس ادامه داد: آنچه می‌خواستید را به شما گفتم، حالا شما به من بگوئید از کی هستید؟

رسول الله ﷺ فرمودند: «نحن من ماء» - ما از آب هستیم -.

سپس پیامبر اکرم ﷺ و حضرت ابوبکر به راه خود ادامه دادند، و پیرمرد را به حال خود رها کردند در حالیکه دهانش از حیرت وامانده بود، و کیج و منگ با خود فکر می‌کرد که این‌ها از کدام آب هستند؟ آیا از قبیله آب که در عراق است آمده‌اند؟...

پیامبر اکرم ﷺ و حضرت ابوبکر ﷺ پیرمرد را حیران و سرگشته بحال خود رها کرده به راهشان ادامه دادند.

٦٢- نگهبانی از پیامبر اکرم ﷺ در میدان جنگ

پیامبر خدا ﷺ پس از صف آرایی نظامی سپاه و ترتیب سربازان به طرف دفتر مرکز فرماندهی که در کنار میدان جنگ روی تپه‌ای زیر سایه بانی درست شده بود، روی آوردند. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در این مرکز فرماندهی همراه پیامبر اکرم ﷺ بود. حضرت سعد بن معاذ ﷺ به سرکردگی گروهی از جوانان مدینه از مرکز فرماندهی پیامبر خدا ﷺ پاسبانی می‌کرد.

در میدان بدر پیامبر اکرم ﷺ بطور مداوم دست دعا و زاری و نیایش به درگاه خداوند منان بالا برده از آن ذات یکتا مدد و یاری می‌طلبید، تا بدانجا که چادرشان از شانه‌های مبارک بر زمین افتاد. حضرت ابوبکر ﷺ پارچه را برداشته بر شانه‌های مبارک گذاشت و به آن حضرت ﷺ عرض کرد:

«یا رسول الله! کفاك مناشدتك ربك فإنه منجز لك ما وعدك»

"ای رسول الله! دیگر بس است شما به درگاه پروردگارت بسیار دعا و زاری کردی و او آنچه را به شما وعده داده حتما برآورده خواهد کرد".

در زیر سایه‌بان برای چند لحظه گویا حالتی از چرت زدن بر پیامبر ظاهر شد، سپس برخواسته فرمودند:

«أبشر یا أبابكر! أتاك نصر الله، هذا جبریل آخذ بعنان فرسه یقوده، علی ثنایاه النقع».

"ابوبکر مژده بده! پیروزی خداوند سر رسید. این جبریل است که مهار اسبش را بدست گرفته بدینسو می‌آید. گرد و خاک بر ثنایاش نشسته!".

این جبریل است که مهار اسبش را در دست گرفته بدینسو چارنل می‌تازد

٦٣- صدیق اکبر و اسیران بدر

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: چون سربازان مشرکی که در جنگ به اسارت درآمده بودند را نزد مسلمانان آوردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با حضرت ابوبکر و عمر مشوره کرد:

«ما ترون في هؤلاء الأساری!»

«با این اسیران چه می‌توان کرد؟»

حضرت ابوبکر رضی الله عنه خدمت آن جناب عرض کرد:

" ای پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم این‌ها پسر عموها و خویشاوندان ما هستند. پیشنهاد من این است که شما از این‌ها فدیه گرفته آن‌ها را رها کنید. ما می‌توانیم با پول فدیه تجهیزات نظامی تهیه کرده خودمان را برای جنگ با سپاهیان کفر و شرک آماده کنیم. البته در آزاد کردن آن‌ها این فایده نیز می‌تواند باشد که شاید بزودی خداوند آن‌ها را از نعمت اسلام بهره‌مند فرماید".

سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم روی کرد به حضرت عمر رضی الله عنه و از او پرسید: «ما تری یا ابن الخطاب؟». " عمر پیشنهاد شما چیست؟".

حضرت عمر پیشنهاشان را چنین اظهار داشت:" یا رسول الله! سوگند بخدا! من پیشنهاد حضرت ابوبکر رضی الله عنه را درست نمی‌بینم. پیشنهاد من این است که شما این‌ها را

به ما بسپارید تا گردن‌هایشان را بزنیم. عقیل را به حضرت علی ﷺ واگذار کنید تا سرش را بزنند و فلان خویشاوند مرا تحویل من دهید تا سر از تنش جدا کنم. این‌ها همه قلدران کفر و سرکرده‌های ظلم و ستم و طغیانند".

رسول الله ﷺ بجای پیشنهاد حضرت عمر، پیشنهاد حضرت ابوبکر را قبول فرموده، دستور دادند بر مبنای آن عمل شود.[1]

٦٤- پسر در میدان

حضرت ابوبکر صدیق در غزوه بدر چه شجاعت‌ها و دلیری‌ها و جانفشانی‌ها که به نمایش نگذاشت! او در مبارزه با هر آنکسی که سد راه اسلام باشد شعله‌ای از عزم و رشادت و جوانمردی بود، حتی اگر آن سرکش فرزند عزیز و جگر گوشه‌اش باشد.

پسر ارشد ایشان عبدالرحمن تا بدان روز هنوز مشرف به اسلام نشده بود و در این جنگ در صف مشرکان مکه شمشیر می‌زد. او از جمله پهلوانان نامدار عرب به شمار می‌رفت، و در تیراندازی در بین قریشیان رقیبی نداشت. البته بعدها خداوند بر او منت نهاده به اسلام گروید، روزی او به پدرش گفت:" پدرجان! در جنگ بدر چند بار در تیر رس من قرار گرفتی، من از شما چشم پوشی کردم و دستانم را از کشتن شما بازداشتم". حضرت ابوبکر پس از شنیدن این حرف با ایمانی راسخ و قلبی آراسته توحید و خداپرستی فرمودند:

«لكنك لو اهدفت لي لم أمل عنك».

«اما اگر تو زیر شمشیر من می‌آمدی فورا گردنت را می‌زدم».[2]

٦٥- شرکت در غزوه احد، خندق و بنوقریظه

حضرت صدیق اکبر ﷺ در این سه غزوه نیز همراه پیامبر خدا ﷺ پیشاپیش سپاه سینه سپر کرده بودند. در عزوه احد ایشان تا آخرین لحظه نبرد ثابت قدم مانده از

۱- صحیح مسلم، حدیث:۱۷۶۳.

۲- السيرة النبوية، اثر/ ابن هشام: ۲/ ۲۲۸، ۴۵۷، البداية والنهاية:۳/ ۲۷۱، ۲۷۲. تاریخ الخلفاء اثر/ السیوطی، ص:۹۴.

پیک و فرستاده پروردگار دفاع می‌کرد. در کندن خندق عرق ریزان دامنش را پر از خاک کرده بیرون می‌ریخت. پیامبر اکرم ﷺ طی یک نقشه دقیق و برنامه‌ریزی شده در مدت بسیار کمی همراه با صحابه کرام کار را به پایان رسانیدند، تا با این نقشه دفاعی بی‌مانند سدی جلوی راه سپاه مشرکان قرار داده آن‌ها را غافلگیر کرده، از رسیدن به آرزویشان باز دارند.

٦٦- حضرت ابوبکر ﷺ و صلح حدیبیه

در ماه ذوالقعده سال ششم هجری رسول الله ﷺ به همراه هزار و چهارصد تن از یاران گرانقدرشان برای زیارت خانه خدا از مدینه بیرون آمدند. آن‌ها قربانی‌های خودشان را نیز با خود همراه داشتند. آن‌ها لباس احرام نیز پوشیدند تا مردم مزاحم آن‌ها نشده، همه دریابند پیامبر اکرم ﷺ برای ادای عمره و تعظیم و احترم خانه خدا به این زیارت تشریف می‌برند. پیامبر ﷺ سربازی از قبیله بنوخزاعه را برای خبرگیری پیشاپیش فرستادند. او خبر آورد اهل مکه سپاهی ترتیب داده‌اند و قصد دارند مانع دخول شما به مکه مکرمه شوند. پیامبر خدا ﷺ فورا مجلس استشاری تشکیل داده فرمودند:

«أشیروا أیها الناس علي».

"ای مردم! پیشنهاد و رأی شما چیست؟".

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ فرمودند: «یا رسول الله! خرجت عامدا لهذا البیت لا ترید حربه أو قتل أحد، فتوجه له فمن صدنا عنه قاتلناه».

"یا رسول الله! شما برای زیارت خانه خدا از مدینه حرکت کرده‌اید و نمی‌خواهیم با کسی بجنگید یا خون کسی را بریزید. پس بسوی منزل مراد پیش رو، هر کس جلوی راه ما را گرفت با او می‌جنگیم".

پس از آن رسول الله ﷺ فرمودند:

«امضوا علی اسم الله».

«با نام و یاد خداوند حرکت کنید».

هر کس مانع داخل شدن ما به خانه خدا شود با او می‌جنگیم

٦٧- دامن رسول الله ﷺ را گرفته رها نکنید

شروطی که در صلح نامه حدیبیه گذاشته شد در ظاهر به نفع مسلمانان نبود. برخی از صحابه و یاران پیامبر بر این میثاق اطمینان خاطر نداشتند. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ همان چیزی را می‌دید که پیامبر اکرم ﷺ از امضای این معاهده در نظر داشتند. قبول کردن این معاهده برای حضرت عمر به هیچ وجه قابل قبول نبود. او پیش از همه نزد پیامبر اکرم ﷺ رفته اعتراض خود را ابراز داشت. جوابی که دریافت کرد مطابق میل او نبود. خود را نزد حضرت ابوبکر صدیق ﷺ رسانید، بین آندو چه رفت و چه حرف‌هایی رد و بدل شد را از زبان خود حضرت عمر بشنویم:

حضرت عمر ﷺ می‌فرمایند، پس از آن من نزد حضرت ابوبکر ﷺ رفتم، گفتم:

"ابوبکر! مگر محمد ﷺ فرستاده و پیک پروردگار نیست". او در جواب من گفت: «بلی».. چرا نه!..

من گفتم: مگر ما مسلمان نیستیم؟ او جواب داد: «بلی»... چرا نه!

من گفتم: مگر آن‌ها - اهل مکه - مشرک نیستند؟ او جواب داد: «بلی».. چرا نه!

من گفتم: پس چرا ما درباره دین و آئینمان این‌چنین رسوایی و ذلت و خواری را قبول می‌کنیم؟

حضرت ابوبکر ﷺ به دوستش حضرت عمر نصیحت کرد که آرام گیرد و اینگونه افکار را از سرش بیرون آورد، و با اسلوبی بسیار حکیمانه بدو گفت:

«اِلْزم غرزه، فإني أشهد أنه رسول الله وأن الحق ما أمر به ولن يخالف أمر الله ولن يضيعه الله».

«دامن رسول الله ﷺ را لحظه‌ای رها مکن، و همیشه تابع دستورات او باش، چرا که من شهادت و گواهی می‌دهم که او رسول و فرستاده خداوند متعال است. و هر آنچه فرمان دهد حق است و او هرگز از دستورات پروردگارش سرپیچی نمی‌کند و خداوند هرگز او را ضایع نمی‌گرداند».

٦٨- رأی ابوبکر صدیق ﷛ در بریدن درختان خیبر

برخی از صحابه کرام برای تضعیف روحیه یهودیان، و از بین بردن جوش و خروش و حماس جنگی آن‌ها، از پیامبر خدا ﷺ خواستند به آن‌ها اجازه دهد نخل‌های یهودیان را قطع کنند. پیامبر ﷺ سری تکان داده با پیشنهاد آن‌ها مخالفت نکردند.

آن عده از صحابه شروع کردند به بریدن نخل‌ها. وقتی حضرت ابوبکر صدیق این صحنه را دید فورا خودش را به رسول خدا ﷺ رسانده خدمت آن جناب عرض کردند: ای رسول الله! من گمان می‌کنم انداختن درخت‌ها مناسب نباشد، چرا که خیبر چه با زور فتح شود یا که با صلح، بدست ما خواهد آمد. در هر دو صورت این برای مسلمانان خسارت است. پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد حضرت ابوبکر صدیق ﷛ را پذیرفته دستور دادند از بریدن درخت‌ها دست نگه دارند. صحابه کرام نیز با اشاره پیامبر محبوب خود فورا از قطع درختان صرف نظر کرد.[1]

٦٩- اعتماد بی‌نظیر

حضرت ابوهریره می‌فرمایند: روزی پیامبر اکرم ﷺ پس از ادای نماز فجر، به طرف صحابه روی کرده فرمودند:

«بينما رجل يسوق بقرة قد حمل عليها، فالتفتت إليه فكلمته فقالت: إني لم أخلق لهذا لكني خلقت للحرث».

"مردی گاوی را بار کرده بجلو هی می‌کرد. گاو بسوی او بازگشته، به او گفت: من برای باربری درست نشده‌ام، من برای شخم زنی آفریده شده‌ام".

مردم با شنیدن این حکایت بسیار تعجب کرده گفتند: سبحان الله! عجب حکایتی است، مگر گاو هم حرف می‌زند؟

رسول الله ﷺ در جواب فرمودند:

« فإني أؤمن به وأبوبكر وعمر». "من و ابوبکر و عمر این حکایت را باور داریم".

۱- المغازی، اثر/ الواقدی: ۶۴۴/۲.

سپس آن حضرت ﷺ در ادامه فرمودند:

«بينما راع في غنمه عدا عليه الذئب فأخذ منها شاة فطلبه الراعي، فالتفت إليه الذئب فقال: من لها يوم السبع يوم ليس لها راع غيري؟».

" چوپانی در بین گوسفندانش بود که گرگی به رمه زده گوسفندی را به دهن گرفت و گریخت. چوپان او را دنبال کرد و گوسفند را از چنگش بدر آورد. گرگ به او نگریست و گفت: چه کسی روز درنده‌ها از گوسفندانت حفاظت می‌کند، آن روز گوسفندان را جز من چوپانی نخواهد بود؟".

مردم باز با تعجب گفتند: سبحان الله! گرگ می‌تواند حرف بزند.

رسول الله ﷺ فرمودند:

«فإني أؤمن بذلك وأبوبكر وعمر بن الخطاب». " من و ابوبکر و عمر بن الخطاب این قصه را باور داریم".

پیامبر خدا ﷺ چنین با اعتماد کامل پیشاپیش از باور کردن ابوبکر و عمر اطلاع می‌دادند در حالیکه آن دو در آن مجلس حضور نداشتند![1]

۷۰- زیستن در بین دشمن

در جنگی که در منطقه "مصیخ" در نزدیکی‌های حورات بین مسلمانان و دشمن درگرفت، دو نفر که قبلا اسلام آورده بودند و نزدشان امان نامه‌ای نیز با امضای حضرت ابوبکر ﷺ بود، کشته شدند. مجاهدان نه از اسلام آن‌ها اطلاعی داشتند و نه از امان نامه. یکی از آن‌ها عبدالعزی بن أبی رهم بن قرواش بود که طعمه شمشیر بران حضرت جریر بن عبدالله بجلی ﷺ شد، و دیگری لبید بن جریر بود که بدست یکی از مسلمانان کشته شد. وقتی خبر کشته شدن آن‌ها به حضرت ابوبکر ﷺ رسید ایشان دیه (خون بهای) آن‌ها را پرداخت و با الفاظی بسیار خوب و شایسته نصیحتی نوشته برای فرزندان آن‌ها فرستادند. حضرت ابوبکر درباره آن دو نفر چنین نوشت:

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۶۶۳، و صحیح مسلم، حدیث:۲۳۸۸.

«كذلك يلقى من يساكن أهل الحرب في ديارهم». " مسلمانی که در میان دشمنان سکونت اختیار می‌کند چنین بلاهایی بسرش می‌آید".

یعنی آنچه به سر آن‌ها آمد اشتباه خودشان بود که در بین مشرکان زندگی می‌کردند.

۷۱- در رکاب رسول الله ﷺ در غزوه احد

نقشه دفاعی پیامبر اکرم ﷺ در غزوه احد چنین حکیمانه طرح ریزی شده بود که کوه احد پشت سر سپاه اسلام و طرف راستش قرار گیرد. دست چپ مسلمانان کوهی بود که بعدها بنام کوه تیراندازان مشهور شد. پیامبر خدا ﷺ پنجاه تیرانداز را روی این کوه مأموریت داده بود تا اجازه ندهند مشرکان مکه سپاه اسلام را دور زده از پشت به آن‌ها شبیه خون زنند.

جنگ با موفقیت‌های بسیار شایان و پیروزی‌های چشم گیری به نفع سپاه اسلام پیش می‌رفت. لشکر مهاجم که از مکه آمده بود عقب نشینی کرده میدان را ترک می‌گفت. قبل از اینکه سپاه مکه بطور کامل تار و مار شود. تیراندازانی که مسئولیت حراست از کوه بدان‌ها سپرده شده بود دچار اشتباه بسیار کشنده‌ای شدند. آن‌ها به طمع جمع آوری غنیمت جایگاه خود را ترک کردند. به جزء چند تیر اندازی که توان رویارویی با لشکر بزرگی را نداشتند بر کوه کسی نمانده بود.

خالد بن ولید که تا آن زمان هنوز مسلمان نشده بود از فرصت استفاده کرده فورا همراه اسب سوارانش خود را پشت لشکر بهم ریخته سپاه اسلام رسانید و با حمله‌ای غافلگیرانه، آن‌ها را بدام انداخت. بلافاصله در این هنگام شخصی این شایعه را بر زبان‌ها منتشر کرد که رسول الله ﷺ شهید شده‌اند. واکنش‌های صحابه کرام در مقابل این شایعه با همدیگر بسیار مختلف بود. همه در میدان بزرگ گسترده جنگ پخش و پلا شده بودند و هر یک در فکر نجات جان خود بود، در این گیر و دار حضرت ابوبکر صدیق با یک جهش بی‌مانندی قبل از هر چیز خود را نزد رسول اکرم ﷺ رسانید.

پس از او ابوعبیده بن جراح، علی، طلحه، زبیر، عمر بن الخطاب، حارث بن صمه، ابودجانه، سعد بن ابی وقاص و تعدادی دیگر از صحابه بزرگوار خود را بدانجا رسانیدند.

سپس او همراه با رسول الله ﷺ بسوی دره‌ای در کوه احد رفتند تا در انجا قدرت مادی و معنوی مسلمانان را دوباره جمع کنند.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ هرگاه از غزوه احد یاد می‌کرد می‌فرمود: «ذلك يوم طلحة». " جنگ احد در واقع روز - جان نثاری‌ها و رشادت‌ها و دلیری‌های - طلحه بود".

پس از این جمله ایشان حکایت احد را تعریف می‌کرد و می‌گفت:" در روز احد قبل از همه من خدمت رسول اکرم ﷺ رسیدم. دیدم شخصی (طلحه) یک تنه در راه خدا جان بر کف نهاده، سینه در مقابل دشمن سپر کرده و با جوانمردی بی‌مانندی از رسول اکرم ﷺ دفاع می‌کند. با خودم گفتم: ای ابوبکر، تا حالا هر چه شده، شده، حال تو طلحه شو و چون او جوانمردی‌ها و رشادت‌ها به نمایش بگذار".

جلوی من و مشرکان یک فرد ناشناسی مشغول شمشیر زنی بود، من از او به رسول الله ﷺ نزدیکتر بودم. او آنچنان شتابان تند و تیز شمشیر می‌زد و با قدرت و جرأت بر دشمن حمله‌ور بود و بجلو می‌رفت که در توان من نبود با سرعت و شتاب او به دشمن بتازم. یک لحظه به او نگاهی انداختم دیدم که حضرت ابوعبیده بن جراح ﷺ است.

وقتی ما به رسول الله ﷺ رسیدیم، دیدیم خون از چهره مبارک آن جناب فواره می‌زند. دندان مبارکشان شهید شده بود. میخ‌های کلاه خود ایشان در صورتشان فرو رفته. رسول الله ﷺ بدون توجه به آنچه برو آمده گفتند: مواظب طلحه باشید. ما قبل از همه بطرف رسول الله ﷺ رفتیم. من مشغول بیرون آوردن میخ‌های کلاه‌خود از صورت مبارک شدم که ابوعبیده به من گفت: تو را خدا این سعادت را به من واگذار کن و اجازه بده من این کار را بکنم. من کنار رفتم. در تلاش برای بیرون آوردن آهن‌های فرو رفته در صورت پیامبر خدا ﷺ دو دندان جلویی ابوعبیده شکست. ابوعبیده از پیش زیباتر به نظر می‌رسید. سپس ما به طرف طلحه رفتیم و او را از گودالی که در آن افتاده بود بیرون آوردیم. بیش از هفتاد زخم شمشیر و تیر و نیزه بر جسم او بود. بعدها پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کس می‌خواهد شهیدی را ببیند که زنده روی زمین راه می‌رود به طلحه بنگرد.[۱]

۱- منحة المعبود: ۲/ ۱۹. و مواقف الصديق مع النبی ﷺ، اثر/ دکتر عاطف لماضة، ص:۲۷.

۷۲- فنخاص یهودی و صدیق اکبر ﷺ

روزی حضرت ابوبکر صدیق برای ملاقات با برخی از یهودیان به مدرسه آن‌ها تشریف برد. ایشان متوجه شدند بسیاری از آنان دور و بر شخصی بنام "فنحاص" جمع شده اند. "فنحاص" از دانشمندان و علماء و فضلاء یهود به شمار می‌رفت. "أشیع" عالمی ورزیده و دانشمند دیگری از یهود بود که نزدیک "فنحاص" نشسته بود.

حضرت ابوبکر ﷺ به "فنحاص" گفتند:

«ويحك! اتق الله وأسلم، إنك تعلم أن محمدا لرسول الله، قد جاءكم بالحق من عنده، تجدونه مكتوبا عندكم في التوراة والإنجيل».

"من برای تو خیلی متأسفم! از خدا بترس و اسلام بیاور! بخدا قسم، تو بخوبی می‌دانی محمد فرستاده پروردگار است و نیز می‌دانی او پیکی است که حقیقت را از جانب خداوند برای شما آورده. ذکر او را در کتاب‌های تورات و انجیل خودتان می‌بینید".

"فنحاص" به ابوبکر جواب داد: " ابوبکر! قسم به خدا! ما هیچ نیازی بخدا نداریم، بلکه در حقیقت این خداست که محتاج ماست. ما در مقابل او هیچ آه و زاری و طلب حاجت و ابراز ناتوانی نمی‌کنیم، اوست که در مقابل ما آه و زاری می‌کند و ناتوان و درمانده است. هیچ شکی در این نیست که ما را نیازی به او نیست و او محتاج و نیازمند ماست. اگر او از ما مستغنی و بی‌نیاز می‌بود هرگز آنطوری که رفیقت - رسول الله ﷺ - ادعا می‌کند خداوند از ما قرض نمی‌خواست. خدا شما را از سود و ربا منع می‌کند در حالیکه به ما ربا می‌دهد. اگر او به ما حاجت و نیازی ندارد چرا ما را ربا می‌دهد؟".

حضرت ابوبکر ﷺ با شنیدن زبان درازی و گستاخی این مرد ابله کنترل خود را از دست داه، سیلی آبدار و محکمی روی صورت "فنحاص" گذاشته داد کشید:

«والذي نفسي بيده! لو لا العهد الذي بيننا وبينك لضربت رأسك، أي عدو الله!».

"قسم بذات آن خدایی که جان من در دست اوست! ای دشمن خدا.. اگر همین عهد و پیمانی که بین ماست نمی‌بود سرت را از گردنت جدا می‌کردم".

فنحاص بی‌شرمانه نزد رسول الله ﷺ آمده از ابوبکر ﷺ شکایت آورده گفت: " محمد بنگر که دوستت با من چه کرد؟". رسول الله ﷺ با تعجب روی کرده به ابوبکر تا از او حقیقت ماجرا را جویا شود، و فرمود: «ما حملك على ما صنعت؟». " چرا چنین کاری کردی؟!".

حضرت ابوبکر ﷺ در جواب فرمودند:

«يا رسول الله! إن عدو الله قال قولا عظيما، إنه يزعم أن الله فقير وأنهم أغنياء، فلما قال ذلك غضبت لله بما قال وضربت وجهه».

"یا رسول الله ﷺ این دشمن خدا حرف بسیار زشتی زد. او ادعا می‌کند که خداوند فقیر و نادار است و آن‌ها ثروتمند و بی‌نیاز. چون چنین حرفی زد در دفاع از عظمت و بزرگی پروردگارم خون در من جوشید و سیلی محکمی به او زدم".

"فنحاص" فورا جلوی حرف ابوبکر پرید و چنین اتفاقی را بکلی انکار کرد و گفت:" من هرگز چنین حرفی نزدم".

در گیر و دار این حرف‌ها بود که آسمان به دفاع از ابوبکر برخواست و خداوند برای مهر نهادن بر راستگویی و صداقت ابوبکر و پرده دریدن از چهره ننگین فنحاص این آیات کریمه را بر پیامبرش وحی نمود:

﴿لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ١٨١﴾ [آل عمران: ۱۸۱]

«بیگمان خداوند سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم! آنچه را گفتند (بر ایشان) خواهیم نوشت، و به قتل رساندن پیامبران را به ناحق (توسّط گذشتگان) ایشان (هم ثبت و ضبط خواهد شد) و بدانان خواهیم گفت: بچشید عذاب (آتش) سوزان را».[۱]

۱- تفسیر القرطبی:۴/ ۲۹۵، و فتح القدیر، اثر/ الشوکانی:۲/ ۶۰.

۷۳- مثالی نمونه از اعتماد و رازداری

روزی حضرت ابوبکر رضی الله عنه نزد دخترشان؛ مادر مؤمنان، عائشه صدیقه رضی الله عنها تشریف آوردند. او سخت مشغول آمادگی لباس و زاد و توشه و ابزار جنگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم برای حمله به مکه و فتح آن بود. البته پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم از او خواسته بود به کسی اطلاع ندهد مسیر حرکت روی بکجاست.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه از ایشان پرسیدند: «یا بنیة! لم تصنعین هذا الطعام».

"دخترم! چرا اینهمه زاد و توشه آماده می‌کنی؟".

حضرت عائشه هیچ نگفته مشغول کار خود شد. حضرت ابوبکر کنجکاوانه پرسید: «أ یرید رسول الله صلی الله علیه وسلم أن یغزو؟». " آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم برای جنگ آمادگی می‌گیرد؟".

حضرت عائشه گویا چیزی نمی‌شنود، همچنان خاموش ماند. حضرت ابوبکر بیشتر کنجکاو شده پرسید:" بله! شاید می‌خواهد به رومیان حمله کند؟". باز هم حضرت عائشه همچنان خاموش ماند. باز هم حضرت ابوبکر کنار نرفته پرسیدند: «لعله یرید أهل نجد؟». " شاید هدف حمله نجدیان باشند". حضرت عائشه هیچ حرکتی از خود نشان نداده خاموشی اختیار کرد.

حضرت ابوبکر اخمی در هم فرو برده پرسید: «لعله یرید قریشا؟». " شاید پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌خواهد به قریش حمله کند؟".

باز هم حضرت عائشه همچنان خاموش ماند.

چون حضرت ابوبکر دید دخترش حاضر نیست کلمه‌ای از زبانش بیرون آید فهمید که این دختر با تربیت هرگز راز رسول الله صلی الله علیه وسلم را افشا نخواهد کرد. پس چرا به خود رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجعه نکند تا از حقیقت ماجرا مطلع شود. ایشان خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسیده پرسیدند: «یا رسول الله! أ ترید أن تخرج مخرجا؟». " یا رسول الله! آیا می‌خواهید به جایی تشریف ببرید؟". پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «نعم». بله!

حضرت ابوبکر پرسیدند: «لعلك ترید بني الأصفر؟». " شاید می‌خواهی به روم حمله کنی؟". پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لا». "نه!". حضرت ابوبکر رضی الله عنه باز عرض کرد: «أ ترید أهل نجد؟». آیا هدف حمله نجدیان هستند؟ آن حضرت جواب دادند: «لا». خیر!

حضرت ابوبکر باز عرض کرد: «فلعلك تريد قريشا؟». پس شاید می‌خواهید بسوی قریشیان لشکر کشی کنید؟ رسول اللهﷺ فرمودند: «نعم». آری! حضرت ابوبکر با تعجب پرسیدند: «يا رسول الله! أ ليس بينك وبينم مدة؟!». " یا رسول الله! آیا هنوز از پایان مدت عهد و پیمانی که بین شما و آن‌هاست باقی نمانده؟" نبی کریم فرمودند: «ألم يبلغك ما صنعوا ببني كعب؟». آیا خبر نداری با بنو کعب چه کرده‌اند؟ - و چگونه پیمان صلح را زیر پا نهاده‌اند؟ -.[1]

حضرت ابوبکر ﷺ با شنیدن ماجرای خیانت قریشیان در مقابل پیامبر اکرمﷺ سر تسلیم خم کرده، برای آمادگی برای این موقعیت بسیار سخت و دشوار کمر همت بسته در کنار رهبر بزرگش شروع به آماده کردن نیازهای راه شد.

آیا اطلاع نداری آن‌ها با همپیمان ما بنو کعب چه خیانت‌ها و ناجوانمردی‌ها کرده‌اند؟

۷٤- ابوبکر صدیق ﷺ زیرکترین صحابه

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ حکایت فتح و پیروزی بزرگی که در نتیجه صلح حدیبیه برای مسلمانان حاصل شد را بیان داشته می‌فرمود: " هیچ فتح و پیروزی در تاریخ اسلام از فتح حدیبیه بزرگتر و والاتر نیست. اما در آن روز فهم و زیرکی و فراست بسیاری از افراد از درک آنچه بین خداوند متعال و رسول و فرستاده‌اش می‌گذشت عاجز و قاصر مانده بود. واقعیت این است که مردم عجله می‌کنند در حالیکه کارهای الهی با عجله پیش نمی‌رود. خداوند آنقدر مهلت می‌دهد تا همه چیز به آن مرحله‌ای برسد که او می‌خواهد.

من در حجة الوداع با چشمان خودم می‌دیدم که سهیل بن عمرو؛ پیک و نماینده مشرکان در صلح حدیبیه، در کنار کشتارگاه - قربانگاه - ایستاده، شتر قربانی را به پیامبر اکرمﷺ تقدیم می‌کند. و آن حضرتﷺ با دستان مبارکشان آن شترها را قربانی می‌کردند. سپس وقتی پیامبر اکرمﷺ سلمانی را صدا زد تا سر مبارک را بتراشد، من با

۱- المغازی، اثر/ الواقدی: ۲/ ۷۹۶.

چشمان خودم می‌دیدم همان "سهیل بن عمرو"ی که حاضر نبود اجازه دهد در پیمان نامه صلح حدیبیه "بسم الله الرحمن الرحیم" و "محمد رسول الله" نوشته شود، آنروز اجازه نمی‌داد موی مبارک سر آن حضرت ﷺ بر زمین افتد، آن‌ها را یکی یکی جمع کرده بر چشمانش می‌گذاشت. من با تماشای آنچه جلوی چشمانم روی می‌داد بی‌اختیار حمد و سپاس و ثنای خداوند متعال می‌گفتم، آن پروردگار دانا و حکیم و برتری که این‌چنین افرادی را از هدایت اسلام سرفراز گردانید".

بدون شک حضرت ابوبکر صدیق ﷛ از تمامی صحابه کرام در عقل و دانش کاملتر و صاحب رأی و حکمت و اندیشه برتری بودند.[۱]

روزی رسید که همان کسی که اجازه نمی‌داد "بسم الله الرحمن الرحیم" و "محمد رسول الله" بر صلح نامه نگاشته شود، موی مبارک رسول الله ﷺ را بر چشمان خود می‌گذاشت.

۷۵- سفارش برای عثمان بن أبی العاص

چون اهل ثقیف، اسلام آوردنشان را اعلام کردند، پیامبر اکرم ﷺ برای آن‌ها امان نامه‌ای نگاشت، و سپس در پی آن شد تا مسئول و امیری برای آن‌ها تعیین کند. حضرت ابوبکر صدیق ﷛ مشوره دادند آن حضرت ﷺ، عثمان بن أبی العاص که از همه آن‌ها کوچکتر بود را به عنوان امیر بر اهل ثقیف مقرر فرمایند. حضرت ابوبکر گفتند:

«یا رسول الله! إني رأيت هذا الغلام من أحرصهم على التفقه في الإسلام وتعلم القرآن».

" ای فرستاده و پیک الله! من ملاحظه کردم این نوجوان از همه آن‌ها بیشتر سعی دارد از تعالیم و مفاهیم اسلام آگاه شود و از همه بیشتر تلاش دارد قرآن بیاموزد".[۲]

حضرت عثمان بن أبی العاص لحظه‌ای از وقتشان را تلف نمی‌کردند و برای خود چنین برنامه‌ریزی کرده بودند که سر ظهر وقتی همراهانش برای استراحت می‌رفتند او خدمت رسول الله ﷺ حاضر شده درباره آنچه از دین نمی‌دانست می‌پرسید و قرآن

۱- کنز العمال، حدیث:۳۰۱۳۶، و تاریخ الخلفاء، اثر/ السیوطی، ص:۶۱.

۲- تاریخ الدعوة الإسلامیة، اثر/ دکتر جمیل عبدالله المصری، ص:۱۵۲.

می‌آموخت و این چنین بود که در فهم و درک دین پخته شد و در علم و دانش بر دیگران سبقت گرفت. برخی اوقات که متوجه می‌شد رسول الله ﷺ در حال استراحت می‌باشد، نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه می‌رفت. رسول الله ﷺ از پیشنهاد حضرت ابوبکر استقبال کرد،[1] و در پی آن حضرت عثمان را به عنوان امیر بنی ثقیف انتخاب نمود.

۷۶- سنگ تمام گذاشتن در محضر رسول الله ﷺ

این تنها حضرت ابوبکر صدیق بود که سعادت حرف زدن با مردم و اظهار نظر کردن در موارد مختف در حضور رسول الله ﷺ را داشت. از این قبیل حکایت‌ها باری در غزوه حنین روی داد. حضرت ابوقتاده چنین بیان می‌دارد: در غزوه حنین مسلمانی را دیدم که با مشرکی به سختی نبرد آزمایی می‌کند. یکی از مشرکان خواست از پشت به آن مسلمان شبیه خون زده او را به قتل رساند. من با دیدن این صحنه فورا خودم را به آن مشرکی که می‌خواست جنگجوی مسلمان را غافلگیر کند حمله‌ور شدم. او متوجه من شد و شمشیرش را بالا برد تا مرا بزند. من با یک جهش سریع دستش را قطع کردم. او آنچنان ضربه‌ای بر من وارد کرد که مرگ را با چشمان خود دیدم. سپس از حال رفته بر زمین افتاد؛ دراین میان در حالیکه خون از بدنش فواره میزد و بدرستی نمی‌توانست خودش را کنترل کند، من او را هل داده به قتل رساندم. ناگهان متوجه شدم مسلمانان شکست خورده در حال فرارند، من هم همراهشان فرار کردم. به ناگاه دیدم حضرت عمربن الخطاب در جایش میخکوب شده تکان نمی‌خورد. از او پرسیدم: مسلمانان را چه شده؟ او گفت: این خواست خداست. پس از آن مردم بسوی رسول الله ﷺ بازگشتند. پیامبر اکرم ﷺ پس از فرو کشیدن چکاچک شمشیرها فرمودند: «من أقام بينة على قتيل فله سلبه». "هر کس بر سرباز کافری که به قتل رسانده دلیل و شاهدی داشته باشد ساز و برگ نظامی آن جنگجو از اوست".

من سعی کردم کسی را بیابم که در هنگام رزم آوری من با آن جنگجوی قلدر، مرا دیده باشد، ولی متأسفانه کسی را نیافتم در حق من شهادت و گواهی دهد، پس از

۱- تاریخ الإسلام، اثر/ الذهبی، ص: ۶۷۰.

تلاش بسیار نا امید شده بر جایم نشستم. به دلم افتاد بروم خدمت رسول الله ﷺ و تمام ماجرا را برایشان تعریف کنم. خدمت آنجناب رسیده حکایت را برایشان بیان داشتم. از افرادی که نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بودند و حرف‌های مرا می‌شنیدند کسی به رسول الله ﷺ گفت: ساز و برگ و تجهیزات نظامی سربازی که ابوقتاده حرفش را می‌زند نزد من است. یا رسول الله لطف نموده از طرف خود چیزی به ابوقتاده داده او را راضی کنید، تا ساز و برگ آن جنگجو را برای من بگذارد!

حضرت ابوبکر که در آنجا نشسته بود فرمود:

«كلا لا يعطه أصيبغ من قريش ويدع أسدا من أسد الله يقاتل عن الله ورسوله».

"هرگز پیامبر خدا ﷺ چنین کاری نمی‌کند که غنیمت جنگی را به فردی ترسو و بزدل از قریشیان بدهد و شیرمردی پهلوان از شیران دلیر خداوند متعال که در راه خدا و پیامبرش شمشیر زده را از حقش محروم گرداند".

سپس رسول الله ﷺ از جایشان بلند شده ساز و برگ و سلاح و غنیمت آن جنگجو را خواسته و به من تحویل داد. من آن‌ها را فروخته باغی خریدم. این اولین زمینی بود که پس از اسلام برای خودم می‌خریدم.[۱]

با آن جرأت و شهامت در حضور پیامبر اکرم ﷺ اظهار رأی کردن و مهمتر از آن پذیرفته شدن آن رأی از سوی پیامبر اکرم ﷺ و دستور دادن به اجرای آن، در حقیقت منزلت و مکانت و جایگاهی است که بجز برای صدیق اکبر رضي الله عنه برای شخص دیگری مهیا نبود.

۷۷- در آغوش رحمت بیکران

بنوثقیف مردانی جنگجو و دلیر و با جرأت بودند که در طائف زندگی می‌کردند. در سال ۸ هجری مسلمانان به یاری پروردگار یکتا مکه را فتح کردند. سپاه اسلام پس از پیروزی در حنین بطرف طائف حرکت کرده، شهر را به محاصره خود در آوردند. حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه و پسرشان حضرت عبدالله نیز در بین لشکریان اسلام بودند.

۱- صحیح البخاری، حدیث:۴۳۲۲.

از هر طرف باران تیر بود که بر سر سپاه اسلام می‌بارید. تیری بر حضرت عبدالله بن أبی‌بکر اصابت کرد و ایشان به شدت زخمی شد.

با همان زخم ایشان را به مدینه منوره آوردند. او بر اثر خونریزی از همان زخمی که التیام نیافته بود پس از چهل روز از رحلت جانگداز رسول اکرمﷺ خلعت شهادت پوشیده به رهبر و امام خود پیوست. برخی از سپاهیان اسلام پس از ضربه‌های پیاپی طائفیان از دست ثقیف بسیار به تنگ آمده خدمت رسول الله ﷺ رسیدند و از آن جناب خواستند که ثقیفی‌ها را دعا و نفرین کند. آن جناب دست‌های نیاز به بارگاه الهی دراز کرده دعا فرمودند:" بار الها، ثقیف را هدایت کن و آن‌ها را نزد ما بیاور".

دعای پیامبر مورد قبول قرار گرفت و در زمان خود پیامبر ﷺ، جنگجویان سرکش و قلدر ثقیف سر تسلیم در برابر دعوت رسول اکرمﷺ فرود آورده و از فیض دولت اسلام، مالا مال گشتند.

روزی در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ وفدی - فرستادگانی - از بنوثقیف به مدینه منوره آمدند. جگر گوشه جوان ابوبکر تازه شهید شده بود. هنوز تیری که در غزوه طائف در جسد مبارک شهید گلگون کفن فرو رفته بود در دستان پدر داغدیده سنگینی می‌کرد.

مرگ خونبار جگر گوشه جوان برای پدر ضربه معمولی نیست. او آن تیر را جلوی فرستادگان ثقیفی گرفته از آن‌ها پرسید: «هل يعرف هذا السهم منكم أحد؟». آیا کسی از شما این تیر را می‌شناسد؟

شخصی از بنو عجلان که سعید بن عبید نام داشت به سخن آمده گفت:" من این تیر را با دستان خودم تراشیده، پرهای آن‌را خودم به آن وصل کردم، و خودم نیز آن‌را پرتاب کردم".

حضرت ابوبکر ﷺ فرمودند: «فإن هذا السهم الذي قتل عبدالله بن أبي بكر، فالحمد لله الذي أكرمه بيدك ولم يهنك بيده، فإنه أوسع لكما».

"این همان تیری است که جام شهادت را به عبدالله بن أبی بکر نوشانید. حمد و سپاس بیکران مر خدای را که پسرم را بدست تو عزت و کرامت شهادت بخشید، و تو را

بدست او نکشت - تا خوار و رسوا شویی -.. چه بسا که رحمت بیکران او هر دوی شما را در بر می‌گیرد". [۱]

۷۸- رتبه حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در غزوه تبوک

رسول الله ﷺ با لشکری بزرگ متشکل از سی هزار مجاهد بسوی غزوه تبوک حرکت کرد. این‌بار هدف پیامبر اکرم ﷺ گوشمالی دادن به رومی‌های تجاوزگر و مستبد در مرزهای سرزمین شام بود. وقتی سپاه اسلام به رهبری رسول الله ﷺ در منطقه ثنیة‌الوداع جمع شد، رسول الله ﷺ سرلشکران، فرماندهان، ژنرال‌ها، افسران و سایر مسئولین نظامی را تعیین فرمودند، به هر یکی از آن‌ها بیرق و پرچمی دادند. در این جا پیامبر خدا ﷺ بزرگترین پرچم سپاه اسلام را بدست ابوبکر صدیق ﷺ سپردند. [۲]

۷۹- فرستادگان بنو ثقیف

در ماه مبارک رمضان سال نهم هجری وقتی پیامبر اکرم ﷺ تازه از غزوه تبوک بازگشته بودند، وفدی از سران بنو ثقیف به نمایندگی شهر طائف برای اعلان اسلام خود به مدینه منوره آمدند. این باعث سعادت و خوشبختی بزرگی بود که سرداران قلدر قومی سرکش و جنگجو از لجاجت دست کشیده برای اعلام فرمانبرداری و اطاعت به مدینه بیایند.

به محض اینکه این هیئت در نزدیکی‌های مدینه منوره دیده شدند، حضرت ابوبکر صدیق و حضرت مغیره بن شعبه از شدت خوشحالی شروع کردند به دویدن و هر کس تلاش داشت قبل از رفیقش مژده آمدن این گروه را به پیامبر اکرم ﷺ برساند. حضرت ابوبکر توانست از دوستش سبقت گرفته این خبر خوش را قبل از همه به پیامبر خدا ﷺ مژده دهد. [۳]

۱- خطب أبی بکر الصدیق، اثر/ محمد أحمد عاشور، ص:۱۱۸.

۲- صفة الصفوة اثر/ ابن الجوزی: ۲۴۳/۱.

۳- السیرة النبویة، اثر/ ابن هشام: ۴/ ۱۹۳.

۸۰- اتفاق حضرت ابوبکر ﷺ در غزوه تبوک

غزوه تبوک سفری بود بس دشوار و سخت، بسوی نبرد با لشکری بسیار بزرگ از مشرکانی که از سر تا پا در سلاح و تجهیزات جنگی غرق بودند. پیامبر اکرم ﷺ با توجه به دشواری آنچه جلوی روی سپاه اسلام بود صحابه کرام را به خرچ کردن در راه خدا، و انفاق و بخشیدن برای آماده کردن سپاه اسلام خوب تشویق نموده، آن‌هایی که در راه خدا جان نثاری می‌کردند را به اجر و پاداش بزرگ الهی مژه می‌داد. هر یک از صحابه پیامبر حسب توان و استطاعت خود در این کار خیر سهمی را بدوش گرفته از مال و منال خود در راه خدا دریغ نورزیدند. حضرت عثمان در بخشش و انفاق برای آماده کردن سپاه اسلام برای این غزوه گوی سبقت را از همه ربود و بیش از همه در راه خدا بخشید.

حضرت عمر بن خطاب ﷺ بدین امید که بتواند اینبار در این کار خیر از حضرت ابوبکر صدیق ﷺ سبقت گیرد، نیمی از سرمایه خود را برای تجهیز سپاه اسلام صدقه نمود.

بگذارید حقیقت ماجرا را از زبان خود حضرت عمر ﷺ بشنویم. ایشان می‌فرماید: روزی رسول الله ﷺ به ما سفارش کرد در راه خدا صدقه دهیم. در این وقت وضع من خوب بود و ثروت هنگفتی داشتم. در دلم گفتم: اگر روزی بتوانم حتی برای یکبار هم شده در کار خیر از حضرت ابوبکر سبقت بگیرم، آن روز همین امروز است، باید فرصت را غنیمت بشمارم.

نیمی از ثروتم را گرفته خدمت حضرت رسول الله ﷺ حاضر شدم. آن جناب ﷺ با دیدن آن مبلغ از من پرسیدند: «ما أبقيت لأهلك؟» - برای خانواده و عیالت چه بجا گذاشته‌ای؟-.

خدمتشان عرض کردم: درست مبلغی برابر با همین مقدار را برای آن‌ها گذاشته‌ام.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ هر آنچه داشت را گرفته خدمت رسول اکرم ﷺ تقدیم داشت. آن حضرت از او نیز پرسیدند: «ما أبقيت لأهلك؟» - برای اهل و عیالت چه برجا مانده‌ای؟ -. حضرت ابوبکر در جواب فرمودند: «أبقيت لهم الله ورسوله» - برای آن‌ها خدا و رسولش را گذاشته‌ام!-.

اینجا بود که من گفتم: " من در هیچ کار خیری هرگز نمی‌توانم از ابوبکر سبقت بگیرم".[۱]

آنچه حضرت عمر ﷺ انجام داد مسابقه‌ای بود در انجام کار خیر، بدین امید که بتواند از ابوبکر ﷺ که همیشه به حالش رشک می‌برد و آرزو داشت چون او باشد، سبقت گیرد. اما حضرت ابوبکر در موقعیتی بسیار بهتر و حالتی برتر از ایشان بودند، چرا که این کار خیر او بکلی از اندیشه مسابقه دادن و جلو زدن از دیگران خالی بود، و او به کار خیر هیچ فرد دیگری چشم ندوخته بود.[۲]

هرگز در هیچ کار خیری از ابوبکر سبقت نمی‌گیرم

۸۱- بازرگان موفق

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در سال ۵۷۳ میلادی، تقریبا سه سال بعد از عام الفیل بدنیا آمد. صدیق اکبر از پیش از بعثت پیامبر اکرم ﷺ با ایشان دوست بود. ایشان از رسول الله ﷺ تقریبا سه سال کوچکتر بود. رابطه و دوستی و دید و بازدید و گفت و شنود ایشان با پیامبر همیشه برقرار بود. پس از گرویدن به دین مبین اسلام هرگز در نصرت و یاری دادن پیامبر اکرم ﷺ از جان و مال خود چیزی دریغ نکرد. او تاجری موفق و سرشناس بود. از راه بازرگانی ثروت هنگفتی بدست آورد. از این مال و ثروت خود چهل هزار درهم را در راه خدا خرج کرد.[۳]

۸۲- درخواست دعای مسلمانان از سول الله ﷺ

حضرت عمر بن الخطاب می‌فرماید:" در گرمای طاقت فرسای صحرا بسوی تبوک حرکت کردیم. در اثنای سفر در جایی اتراق نمودیم. در آنجا آنچنان تشنگی بر ما چیره شد که گمان بردیم مرگمان فرا رسیده است. از شدت تشنگی برخی از ما مجبور شدند برای رفع تشنگی خود شترهایشان را سربریده، سیرابیشان را پاره کرده، آبی که در

۱- السیرة النبویة اثر/ الصلابی، ص:۶۱۵.

۲- سنن أبی داود: ۱۶۷۸.

۳- ابوبکر الصدیق، اثر/ محمد رشید رضا، ص:۱۰.

آن‌ها بود را بنوشند، و باقیمانده آن‌را بر سینه‌هایشان بزنند. حضرت ابوبکر ﷺ خدمت پیامبر خدا ﷺ رسیده از ایشان درخواست کرد:

«یا رسول الله! إن الله قد عودك في الدعاء خيرا فادع الله»

"ای پیک پروردگار! حتما خداوند دعای شما را قبول می‌فرماید و با خیر و برکت خویش نوازش می‌دهد، لطفا به پیشگاه پروردگار دعا بفرما".

رسول الله ﷺ فرمودند: «أ تحب ذلك؟». آیا شما اینطور می‌خواهید؟ حضرت ابوبکر ﷺ جواب دادند: «نعم»- بله! آن حضرت ﷺ دست‌های مبارکشان را بالا برده مشغول دعا شدند، هنوز دست‌هایشان را پایین نکرده بودند که از هر سو ابرها جمع شد و آسمان به غرش افتاد. اول باران نرمی باریدن گرفت، پس از آن باران شدت یافت. صحابه کرام ﷺ ظرفهایشان را از آب پر کردند. ما خواستیم به آثار باران در اطراف خود نگاهی بیندازیم، متوجه شدیم که این باران تنها بر روی سپاه اسلام باریدن گرفته، هیچ اثری از باران در خارج از محدوده لشکرگاه به نظر نمی‌آمد![۱]

۸۳- محبت و برادری اسلامی

هر چند گاهی رسول الله ﷺ شاگردان مکتب رسالت یا صحابه کرام را از خدمات شایان و جانفشانی‌های حضرت ابوبکر در راه اسلام، و مقام و مرتبه او آگاه می‌کرد. پیامبر اکرم ﷺ روزی فرمودند:

«إن من أمن الناس علي في صحبته وماله أبوبكر، ولو كنت متخذا خليلا غير ربي لاتخذت أبابكر ولكن أخوة الإسلام ومودته، لا يبقين في المسجد باب إلا سد، إلا باب أبي بكر».

" کسی که از همه بیشتر مرا ممنون احسان و دوستی و مال خودش قرار داده، ابوبکر است؛ و اگر من غیر از پروردگارم کسی را خلیل خود برمی‌گزیدم آن فرد کسی جز ابوبکر نبود. رابطه بین ما برادری اسلام و محبت و دوستی است. در هیچ خانه‌ای

۱- صحیح ابن حبان، حدیث: ۱۷۰۷.

که به مسجد باز می‌شود را باز نگذارید، همه را ببندید، مگر در خانه ابوبکر را – آن‌را آنچنان که هست باز بگذارید–".[۱]

در طرف دروازه غربی مسجد نبوی کنار دروازه "السلام" در خانه ابوبکر صدیق ﷺ بود.

۸٤- امیر حج

موسم حج سال نهم هجری فرا رسید. در ابتدا پیامبر اکرم ﷺ می‌خواست به حج بروند. ایشان پس از چندی تصمیم حود را تغییر داده فرمود:

«إنه يحضر البيت عراة المشركون يطوفون بالبيت، فلا أحب أن أحج حتى لا يكون ذلك».

"برخی از مشرکان لخت و عریان به خانه خدا می‌آیند و طواف می‌کنند، تا وقتی که این وضع تغییر نکند نمی‌خواهم به حج بروم".[۲]

در آن سال - ۹ هجری - پیامبر خدا ﷺ حضرت صدیق اکبر را به عنوان امیر حج انتخاب کرده، فرستاد. پس از اینکه حضرت ابوبکر ﷺ کاروان حاجیان را گرفته براه افتاد سوره مبارکه توبه بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد.

پیامبر خدا ﷺ، حضرت علی را خوانده او را نزد حضرت ابوبکر ﷺ فرستاد. حضرت علی ﷺ بر شتر پیامبر که "عضباء" نام داشت سوار شده براه افتاد. ایشان در منطقه "ذوالحلیفة" به حضرت ابوبکر صدیق رسید. حضرت ابوبکر با دیدن ایشان پرسید: «أمير أم مأمور؟» – شما را به عنوان امیر فرستاده یا اینکه مأمور هستید؟".

سیدنا علی ﷺ در جواب فرمود: من تحت فرمان شما هستم!

سپس کاروان براه خود ادامه داد. چون قافله به مکه مکرمه رسید حضرت ابوبکر ﷺ حاجیان را دستور داد تا افراد هر قبیله در همان جایی که قبل از اسلام برای اتراق آن‌ها مشخص شده بود خیمه زنند. بنا به گزارش‌ها و روایات درست حج آن

۱- صحیح البخاری، حدیث:۳۶۵۴.

۲- الطبقات الکبری، اثر/ ابن سعد: ۱۶۸/۲.

سال در ماه ذوالحجة بجای آورده شد، نه در ماه ذوالقعده طوری که برخی گمان می‌کنند.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ پیش از روز ترویه، در ۸ ذوالحجة، در روز عرفه، و در روز قربانی و در دوازدهم ذوالحجة در بین مردم سخنرانی کرد. در این خطبه‌ها ایشان مردم را با نحوه درست وقوف در عرفات، بازگشت به منی، قربانی کردن، بازگشت از منی به مکه و طریقه درست سنگ زدن در جمرات و سایر مناسک و احکام حج آگاه ساخت.

حضرت علی ﷺ در تمام این مسیر پشت سر حضرت ابوبکر حرکت می‌کرد. ایشان آیات اول سوره توبه را برای مردم تلاوت می‌کرد. سپس در برابر مردم این چهار مورد را اعلام داشت:

«لا يدخل الجنة إلا مؤمن، ولا يطوف بالبيت عريان، ومن كان بينه وبين رسول الله ﷺ عهد فعهده إلى مدته، ولا يحج بعد العام مشرك».

"بجز مؤمن کسی وارد بهشت نخواهد شد، هیچ آدم برهنه و لختی اجازه ندارد در خانه خدا طواف کند، و هر کس را با پیامبر خدا عهد و پیمانی است آن عهد و پیمان تا پایان تاریخش ادامه خواهد داشت، و هیچ مشرکی پس از امسال حق ندارد به حج بیاید".[1]

حضرت علی ﷺ در تمام این مسیر پشت سر حضرت ابوبکر ﷺ حرکت می‌کرد.

۸۵- شانه به شانه همراه رسول الله ﷺ

پیامبر اکرم ﷺ احترام ویژه‌ای برای حضرت ابوبکر صدیق ﷺ قائل بودند. حتی احیانا در محضر خودش از او تعریف می‌کردند. در امامت ایشان را قائم مقام و نماینده خود قرار دادند. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در بدر، احد، خندق، بیعت رضوان، خیبر، فتح مکه، حنین، و حجة الوداع هم نشین و هم رکاب پیامبر اکرم ﷺ بودند.

۱- صحیح السیرة النبویة اثر/ ابراهیم العلی، ص:۶۲۵.

رسول‌الله ﷺ در غروه تبوک پرچم قلب سپاه که سیاه رنگ بود را بدست ایشان سپردند وایشان شدند علمبردار این غزوه. در غزوه احد و حنین که بسیاری از مسلمانان پا به فرار گذاشتند، صدیق اکبر چون کوه بر جای خود ثابت قدم ماند و با ایمانی راسخ و دلی پر از عشق و محبت، سینه سپر کرده از رسول اکرم ﷺ دفاع نمودند. ایشان از جمله آن شاگردان وارسته مکتب رسالت بود که تمام قرآن را حفظ داشت. روزی که یک نگونبخت سیاه دل بنام عقبه بن أبی معیط پارچه‌ای دور گردن پیامبر اکرم ﷺ پیچید و خواست او را در نماز خفه کند حضرت ابوبکر به او حمله‌ور شده او را از پیامبر دور کرده، داد برآورد:

﴿أَتَقۡتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ﴾ [غافر: ۲۸]

«آیا شما انسانی را به این خاطر که می‌گوید پروردگار من الله است، به قتل می‌رسانید در حالیکه او از سوی پروردگارتان آیات و نشانی‌های واضح و روشنی آورده!».

بنگرید به: ابوبکر الصدیق، اثر/ محمد رشید رضا، ص:۱۴.

۸۶- حفاظت از راز پیامبر ﷺ

حضرت عمر بن خطاب ﵁ می‌فرماید: دختر من حفصه پس از شهادت شوهرش خنیس بن حذافه ﵁ در غزوه بدر، بیوه شد. من به ملاقات عثمان بن عفان ﵁ رفته به او گفتم: اگر بخواهی من دخترم حفصه را به نکاح تو درمی‌آورم. حضرت عثمان ﵁ فرمود من در این باره فکر می‌کنم و به شما جواب می‌دهم. مدتی بعد نزد من آمده گفت: من به این نتیجه رسیدم که در این روزها ازدواج نکنم. سپس من به دیدار حضرت ابوبکر ﵁ رفته به ایشان پیشنهاد ازدواج با دخترم حفصه را دادم. او خاموش شده هیچ جوابی نداد. من از این برخورد ابوبکر بیشتر از برخورد عثمان ناراحت شدم. چند روز من خودم خاموش شده در مورد ازدواج حفصه با کسی چیزی نگفتم. پس از آن بود که رسول الله ﷺ برای خواستگاری حفصه پیام فرستاد. من با خوشحالی قبول کرده حفصه را به عقد پیامبر درآوردم. بعد از این ازدواج مبارک حضرت ابوبکر نزد من آمده فرمودند: «لعلك وجدت علي حين لم أرجع إليك؟».

شاید از اینکه پیشنهادت برای ازدواج با حفصه را جواب ندادم، از من ناراحت شدی؟

من گفتم: بله. ایشان فرمودند: «إنه لم يمنعني أن أرجع إليك إلا أني علمت أن رسول الله ﷺ قد ذكرها فلم أكن لأفشي سر رسول الله ﷺ ولو تركها لنكحتها».

«چیزی که باعث شد من جوابت را ندهم این بود که من اطلاع یافته بودم رسول‌الله ﷺ در مورد ازدواج با حفصه حرفی زده بودند، من هم نمی‌خواستم راز رسول‌الله ﷺ را فاش کنم، و اگر ایشان از ازدواج با دخترت صرف نظر می‌کردند حتما من پیشنهادت را قبول کرده با او ازدواج می‌کردم».[۱]

۸۷- حادثه افک

در زندگی حضرت ابوبکر ﷺ روزهایی بسیار سخت و بی‌نهایت دشوار نیز سپری شده است. ثابت قدم ماندن در چنین مواردی، و بر عواطف و احساسات خود چیره بودن، کار بسیار مشکلی است و دل و جرأت بس بزرگی نیاز دارد. قضیه بی‌نهایت حساس بود. منافقان با تیر عریان زبان‌هایشان ناموس جگرگوشه‌اش را نشانه رفته بودند، و با حرف‌های زهرآلود او و خانواده‌اش را به سخره گرفته بودند.

مرد سختی‌ها و مبارز میدان‌های نبرد ایمان؛ حضرت ابوبکر صدیق اینبار نیز از این باتلاق وحشت و آزمایش بسیار سخت سربلند و سرخ روی برآمد. جایگاه و منزلت او در دل رسول الله ﷺ و سایر مؤمنان از پیش بالاتر و بیشتر شد. این حادثه دلخراش در غزوه بنی مصطلق پیش آمد. خلاصه حکایت چنین است:

رسول الله ﷺ همیشه قبل از سفر در بین همسران پاکدامنش قرعه اندازی می‌کردند. قرعه بنام هر کس که بر می‌آمد، آنحضرت را در سفرش همراهی می‌کرد. در این غزوه قرعه بنام حضرت عائشه ﷺ برآمده بود و آن حضرت ﷺ ایشان را در آن سفر با خود همراه ساختند.

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۴۰۰۵.

در راه بازگشت از غزوه سپاه در جایی اتراق کرد. حضرت عائشه برای دستشویی - قضای حاجت - به صحرا رفته بود و گردنبندی که از خواهرش امانت گرفته بود را در آنجا گم کرده بود. تا متوجه گم شدن گردنبند شد فورا به همان جایی که رفته بود بازگشت. در این میان دستور داده شد کاروان حرکت کند. افرادی که مسئولیت گذاشتن کجاوه ایشان بر شتر را بر عهده داشتند آمدند و بدین گمان که ایشان در کجاوه تشریف دارند، کجاوه را بر شتر گذاشته محکم بستند، و از سبکی وزن کجاوه هم هیچ شک نکردند که مبادا ایشان در آن نباشد، چرا که مادر مؤمنان در آن روزها بسیار جوان و لاغر اندام بودند و وزن زیادی نداشتند. البته افرادی که کجاوه را برداشتند چندین نفر بودند از اینرو اصلا از سبک بودن آن تعجب نکردند. اگر یکی یا دو نفری کجاوه را بلند می‌کردند حتما متوجه خالی بودن آن می‌شدند.

به هر حال حضرت عائشه ﵂ گردنبند را پیدا کرد و به اردوگاه بازگشت، همه سپاهیان رفته بودند و میدان تماما خالی شده بود، نه کسی بود که داد کشد و نه کسی که بشنود. او به این گمان که وقتی مردم متوجه نبودنش شوند حتما در پی جستجو برای او خواهند آمد در همانجا نشست. البته خداوند بر هر چیز چیره و غالب است. و او از بلندای عرش خدائیش هر چه خواهد تدبیرش را رقم می‌زند. چشم‌های حضرت عائشه ﵂ سنگینی رفت و در همانجا خوابید. پس از چندی با صدای صفوان بن معطل ﵁ از جایش پرید. صفوان با خود تکرار می‌کرد: «إنا لله و إنا إلیه راجعون». همسر محترم رسول الله ﷺ تنها در اینجا؟!..

او از شب گذشته در پشت سر لشکر در حرکت بود. صبح به همان جایی رسید که حضرت عائشه در آن مانده بود. او با دیدن حضرت عائشه فورا او را شناخت. چونکه قبل از آمدن حکم حجاب ایشان را دیده بود. او " إنا لله و إنا إلیه راجعون " گویان شترش را نزد عائشه ﵂ آورده بر زمین نشاند. حضرت عائشه بر شتر سوار شد. غیر از " إنا لله و إنا إلیه راجعون " هیچ از زبان حضرت صفوان شنیده نشد. خاموش و بی‌صدا مهار شتر را بدست گرفته، پیاده به طرف سپاه در حرکت درآمد. درست نیمه‌های ظهر وقتی لشکر در جایی برای استراحت اتراق کرده بود، جلوی دیدگان همه صفوان در حالیکه مهار شتری که حضرت عائشه بر آن سوار بود را گرفته وارد اردوگاه شد. افراد زیادی با دیدهای مختلف حکایت را برای خود تجزیه و تحلیل

کردند. سرکرده منافقان، دشمن خدا و رسول؛ عبدالله بن أبی بدسرشت از فرصت استفاده کرده و هر آنچه از منافقت سیاه و پلید و کینه و حسادت بی‌ننگ در سینه‌اش انباشته بود به یکباره بیرون ریخت، با آب و تاب ماجرایی از رحم بدگمانیهای خود زائیده، با زبان چرب و نرمش آن‌را شاخ و دم داده، تهمت ناروای فساد را تراشیده و بر قامت رعنای پاکدامنی و عفت و طهارت مادر مؤمنان آویزان کرد. در هر سو آن‌را بر زبان‌های بیمار و در بین افراد ساده لوح پخش نمود. سایر دوستان موذی و بیمار دل این سرکرده نفاق و فتنه دست در دست او نهاده قصه بی‌بنیاد را پر رنگ جلوه داده چون به مدینه رسیدند گرد و خاکی بس پلید براه انداختند.

در تمام این مدت رسول الله ﷺ بکلی خاموش بودند و در اینباره هیچ نمی‌گفتند، و چون مدت طولانی سپری شد و از وحی هیچ خبری نیامد، آن حضرت ﷺ درباره حضرت عائشه با برخی از یاران نزدیک خود مشوره کرد. برخی از صحابه پیشنهاد جدایی از مادر مؤمنان را دادند. اما بیشتر صحابه کرام به آن حضرت چنین مشوره دادند که به حرف‌های دشمنان هیچ توجه نکند، و زندگی خود را با عائشه، تنها بخاطر شایعه‌های کینه‌توزان بدطینت برهم نزند. پس از آن حضرت ﷺ بالای منبر ایستاده از تهمت‌های ناروایی که سرکرده نفاق؛ عبدالله بن أبی، پخش می‌کرد و از آزار و اذیتی که به ساحت آن جناب می‌رساند شکایت کرده یاری خواست. حضرت سعد بن معاذ ﷺ و اسید بن حضیر ﷺ فورا از آن حضرت اجازه خواستند تا سر از گردن سرکرده فتنه جدا سازند.

ولی متأسفانه حس قبیله‌گری بر سعد بن عباده که سردار قبیله عبدالله بن أبی، یعنی؛ خزرج، بود غالب آمد و بین آن بزرگواران بگو مگوهایی درگرفت که در نتیجه آن چیزی نمانده بود دو قبیله اوس و خزرج بروی همدیگر شمشیر کشند. رسول الله ﷺ پا در میان گذاشته آن‌ها را از هم جدا ساخته خاموش کرد و خود نیز مهر سکوت بر لب نهاد.

در اینسوی ماجرا حضرت عائشه بود که پس از بازگشت از غزوه بیمار شد و یک ماه تمام در بستر بیماری افتاد. او از آنچه در خارج روی می‌داد هیچ اطلاعی نداشت و از تهمت ناروایی که بدو بسته بودند کاملا بی‌خبر بود. تنها چیزی که ایشان را آزار می‌داد این بود که در دوران بیماری آن لطف و عنایت و تیمارداری که قبل از این از

پیامبر اکرم ﷺ می‌دید، اینبار هیچ اثری از آن نبود! تا اینکه سر از بستر بیماری بلند کرد و شبی همراه با مادر مسطح ﷺ برای دستشویی - قضای حاجت - به صحرا رفت. در راه چادر ام مسطح زیر پایش رفت و کمی مانده بود که زمین بخورد. او در حالیکه خودش را کنترل می‌کرد پسرش مسطح را نفرین نمود. حضرت عائشه از این نفرین مادر مسطح بر پسرش بسیار بر آشفته شد و ایشان را به شدت سرزنش کرد. او به مادر مؤمنان گفت که از پسرش مسطح بسیار دلشکسته و ناراحت است که در پخش شایعه ناروا شرکت داشته. او حکایت تهمت ننگینی که بر سر زبان‌هاست را از سیر تا پیاز برای مادر مؤمنان تعریف کرد. دهان عائشه ﷺ از حیرت واماند و فورا به خانه بازگشته برای اینکه از حقیقت ماجرا جویا شود از رسول الله ﷺ اجازه خواست نزد پدر و مادرش برود. پس از اجازه گرفتن خود را به خانه پدر و مادرش رسانید. ایشان پس از آنکه از واقعیت امر با خبر شد کاسه صبرش شکسته اشک بر گونه‌هایش لبریز شد. دو شب و یک روز یکدم می‌گریست. در این مدت نه چشمانش به خواب رفت و نه لحظه‌ای اشکش بند آمد. او احساس می‌کرد از شدت ناراحتی و گریه جگرش می‌ترکد. در این لحظات بود که رسول الله ﷺ تشریف آورد.

ایشان پس از گواهی دادن به یگانگی خداوند متعال و حمد و ثنای آن ذات والا فرمود: ای عائشه من درباره شما چنین و چنان شنیده‌ام، اگر واقعا شما از آنچه بر زبان‌هاست پاک و مبرا هستید بزودی خداوند براءت و پاکدامنی شما را ظاهر خواهد کرد، و اگر خدای ناخواسته گناهی از شما سر زده، از خداوند متعال بخشش و مغفرت طلب نموده، به درگاه او توبه کن. چرا که چون بنده بر گناه و لغزش خود اقرار کند و از خداوند متعال مغفرت و بخشایش خواهد، پروردگار عالم توبه او را می‌پذیرد و از او درمی‌گذرد.

عائشه از شنیدن این سخنان پیامبر یکدم بر جای خود میخکوب شد، اشک از چشمانش ایستاد، احساس می‌کرد در چشمانش دیگر اشکی برای ریختن نمانده. حیران و پریشان به پدر و مادرش نگاهی انداخته گفت: جواب رسول الله ﷺ را بدهید. آن‌ها نیز از جواب دادن مانده بودند، چیزی به ذهنشان نمی‌رسید که چه بگویند. عائشه خود سکوت مرگبار را شکسته گفت:" بخدا سوگند من می‌دانم که شما آنقدر این حرف‌ها را شنیده‌اید که بر دل‌هایتان نقش بسته و همه شما آن‌ها را باور کرده‌اید،

حالا اگر من بگویم که من بیگناهم - و البته خداوند خوب می‌داند که من کاملا از این تهمت‌های ناروا پاکم - شما هرگز حاضر نمی‌شوید حرف مرا بپذیرید. اگر من به گناهی اعتراف کنم که خداوند متعال می‌داند که من هرگز مرتکب آن نشده‌ام شما فورا آن‌را باور می‌کنید. بخدا که به شما نمی‌گویم مگر همان چیزی که پدر حضرت یوسف ؈ می‌گفت: ﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ١٨﴾ [یوسف: ۱۸] «من صبر جمیل خواهم داشت؛ و در برابر آنچه می‌گویید، از خداوند یاری می‌طلبم!»

پس از آن حضرت عائشه رویش را برگردانید و دراز کشید. اینجا بود که آسمان بر زمین لبخند زد تا به مؤمنانی که از این آزمایش سخت سربلند برآمده بودند مژده پیروزی دهد. وحی بر رسول الله ﷺ نازل شد. نفس‌ها در سینه‌ها بند آمده وحشت و ترس بر همه مگر عائشه چیره شده بود، و چون شدت فرود آمدن وحی از پیامبر اکرم ﷺ بر طرف شد، ایشان لبخند می‌زد.

اولین کلمه‌ای که از زبان مبارک رسول اکرم ﷺ بیرون پرید این بود: مژده بادا تو را ای عائشه ل! خداوند منان پاکدامنی تو را از گناه و لغزش اعلام کرد. مادر عائشه از شادی پر درآورده بود، او بر عائشه داد کشیده گفت:عائشه! برخیز و از پیامبر خدا ﷺ تشکر کن.

بانوی مهر و محبت رسول خدا ﷺ که بر پاکدامنی خود شکی نداشت و با عشق و محبت رسول الله ﷺ انس گرفته بود، با ناز و کرشمه گفت: من به سوی پیامبر بلند نمی‌شوم و تنها حمد و ثنا و سپاس خداوند منان را بجای می‌آورم - او بود که پاکدامنی مرا ثابت نمود -.

آیاتی که خداوند متعال درباره حادثه افک بر پیامبر بزرگوار خود نازل نمود، ده آیه‌ای هستند که در متن سوره مبارکه نور می‌درخشند. با آیه ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ ...﴾ شروع شده، با ندای شفقت الهی ﴿وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ٢٠﴾ تمام می‌شوند. [النور: ۱۱-۲۰] [1]

۱- بنگرید به: صحیح البخاری، حدیث:۴۷۵۰.

بدون شک این مدت بر حضرت ابوبکر صدیق و خانواده‌اش بسیار سخت و بی‌نهایت دشوار سپری شد. آن‌ها با جوانمردی بی‌مانندی و با ایمانی به بلندای کوه‌های سر بفلک کشیده در مقابل آنچه گذشت ثابت قدم مانده، با واقعیت تلخ در فضایی آگنده صبر و شکیبایی و ایمان و وفا دست به گریبان شدند. و خداوند آن‌ها و دخترشان را نه تنها در این آزمایش سخت سربلند و پیروز گردانید بلکه آن ذات یکتا به خودی خود از بلندای هفت آسمان بر پاکدامنی و طهارت و پاکیزگی کردار بانوی محبوب خانه رسالت گواهی داده آن‌را پاره‌ای از کلام پاک خود قرار داد تا مؤمنان تا بروز قیامت با تلاوت آن آیات روشن و گویا بر نیکی و پاکی و طهارت آن بانوی سر افراز و سربلند، و آن محبوب رسول اکرم ﷺ گواهی دهند.

۸۹- آرزوی ایمان افروز ابوبکر ﵁ در جنازه عبدالله ذوالبجادین ﵁

حضرت عبدالله بن مسعود می‌فرماید:" من در غزوه تبوک همراه رسول الله ﷺ بودم. اتفاقا در نیمه‌های شبی از خواب برخواستم، متوجه شعله روشنی در گوشه‌ای از سپاه شدم. برای اینکه بفهمم آنجا چه خبر است فورا خودم را به آنسوی اردوگاه رسانیدم. دیدم که حضرت عبدالله ذوالبجادین مزنی فوت کرده است و حضرت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر ﵄ در آنجا تشریف دارند. آن یاران رسول اکرم ﷺ برای تدفین برادرشان قبری کنده بودند. پیامبر خدا ﷺ داخل قبر شده، حضرت ابوبکر و حضرت عمر جسد را به ایشان می‌دادند. رسول الله ﷺ می‌فرمودند: «أدنيا إلى أخيكما». "برادرتان را به طرف من نزدیک کنید".

آن‌ها جسد را آرام پایین کرده به دستان مبارک پیامبر نزدیک کردند. رسول الله ﷺ جسد مبارک ذوالبجادین را به یک پهلو گذاشته فرمود: «اللهم! إني أمسيت راضيا عنه فارض عنه». "بار الها! من از ایشان راضی و خشنودم شما نیز از او راضی باش".

حضرت عبدالله بن مسعود در ادامه می‌آورند که در این وقت حضرت ابوبکر ﵁ فرمود:

«يا ليتني كنت صاحب الحفرة». " ای کاش من بجای او در قبر می‌بودم - تا دعای پیامبر اکرم ﷺ شامل حال من می‌شد -".[۱]

حضرت صدیق اکبر ﷺ هرگاه کسی را در قبرش می‌گذاشت می‌گفت: «بسم الله وعلى ملة رسول الله ﷺ وباليقين وبالبعث بعد الموت». " به نام خداوند و بر دین رسول الله ﷺ و با ایمان و باوری و یقین به اینکه پس از مرگ برانگیختنی است تو را در قبر می‌گذارم".[۲]

۹۰- همراز شادی‌ها و غم‌های خانه پیامبر

روزی حضرت ابوبکر ﷺ خدمت رسول الله ﷺ تشریف آوردند، تا وارد خانه شدند شنیدند دخترشان عائشه صدایش را روی پیامبر اکرم ﷺ بلند کرده است. به شدت عصبانی شده دستش را برای زدن حضرت عائشه بالا برد و گفت: «ألا أراك ترفعين صوتك على رسول الله ﷺ». " این چه وضعی است که می‌بینم؟! صدایت را روی رسول الله ﷺ بلند می‌کنی؟!".

پیامبر اکرم ﷺ با دیدن ابوبکر عصبانی فورا جلو آمده او را از زدن عائشه بازداشت. ابوبکر با عصبانیت از خانه بیرون شد. پیامبر خدا ﷺ روی کرد به عائشه و فرمودند: «أرأيت كيف أنقذتك من الرجل». " دیدی چطور از این مرد نجاتت دادم".

چند روزی حضرت ابوبکر ﷺ به دیدار پیامبر نیامد. پس از مدتی بار دیگر از آن حضرت ﷺ اجازه خواست تا خدمت رسد، وقتی وارد خانه شد پیامبر و همسرش را راضی و شاد و خوشحال و خندان یافت. حضرت ابوبکر ﷺ عرض کرد: «أدخلاني في سلمكما كما أدخلتماني في حربكما». "همانطور که مرا در دعوایتان شریک کرده بودید در خوشی و شادی و صلحتان نیز مرا شریک کنید".

۱- صحیح السیرة النبویة، اثر/ ابراهیم العلی، ص:۵۹۸.

۲- موسوعة فقه الصدیق، اثر/ دکتر قلعجی، ص:۲۲۲.

حضرت نبی اکرم ﷺ فرمودند: «قد فعلنا.. قد فعلنا». " شما را شریک کردیم.. شما با ما شریک شو".[1]

۹۱- پیش آهنگ هر خوبی

حضرت ابوهریره ﷺ می‌فرمایند؛ روزی رسول الله ﷺ پرسیدند: «من منكم أصبح صائما؟». " چه کسی از شما امروز روزه است".

حضرت ابوبکر جواب دادند: «أنا». "من". سپس آنحضرت ﷺ پرسیدند: «من تبع منكم اليوم جنازة؟». "چه کسی از شما امروز در تشیع جنازه‌ای شرکت کرده؟". حضرت ابوبکر در جواب عرض کردند: «أنا». "من". پیامبر اکرم ﷺ پس از آن پرسیدند: «من عاد منكم اليوم مريضا؟». " چه کس از شما امروز بیماری را عیادت کرده؟" حضرت ابوبکر ﷺ جواب دادند: «أنا»."من". رسول الله ﷺ فرمود: «ما اجتمعن في امرئ إلا دخل الجنة». " هر کسی که این صفات نیکو به یکباره در او جمع شوند بدون شک وارد بهشت خواهد شد".[2]

۹۲- مهمانوازی

مهمانوازی یکی دیگر از صفات برجسته و خوبی‌های حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به شمار می‌آید. او در میهمانوازی سرآمد خاص و عام بود. خانواده‌اش را چنان بار آورده بود که تا مهمان وارد خانه‌شان می‌شد فورا دست به کار شده از او پذیرایی می‌کردند. و اگر احیانا در مهمانوازی خانواده کوچکترین موردی را احساس می‌کرد فورا آن‌ها را بازخواست می‌نمود. بیایید حکایتی از مهمانوازی او را با هم بخوانیم.

حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر ﷺ می‌گوید: اصحاب صفه افرادی تنگ دست و فقیر بودند. رسول الله ﷺ روزی فرمودند: «من كان عنده طعام اثنين فليذهب بثالث، ومن

۱- سنن أبي داود، حديث:۴۹۹۹.

۲- صحيح مسلم، حديث:۱۰۲۸.

کان عنده طعام أربعة فلیذهب بخامس أو سادس». " هر کس در خانه‌اش برای دو نفر غذا دارد – یک نفر از اصحاب صفه را بعنوان – نفر سوم با خود ببرد، و هر کس برای چهار نفر غذا دارد - یکی دو نفر از اصحاب صفه را بعنوان پنجمی و ششمی همراه با خود ببرد.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ با خود سه نفر را به خانه آورد. آن‌ها را در خانه گذاشته نزد نبی کریم ﷺ بازگشت و با رسول الله ﷺ شام را میل نمود، چیزی از شب را که خواست خدا بود نزد آنحضرت گذراند. چون بخانه بازگشت همسرش از ایشان پرسید: چه چیزی شما را از مهمانوازی مهمان‌هایت بازداشت؟ یعنی شما در خانه نبودید مهمان‌ها هم رویشان نشده غذا بخورند. ایشان برآشفته با تعجب پرسید: «وما عشیتهم؟!». "آیا تا حالا به مهمان‌ها غذا نداده‌ای؟!

همسرش گفت: ما غذا را کشیدیم ولی آن‌ها راضی نشدند قبل از آمدن شما غذا بخورند.

عبدالرحمن بن ابوبکر ﷺ می‌گوید: من از ترس اینکه پدرم ناراحت شده مرا ملامت کند یک گوشه ساکت نشسته، دم نمی‌زدم. اما او مرا صدا زده سخت سرزنش کرد. سپس نزد مهمان‌ها رفته به ایشان گفت: «کلوا هنیئا والله! لا أطعم أبدا». " بفرمائید نوش جان کنید. بخدا من میل ندارم و اصلا غذا نمی‌خورم".

یکی از مهمان‌ها نیز قسم خورد که تا حضرت ابوبکر ﷺ با آن‌ها روی سفره ننشیند و غذا نخورد او نیز لب به غذا نخواهد زد. حضرت ابوبکر ﷺ فرمود: «هذه من الشیطان!». "این سوگند از وسوسه شیطان است".

سپس ایشان غذا کشیده همراه مهمان‌ها دوباره شام خوردند.

حضرت عبدالرحمن ﷺ می‌فرماید: سوگند بخدا! هر لقمه‌ای که ما بر می‌داشتیم غذا در ظرف بیشتر می‌شد، و وقتی که همه ما سیر شده از خوردن دست کشیدیم غذا از اول خیلی بیشتر شده بود".

حضرت ابوبکر ﷺ با تعجب دید که همه غذا سر جای خودش باقی مانده، بلکه از قبل کمی بیشتر هم شده، ایشان از همسرشان پرسید: «یا أخت بني فراس! ما هذا؟». "خواهر بنی فراس، ماجرا چیست؟". او گفت: این غذا سه برابر اول شده است.

ایشان از آن غذا میل فرمودند، سپس آن‌را گرفته خدمت پیامبر خدا ﷺ تشریف آوردند. آن غذا تا صبح نزد پیامبر خدا ﷺ بود. قبل از این روزها بین ما و کافران مکه پیمان صلح بود. و مدت این عهدنامه پایان یافته بود. ما برای رویارویی با آن‌ها سپاه بزرگی ترتیب می‌دادیم. سپاهمان را به دوازده گروهان تقسیم کرده بودیم و بر هر گروهان، یکی از جنگجویان چیره دست را به عنوان فرمانده تعیین نموده بودیم.

خدا بهتر می‌داند زیر دست هر فرمانده چند نفر سرباز بود. همه این سپاه با همین غذا آنروز صبح صبحانه خوردند.[۱]

ما لقمه برمی‌داشتیم وغذا در ظرف از اول هم بیشتر می‌شد.

۹۳- ای آل ابوبکر! این اولین برکت شما نیست..

حضرت عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: همراه رسول خدا ﷺ به سفری رفته بودیم. وقتی ما بجایی بنام "بیداء" یا "ذات الجیش" رسیدیم، گردنبند من پاره شد و در جایی گم شد. رسول الله ﷺ برای یافتن گردنبند در همانجا اتراق کرد. مردم نیز همراه پیامبر ﷺ در آنجا ماندند. در این وقت نه همراه صحابه کرام رضی الله عنهم آب بود و نه در آنجا از آب کوچکترین نام و نشانی. مردم ناراحت شده نزد حضرت ابوبکر رضی الله عنه شکایت برده گفتند: مگر نمی‌بینی عائشه چکار کرده است؟ او پیامبر خدا ﷺ و مردم را در جایی بند کرده که اثری از آب نیست، و مردم هم با خود آب ندارند.

حضرت عایشه ادامه می‌دهد که حضرت ابوبکر رضی الله عنه نزد من آمد. در این وقت رسول الله ﷺ سر مبارکشان را روی زانوی من گذاشته استراحت می‌کردند. حضرت ابوبکر طوری که پیامبر را بیدار نکند به من گفت: «حبست رسول الله ﷺ والناس، ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء؟!»." تو رسول الله ﷺ و مردم را نگه داشته‌ای، در اینجا که نه چشمه‌ای است و نه اثری از آب و نه همراه مردم آبی است".

خلاصه اینکه مرا بسیار سرزنش کرد و هر چه می‌توانست به من سرکوفت زد. پیامبر خدا ﷺ در این وقت استراحت می‌فرمودند. من هم از ترس اینکه مبادا با حرف

۱- بنگرید به: صحیح البخاری، حدیث:۳۵۸۱، و صحیح مسلم، حدیث:۲۰۵۷.

زدنم یا شرح دادن حقیقت ماجرا خللی در استراحت پیامبر وارد شود خاموشی اختیار کرده بودم و به حضرت ابوبکر هیچ جواب نمی‌دادم.

رسول الله ﷺ تا صبح خوابید، صبح وقتی بیدار شد که اثری از آب نبود. در این میان بود که خداوند متعال این آیه مبارکه را نازل فرمودند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغۡتَسِلُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءً فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ٤٣﴾ [النساء: ۴۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می‌گویید! و همچنین هنگامی که جنب هستید -مگر اینکه مسافر باشید- تا غسل کنید. و اگر بیمارید یا مسافر و یا «قضای حاجت» کرده‌اید، و یا با زنان آمیزش جنسی داشته‌اید و در این حالت، آب (برای وضو یا غسل) نیافتید، با خاک پاکی تیمّم کنید! (به این طریق که) صورتها و دست‌هایتان را با آن مسح نمایید. خداوند، بخشنده و آمرزنده است».

حضرت اسید بن حضیر ﷛ درباره این ارمغان الهی و هدیه و رخصتی که خداوند متعال به مؤمنان عطا فرموده گفت:" ای آل ابوبکر! این اولین برکتی نیست که بخاطر شما - بر امت فرود می‌آید -". یعنی به سبب شما بود که خداوند اجازه داد در مواردی که آب نیست تیمم کنند و تا بروز قیامت برای مسلمانان سهولتی میسر گشت. حضرت اسید بن حضیر فرمود که پیش از این نیز بسیاری از اینگونه برکات به سبب آل ابوبکر برای امت اسلام حاصل شده است.

حضرت عائشه ﷝ می‌فرماید: وقتی همان شتری که من رویش سوار بودم را حرکت دادیم گردنبند را زیرش یافتیم.[1]

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۶۷۲.

۹۴- در پی روزی حلال

حضرت قیس بن ابوحازم ﷺ می‌فرماید: هر وقت غلام حضرت ابوبکر ﷺ غذایی برای ایشان می‌آورد، آن حضرت قبل از اینکه به غذا لب بزند درباره آن خوب از غلامش می‌پرسید تا مطمئن شود غذا حلال و مطابق دلخواه ایشان است.

پس از تحقیقات و پرسش‌های زیاد اگر آن غذا مطابق میلشان می‌بود میل می‌فرمود در غیر اینصورت از آن غذا نمی‌خورد.

اتفاقا شبی آن غلام خدمت ایشان غذایی تقدیم داشت و آن حضرت بدون پرس و جو میل فرمود، بعد از خوردن غذا بیادشان آمد که در مورد غذا از غلامش نپرسیده، غلام را صدا زد و درباره غذا از ایشان جویا شد.

او نحوه بدست آوردن غذا را چیزی بیان کرد که نزد آن حضرت ناپسند و مکروه بود، ایشان انگشتش را در دهان نهاده همه غذایی را که خورده بود استفراغ کرد و چیزی از آن در شکمش باقی نگذاشت.[۱]

۹۵- حمایت پیامبر اکرم ﷺ از صدیق اکبر ﷺ

از احادیث صحیح و روایات درستی که در کتاب‌های مختلف آمده چنین برمی‌آید که حضرت پیامبر اکرم ﷺ در موارد بسیاری از حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در حق طرفداری می‌کردند و مردم را از دست انداختن و درگیر شدن و مخالفت با او منع می‌کردند. حضرت ابو درداء ﷺ می‌فرماید: من نزد پیامبر اکرم ﷺ نشسته بودم که حضرت ابوبکر ﷺ در حالیکه یکطرف از شلوارش را بالا زده بود و زانویش دیده می‌شد، شتابان از رو به رو می‌آمد.

پیامبر اکرم ﷺ با دیدن وضع او، فرمود: «أما صاحبكم فقد غامر». "مثل اینکه رفیقتان با کسی دعوا کرده است".

حضرت ابوبکر ﷺ به پیامبر خدا ﷺ عرض سلام کرد و شروع کرد به شکایت کردن: «يا رسول الله! إنه كان بيني وبين ابن الخطاب شيء فأسرعت إليه ثم ندمت فسئلته أن

۱- الزهد، اثر/ امام احمد، ص:۱۱۰.

یغفر لي فأبى علي فأقبلت إليك».

"ای پیامبر خدا ﷺ! درمورد مسئله‌ای، بین من و عمر بن الخطاب اختلافی پیش آمد، من در حقش عجله کرده او را سرزنش کردم، سپس از اشتباه خودم پشیمان شده از او خواستم مرا ببخشد، اما او از بخشیدن من سرباز زد، حالا من خدمت شما حاضر شده‌ام".

پیامبر خدا ﷺ سه بار فرمود: «يغفر الله لك يا أبابكر!». "ابوبکر خدا از تو درمی‌گذرد و تو را می‌بخشاید".

پس از چندی حضرت عمر از نپذیرفتن عذر خواهی حضرت ابوبکر پشیمان شده، برای معذرت خواهی از او به خانه‌اش رفته، پرسید: آیا حضرت ابوبکر ﷺ در خانه تشریف دارند؟ خانواده‌اش اطلاع داده بودند که ایشان در خانه نیستند. پس از آن او نیز خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیده عرض سلام کرد. صورت پیامبر ﷺ از شدت ناراحتی برافروخته بود. حضرت ابوبکر ﷺ با دیدن حالت پیامبر بسیار پریشان شده ترسید که نکند پیامبر ﷺ از عمر ﷺ عصبانی شود. فورا جلوی پیامبر ﷺ زانو زده عرض کرد: «يا رسول الله! أنا كنت أظلم، يا رسول الله! أنا كنت أظلم». "ای رسول الله (اشتباه از من بود) ای پیامبر الله! من در حق ایشان ظلم ورزیده‌ام".

پیامبر با صدایی جدی دوبار فرمودند: «إن الله بعثني إليكم، فقلتم: كذبت، وقال أبوبكر: صدق وواساني بنفسه وماله، فهل أنتم تاركو لي صاحبي؟». "خداوند متعال مرا از میان شما برگزید وبه عنوان پیک و رسولش بسویتان فرستاد. شما سرباز زدید و گفتید: دروغ می‌گویی؛ و این در حالی بود که ابوبکر ابوبکر مرا صادق خواند و با جان و مالش مرا یاری داده در کنارم ایستاد. آیا نمی‌توانید بخاطر من از دوستم درگذرید و او را بحال خودش رها کنید؟

پس از این کلمات قاطعانه رسول الله ﷺ صحابه و یاران مکتب رسالت بیش از پیش در حق ابوبکر ﷺ مواظب بودند، و از آن پس هرگز کسی کوچکترین آزار و اذیتی بدو نرسانید.[1]

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۶۶۱.

۹۶- روز عید

در یکی از روزهای عید بود که حضرت ابوبکر ﷺ نزد دخترشان؛ مادر مؤمنان حضرت عائشه ﷺ تشریف آورد. دو دختر بچه از اهل مدینه نزد عائشه آمده بودند و با صدای زیبا اشعاری را می‌سرودند. حضرت ابوبکر ﷺ از دیدن این صحنه برآشفته گفت: «أبمزمور الشیطان في بیت رسول الله ﷺ». " آیا در خانه رسول الله ﷺ بوق شیطان زده می‌شود؟".

پیامبر اکرم ﷺ رویشان را از دخترها برگردانده، بطرف دیوار نشسته بودند. ایشان به حضرت ابوبکر فرمودند: «دعهما یا أبابکر! إن لکل قوم عیدا وإن عیدنا هذا الیوم». "ابوبکر مزاحمشان نشو! هر قوم و ملتی را روز شادی و عیدی است و امروز عید ماست". [۱]

۹۷- ابوبکر! خداوند تو را ببخشاید!

حضرت ربیعه اسلمی ﷺ در حکایتی طولانی آورده است؛ من به پیامبر اکرم ﷺ خدمت می‌کردم. باری رسول الله ﷺ به من یک قطعه زمین بخشید و همچنین یک قطعه زمین هم به حضرت ابوبکر ﷺ بخشید. مال دنیا آمد و خرابی‌هایش را نیز با خود آورد. بین ما دو نفر در یک درخت خرما اختلاف شد. من می‌گفتم که این در محدوده زمین من است و ابوبکر می‌گفت که نه، این جزء زمین من است. درباره این نخل بین من و ابوبکر بگو مگو شد، از دهن ابوبکر حرفی پرید که خودش از آن سخت ناراحت شده، پشیمان شد. او به من گفت: «یا ربیعة! رد علي مثلها حتی تکون قصاصا»." ربیعه! در عوض این حرفم توهم به من مثلش را بگو تا تقاصش را گرفته باشی".

من از انجام چنین کاری سرباز زدم. حضرت ابوبکر ﷺ چون دید هیچ فایده‌ای ندارد گفت: «لتقولن أو لأستعدین علیك رسول الله ﷺ». "یا چنین حرفی به من زده تقاص حقت را می‌گیری یا اینکه خدمت پیامبر خدا ﷺ رفته از تو نزد ایشان داد خواهی می‌کنم".

۱- صحیح مسلم: ۸۹۲.

من گفتم: من هرگز چنین کاری نمی‌کنم.

حضرت ابوبکر ﷺ به طرف رسول الله ﷺ براه افتاد. من هم پشت سرش آرام حرکت کردم. برخی از افراد قبیله من "بنو أسلم" نزد من آمده به من گفتند: "خدا از حضرت ابوبکر ﷺ درگذرد! او نزد رسول خدا ﷺ از چه چیزی می‌خواهد بر علیه تو شکایت کند، در حالیکه هرچه بوده او به تو گفته. من گفتم: آیا شما می‌دانید این کیست؟ این ابوبکر صدیق ﷺ است کسی که قرآن او را یکی از دو همراه "ثانی اثنین" نام نهاده. سردار مسلمانان و علامت عظمت و بزرگمنشی آن‌ها. مواظب باشید! ابوبکر متوجه شما نشود.

اگر او ببیند که شما به کمک من آمده‌اید ناراحت می‌شود، و نزد پیامبر خدا ﷺ شکایت خواهد کرد. رسول الله ﷺ از ناراحتی او خشمگین می‌شود. و از خشم آن دو خداوند ناراحت می‌شود. که در آن هیچ خیر و برکتی برای ربیعه نخواهد بود.

آن‌ها از من پرسیدند چه کاری از دست ما برمی‌آید؟ من گفتم: شما برگردید.

حضرت ابوبکر ﷺ یکراست بطرف رسول الله ﷺ می‌رفت و من هم تنها آرام پشت سر او حرکت می‌کردم. ایشان خدمت رسول الله ﷺ رسیده حکایت را آنچنان که روی داده بود برای آنحضرت ﷺ تعریف کردند. رسول الله ﷺ پس از شنیدن حرف‌های ابوبکر ﷺ به من روی کرده پرسیدند: «یا ربیعة! مالك وللصدیق؟».

من گفتم: "ای پیامبر خدا، چنین و چنان شد، بعد ابوبکر به من حرفی زد که خودش ناراحت شد، ایشان به من گفتند که تو نیز همان حرف را همانطوری که من گفته‌ام به من بگو تا تقاص این اشتباه من شود. من از گفتن آن حرف سر باز زدم". رسول الله ﷺ فرمودند: «أجل! فلا ترد علیه ولکن قل: غفر الله لك یا أبابکر!»." بله تو کار درستی کردی! شما بدانصورت به او جواب نده ولی بگو: ابوبکر! خداوند شما را بیامرزد".[۱]

من نیز گفتم: «غفر الله لك یا أبابکر!». "خداوند از تو دربگذرد ای ابوبکر!".

۱- مسند احمد، حدیث: ۱۶۵۷۷.

حضرت حسن بصری ﷺ می‌فرمایند: حضرت ابوبکر به گریه افتاد و گریان از آنجا بازگشت.

ای ربیعه! به او بد مگو، در حق او دعا کن: خداوند تو را بیامرزد ای ابوبکر!

۹۸- فضیلت کنترل آتش خشم

حضرت ابوهریرة ﷺ آورده است: روزی پیامبر اکرم ﷺ تشریف آورد؛ مردی شروع کرده بود به حضرت ابوبکر ﷺ دشنام و ناسزا می‌گفت و حضرت ابوبکر ﷺ خاموش ایستاده هیچ نمی‌گفت. پیامبر ﷺ با دیدن صبر و شکیبایی ابوبکر خوشحال شده لبخند زد.

آن مرد بدور از شرم و حیا یکریز به گفتن ناسزا و دشنام شدت می‌بخشید، تا اینکه کاسه صبر حضرت ابوبکر ﷺ لبریز شده به بعضی از حرف‌هایش جواب داد. پیامبر ﷺ ناراحت شده از جایشان برخواستند. حضرت ابوبکر ﷺ خود را به پیامبر خدا ﷺ رسانده خدمت ایشان عرض داشت: «يا رسول الله، كان يشتمني وأنت جالس، فلما أكثر رددت عليه بعض قوله غضبت وقمت». "ای پیامبر خدا! آن مرد مرا دشنام و ناسزا گفت شما نشسته بودید. وقتی از حدش تجاوز کرد و من به برخی از حرف‌هایش جواب دادم شما ناراحت شده بلند شدید و رفتید!".

رسول الله ﷺ فرمودند: «إنه كان معك ملك يرد عنك، فلما رددت عليه بعض قوله وقع الشيطان، فلم أكن لأقعد مع الشيطان». "با شما فرشته‌ای بود که در دفاع از شما جوابش می‌داد. وقتی به بعضی از حرف‌هایش جواب دادی شیطان در میان آمد، و من در جایی که شیطان است نمی‌نشینم".

حضرت صدیق اکبر ﷺ در شدت خشم و عصبانیت می‌توانست خود را کنترل کند، ولی وقتی آن مرد بد زبان هیچ مراعات نکرده در دشنامش حد و مرزی را رعایت نکرد، حضرت ابوبکر ﷺ به این گمان که شاید اگر چیزی بگوید او خاموش می‌شود در چند جمله جوابش را داد.

پیامبر خدا ﷺ با این حرکت خود ایشان را به حلم و بردباری و تحمل و شکیبایی ترغیب داد و به ایشان تلقین نمود تا در بدترین حالات خشم و غصه و عصبانیت خود را به زیور صبر و شکیبایی و بردباری آراسته گرداند، چرا که انسان با حلم و بردباری و با کنترل خشم و غضب و عصبانیت در چشمان مردم بزرگ می‌شود و در نزد آن‌ها جایگاه و منزلت والایی می‌یابد. و هر چند مکانت و منزلتش نزد بندگان خدا بالا رود پیش خداوند نیز درجه و رتبه‌اش بالاتر می‌رود.

حضرت ابوبکر ﷺ شخصیتی حلیم و بربادر و صبور بود و بسادگی می‌توانست خشم و عصبانیتش را کنترل کند. حلم و بردباری و حوصله‌افروزی و نرم خویی و خوش اخلاقی و لطافت و خوش زبانی ایشان از او در بین مردم شخصیتی محبوب و دوست داشتنی ساخته، او را زبانزد خاص و عام کرده بود. البته این بدین معنا نیست که ایشان عصبانی نمی‌شدند یا خشم نمی‌گرفتند. بله! ایشان عصبانی هم می‌شدند، ولی عصبانیتشان تنها برای خدا بود؛ چون می‌دیدند حد و مرزهایی که خداوند گذاشته مورد تجاوز قرار می‌گیرد، و یا افرادی مرتکب آن کارهایی می‌شوند که خداوند از آن‌ها منع کرده است، در اینگونه موارد حضرت صدیق اکبر به شدت عصبانی می‌شدند.[1]

سپس آن حضرت ﷺ فرمودند:

"ابوبکر بنگر! سه چیز بر حق است:

اگر بر انسانی ظلم و ستمی روا داشته شود. و او تنها برای رسیدن به رضایت الهی از آن ظلم و ستم چشم پوشی کند، خداوند در مقابل آن با نصرت و یاری خود او را عزیزتر می‌گرداند.

کسی که از برای صله رحم و رسیدن به خویشان خود درهای سخاوت و بخشش خود را می‌گشاید خداوند متعال بدو مال و ثروت بسیاری ارزانی می‌دارد.

کسی که چشم خالی است و برای اندوختن ثروت بیشتر، دست‌هایش را بسوی مردم دراز کرده از این و آن می‌طلبد، پروردگار یکتا بر فقر و تنگدستی او می‌افزاید.[2]

۱- سیرة و حیاة الصدیق، اثر/ فتحی السید، ص:۱۴۵.

۲- مجمع الزوائد، اثر/ الهیثمی:۱۹۰/۸.

۹۹- شوق صدیق اکبر ﷺ برای رسیدن به بخشایش الهی

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ خرج و مخارج زندگی مسطح بن اثاثه ﷺ را می‌داد. چون مسطح ﷺ در حق حضرت ام المؤمنین؛ عائشه ﷺ زباندرازی کرده در شایعه تهمت به آن بانوی پاک شرکت جست، آنچنان که حکایتش در قصه افک آمده است، حضرت ابوبکر ﷺ قسم خورد که هرگز هیچ کمکی به مسطح نخواهد کرد. تا اینکه این آیه مبارکه از جانب خداوند متعال نازل شد:

﴿وَلَا يَأْتَلِ أُوْلُواْ ٱلْفَضْلِ مِنكُمْ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤْتُوٓاْ أُوْلِي ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينَ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلْيَعْفُواْ وَلْيَصْفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَكُمْۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ٢٢﴾ [النور: ۲۲]، «آن‌ها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند؛ آن‌ها باید عفو کنند و چشم بپوشند؛ آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است!».

چون این کلام پربار الهی نازل شد و ابوبکر آن را شنید، ایشان داد برآورد: «والله! إني أحب أن يغفر الله لي». "سوگند بخدا! من می‌خواهم خداوند از من درگذرد و مرا ببخشاید".

و پس از آن بار دیگر شروع کرد همان خرج و مخارجی که قبلا به "مسطح" می‌داد را به او بدهد. او در این باره می‌فرمود: «والله! لا أنزعها أبدا». " بخدا سوگند! هرگز از پرداخت خرج و مخارج مسطح دست نمی‌کشم".[1]

۱۰۰- سفری تجارتی از مدینه تا شام

در زمان پرفروغ رسول کریم ﷺ، حضرت ابوبکر صدیق ﷺ برای سفری تجاری به شهر بصری در سرزمین شام رفت. با وجود رفاقت و نزدیکی و وابستگی شدیدش با پیامبر خدا ﷺ، تصمیم گرفت به این سفر برود و به آن اهمیت داد. البته پیامبر خدا ﷺ

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۴۷۵۰.

با وجود محبت و علاقه شدیدشان به ابوبکر ایشان را از این سفر منع نکرد.[۱]

از این سفر تجارتی این نقطه بسیار حائز اهمیت بدرستی روشن می‌گردد که بر هر مسلمان لازم است تا چنان در پی بدست آوردن رزق و روزی حلال باشد که هرگز بدان درجه از ناداری و فقر نرسد که دستش را جلوی دیگران دراز کند، بلکه مال و ثروتی بدست آورد تا بتواند به داد ستمدیدگان و مستمندان برسد و با آن زنجیر اسارت را از گردن زندانیان بگشاید و در کارهای خیر با دیگر افراد خیر جامعه شریک شود و در انفاق و بخشش در راه خدا از دیگران سبقت گیرد.

۱۰۱- توازن در ترس و امید

حضرت ابوبکر ﷺ در ترس و وحشت از عذاب الهی و امید و چشم داشت به بخشش و رحمت او نیز شخصیتی بسیار برجسته و بزرگوار بود. ایشان یک نمونه عملی والگو و مثال تطبیقی برای هر مسلمانی؛ چه حاکم باشد یا محکوم، آقا و سرور باشد یا غلام و برده، سپه سالار و رهبر باشد یا سرباز و فردی عادی، که آرزو دارد در آخرت کامیاب و موفق، پیروز و رستگار، سعادتمند و خوشبخت باشد، بود.

محمد بن سیرین ؒ می‌فرماید: پس از پیامبر اکرم ﷺ ابوبکر صدیق ﷺ از اینکه از طرف خود چیزی گفته باشد از همه بیشتر از خداوند ترس و واهمه داشت.[۲]

۱۰۲- عظمت و بزرگی ایمان حضرت ابوبکر ﷺ

ایمان حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به خداوند متعال بی‌نهایت بزرگ و محکم و استوار بود. ایشان حقیقت ایمان را بدرستی هضم کرده بود. کلمه توحید و ایمان به یگانگی خداوند متعال در رگ و خون ایشان جریان داشت. جلال ایمان و نوای یقین بر دل و دماغ ایشان چیره بوده مهار زندگیش را بدست گرفته بودند. کلمه توحید و یکتا پرستی پروردگار عالم تمامی اعضای جسم ایشان را دربرگرفته، در پرتو روشنایی این ایمان سترگ زندگی پربارشان را در این دیار فانی سپری کردند.

۱- فتح الباری: ۴/ ۳۵۷.

۲- صفوة الصفوة: ۲۵۳/۲.

حضرت ابوبکر مجسمه‌ای از اخلاق واراسته، و آراسته به ویژگی‌های رفتاری و پاک از هر زشتی اخلاقی بودند. سخت به دامن شریعت و دستورات پروردگار چسبیده بودند و سر سوزنی از هدایت و راهنمائی‌های رسول الله ﷺ تجاوز نمی‌کردند و همواره در پایبندی و پیروی از فرامین خدا و رسولش برای دیگران نمونه و الگویی قابل فخر بودند.

ایمان سترگ و راستین او مایه سرگرمی و حرکت، عزم و همت، جهد و تلاش مداوم، کار و کوشش پی در پی، مجاهدت و از خودگذشتگی، جهاد و تربیت، عزت و تعالی، ترقی و پیشرفت، و چشم دوختن او به رتبه‌های والای ایمانی بود.

دلشان چنان سرشار ایمانی غیر قابل تسخیر بود به عظمت و بزرگی خداوند متعال و مکانت و جایگاه پیک و فرستاده آسمان؛ رسول الله ﷺ که در این باب هیچ یک از صحابه و یاران و دست پروردگان مکتب رسالت را توان مقابله با ایشان نیست.

در حدیثی که از حضرت ابوبکره ثقفی ﷺ روایت شده آمده است؛ رسول اله ﷺ از شاگردان و یاران خود پرسیدند: «من رأى منكم رؤيا؟». "چه کسی از شما خوابی دیده؟".

فردی از میان مجلس گفت: من در خواب دیدم که ترازویی از آسمان نازل شد، با آن شما و حضرت ابوبکر را وزن کردند، شما از ابوبکر سنگین‌تر بودید. پس از آن حضرت ابوبکر و حضرت عمر را وزن کردند، کفه حضرت ابوبکر سنگین‌تر بود. پس از آن حضرت عمر و حضرت عثمان را وزن کردند، حضرت عمر از حضرت عثمان سنگین‌تر ثابت شد. پس از آن، ترازو بار دیگر بطرف بالا برده شد.

پیامبر خدا ﷺ از این خواب پریشان شدند، اندکی بعد فرمودند: «خلافة نبوة ثم يؤتي الله الملك من يشاء». "این خلافت پس از نبوت است، پس از آن خداوند پادشاهی را به هر کس که بخواهد می‌دهد".[۱]

۱- سنن أبی‌داود، حدیث:۴۶۳۴، ۴۶۳۵، و جامع الترمذی، حدیث:۲۲۸۷، علامه ناصرالدین آلبانی ؒ این ۳ حدیث را صحیح برشمرده‌اند.
نگا: صحیح سنن أبی داود، حدیث:۴۶۳۵.

۱۰۳- خلاصه وارستگی‌ها و ویژگی‌های حضرت ابوبکر صدیق ﷺ

از فضل و کرم خاص پروردگار یکتا بود که صفات و ویژگی‌های برجسته و شایسته رهبریت را در شخصیت ابوبکر صدیق ﷺ جمع کرده بود. از آنجمله است: سلامتی و درستی عقیده و باورها، آگاهی کامل از علم شریعت اسلامی، توکل بر خداوند متعال، صداقت، قناعت، شجاعت، مروت، زهد و پارسایی، ایثار و از خود گذشتگی، مردم شناسی، اختیار درست معاون‌ها، انکسار و فروتنی، قدرشناسی از قربانی‌ها و خدمات دیگران، حلم، بردباری، صبر و شکیبائی، همت بلند، عزم پخته، اراده قوی، عدل و انصاف، قدرت حل مشکلات، توان ویژه در تعلیم و تربیت دیگران، فن مدیریت درست، فن مدیر پروری و تربیت مسئولین، از مهم‌ترین و برجسته‌ترین و نمایانترین صفات و ویژگی‌های ایشان بودند.

برخی از صفات ویژه حضرت ابوبکر روزی بر همگان روشن گشت که مهار حکومت را بدست گرفت و به عنوان خلیفه و جانشین رسول اکرم ﷺ انتخاب شد.

به توفیق و یاری خداوند متعال، و آن صفات و صلاحیت‌ها و قدرت‌هایی که پروردگار به ایشان ارزانی داشته بود توانست حکومت اسلامی را حفاظت کرده، فتنه و آشوب مرتدان از دین بازگشته را قلع و قمع کند و با فضل و کرم الهی و یاری جستن از او پایمردی و ثابت قدمی خود را به نمایش گذاشته، توانست امت اسلامی را از زیر موج‌های هولناک فتنه و آشوب‌ها نجات داده بر جاده رستگاری قرار دهد تا آرام آرام بسوی هدف گام بردارد.[۱]

۱۰۴- افراد بالا رتبه

حضرت ابوسعید خدری ﷺ آورده‌اند که رسول الله ﷺ فرمودند: «إن أهل الدرجات العلى ليراهم من تحتهم كما ترون النجم الطالع في أفق السماء، وإن أبابكر وعمر منهم وأنعما».
"افرادی که در پایین هستند آن‌هایی که دارای رتبه‌های بالای بهشتی هستند را چنان

۱- ابوبکر صدیق، اثر/ دکتر علی محمد الصلابی، ص:۹۳.

دور می‌بینند که شما ستارگان را در کرانه‌های آسمان می‌بینید، ابوبکر و عمر از جمله آن افراد بلند مرتبه هستند؛ خوشا بحالشان!".[۱]

۱۰۵- عزیزترین‌ها نزد رسول الله ﷺ؛ حضرت عائشه و پدر گرامی‌شان

حضرت عمرو بن العاص ﵁ می‌فرمایند؛ پیامبر اکرم ﷺ ایشان را به عنوان امیر و رهبر سپاه اسلام تعیین کرده به جنگ ذات السلاسل فرستاد.

عمرو ﵁ می‌گوید؛ من خدمت رسول الله ﷺ حاضر شده پرسیدم: یا رسول الله! از همه مردم چه کسی را بیشتر دوست داری؟ رسول الله ﷺ فرمود: عائشه را. گفتم: از بین مردها؟ ایشان در جواب فرمود: «أبوها»."پدر عائشه را". من گفتم: بعد از او چه کسی را بیشتر دوست دارید؟ ایشان فرمودند: «ثم عمر بن الخطاب»." پس از او عمر بن خطاب را".

بعد از آن پیامبر چند نفر دیگر را به ترتیب نام برد.[۲]

۱۰۶- از همه عزیزتر

عبدالله بن شقیق ﵁ می‌گوید؛ من از حضرت عائشه ﵂ پرسیدم: از بین یاران و صحابه رسول الله ﷺ، ایشان چه کسی را بیشتر از همه دوست داشت؟

حضرت عائشه فرمود: ابوبکر را. من پرسیدم: بعد از او چه کسی را؟ مادر مؤمنان عرض کرد: عمر را. من پرسیدم: بعد چه کسی؟ ایشان جواب داد: ابو عبیدة بن الجراح را.

عبدالله بن شقیق می‌گوید: من پرسیدم بعد از او نوبت چه کسی می‌آید؟ حضرت عائشه در جواب او خاموش شد.[۳]

۱- سنن الترمذی، حدیث: ۳۶۵۸.

۲- صحیح البخاری، حدیث: ۳۶۶۲.

۳- سنن الترمذی، حدیث: ۳۸۸۶.

۱۰۷- نگین

حضرت صدیق اکبر ﷺ نمایانترین شخصیت صحابه در معرفت و علم و دانش به خداوند متعال بود، و از همه آن‌ها بیشتر از خداوند متعال ترس و واهمه و هراس داشت. همه اهل سنت بر این اتفاق نظر دارند که حضرت ابوبکر ﷺ در علم و دانش از همه افراد امت پیشی گرفته، از همه عالمتر و به تعالیم دین آگاهتر بودند. تعداد زیادی از امامان سرشناس بر این مسئله اتفاق رأی دارند.[۱]

دلیل برتری و سبقت ایشان در علم و فضل بر تمامی صحابه کرام برمی‌گردد به رابطه بسیار گرم و صمیمی و وابستگی مداومشان به حضرت پیامبر اکرم ﷺ. ایشان همیشه در اقامت و سفر، شبانه روز در کنار پیامبر خدا ﷺ بودند. بعد از نماز عشاء تا نیمه‌های شب نزد رسول الله ﷺ نشسته با هم گفتگو می‌کردند. غالبا در این جلسه غیر از ایشان کس دیگری از صحابه نمی‌بودند. رسول الله ﷺ با ایشان درباره مسائل مسلمانان حرف می‌زدند. هر گاه رسول الله ﷺ با یاران و صحابه بزرگوار خود مشوره می‌کردند. پیش از همه این حضرت ابوبکر ﷺ بود که در مجلس شورا، سخن را آغاز می‌کرد.

در بسیاری موارد پس از مشوره ایشان افرادی دیگر نیز ابراز رأی می‌کردند و احیانا چنین می‌شد که غیر از ایشان کسی حرفی نمی‌زد، و همه بر رأی ایشان مهر تمام نهاده مطابق با مشوره ایشان کارها پیش می‌رفت. البته اگر کسی خلاف رأیشان مشوره می‌داد، مجلس شورا رأی ایشان را ترجیح می‌داد و به آن عمل می‌شد.[۲]

عبدالله بن عمر می‌گوید: ما در زمان رسول الله ﷺ کسی را در مقام و مرتبه همپایه حضرت ابوبکر صدیق ﷺ نمی‌دیدیم. بعد از او در رتبه دوم عمر بود و سوم عثمان ﷺ.[۳]

۱- مجموع الفتاوی، اثر/ شیخ الإسلام ابن تیمیه: ۱۳/ ۱۲۷.

۲- ابوبکر الصدیق، اثر/ محمد مال الله، ص:۳۳۴، ۳۳۵.

۳- صحیح البخاری مع الفتح: ۵۴/۷.

۱۰۸- مژده بهشت

حضرت ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: روزی وضو کرده از خانه بیرون شدم و در دلم با خود عهد کردم که تمام روز را در خدمت رسول الله ﷺ باشم. یکراست به مسجد رفته از پیامبر خدا ﷺ جویا شدم. کسانی که در آنجا بودند گفتند که آن حضرت از مسجد برآمده، به فلان طرف تشریف برده‌اند. در پی رسول الله ﷺ براه افتادم، رسول الله ﷺ وارد باغی به نام "بئر اریس" شده بود. من کنار در باغ نشستم. دروازه باغ از شاخ و برگ درخت خرما - نخل - درست شده بود. وقتی رسول الله ﷺ از قضاء حاجت و وضوء کردنشان فارغ شد، من خدمت ایشان رسیدم. دیدم؛ ایشان در کناره چاه نشسته لباسش را از ساقهای پاهایش بالا زده، دو پایش را در چاه آویزان کرده است. خدمتشان سلام کردم. سپس بازگشته پشت در باغ نشستم و با خود گفتم من امروز دربان رسول الله ﷺ می‌شوم. در این میان بود که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ سر رسیدند. ایشان خواستند در را باز کنند. من پرسیدم: کیستی؟ جواب داد: ابوبکر. گفتم: یک لحظه صبر کن. خدمت رسول الله ﷺ حاضر شده به ایشان گفتم؛ حضرت ابوبکر ﷺ تشریف آورده و اجازه می‌خواهد خدمتتان حاضر شود.

پیامبر الله ﷺ فرمودند: «ائذن له وبشره بالجنة». "به ایشان اجازه وارد شدن بده، و در ضمن مژده بده که از بهشتیان است".[1]

من بازگشتم و به حضغرت ابوبکر ﷺ گفتم: بفرمائید داخل شوید. رسول الله ﷺ به شما مژده بهشت می‌دهد.

حضرت ابوبکر ﷺ وارد شده دست راست پیامبر اکرم ﷺ بر کناره چاه نشست و چون آنحضرت لباسش را از بالا زده دو پایش را در چاه آویزان کرد..

به ایشان اجازه ورود بده، و مژده بده که از بهشتیان است

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۶۷۴.

۱۰۹- هفت دروازه بهشت صدایش می‌زنند!..

از حضرت ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ باری فرمود:

هر کسی یک جفت از چیزی را در راه خدا خرج کند از سوی دروازه‌های بهشت چنین صدا زده می‌شود: ای بنده خدای متعال (از این دروازه وارد بهشت شود چرا که) این دروازه برای تو بهتر است. کسی که از نماز گذاران است او از "باب الصلاة" - دروازه نماز - خوانده می‌شود، و کسی که از شیفتگان جهاد در راه خداست، او از "باب‌الجهاد" صدا زده می‌شود. کسی که اهل صدقه و خیرات کردن در راه خداست از "باب‌الصدقة" صدا زده می‌شود. و کسی که از روزه داران است او از "باب الصیام" یا از در "ریان" صدا کرده می‌شود.

حضرت ابوبکر ﷺ گفتند: «ما علي هذا الذي يدعى من تلك الأبواب من ضرورة، هل يدعى منها كلها أحد يا رسول الله؟».

" کسی که از سوی یکی از این دروازه‌ها صدا زده شود دیگر هیچ حاجت و نیازی نخواهد داشت. راستی یا رسول الله ﷺ آیا کسی هست که از طرف همه این دروازه‌ها صدا زده شود؟".

رسول الله ﷺ فرمود: «نعم، وأرجو أن تكون منهم يا أبابكر». "بله! و من امیدوارم که تو - ای ابوبکر - از جمله آن افراد باشی".[۱]

۱۱۰- دلیرترین مرد پس از رسول الله ﷺ

شجاعت به دو چیز گفته می‌شود:

قوت قلب و ثابت قدمی در هنگام ترس و وحشت.

شارکت قوی در جهاد و نبرد.

حضرت صدیق اکبر ﷺ در هر دو مورد شجاعتی و دلیر مردی بی‌مانندی را به نمایش گذاشت. در مکه چون مسلمان‌ها در زیر فشار بسیار وحشتناکی بسر می‌بردند.

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۶۶۶.

کافران مکه با شیوه‌های مختلف و ابتکارات گوناگون عرصه را بر رسول الله ﷺ تنگ و ایشان را آزار و اذیت می‌کردند. تعداد مسلمانان نیز بسیار اندک بود و توان دفاع از آن حضرت ﷺ را نداشتند. این حضرت ابوبکر صدیق ﭬ بود که سینه سپر کرده در دفاع از آن حضرت پیشگام شد. بارها آنچنان مورد شکنجه و ضرب و شتم قرار گرفت که چیزی نمانده بود جان دهد، اما هرگز از برنامه و هدف خود سر سوزنی نیز عقب نشینی نکرد.

همچنین در روزهایی که رسول الله ﷺ از این دیار فانی رخت سفر بربست و به ملکوت اعلی پیوست وضع مسلمانان بسیار بحرانی و آشفته بود. از یک سو فتنه و آشوب ارتداد و از سویی هم تهدید کسانی که به دروغ ادعای پیامبری می‌نمودند. بسیاری از قبائل صحرا نشین از اسلام بازگشته برویش شمشیر کشیدند، بسیاری دیگر از پرداخت زکات سرباز زدند و دینی مطابق خواهشات خود می‌خواستند، خطر از چهار طرف دولت مدینه را به شدت تهدید می‌کرد. در این اوضاع بحرانی و بسیار آشفته یک دلیر مردی سینه سپر کرد و چون کوهی سترگ، نمادی از عزم و همت و پایداری گشت و قدم بجلو نهاد و او کسی نبود جز حضرت ابوبکر ﭬ. از اینروست که حضرت عمر فاروق می‌فرمود: ایمان همه امت یک طرف، و ایمان ابوبکر ﭬ تنها یک طرف.

حضرت ابوبکر صدیق ﭬ از هیچ غزوه و جنگی در رکاب پیامبر اکرم ﷺ عقب نماند. در همه نبردها شانه بشانه در میدان کارزار کنار رسول الله ﷺ شمشیر می‌زد. صحابه گرانقدر رسول الله ﷺ می‌گویند در دور و بر رسول الله ﷺ جنگ بی‌نهایت شدت می‌گرفت، چکاچک شمشیرها بود و وز وز تیرها و غرش نیزه‌ها. دلیرترین و با جرأترین ما کسانی بودند که در اطراف پیامبر خدا ﷺ شمیشر می‌زدند و حضرت ابوبکر صدیق ﭬ جزء کسانی بود که همیشه در کنار پیامبر اکرم ﷺ بود.[1]

ایمان همه امت یک طرف، و ایمان ابوبکر صدیق ﭬ تن تنها یک طرف

۱- ابوبکر الصدیق، از منهاج السنة، ص۴۵.

۱۱۱- کاتب وحی

نام حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در سر لوحه فهرست کاتبان وحی قرار دارد. در این فهرست نام‌های دیگری نیز می‌درخشند که عبارتند از: حضرت عمر، عثمان، علی، زید بن ثابت، عامر بن فهیره، عبدالله بن ارقم، أبی بن کعب، ثابت بن قیس، خالد بن سعید بن عاص، حنظله بن ربیع الأسدی، معاویه، شرحبیل بن حسنه ﷺ.[۱]

۱۱۲- سه ماه

مادر مؤمنان؛ حضرت عائشه می‌فرماید:" من در خواب دیدم؛ سه ماه درخشان در خانه من فرود آمدند"، من خوابم را برای حضرت ابوبکر تعریف کردم. ابوبکر از همه در تعبیر خواب واردتر بود. حضرت ابوبکر فرمود: «إن صدقت رؤياك ليدفنن في بيتك من خير أهل الأرض ثلاثة». "اگر خوابت درست باشد، حتما در خانه تو سه تا از بهترین افراد روی زمین دفن خواهند شد".

چون نبی کریم ﷺ وفات کرد، ایشان به حضرت عائشه گفت: «يا عائشة! هذا خير أقمارك». "عائشه! این بهترین ماه‌های توست". و در اینکه حضرت صدیق اکبر ﷺ بعد از پیامبر اکرم ﷺ از همه این امت در تعبیر خواب مهارت بیشتری داشت هیچ جای بحثی نیست.[۲]

۱۱۳- دعاهای حضرت صدیق اکبر ﷺ

حضرت صدیق اکبر ﷺ همیشه در کنار رسول الله ﷺ و همراهشان بودند. و به خوبی دیده بودند که رسول الله ﷺ چگونه به درگاه خداوند راز و نیاز می‌کند و چگونه از آن ذات پاک یکتا دعا و مسألت و حاجت طلب می‌کند. حضرت صدیق اکبر همیشه آرزو داشت این عبادت بزرگ دعا را از رسول الله ﷺ آنچنان که شایسته بندگی اوست

۱- منهاج السنة، اثر/ شیخ الإسلام ابن تیمیه: ج۲، ص۲۷۷.

۲- تاریخ الخلفاء، اثر/ السیوطی، ص: ۱۲۹، ۱۳۰.

بیاموزد. ایشان می‌خواستند دعاها و ذکرشان دقیقا با همان الفاظ و کلمات و عباراتی باشند که رسول الله ﷺ انتخاب نموده و بدان دستور داده است. چرا که نه شایسته هیچ مسلمانی است و نه رواست که در دعا و تسبیحات و ذکر خداوند متعال و درود و سلام فرستادن بر پیامبر اکرم ﷺ دعاها و عبارت‌هایی که از پیک و رسول خداوند متعال بما رسیده را کنار نهاده، عبارات و جملاتی از خود ساخته را بر آن‌ها ترجیح دهد، هر چند در ظاهر این الفاظ و عبارات زیبا و دلربا به نظر آیند و از نظر معنا و مفهوم نیز کم و کاستی نداشته باشند.

چرا که رسول الله ﷺ معلم بشریت به سوی تمام خوبی‌ها و نیکی‌هاست، و راهنمایی است که به راه راست که همان راه رسیدن بخداست، دعوت می‌کند. و ایشان از همه آگاهتر و عالمتر و داناترند که چه دعایی کاملترین و والاترین و افضلترین است.

حضرت ابوبکر ﷺ خدمت رسول الله ﷺ عرض کردند: «علمني دعاء أدعو به في صلاتي». " ای رسول و فرستاده پروردگار من! بیاموز مرا دعاء و نیایشی که در نمازهایم بدان دعا کنم".

حضرت رسول الله ﷺ ارشاد فرمودند: شما این دعا را تکرار کن: «اللهم! إني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب إلا أنت، فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني إنك أنت الغفور الرحيم». "بارالها! من به خود ظلم و ستم بسیاری روا داشته‌ام، و جز تو کسی گناهان را نمی‌آمرزد. پس با بخشش خاص خود بیامرز گناهم را، و بر من رحم و شفقت ورز، ای خدای من حقا که تو بخشاینده مهربانی".[1]

۱۱٤- امامت حضرت ابوبکر صدیق

حضرت سهل بن سعد ﷺ می‌گویند: پیامبر اکرم ﷺ برای پا در میانی و برقراری صلح و آشتی در بین افراد قبیله بنو عمرو بن عوف به نزد آن‌ها تشریف آورد. حضرت

۱- صحیح البخاری، حدیث:۸۳۴، و صحیح مسلم، حدیث: ۲۷۰۵.

بلال ﷛ نزد حضرت ابوبکر ﷛ آمد و پرسید: آیا شما بر مردم نماز می‌گذارید؟ من اقامت کنم؟

حضرت ابوبکر صدیق ﷛ برای نماز گذاردن و امامت آماده شد. تازه نماز را شروع کرده بودند که پیامبر اکرمﷺ تشریف آورد. ایشان نیز در صف نمازگزاران ایستاد. مردم شروع کردند به کف زدن تا حضرت ابوبکر ﷛ را متوجه تشریف فرمایی رسول الله ﷺ بکنند.

ابوبکر که در نهایت خشوع و فروتنی و خضوع و فرمانبرداری از حق با قلبی آراسته آرامش و ایمان نماز بجای می‌گذاشت هیچ متوجه کف زدن آن‌ها نشد. وقتی شور و غوغای مردم بالا رفت ایشان متوجه شد و به پشت سرش نگاهی انداخت؛ چون دید رسول اللهﷺ تشریف آورده و در صف ایستاده شروع کرد به عقب بازگشتن. رسول‌الله ﷺ به ایشان اشاره کردند که در جایشان بماند.

حضرت ابوبکر ﷛ از قدر دانی و احترام رسول الله ﷺ به او، شکر خداوند را بجای آورده، همچنان به عقب آمده به صف نمازگذاران پیوست. رسول اللهﷺ پیش رفته امامت نماز را بدست گرفتند. چون آن حضرتﷺ از نماز فارغ شد، پرسید: ابوبکر! وقتی به شما گفتم امامت نماز را ادامه دهید چرا به عقب برگشتی؟ حضرت ابوبکر صدیق ﷛ لب به سخن گشوده گفت: پسر ابوقحافه را چه که در حضور رسول اکرمﷺ بر مردم امامت دهد!

سپس آن حضرتﷺ از مردم پرسید: «أيها الناس ما لكم حين نابكم شيء في صلاتكم أخذتم في التصفيق، إنما التصفيق للنساء، من نابه شيء في صلاته فليقل: سبحان الله».

(ای مردم! شما را چه شده، تا موردی در نمازتان روی داد شروع کردید به کف زدن، کف زدن مال زن‌هاست، اگر برای کسی در نمازش مسئله‌ای پیش آمد بگوید:"سبحان الله"). [۱]

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۶۸۴، و صحیح مسلم، حدیث:۴۲۱.

۱۱۵- ذکر صبح و شام

روزی حضرت ابوبکر ﷺ خدمت رسول الله ﷺ عرض کردند: ای فرستاده پروردگارم! به من دعایی بیاموزید که هر صبح و شام با آن با خدایم راز و نیاز کنم. رسول الله ﷺ فرمود: شما بگو «اللهم! فاطر السموات والأرض، عالم الغيب والشهادة، رب كل شيء ومليكه! أشهد أن لا إله إلا أنت، أعوذ بك من شر نفسي ومن شر الشيطان وشركه وأن أقترف على نفسي سوءا أو أجره إلى مسلم».

«بار الها! ای خالق آسمان‌ها و زمین، ای آنکه پنهان و آشکار را می‌دانی، ای پروردگار و مالک همه چیز! من شهادت و گواهی می‌دهم که هیچ اله و پروردگاری نیست مگر تو، من از شرارت و بدی‌های نفس خود و از شرارت و مکر و حیله‌ها و شرک شیطان به تو پناه می‌برم. و (به درگاه تو پناه می‌برم از اینکه) در حق خود بدی و گناهی مرتکب شوم یا ظلم و ستم و تجاوزی بر مسلمانی روا دارم».

پیامبر اکرم ﷺ به حضرت صدیق اکبر ﷺ فرمود: هر صبح و شام و هنگام خواب این دعا را بخوان.[۱]

- حضرت ابوبکر ﷺ در دعاهایش این را نیز می‌گفتند: «اللهم اجعل خير عمري آخره وخير عملي خواتمه وخير أيامي يوم ألقاك».

«بارالها! بهترین لحظه‌های عمر مرا، لحظه‌های آخر آن قرار ده و بهترین کارهایم را آخرین کارهایم و بهترین روزم را آن روزی که به دیدار تو مشرف می‌شوم».[۲]

- هر وقت حضرت صدیق اکبر ﷺ می‌شنیدند شخصی در وصف او مدح سرایی کرده از او تعریف می‌کند، این دعا را می‌خواند: «اللهم! أنت أعلم بي من نفسي وأنا أعلم بنفسي منهم، اللهم اجعلني خيرا مما يظنون واغفر لي ما لا تعلمون ولا تؤاخذني بما يقولون».

۱- سنن أبی داود، حدیث:۵۰۶۷.

۲- کنز العمال، حدیث:۵۰۳۰.

«بار خدایا! تو مرا بهتر از خودم می‌شناسی، و من خودم را بهتر از آن‌ها می‌شناسم. بارالها! مرا از آنچه آنان گمان می‌برند بهتر گردان، و آن گناهانم که آن‌ها از آن خبر ندارند را بر من بیامرز، و بر آن مدح و توصیفی که این‌ها در حق من می‌گویند مرا بازخواست مکن».[۱]

۱۱۶- خطبه و سخنرانی‌ها در حضور رسول الله صلی الله علیه و سلم

در اینکه حضرت علی رضی الله عنه سرشناسترین خطیب بود هیچ شک و تردیدی نیست. حضرت ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما نیز در میدان خطابت دست کمی نداشتند. ثابت بن قیس بن شماس نیز تاج افتخار خطیب و سخنران رسول الله صلی الله علیه و سلم بودن را بر سر نهاده‌اند، آنچنان که حسان بن ثابت، و کعب بن مالک، و عبدالله بن رواحه تاج افتخار شاعر پیامبر بودن را بر سر داشتند.

ویژگی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این میدان این است که ایشان بارها این فرصت را یافت تا در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم خطبه یا سخنرانی کند. در موسم حج چون رسول‌الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای دعوت قبائل مختلف به اسلام نزد آن‌ها می‌رفتند، در بیشتر موارد این صدیق اکبر رضی الله عنه بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم را به مردم معرفی می‌کرد و آن‌ها را از اسلام و خوبی‌هایش آگاه می‌ساخت. در هجرت مدینه نیز چون رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید، این ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که برای مردم سخنرانی می‌کرد. از همین روی بود که افرادی که تا امروز افتخار دیدار رسول الله صلی الله علیه و سلم نصیبشان نشده بود و حضرت ابوبکر رضی الله عنه را نیز نمی‌شناختند اشتباها صدیق اکبر را فرستاده خداوند گمان بردند، و لحظاتی بعد فهمیدند رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنجا تشریف دارند و این دوست و یار بسیار صمیمی ایشان؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه است.[۲]

۱- أسد الغابة: ۳/ ۳۲۴.

۲- منهاج السنة: ۱۵۷/۴، ۱۵۹، والبداية والنهاية: ۱۸۶/۳.

۱۱۷- به ابوبکر بگوئید بر مردم نماز گذارد

آخرین روزهای زندگی پر فروغ پیامبر اکرم ﷺ بود، بیماری آن جناب شدت گرفته ایشان را از حرکت انداخته بود. وقت نماز شد، صدای غمناک و پریشان بلال ﷺ اذان گفت. رسول الله ﷺ فرمود: «مروا أبابكر فليصل بالناس». " به ابوبکر بگوئید بر مردم نماز گذارد".

به آن حضرت ﷺ گفته شد؛ حضرت ابوبکر ﷺ انسانی است بسیار نرم دل و نازک قلب چون در جای شما بایستد - از شدت غم و اندوه بیماری شما از حال می‌رود و - نمی‌تواند بر مردم نماز گذارد.

رسول الله ﷺ حرفشان را تکرار کرد، باز هم همان جواب شنیده شد. ایشان برای بار سوم روی حرفشان پافشاری کرده دستور داد: «مروا أبابكر فليصل بالناس». "به ابوبکر بگوئید بر مردم نماز بگذارد".[1]

۱۱۸- رسول الله ﷺ و صدیق اکبر ﷺ پهلوی هم در نماز

در آن روزهایی که سایه غم و اندوه بیماری پیامبر بر همه شهر چیره شده بود و حضرت ابوبکر ﷺ به دستور پیامبر خدا ﷺ امامت نماز را بر عهده داشت، روزی رسول‌الله ﷺ احساس کرد از شدت بیماریش کم شده و اندکی بهتر شده، ایشان با کمک دو نفر که بلندشان کرده بودند از خانه بیرون شد. (کسی که این حکایت را تعریف می‌کند می‌گوید) گویا این لحظه هنوز جلوی چشمانم زنده است؛ رسول الله ﷺ با وجود شدت و درد بیماری پاهای مبارکشان را آهسته آهسته روی زمین گذاشته می‌آمدند. حضرت ابوبکر ﷺ متوجه تشریف فرمایی آن جناب شده خواست به عقب برگردد. پیامبر با اشاره‌ای به ایشان دستور داد در جای خودش باقی بماند. ایشان را نزدیک آوردند تا در کنار ابوبکر ﷺ بر زمین نشست.

۱- صحیح البخاری، حدیث:۶۶۴.

از أعمش (که این حدیث را روایت می‌کرد) پرسیدند: آیا رسول الله ﷺ به ابوبکر امامت می‌داد و حضرت ابوبکر ﷺ به ایشان اقتدا کرده بر مردم امامت می‌داد و مردم با اقتدا به نماز ابوبکر نمازشان را ادا می‌کردند؟!

اعمش ﷺ سرش را تکان داده این حرف را تأیید نمود.[۱]

۱۱۹- منظره‌ای دلنشین

حضرت ابوبکر ﷺ آن چند روز مرتب بر مسلمانان نماز می‌گذارد، نماز فجر روز دوشنبه بود؛ مسلمانان چون همیشه در صف‌های نماز ایستاده بودند. پیامبر اکرم ﷺ پرده اتاقشان را کنار زده، مسلمانانی که در حضور پروردگارشان ایستاده بودند را تماشا می‌کرد.

منظره بسیار دلنشینی بود، پیامبر خدا ﷺ با رضایت خاطر می‌دید چگونه درخت دعوت و جهاد او به ثمر رسیده امت اسلامی بر التزام و پایبندی به نمازهایش تربیت یافته است. آن‌ها در هر صورتی نمازشان را بر پا خواهند داشت چه پیامبر و محبوب و عزیزشان در بین آن‌ها باشد یا که از دید نظرهای - تشنه به دیدار دوست - آن‌ها پنهان باشد.

از تماشای این تصویر زیبا، موفقیت و پیروزی و تحقق یافتن این هدف بزرگ و والا، اشک در چشمان پیک و محبوب آسمان و آفتاب درخشان نبوت ﷺ حلقه زد، پیامبر خاتم توانسته بود بدان پیروزی دست یابد که پیامبران بزرگوار خداوند که پیش از او پرچم توحید را بدست گرفته بودند هرگز طعم آن را نچشیدند. حالا رسول و فرستاده پروردگار، مطمئن شده بود که رابطه این امت با دین اسلام و عبادت و بندگی خداوند منان چون باران بهاری زود گذر نیست، بلکه این رابطه محکم تا بروز قیامت پا بر جا خواهد بود و با رحلت پیامبر خدا از بین آن‌ها این رابطه صمیمی هرگز قطع نخواهد شد، ایشان از فرط شادی در خود نمی‌گنجید. البته این تنها خداوند متعال است که می‌داند آن حضرت ﷺ در آن لحظات آخر زندگیشان از تماشای این پیروزی پر بار

۱- صحیح البخاری، حدیث:۷۱۲.

چقدر شاد و خوشحال بود. از فرط شادی چهره مبارک آن جناب به مراتب از پیش روشنتر و خوش نماتر جلوه می‌کرد.[۱]

۱۲۰- رفتن به بهشت پیش از همه

روزی حضرت رسول الله ﷺ به حضرت ابوبکر صدیق ﷺ فرمودند: «أما إنك يا أبابكر أول من يدخل الجنة من أمتي». "ای ابوبکر! از امت من اولین فردی که وارد بهشت می‌شود تو هستی".[۲]

اهل سنت بر این باورند که تمام افرادی که از یاران پیامبر اکرم ﷺ در غزوه بدر شرکت داشتند مژده بهشت یافته‌اند.

همچنین هیچ مؤمنی نمی‌تواند در بهشتی بودن مادران مؤمنان کوچکترین شک و تردیدی داشته باشد. و اینکه حضرات ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، و زبیر ﷺ سرداران بهشتیانند.[۳]

۱۲۱- تصویری زنده از آیات قرآنی

بنا به روایاتی که در کتاب‌های تفسیر آمده حضرت ابوبکر ﷺ نمایانگر چندین آیه از آیات مبارکه قرآن کریم می‌باشند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ۝٣٣﴾ [الزمر: ۳۳]

«امّا کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند!».

بنا به تفاسیر مشهور این آیه آنکه با درستی و صداقت برانگیخته شد خود حضرت رسول خاتم؛ محمد مصطفی ﷺ می‌باشد، و آن شخصی که او را تصدیق نمود حضرت

۱- السيرة النبوية، اثر/ أبی شهبة: ۲/ ۵۹۳.

۲- سنن أبی داود، حديث: ۴۶۵۲.

۳- منهاج السنة: ۴۵/۴.

ابوبکر صدیق ﷺ است. البته سایر صحابه نیز در شمار تصدیق کنندگان می‌آیند، اما ابوبکر صدیق در صدر لیست تصدیق کنندگان قرار دارد.[۱]

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت با فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید!».

این آیه درباره افرادی که از رفتن به غزوه تبوک سرباز زده بودند یعنی؛ کعب بن مالک و دو نفر همراه ایشان نازل شد. آن‌ها با شهامت به رسول خدا ﷺ راست گفتند که ما بدون هیچ عذری تنها از باب تنبلی از رفتن به غزوه باز ماندیم. خداوند متعال نیز به برکت راستگوئیشان توبه آن‌ها را پذیرفت. مصداق و نماینده "الصادقین" در این آیه صحابه و یاران گرانقدر پیامبر اسلام ﷺ می‌باشند.

مفسران می‌گویند؛ حضرت ابوبکر از باب أولی نمایانگر این آیه کریمه است، چرا که او - أصدق الصادقین -؛ در بین امت اسلام از همه راستگوتر بود، تا بدانجا که به لقب "الصدیق" مشرف شدند.[۲]

۱۲۲- ثابت قدمی حضرت صدیق اکبر در سانحه جانگداز!

آن روز جانگدازی که رابطه زمین از آسمان برای همیشه بریده شد، و آخرین پیک خداوند بسوی بشریت؛ حضرت خاتم الأنبیاء ﷺ، از این دیار فانی به دیار باقی شتافت، حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در روستای "سنح" در شرق مدینه منوره بود. امروز این منطقه تقریبا در دور و بر فرودگاه این شهر قرار دارد.

تا خبر ناگوار این سانحه گوشخراش به ابوبکر رسید فورا سوار بر اسب از "سُنح" تا مدینه منوره چهار نل تازیده خود را به خانه رسول الله ﷺ رسانید. فورا از اسب پایین پرید و وارد مسجد نبوی شد. حیران و خاموش و پریشان بدون اینکه با کسی حرفی بزند یکراست به اتاق مادر داغدار مؤمنان؛ عائشه صدیقه وارد شد، جایی که در آن جسد پاک دوست و محبوب عزیزتر از جانش در پارچه‌ای یمنی پیچیده شده بود.

۱- ابوبکر الصدیق من منهاج السنة، ص:۷۰، ۷۱.

۲- منهاج السنة: ۲۱۴/۱، ۲۷۶/۴.

حضرت ابوبکر ﷺ در مقابل جسد مبارک زانو زده، پارچه را از چهره مبارک کنار زد، صورتش را به چهره تابان و خاموش خورشید همیشه درخشان نبوت نزدیک کرده بر سر مبارک بوسه زد. کاسه صبر و شکیبائی ابوبکر که به وسعت اقیانوس بود، از غم و اندوه لبریز گشته زار زار گریستن گرفت. از یک سو عاطفه و احساسات رفاقت بود که چون باران اشک می‌ریخت و از سوی دیگر محبت دوست عزیزتر از جان که بر زبانش زمزمه می‌کرد: «بأبي أنت يا نبي الله! لا يجمع الله عليك موتتين، أما الموتة التي كتبت عليك فقد متها». "ای پیامبر پروردگارم! پدرم به قربانت! خداوند تو را دوبار نمی‌میراند، حقا که طعم آن موتی که برایت نوشته شده بود را چشیدی".

این غم سیاه که چون صاعقه‌ای بر پیکر اسلام وارد آمده بود، عاطفه و احساسات را بر عقل‌ها چیره گشتانده بود. به یک آن ابوبکر ﷺ؛ دست پرورده رسول الله ﷺ بار سنگین مسئولیت را بر شانه‌اش احساس کرد، از حجره بیرون آمد. حضرت عمر که آتش غم دل و جانش را برگرفته بود سخت پریشان و خروشان با مردم سخن می‌گفت. ابوبکر لب به سخن گشوده فرمود: «إجلس يا عمر!». "عمر! بر جایت بنشین!!".

غصه و اندوه در سینه عمر ﷺ غل غل می‌زد، او گوشی برای شنیدن نداشت، تنها زبانی بود که خشم پریشان مهارش را در دست گرفته بود و همچنان یکریز حرف می‌زد.

حضرت ابوبکر ﷺ در میان مردم برخواست و سخنرانی کرد. ایشان پس از بیان حمد و ثنای الهی فرمود: «فمن كان منكم يعبد محمدا، فإن محمدا قد مات ومن كان يعبد الله، فإن الله حي لا يموت»."هر کس از شما حضرت محمد ﷺ را عبادت می‌کرد، بداند که محمد وفات کرده، و هر آنکس که خدای یکتا را می‌پرستید، خدا همیشه زنده و پاینده است و هرگز نمی‌میرد".

سپس این آیه مبارک را تلاوت کردند:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَٰبِكُمْۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔاۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ۝١٤٤﴾ [آل عمران: ١٤٤]

«محمد ﷺ فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیّت و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد».

با شنیدن این آیه شیشه حیرت و درماندگی در سینه‌های همه مردم شکست و آنچنان گریستند که از شدت گریه و زاری نفسشان بند آمد. حضرت عمر ﷺ که توان باور کردن حقیقت وفات پیامبر را نداشتند، می‌فرماید: "تا من این آیه مبارکه را از زبان حضرت ابوبکر ﷺ شنیدم، قدمهایم از کار ایستاد و دیگر توان این را نداشت که وزن مرا تحمل کند، بناگاه نقش زمین شدم و فهمیدم که واقعا رسول الله ﷺ وفات کرده".[1]

بعد از شنیدن آن مردم چنان گریستند و گریستند که نفسشان بند آمد

۱۲۳- سقیفه بنی ساعدة

سقیفه بنی ساعده باغچه کوچکی بود در جانب غربی مسجد نبوی که از آن چندان فاصله‌ای نداشت. بعدها با برنامه توسعه مسجد بدان ملحق شده جزئی از مسجد گشت.

پیامبر اکرم ﷺ در روز دوشنبه ۱۲/ ربیع الأول/ سال ۱۱ هجری وفات کردند. چون صحابه کرام از خبر وفات ایشان مطلع شدند، در همان روز برخی از انصاریان در این باغچه گرد هم آمده درباره انتخاب شخصی برای خلافت و جانشینی آن جناب ﷺ با هم به شور و مشورت نشستند. هنگامی که خبر این اجتماع به حضرت ابوبکر و حضرت عمر فاروق و حضرت ابوعبیده بن جراح رسید فورا خود را بدانجا رساندند. سقیفه بنی ساعده همانطور که گفتیم از آنجا بسیار نزدیک بود. وقتی آن‌ها بدانجا رسیدند چه اتفاقی افتاد؟!

آنچه پس از این روی داد را از زبان حضرت عمر فاروق بشنویم. ایشان می‌فرماید: چون ما به آنجا نزدیک شدیم با دو انسان فرهیخته و نیک و پرهیزکار از انصاریان به نام‌های "عویم بن ساعده" و "معن بن عدی" ﷺ برخورد کردیم. آن‌ها ماجرای

۱- بنگرید به: صحیح البخاری، حدیث: ۳۶۶۸، ۴۴۵۴، ۴۵۵۲.

انصار را برای ما تعریف کردند. سپس از ما پرسیدند: «برادران مهاجر! شما به کجا می‌خواهید بروید؟». ما در جواب گفتیم: می‌خواهیم برویم نزد برادران انصارمان. آن دو گفتند: شما نزد آن‌ها نروید، خودتان در این باره - خلافت و جانشینی پیامبر - تصمیمی بگیرید. من گفتم: سوگند بخدا! ما باید نزد آن‌ها برویم. سپس فورا خود را به سقیفه بنی ساعده نزد انصاریان رساندیم. دیدیم همه آن‌ها در آنجا گرد آمدن و شخصی خود را در پتو پیچیده و در میانشان نشسته است.

من پرسیدم: این کیست؟ مردم گفتند: این سعد بن عباده ﷺ است. گفتم: او را چه شده است؟ جواب دادند؛ تب دارد. چند لحظه پس از رسیدن ما سخنرانی از انصاریان جلوی مردم بلند شده شروع به سخنوری کرد، در آغاز حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و ادامه داد: " اما بعد! ما انصار و یاری دهندگان خدائیم. سپاه اسلامیم. ای گروه مهاجران! جمیعت شما در میان ما کم است. تعداد کمی از شما از میان قوم خویش - قریشان - هجرت کرده به اینجا آمدید. حالا این مردم می‌خواهند ما را از بیخ و بن برکشند و ما را از خلافت محروم گردانند.

با ساکت شدن آن مرد من خواستم چیزی بگویم. با توجه به موضوع جلسه حرف‌های بسیار جالبی را با عبارات زیبایی که مناسب مجلس باشد در ذهنم ترتیب داده، خواستم قبل از حضرت ابوبکر ﷺ آن‌ها را تقدیم کنم. در نظر داشتم آتش خشم و عصبانیت مجلس را فروکش کرده به محبت و دوستی و دلجویی از یکدیگر تبدیل کنم. ولی وقتی خواستم حرفی بزنم حضرت ابوبکر فرمودند: «علی رسلك». " یک لحظه صبر کن". من ساکت شده، مناسب ندیدم ایشان را ناراحت کنم.

ابوبکر ﷺ شروع کرد به حرف زدن. حضرت ابوبکر ﷺ از من به مراتب حلیم و بردبارتر و شخصیتی سنگین و با هیبت و وقار بود. بخدا قسم! هیچ جمله و عبارتی از آن جملات شیوایی که در ذهنم آماده کرده بودم نبود، مگر انکه یا ابوبکر ﷺ در سخنرانی غیر مترقبه‌ای که بدون آمادگی قبلی آن‌را ایراد کرد، گفت، و یا کلمه‌ای بهتر و شیواتر از آن‌را بر زبان راند. ایشان پس از سخنرانیشان خاموش شدند.

پس از آن حضرت ابوبکر ﷺ فرمود: «ما ذكرتم فيكم من خير فأنتم له أهل ولن يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قريش، هم أوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم أحد هذين الرجلين، فبايعوا أيهما شئتم».

"آنچه از خوبی‌ها که درباره خودتان فرمودید بحق که شما سزاوار آنید، اما خلافت بجز از قریش برای هیچ فرد دیگری مناسب نخواهد بود، و کسی آن‌را به رسمیت نخواهد شناخت، چرا که قریشیان از همه عرب‌ها از نظر نسب و فامیل و شهر و دیار برترند. من یکی از این دو نفر را - عمر و ابوعبیده - برای خلافت به شما پیشنهاد می‌کنم. با هر یک مناسب دیدید بیعت کنید".

حضرت ابوبکر ﷺ در میان ما نشسته بود. او با پایان جمله آخرشان دست من و دست حضرت ابوعبیده بن جراح ﷺ را گرفت.

این جمله آخر او بسیار برایم ناگوار آمد. بخدا سوگند! اگر سرم را با شمشیر از تنم جدا می‌کردند برایم بهتر بود از اینکه امیر و رهبر قومی باشم که در میانشان شخصیتی به مقام و منزلت حضرت ابوبکر ﷺ باشد. حباب بن منذر لب به سخن گشوده گفت: انصاریان به حرف من بسیار اهمیت داده، حرف مرا می‌شنوند و من می‌توانم معما را حل کنم. - رأی من این است که - دو امیر انتخاب کنیم یکی از ما و دیگری از شما.

با شنیدن این حرف در مجلس ولوله و شوری بپا شد. سر و صداها بلند شد تا جایی که مرا وحشت برداشت؛ مبادا در میان مسلمانان اختلاف و تفرقه ایجاد شود.

گفتم: ابوبکر! دستت را دراز کن. او نیز دستش را دراز کرد. من با ایشان بیعت کردم. در پی آن مهاجران بیعت کردند. پس از آن انصاریان نیز با ایشان بیعت کردند.

در روایتی به این نقطه نیز اشاره شده که حضرت عمر ﷺ در وقت بیعت فرمودند:" ای گروه انصاریان! آیا شما نمی‌دانید پیامبر اکرم ﷺ به ابوبکر فرمان داده بود بر مردم نماز بگذارد و امامت مردم را بدست گیرد؟ کیست در میان شما که شایسته خود می‌داند بر ابوبکر برتری جوید؟ انصاریان همه با هم و یکصدا گفتند: پناه بر خدا! ما از اینکه خود را بر ابوبکر برتری دهیم به خداوند متعال پناه می‌بریم.[۱]

۱- التاريخ الإسلامی، اثر/ الحميدی:۲۴/۹. و عصر الخلافة الراشدة، اثر/ العمری، ص:۴۰، و استخلاف أبی بکر، ص:۱۶۰، و مسند احمد:۱/ ۲۱، احمد شاکر ﷺ نیز سند آن‌را صحیح قلمداد کرده است.

خلافت غیر از قریش برای هیچ قبیله‌ای مناسب نخواهد بود چرا که قریش از هم قبیله‌ها برتر بوده همه از آن‌ها حرف شنوی دارند.

سر و صدا از هر سو بلند شد، من ترسیدم مبادا در بین مسلمانان اختلاف صورت گیرد.

۱۲٤- شانه خالی کردن از بار مسئولیت خلافت!

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در خطبه‌های بسیاری از پذیرفتن مسئولیت سنگین خلافت اعلام عذرخواهی نموده آرزو داشت امت عذر ایشان پذیرفته بار سنگین مسئولیت را از شانه‌هایش بردارد. در یکی از این خطبه‌ها چنین فرمودند:" ای مردم! من منصب خلافت را به شما واگذار می‌کنم، شما هر طور که می‌خواهید آن‌را بدست گیرد. مرا بگذارید تا از معمولی‌ترین افراد جامعه شوم". مردم با یک صدا داد زدند: هرگز! شما رفیق غار رسول الله ﷺ و "ثانی اثنین" هستید. ما به رهبری شما راضی و خشنودیم.[۱]

۱۲۵- نه بیعت پس می‌گیریم و نه راضی به برکنار شدن هستیم!

چند روز پس از اینکه حضرت ابوبکر ﷺ مسئولیت خلافت را بدوش گرفته بود بر سر منبر ایستاد و فرمود:" ای مردم! در یاد و ذکر خداوند متعال باشید. هر کسی که از بیعت با من پشیمان است بلند شود. حضرت علی ﷺ در حالیکه شمشیر به همراه داشت از جای خود برخواست. او بسوی خلیفه رسول الله ﷺ پیش رفت. چنان به ایشان نزدیک شد که یک پایش را روی اولین پله منبر و دیگری را روی ریگ‌های روی زمین نهاده، فرمودند: «والله! لا نقیلك ولا نستقیلك، قدمك رسول الله فمن ذا یؤخرك؟».

۱- عصر الخلافة الراشدة، اثر/ دکتر العمری، ص:۱۳.

"سوگند بخدا، نه ما بیعتمان را پس می‌گیریم، و نه کنار رفتن شما از منصب خلافت را قبول می‌کنیم. رسول الله ﷺ شما را بر ما پیشی داده، کیست که بتواند شما را عقب براند؟!".[۱]

۱۲۶- ثانی اثنین

امام ابوعبدالله قرطبی ﷺ می‌فرمایند: از بعضی از علماء آمده که آن‌ها در استنباط از ارشاد خداوند متعال ﴿ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ﴾ می‌گویند: این آیه دلیلی است بر خلافت و جانشینی حضرت ابوبکر ﷺ بعد از رسول الله ﷺ، چرا که همیشه همان شخص به جانشینی برگزیده می‌شود که شماره دوم باشد.

ابوالعباس احمد بن عمر ﷺ می‌فرماید: حضرت ابوبکر ﷺ از اینرو شایسته لقب "ثانی اثنین" شد که پس از رسول الله ﷺ اداره امور مملکت را دقیقا بر شیوه و روش رسول‌الله ﷺ پیش برد. و آن بدینصورت که پس از وفات رسول اکرم ﷺ بیشتر قبائل عرب از اسلام بازگشته مرتد شدند. اسلام تنها در مدینه منوره و مکه مکرمه و برخی جاهای دیگر باقی مانده بود. در این وضع بحرانی صدیق اکبر ﷺ با تمام نیرو و توان خویش مردم را بار دیگر بسوی اسلام دعوت نمود و با کسانیکه به اسلام باز نگشتند چنان جهاد کرد که رسول الله ﷺ با منکران اسلام و مشرکان پیش از آن جنگیده بود. از اینرو ابوبکر صدیق شایسته لقب و صفت "ثانی اثنین" گشت.[۲]

۱۲۷- اگر فرصت ملاقات با شما را نیافتم چی؟

حضرت جبیر بن مطعم ﷺ آورده است؛ خانمی خدمت رسول الله ﷺ برای درخواستی حاضر شده بود. ایشان ﷺ از او خواست؛ پس از چندی بار دیگر نیز بیاید. او عرض کرد: اگر من فرصت ملاقات دیگری با شما را نیافتم آنگاه چه کنم؟ - منظور آن زن این بود که اگر آمدم و شما وفات کرده بودید من به چه کسی مراجعه کنم -،

۱- الأنصار في العصر الراشدی، اثر/ دکتر حامد محمد الخلیفه، ص:۱۱۶.

۲- عقیدة أهل السنة والجماعة، اثر/ دکتر ناصر بن علی الشیخ: ۵۳۸/۲، ۵۳۹.

رسول الله ﷺ به ایشان فرمود: «إن لم تجدینی فأتی أبابکر». " اگر مرا نیافتی نزد ابوبکر برو".[1]

۱۲۸- پس از من از ابوبکر و عمر پیروی کنید.

حضرت حذیفه ﷺ آورده‌اند؛ باری ما خدمت رسول الله ﷺ حاضر بودیم که ایشان ارشاد فرمودند:

«إني لا أدري ما بقائي فيكم فاقتدوا باللذين من بعدي – وأشار إلى أبي بكر وعمر – رضي الله عنهما-، وتمسكوا بهدي عمار، وما حدثكم ابن مسعود فصدقوه».

"من نمی‌دانم چقدر در میان شما زنده خواهم ماند، از آن دو نفری که پس از من می‌آیند پیروی کنید - ایشان بسوی ابوبکر و عمر ﷺ اشاره کردند- و به راه و رسم و شیوه زندگی عمار پایبند باشید، و هر آنچه ابن مسعود برای شما نقل می‌کند را قبول کنید".[2]

این جمله گرانبها و اشاره روشن پیامبر خدا ﷺ: "پیروی از آن دو فردی که پس از من می‌آیند" بدین معنی است که از آن دو خلیفه‌ای که پس از من اداره امور مملکت را بدست خواهند گرفت پیروی کنید، و آن دو حضرت؛ ابوبکر صدیق و عمر فاروق، خواهند بود. پیامبر ﷺ بخاطر حسن سیرت و اخلاق والا و طینت و سرشت پاک این دو، مردم را به پیروی از آن‌ها تشویق کردند و در عین حال در این حدیث اشاره و دلیلی است واضح و روشن به خلافت آن دو..[3]

۱۲۹- خواست رسول الله ﷺ خواست ماست

ابن سعد با سند خود از حسن بصری ﷺ آورده است که ایشان از حضرت علی ﷺ روایت کرده‌اند: " چون پیامبر خدا ﷺ وفات کردند، ما وضع خودمان را سبک سنگین

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۶۵۹، وصحیح مسلم، حدیث: ۲۳۸۶.

۲- سلسلة الأحادیث الصحیحة: ۲۳۳/۳، ۲۳۶. والجامع الصغیر از البانی: ۱/ ۴۲۸.

۳- تحفة الأحوزی: ۱۴۷/۱۰.

کردیم. دیدیم پیامبر خدا ﷺ حضرت ابوبکر رضي الله عنه را برای امامت نماز ما انتخاب کرده بودند. ما نیز برای امامت دنیای خود آن کسی را برگزیدیم که رسول الله برای امامت دین ما او را اختیار کرده بود".[۱]

۱۳۰- خلافت بر شیوه پیامبری

به رسول الله ﷺ در خواب دو خلیفه نشان داده شد که خلافت آن‌ها درست به شیوه پیامبری خواهد بود، و آن‌ها سر سوزنی از راه و روش پیامبر کنار نخواهند رفت. آن حضرت ﷺ می‌فرمایند:" من در خواب بودم. به من در خواب نشان داده شد که من از حوض خود آب بیرون کشیده به مردم می‌دهم تا بنوشند، در این اثنا ابوبکر سر رسید. او دلو را از دست من گرفت تا من کمی استراحت کنم. او دو دلو آب کشید، ولی در دلو کشیدن او سستی بود. خداوند از او درگذرد و او را ببخشاید. پس از آن عمر از راه آمد. او دلو را از دست ابوبکر گرفته - خوب آب کشید - طوری که من هرگز کسی را به قدرت و توان او در کشیدن دلو آب ندیده‌ام. - او آب کشید و به مردم داد تا سیراب شدند و رفتند. حوض همچنان پر از آب بود و با جوش و خروش به دیوارهای آن برخورد می‌کرد.[۲]

امام شافعی رحمه الله می‌فرماید: خواب پیامبران برگزیده الهی، وحی است. فرموده پیامبر خدا ﷺ که " در دلو کشیدن ابوبکر سستی بود" اشاره‌ای است به کوتاه بودن مدت خلافت ایشان و اینکه او پس از مدت اندکی وفات می‌کند، و تمام این مدت را مشغول نبرد با مرتدان خواهد بود، و در نتیجه در مدت خلافت ایشان سرزمین‌های زیادی فتح نمی‌شود. در حالیکه در مدت طولانی خلافت حضرت عمر رضي الله عنه مرزهای دولت اسلام خوب گسترش یافت".[۳]

۱- الطبقات، اثر/ ابن سعد: ۱۸۳/۳.

۲- صحیح مسلم، حدیث:۲۳۹۲.

۳- الاعتقاد، اثر/ البیهقی، ص:۱۷۱.

۱۳۱- تحلیل امام ابن تیمیه درباره خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ

امام ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید:" پیامبر اکرم ﷺ به وسیله سخن‌های گهربار و اشاره‌های پر بارشان مسلمانان را راهنمایی کرده تا ابوبکر ﷺ را بعنوان جانشین و خلیفه پس از او انتخاب کنند. ایشان درباره خلافت ابوبکر ﷺ اظهار امید و رضایت کرده. آن حضرت ﷺ در نظر داشتند که برای او وصیت نامه‌ای هم بنگارد، ولی برایشان روشن شد که مسلمانان بر او اتفاق خواهند کرد، از اینرو آن جناب ﷺ بدان اکتفا نموده، هیچ نیازی به نوشتن وصیت نامه احساس نکرد. اگر انتخاب جانشین و خلیفه پیامبر اکرم ﷺ بر مسلمانان کاری دشوار و پر دردسر می‌بود حتما آن حضرت با بیانی گویا و شافی آن‌را روشن می‌کرد تا برای کسی عذری باقی نماند، اما چون ایشان با دلایل و براهین روشنی امت را راهنمایی کرد که ابوبکر پس از آن جناب جانشین و خلیفه خواهد بود و مسلمانان نیز قصد پیامبر را فهمیدند، اصل هدف برآورده شد؛ از اینرو ایشان ﷺ وصیت نامه‌ای ننگاشت.

برای همین نیز حضرت عمر در خطبه خود در مجلس مهاجران و انصار گفته بود:" غیر از ابوبکر در میان شما هیچ شخصی نیست که بتوان او را بعنوان خلیفه وقت معرفی نمود..".

امام ابن تیمیه در ادامه فرمودند:" دلیل‌ها و براهین بسیاری بر صحت خلافت ابوبکر مهر تصدیق گذاشته‌اند. در اثبات خلافت او، و خشنودی و رضایت خداوند متعال و رسولش از او سندها و علامت‌های درست فراوانی آمده است. مسلمانان با او بیعت کرده او را بعنوان خلیفه و جانشین پیامبر برای خود انتخاب کردند.

اساس انتخاب مسلمانان بر این بنا بود که خداوند متعال خود حضرت ابوبکر صدیق را فضیلت و جایگاه برتری بخشیده، و او به پیامبر خدا نیز بسیار نزدیک و نزد ایشان از منزلت و مکانت خاصی برخوردار بودند. بدینصورت خلافت حضرت ابوبکر ﷺ با دلایل قطعی و روشن و با اجماع و توافق همه مسلمانان بر او، ثابت است.[۱]

۱- عقیدة أهل السنة والجماعة، اثر/ دکتر ناصر بن علی الشیخ: ۲/ ۵۴۸.

۱۳۲- مهم‌ترین نکات اولین خطبه خلافت

پس از بیعت؛ حضرت ابوبکر ﷺ برای بیان برنامه خود جلوی مردم ایستاده، پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

" اما بعد! حضار محترم! مرا به رهبریت خود انتخاب نموده‌اید، در حالیکه من خود را از شما بهتر نمی‌دانم. اگر من کار درستی کردم مرا یاری دهید. و اگر از من اشتباهی صورت گرفت مرا اصلاح نمائید. راستی امانت است و دروغ خیانت. به یاری خداوند هر فرد ضعیف و ناتوان شما نزد من تواناست تا حق او را بدو بازگردانم؛ و هر فرد قلدر شما نزد من ضعیف و ناتوان است تا من به یاری خداوند متعال حق مظلوم را از او پس گیرم. هر ملتی که از جهاد و نبرد در راه خدا سرباز زند خداوند متعال او را خوار و ذلیل می‌گرداند؛ و هر ملتی که بی‌بند و باری در آن شایع شود خداوند بر همه آن‌ها عذاب نازل می‌کند. تا آنوقت از من اطاعت و فرمانبرداری کنید که من از خدا و رسولش فرمان برم. هر گاه دیدید من از اطاعت خدا و رسولش سرباز میزنم اطاعت من بر شما لازم نیست. برخیزید و نماز برپا دارید. خداوند بر همه شما رحم کند".[۱]

۱۳۳- دادرسی به مظلومان

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر اکرمﷺ، در اولین سخنرانی خود چنین فرموده بودند:

«الضعيف فيكم قوي عندي حتى أريح عليه حقه إن شاء الله، والقوي فيكم ضعيف عندي حتى آخذ الحق منه إن شاء الله».

"فرد ناتوان و ضعیف در میان شما نزد من قوی و نیرومند است تا به خواست خدا حقش را بدو بازگردانم؛ و شخص قلدر و نیرومند در میان شما ضعیف و ناتوان است نزد من، تا به خواست خدا حق را از او باز گیرم".[۲]

۱- البداية والنهاية: ۳۰۵/۶، ۳۰۶.

۲- السيرة، اثر/ ابن حبان: ۴۱۹/۱.

۱۳٤- عدل و انصاف صدیق اکبر

از حضرت عبدالله بن عمرو بن العاص روایت شده است که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ روز جمعه برای ادای خطبه ایستاد و فرمود: "فردا صبح شترهای زکات می‌رسند ما آن‌ها را تقسیم می‌کنیم. خواهشا هیچ کسی بدون اجازه نزد ما نیاید".

زنی به شوهرش گفت: این طناب را گرفته به آنجا برو، شاید خداوند به ما شتری بدهد. آن مرد بدانجا آمد و دید که حضرت ابوبکر و حضرت عمر وارد اسطبل شترها شده‌اند، او نیز بدون اجازه داخل شد. چون چشم حضرت ابوبکر ﷺ به او افتاد. گفت: «ما أدخلك علينا؟». "چرا بدون اجازه داخل شده‌ای".

بعد طناب را از دست مرد گرفته با همان طناب او را زد. وقتی حضرت ابوبکر ﷺ از تقسیم شترها فارغ شد؛ آن شخص را صدا زد و طناب را بدست او داد و گفت: «استقد». "همانطور که تو را زدم مرا بزن".

حضرت عمر با دیدن این وضع گفت:" بخدا قسم که او هرگز انتقام نمی‌گیرد! و نه اینکه شما این شیوه را بر پا می‌کنید که هر کس از خلیفه مسلمانان انتقام بگیرد. حضرت ابوبکر ﷺ با شنیدن این حرف گفت: «فمن لي من الله يوم القيامة؟». "چه کسی در روز قیامت از من دفاع خواهد کرد؟".

حضرت عمر ﷺ مشوره داد که چون اشتباه از آن مرد بوده، شما چیزی بدو داده او را راضی کنید. حضرت ابوبکر ﷺ غلامش را صدا زد تا یک شتر ماده با کجاوه‌اش و یک پتو مخمل و پنج دینار بیاورد. ایشان هر انچه به غلامش گفته بود را به آن مرد داده او را از خود راضی کرد.[۱]

۱۳۵- اولین بیت المال مسلمانان

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بیت المال را بطور مساویانه میان همه مسلمانان تقسیم می‌کرد. امام ابن سعد و دیگر مؤرخان آورده‌اند که حضرت ابوبکر در منطقه "سُنح"

۱- فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص: ۴۶۰، ۴۶۱.

بیت المالی بر پا کرده بود و این در حالی بود که آن اموال هیچ نگهبانی نداشت. به ایشان گفته شد:" چرا برای بیت المال نگهبانی تعیین نمی‌کنید؟ ایشان در جواب گفت: هیچ خطری بر بیت المال نیست؟ گفته شد: چطور؟ ایشان گفتند: بر بیت المال قفلی گذاشته‌ایم! روش ایشان چنین بود که تمام اموال بیت المال را بر غریبان و فقیران و مستمندان تقسیم می‌کرد. وقتی ایشان از "سُنح" به مدینه منوره منتقل شدند، بیت المال را نیز همراه خود منتقل کرد. و آن‌را در خانه‌اش بر پا نمود. پس از چندی از معادن قبیله جهینه مال فراوانی رسید و در خلافت ایشان معادن قبیله بنو سلیم نیز دریافت شده بود. از این دو جا رسیدن اموال زکات شروع شد، و ایشان آن مال را در بیت المال جمع کرده بطور مساوی در بین مردم تقسیم می‌کرد. به برده و آزاد، مرد و زن، بزرگ و کوچک همه و همه بطور یکسان مال عطا می‌نمود.

حضرت عائشه ﷺ می‌فرماید: ایشان در سال اول به مردان آزاده و برده‌ها، زن‌ها و کنیزها بطور مساوی ده ده دینار داد. در سال بعد به هر یک بیست بیست دینار بخشید. کسی به ایشان گفت: ای خلیفه رسول الله! شما به همه بطور یکسان مال می‌بخشید در حالیکه برخی از مردم در سبقت به اسلام و دیگر فضائل از دیگران برتری دارند. اگر شما به این افراد شایسته و پیشگامان اسلام بیشتر بدهید بهتر است.

ایشان در جواب گفت: آنچه شما درباره پیشی گرفتن برخی در اسلام و فضائل و خوبی‌های آن‌ها بیان داشته‌اید را من نمی‌دانم. ثواب و اجر این کارها نزد پروردگار یکتاست. این مال نیاز زندگی است، پس بجای اینکه کسی را بر دیگری ترجیح دهیم همان بهتر که همه را بطور مساوی بدهیم.[۱]

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ برای آمادگی برای جهاد در راه خدا شتر، اسب و اسلحه خریداری می‌کرد. در سالی ایشان چادرهای مخملی خرید و در موسم سرمای مدینه در بین بیوه زنان تقسیم کرد. در حکومت حضرت ابوبکر قیمت محصولات بدست آمده به دو صد هزار دینار رسید که ایشان تمام آن مبلغ را در کارهای رفاهی خرج کرد.[۲]

اجر و ثواب کارهای مردم با خداست، در تقسیم مال و ثروت بجای برتری دادن برخی بر دیگران همان بهتر که بر همه بطور مساوی تقسیم کنیم.

۱- أبوبکر الصدیق، اثر/ الطنطاوی، ص: ۱۸۷، ۱۸۸، والطبقات، اثر/ ابن سعد: ۱۹۳/۳.

۲- بنگرید به: الأحکام السلطانیة، اثر/ الماوردی، ص:۲۰۱.

۱۳۶- پیروی از برنامه الهی

حضرت ابوبکر ﷺ در برقراری عدل و انصاف، و برپایی مساوات در بین مردم از شیوه و برنامه الهی پیروی نمود. ایشان از حقوق ضعیفان و مستمندان پاسداری کرد و خودش را بعنوان خلیفه، در کفه ترازوی ناتوانان و بی‌بضاعتان گذاشت. او با صدای رسا و چشمان باز و همراه با عزم و اراده راستین هم نوای مستمندان و ناتوانان گشت و هیچ ترس و تهدیدی نتوانست از این عزم و اراده سترگ ایشان چیزی بکاهد.

۱۳۷- خلیفه خدا یا خلیفه رسول الله؟!

پس از بیعت مردم با حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بعنوان خلیفه، شخصی خدمت ایشان رسیده، ایشان را به نام " یا خلیفه الله" صدا زد. حضرت ابوبکر ﷺ به او گفت: من خلیفه الله نیستم، من خلیفه رسول الله هستم.[۱]

۱۳۸- نگین

نظام عدل و انصاف اسلامی در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ با تمام شوکت و عظمتش بطور کامل نافذ گردید.

ایشان تمام قلدری‌ها و تهدیدها را زیر پا نهاده، با گام‌های سترگ به جلو رفته سر افتخار ملت اسلام را با عدل و انصاف و دادخواهی خویش بلند نگاه داشت. با این کار خلافت او نیرومند و قوی ماند و توانست از ملت پاسداری کند.[۲]

چه خوش گفته است امام ابن تیمیه ؒ:" خداوند پادشاه عدل و انصاف و دادرسی را یاری می‌دهد گر چه کافر باشد و حکومت ظلم و ستم را یاری نمی‌کند هر چند مسلمان باشد.. مردم با عدل و انصاف اصلاح می‌شوند و در مال و زندگی برکت می‌آید".[۳]

۱- الصديق ابوبکر، اثر/ محمد حسين هيكل، ص:۵۵۷.

۲- ابوبکر رجل الدولة، اثر/ مجدى حمدى.

۳- السياسة الشرعية في الراعي والرعية، اثر/ شيخ الإسلام ابن تيميه ؒ.

نگارنده بر این باور است که پایه و اساس حکومت و خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بر عدل و انصاف و راستی و درستی بر پا شده بود. از اینرو خداوند متعال در برابر تمام چالش‌ها و بحران‌ها و در سخت‌ترین اوضاع و احوال او را یاری داد.

یکی از فرموده‌های طلایی حضرت ابوبکر را با هم بشنویم: «الصدق أمانة والكذب خيانة». " راستگویی امانت است و دروغ خیانت".[۱]

۱۳۹- نگین

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ اساسی‌ترین اصول رهبریت و اداره امت را اعلام داشته فرمود: «إن الصدق بين الحاكم والأمة هو أساس التعامل». "صداقت و درستی اساس تعامل و رویه بین حاکم و رعیت است".

وقتی از حضرت سعید بن زید ﷺ پرسیده شد؛ چه وقت با حضرت ابوبکر ﷺ بیعت کردید؟ ایشان در جواب گفت: همان روزی که رسول الله ﷺ وفات کرد. صحابه کرام شایسته ندیدند حتی برای چند ساعت هم بدون جماعت و امیر بسر برند.[۲]

تمام بگومگوها در سقیفه بنی ساعده در سایه امنیت و آرامش صورت گرفت. در آنجا هیچ درگیری و فسادی رخ نداد، کسی بر دیگری پرخاش نکرد و او را درغگو نپنداشت. هیچ نقشه و توطئه‌ای درکار نبود. هیچ لطمه‌ای بر اتحاد و اتفاق و دوستی و وحدت مسلمانان وارد نشد و همه در مقابل آن دلیل‌ها و براهین و قوانین و شرع اسلام که در آنجا مطرح شد، سر تسلیم فرود آوردند.[۳]

رسول الله ﷺ پس از نماز عشاء در امور مهم مسلمانان با حضرت ابوبکر صدیق ﷺ گفتگو و مذاکره می‌کرد.[۴]

۱- السياسة الشرعية، ص:۱۰.

۲- أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، إبراهيم شعوط، ص:۱۰۱.

۳- دراسات فى عهد النبوة و الخلافة الراشدة، اثر/ الشجاع، ص: ۲۵۶.

۴- تاريخ الخلفاء، اثر/ السيوطى، ص:۴۳.

۱۴۰- باغ فدک

حضرت عائشه صدیقه ﷺ آورده؛ حضرت فاطمه الزهراء و عباس ﷺ پس از وفات رسول الله ﷺ نزد ابوبکر صدیق ﷺ حاضر شدند و از ایشان خواستند تا سهم آن‌ها از خیبر و فدک را به آنان بدهد. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به ایشان گفت: من شنیدم که رسول الله ﷺ فرمود: «لا نورث، ما ترکناه صدقة». "ارث ما - پیامبران - تقسیم نمی‌شود، آنچه ما بر جا می‌گذاریم صدقه است - بر مستمندان -".[۱]

اینکه میراث پیامبر خدا ﷺ صدقه است از سنت آن جناب و اجماع و اتفاق همه صحابه کرام ثابت است. برای همین مادران مؤمنان هرگز چیزی از میراث پیامبر ﷺ را درخواست نکرند. حضرت عباس ﷺ و حضرت فاطمه الزهراء - که از فرمان شریعت در این باب اطلاعی نداشتند - در ابتدا در خواست کردند تا نصیبشان از میراث پیامبر بدان‌ها واگذار شود، ولی چون فهمیدند میراث پیامبران تقسیم نمی‌شود و بطور صدقه در راه خدا خرج میشود، آن‌ها فورا درخواست خود را پس گرفتند. هرگز میراث پیامبر خدا ﷺ تقسیم نشد حتی وقتی که خلافت به حضرت علی مرتضی ﷺ نیز رسید ایشان نیز میراث حضرت رسول الله ﷺ را تقسیم نکرد.

۱۴۱- ترک جهاد مایه ذلت و خواری است

حضرت ابوبکر ﷺ بنا بر نیازی که آن روزها حس میشد، در مدت خلافت خود جهاد در راه خدا را مهم‌ترین فریضه الهی برشمرد. ایشان تمام قدرت و توان امت را در راه جهاد بسیج نمود، تا بدینوسیله ندای اسلام را به گوشه و کنار دنیا برساند و بدین وسیله بساط ظلم و ستم را از سر مظلومان و مستمندان برچیند و انسان‌های ستمدیده و زیر دست با اسلام، این دین رهایی بخش اشنا شوند و محرومان در بند قید و زنجیر طعم شیرین آزادی را بچشند.[۲]

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۳۰۹۴.

۲- ابوبکر رجل الدولة، اثر/ مجدی حمدی، ص:۷۳.

۱۴۲- اقامت در سُنح

پس از هجرت از مکه مکرمه به مدینه منوره، حضرت ابوبکر صدیق ﷛ نزد یکی از انصاریان که خارجه نام داشت اقامت گزید. خانه آن صحابی در منطقه "سنح" که امروزه در اطراف فرودگاه مدینه منوره قرار می‌گیرد بود. او دخترش "حبیبه" را به ازدواج حضرت ابوبکر صدیق ﷛ درآورد و تا وفات رسول الله ﷺ ایشان در آن منطقه اقامت داشتند.

ایشان تا شش ماه نخست خلافت نیز در سُنح اقامت داشت. او هر پنج نماز را در مسجد نبوی امامت می‌داد. احیانا پیاده و گاهی سوار بر اسب از آنجا به نماز می‌آمد. بعد از اقامت نماز عشاء به خانه‌اش بازمی‌گشت. اگر بنا به موردی ایشان برای نماز به مسجد النبی نمی‌رسید، حضرت عمر فاروق ﷛ بر مردم نماز می‌گذارد.[۱]

۱۴۳- ترتیب اداره مملکت

حضرت ابوبکر صدیق ﷛ برای اداره مملکت و برنامه‌ریزی سیاست دولت خود از بین صحابه کرام معاونینی را انتخاب کردند.

امانتدار امت محمد ﷺ؛ حضرت ابوعبیدة بن جراح ﷛ را به عنوان وزیر خزانه قرار داد. او به عنوان شخص امین در بیت المال نیز ایفای وظیفه می‌کرد. مسئولیت وزارت دادگستری و عدل و انصاف بر عهده حضرت عمر بن خطاب ﷛ بود. خود صدیق اکبر ﷛ نیز شخصا به قضایای عدل و دادگستری اهتمام می‌ورزید. وزارت مواصلات، پست و اطلاع رسانی و خط و کتابت بر عهده حضرت زید بن ثابت گذاشته شده بود. در غیاب ایشان حضرت عثمان و حضرت علی مسئولیت‌هایش را بر عهده داشتند.[۲]

۱- أبوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص: ۲۴۴، ۲۴۵.

۲- التاریخ الإسلامی، اثر/ دکتر شوقی أبوخلیل، ص:۲۱۸.

۱٤٤- خانه قدیمی و ساده و بی‌آلایش

اقامتگاه حضرت ابوبکر صدیق در روستای سُنح در شرق مدینه منوره بود. این روستا از آخرین آبادیهای حومه مدینه به شمار می‌رفت. اقامتگاهی بسیار ساده و معمولی، یک خانه ساده دهاتی.

ایشان به عنوان خلیفه انتخاب شدند و خانه‌شان همچنان در آنجا ماند. نه آن‌را خراب کرده کاخی بجایش بنا نمود، و نه آن‌را مرمت و بازسازی کرد، و نه آن‌را ترک کرده به جای بهتری منتقل شد. تا شش ماه پس از انتخابشان به عنوان خلیفه روزانه از این روستا به مسجد نبوی در قلب مدینه می‌آمد و به کارهای خلافت و مسئولیت‌های حکومتداریش رسیدگی می‌کرد. در آن زمان مسجد نبوی در واقع حیثیت و مکانت دفتر خلافت یا مرکز خلافت را داشت. بعدها به خانه‌ای که در داخل شهر مدینه داشت منتقل شد.

این خانه کوچک او، در داخل مدینه بود. همان خانه‌ای که او به عنوان مهاجر در آن سکونت گزیده بود. در این خانه نیز هیچگونه تغییر و تحولی وارد نکرد. آن کوخ نیز همچنان کاملا به شکلی سابقش باقی ماند.[۱]

۱٤٥- حکومتداری و نیازهای خانه

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ فرمود: قوم و ملت من به خوبی می‌دانستند کار و کاسبی و پیشه من برای نیازهای خانواده‌ام کافی بود. ولی من حالا مشغول نگهداری و اداره امور و شؤون مسلمانان هستم. از اینرو خانواده‌ام نیازهایشان را از اموال مسلمانان برآورده می‌کنند و من مشغول خدمت به مسلمانان می‌شوم.[۲]

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۲۰۷/ ۲۰۸.

۲- صحیح البخاری، حدیث: ۲۰۷۰.

١٤٦- دوشیدن بزهای خانواده بی‌سرپرست

پیش از فائز شدن به منصب خلافت، آن حضرت بزهای خانواده‌ای بی‌سرپرست را برایشان می‌دوشید. چون ایشان به عنوان خلیفه مسلمانان انتخاب شد دختر بچه‌ای از آن خانواده بی‌بضاعت به او گفت: " از این به بعد شما بزهای ما را نمی‌دوشید".
حضرت ابوبکر با شنیدن این حرف فورا جواب داد:" سوگند بخدا! من این خدمت را انجام خواهم داد. امیدوارم مسئولیت‌های جدیدم مرا از کارهای نیک گذاشته‌ام باز ندارد".

ایشان چون گذشته بزهای آن خانواده بی‌سرپرست را می‌دوشید. چون آن دخترکان بزهایشان را می‌آوردند، آن حضرت با آن‌ها می‌خندید و از باب شفقت و مهربانی به آن‌ها می‌فرمود: «أرغي لك أو أصرح؟». "با شیر برایت کف درست کنم یا نه" اگر دخترک می‌گفت شیر را بالا بیاور ایشان ظرف را دور نگه داشته شیر می‌دوشیدند تا که خوب شیر کف کند و بالا آید. و اگر دخترک می‌گفت کف درست نکن ایشان ظرف را نزدیک پستان بز می‌گرفت و آن‌را می‌دوشید تا شیر کف نکند. او شش ماه تمام بطور دائم در روستای سُنح این خدمت را انجام می‌داد، بعد از آن به مدینه منوره منتقل شد.[1]

١٤٧- خدمت زن نابینا

حضرت ابوصالح غفاری آورده است در مدینه منوره پیر زن نابینایی زندگی می‌کرد. حضرت عمر ﷺ شب‌ها می‌رفت و به او خدمت می‌کرد. به او آب و غذا می‌رسانید و سایر نیازهایش را مهیا می‌کرد. بیشتر اوقات چنین می‌شد که تا او بدانجا می‌رسید احساس می‌کرد شخصی پیش از او آمده به پیر زن خدمت کرده است. بارها حضرت عمر سعی کرد زودتر خودش را بدانجا برساند تا شخص دیگری در خدمت و رسیدگی به پیرزن بر او پیشی نگیرد، ولی باز هم می‌دید که دیگری بر او سبقت گرفته است. شبی حضرت عمر در جایی پنهان شد تا دریابد چه کسی در خدمت بدان پیرزن از او

۱- الطبقات، از ابن سعد: ۱۸۶/۳.

پیشی می‌گیرد، معلوم شد آن شخصی که پیش از او خدمت آن پیرزن می‌کرد حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بود. با وجود اینکه او در آن زمان خلیفه مسلمانان بود![1]

۱۴۸- نگین

خوانندگان گرامی! لختی در اخلاق والای حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بنگرید، چگونه در کمال فروتنی بزهای دختران بی‌سرپرست را برای آن‌ها می‌دوشد، شیرشان را دو دستی به آن‌ها تقدیم می‌دارد! و پس از آنکه بر مسند جانشینی پیامبر اکرم ﷺ می‌نشیند، می‌فرماید: «أرجو ألا يغيرني ما دخلت فيه». "امیدوارم مسئولیت جدیدم مرا تغییر ندهد و سد راه کارهای نیکی که پیش از این انجام می‌دادم قرار نگیرد".[2]

مسئولیت‌های جدید او کار آسانی نبود. او خلیفه و جانشین رسول الله ﷺ بود. او سردار اسلام، و سپه سالار آن سپاه نیرومند و پرتوانی بود که پوزه جبروت و خودپرستی امپراطوری سرزمین فارس، و کبر و غرور رومیان را به خاک مالید تا در آن دیاری که زیر ظلم و ستم شاهان ستمگر کمر خم کرده بود پرچم عدل و انصاف و داد، و علم و فرهنگ و تمدن را به اهتزاز درآورد. با وجود همه این‌ها آرزو داشت همچنان کارهای نیک گذشته‌اش را ادامه دهد و چون گذشته بتواند به دخترهای یتیم بی‌سرپرست خدمت کند.[3]

بنگر به تواضع و فروتنی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ که اگر مهار شترش از دستش رها شده بر زمین می‌افتاد، خودش از شتر پایین آمده آن‌را می‌گرفت و از کسی نمی‌خواست تا مهار را به او بدهد؛ و چون به او گفته می‌شد: " اگر شما به ما می‌گفتید، ما با کمال میل مهار را به شما می‌دادیم". ایشان می‌فرمودند: «أمرنا رسول الله ﷺ ألا نسأل الناس شيئا». "رسول الله ﷺ به ما امر کرده بودند تا چیزی را از مردم نخواهیم".[4]

۱- أبوبكر الصديق، اثر/ طنطاوی، ص:۹.

۲- صفة الصفوة، اثر/ ابن الجوزی: ۲۵۸/۱.

۳- ابوبکر الصدیق، اثر/ الطنطاوی، ص:۱۸۶.

۴- التاريخ الإسلامی، اثر/ محمود شاکر، ص:۸.

۱۴۹- نصیحت زنی خاموش در حج

حضرت ابوبکر ﷛ مردم را از انجام کارهای جاهلی و ارتکاب بدعت‌ها و خرافات به سختی منع می‌کردند. ایشان همیشه به انجام درست عبادات اسلامی و پیروی از سنت رسول اکرم ﷺ تأکید می‌ورزید. از قیس بن ابی حازم روایت شده که حضرت ابوبکر ﷛ به کنار زنی از قبیله "أحمس" بنام زینب رسیدند. ایشان متوجه شدند آن زن بکلی خاموش است و هیچ لب تکان نمی‌دهد.

آن حضرت ﷛ پرسید: «ما لها لا تتكلم؟»". "ایشان را چه شده؟ چرا حرف نمی‌زند؟".

افرادی که در آنجا بودند جواب دادند؛ نذر کرده حجی خاموش بجای آورد.ایشان بدو امر کرد که خاموشیش را بشکنند و توضیح داد؛ چنین نذری بهیچ وجه درست و روا نیست، این از جمله رسم‌های زمان جاهلیت پیش از اسلام است. آن زن با شنیدن پند و اندرزهای حضرت خلیفه لب گشوده شروع کرد به سخن گفتن، و پرسید: "شما کیستی؟". حضرت ابوبکر فرمودند: «أنا امرؤ من المهاجرين». " من فردی از مهاجران هستم". آن زن پرسید: از کدام مهاجران؟ ایشان فرمود: «من قريش». " از مهاجران قریش". او پرسید: از کدام خانواده قریش؟ حضرت ابوبکر فرمود: «إنك لسئول، أنا أبوبكر». " تو خیلی پرس و جو می‌کنی، من ابوبکرم".[۱]

۱۵۰- اخلاق پسندیده

اخلاق وارسته و نیکو از ثمرات ایمان بخداست. تواضع و فروتنی از جمله آن اخلاق نیکوست که در شخصیت حضرت ابوبکر صدیق ﷛ به وضوح تجلی کرده بود. این ویژگی و خوبی او را در دوشیدن بزهای دخترکان بی‌سرپرست و سایر سیاست‌ها و برنامه‌های اجرائیش بروشنی می‌توان دید.

۱- صحیح البخاری: ۳۸۳۴.

۱۵۱- دیدار ام ایمن

از حضرت انس رضي الله عنه روایت است؛ مدتی پس از وفات رسول الله صلى الله عليه وسلم حضرت ابوبکر رضي الله عنه به حضرت عمر رضي الله عنه گفت:

«اِنطلق بنا إلى أم أيمن نزورها كما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزورها».

"همانطور که رسول الله صلى الله عليه وسلم به زیارت ام ایمن می‌رفت بیا ما هم برویم به دیدار ایشان".

وقتی ما به خدمت ایشان رسیدیم با دیدن ما به گریه افتاد. آن دو پرسیدند: چرا گریه می‌کنی؟ رسول الله صلى الله عليه وسلم با بهترین پاداش در نزد پروردگارش است. او گفت: من از این گریه نمی‌کنم چون می‌دانم برای رسول الله صلى الله عليه وسلم بهترین اجر و پاداش نزد پروردگار خواهد بود. من از این می‌گریستم که سلسله آمدن وحی از آسمان قطع شده است!

با شنیدن این حرف اشک از چشمان حضرت ابوبکر وعمر نیز سرازیر شد.[۱]

۱۵۲- بینش سیاسی، و نگاهی عمیق بر نشیب و فرازها

حضرت ابوبکر رضي الله عنه از درک و بصیرت سیاسی بسیار قوی‌ای برخوردار بود، و گردباد حوادث و نشیب و فراز روزگار را با دیدی عمیق در نظر داشتند. از حکومت‌های زمان خود و قوانین و برنامه‌های آن‌ها بخوبی آگاه بود. در آن زمان دو امپراطوری ایران و روم جهان را در دست داشت و هیچ حکومت جدیدی را توان و جرأت سربلند کردن در مقابل آن‌ها نبود. هیچ اثر و نام و نشانی از نظام جمهوری نبود. تمام حکومت‌ها بر پایه جبر و استبداد دیکتاتوریت بنا شده بودند. رعیت و مردم از دست آن‌ها چه رنج‌ها و سختی‌ها که نمی‌چشیدند! آن‌ها هر حکومتی را تهدید می‌کردند و با سلاح بیم و ترس بر شانه مردم خراجها و مالیات‌های گزاف وضع می‌کردند. در زمان خلافت حضرت ابوبکر رضي الله عنه در تمام آن شهرهایی از این دو امپراطوری که توسط مسلمانان فتح شده بود قانون عدل و مساوات و برابری بر پا بود. حضرت ابوبکر رضي الله عنه به تمام سرداران سپاه اسلام دستور داده بود؛ بدون در نظر گرفتن هیچگونه امتیازات مذهبی و یا قومی، با

۱- صحیح مسلم، حدیث: ۲۴۵۴.

تمام مردم بطور یکسان برخورد نمایند، کسی را به نوکری نگیرند، کسی را محکوم نکرده مورد اذیت و آزار و شکنجه قرار ندهند، با تمام مردم، از طبقات کوچک و بزرگ جامعه، با عدل و انصاف و داد برخورد کنند، عبادتگاه‌های هیچ قوم و ملتی را خراب نکنند. با عبارات واضح و روشن آزادی کامل مذهبی و اجتماعی ملت‌ها را اعلام دارند.

مردم سرزمین‌های فتح شده هرگز نامی از مساوات و برابری نشنیده بودند. آن‌ها از این نحوه برخورد مسلمانان و از گفته‌های شیوا و شیرین و دلنشینشان بی‌نهایت خوشحال و شاد گشته، بسیاری از آن‌ها از این گونه رفتارهای مسلمانان متأثر شده به دایره اسلام گرویدند.[۱]

۱۵۳- چنین حکمران.. همچنین رعیت

یک خانم روستائی از حضرت ابوبکر صدیق پرسید:" ای خلیفه رسول الله! خداوند متعال پس از جاهلیت و مشرف شدن به اسلام به ما نعمت‌های بسیاری ارزانی داشته، ما تا کی سرشار این نعمت‌ها خواهیم بود؟".

ایشان فرمود: «بقاءكم عليه ما استقامت به أئمتكم». "شما تا آنزمان غریق این نعمت‌های الهی خواهید بود که حکمرانان شما بر اسلام ثابت قدم باشند".

او پرسید: منظور از حکمرانان چه کسانی هستند؟

آن حضرت فرمود: «أما كان لقومك رؤوس وأشراف يأمرونهم فيطيعونهم؟». "آیا در بین قوم و قبیله شما سرداران و اشراف و ریش سفیدانی نیستند که به مردم دستور می‌دهند و مردم از آن‌ها حرف شنوی داشته، اطاعت می‌کنند".

او گفت: چرا هست. ایشان فرمودند: «فهم أولئك على الناس». "حکمران‌ها همین افرادند".[۲]

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص:۲۵.

۲- صحیح البخاری، حدیث:۳۸۳۴.

۱۵٤- اجتهاد

اگر مسئله‌ای برای حضرت ابوبکر ﷺ پیش می‌آمد که برای آن هیچ جوابی در کتاب خداوند متعال، یا فرموده‌های گهربار رسول اکرم ﷺ نمی‌یافت، ایشان در آن مورد اجتهاد می‌کرد و می‌گفت: «أجتهد برأيي، فإن يكن صوابا فمن الله وإن يكن خطأ فمن نفسي وأستغفر الله».

"من با رأی خودم اجتهاد می‌کنم. اگر اجتهادم درست باشد از جانب خداوند متعال است و اگر اشتباه باشد از کوتاهی من است، و من از این کوتاهیم به درگاه خداوند متعال توبه و استغفار می‌کنم و از او عفو و بخشش می‌طلبم".

هر مسئله و مشکلی پیش می‌آمد ایشان فورا برای حل آن به کتاب خداوند رجوع می‌کردند. اگر در کلام الهی جوابی برای آن بود بلافاصله مطابق آن عمل می‌شد. اگر جوابی دریافت نمی‌کرد از صحابه کرام در آن مورد می‌پرسید. در چنین مواردی ایشان می‌گفتند: «الحمد لله الذي جعل فينا من يحفظ علينا سنة نبينا».

"حمد و سپاس خدای عز وجل را که در میان افرادی قرار داده که سنت پیامبران را برایمان محفوظ نگاه داشته‌اند".[1]

۱۵۵- اساس فتواهای ابن عباس

اگر در مسأله‌ای به حضرت عبدالله بن عباس رجوع می‌شد ایشان قبل از همه حل آن‌را در کتاب الله جستجو می‌کردند. اگر برای آن جوابی نمی‌یافتند به سنت پیامبر اکرم ﷺ رجوع می‌کردند. اگر در سنت پیامبر نیز جوابی نمی‌یافت در فتواهای حضرت ابوبکر صدیق و عمر فاروق نگاه می‌کرد. حضرت ابن عباس بزرگترین فقیه و سرشناسترین محدث و عالم طراز اول زمان خود بود که او را «حبر الأمة» - دانشمند امت - می‌نامیدند. علم او انعکاسی بود از دعای پیامبر اکرم ﷺ که در حق او گفته بود، خداوند او را در دین فقیه گرداند و فهم و درک درست قرآن را بدو بیاموزد.[2]

۱- الطبقات الکبری، اثر/ ابن سعد، و ابوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص:۲۸۸.

۲- فتاوی ابن تیمیه، و ابوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص:۲۸۹.

۱۵۶- چرا تنها سلام برای من؟

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در اصلاح جامعه و مردم نقش بسزایی داشت و همواره مردم را به انجام کارهای دست و صحیح تشویق می‌کرد. میمون بن مهران ﷺ آورده که شخصی وارد مجلسی شد که حضرت ابوبکر در ان حضور داشت. آن شخص تنها به ایشان سلام کرد و گفت: «السلام عليك يا خليفة رسول الله!». آن حضرت به او گفت: «من بين هؤلاء أجمعين!»."از بین همه این مجلس تنها چرا مرا سلام کردی؟".[۱]

۱۵۷- نگین

- امام نووی در کتابشان "التهذیب" آورده؛ حضرت ابوبکر صدیق ﷺ از جمله آن اشخاصی بود که تمام قرآن را حفظ داشت.
- حضرت حذیفه بن اسید ﷺ می‌گوید: من حضرت ابوبکر و عمر ﷺ را دیدم که از ترس اینکه مبادا افرادی در پیروی از آن‌ها نماز ضحی - اشراق - را بر خود فرض کنند، نماز اشراق نمی‌خواند.[۲]
- حضرت ابوبکر صدیق ﷺ فرزندانش را به بهترین صورت تربیت کرده بود. او همیشه حقوق همسایه‌ها را به آن‌ها گوشزد می‌کرد و به آن‌ها دستور می‌داد تا با همسایه‌ها رفتار نیک و پسندیده داشته باشند.
- روزی ایشان پسرش عبدالرحمن را دید که با همسایه‌اش بگومگو دارد، او را صدا زده به او گفت: «لا تماظ جارك، فإن هذا يبقى ويذهب الناس». "با همسایه‌ات دعوا و مرافه مکن، چرا که این همسایه است و اینجا می‌ماند و مردم می‌روند".[۳]

۱- الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع، اثر/ الخطیب البغدادی: ۱۷۲/۱.

۲- المعجم الکبیر، اثر/ الطبرانی، حدیث: ۳۰۵۷، سند حدیث صحیح می‌باشد.

۳- الزهد، اثر/ ابن المبارک: ۱/ ۵۵۱.

۱۵۸- احترام پدر

حضرت ابوبکر ﷺ از پدر گرامیش (ابوقحافه) بسیار فرمانبردار بود. در ماه رجب سال ۱۲ هجری ایشان برای ادای عمره به مکه رسید، سر ظهر وارد شهر شده به خانه شان رفتند. پدر بزرگوارش ابوقحافه ﷺ کنار در نشسته بود. دور و برش چند جوان نیز بودند. به او اطلاع دادند پسرش از راه رسیده است. او فورا برای دیدار پسرش از جا برخواست. حضرت ابوبکر که تازه رسیده بود با دیدن پدرش فورا از شترش پایین پرید و آن‌را رها کرده تا هر چه زودتر مراتب احترام و بزرگواری و اطاعت و فرمانبرداری پدر را به نحو احسن بجای آورد. پس از آن مردم یکی یکی می‌آمدند و به ایشان سلام می‌کردند. حضرت ابوقحافه به ایشان گفت:" پسرم عتیق! این‌ها از سرداران قومشان هستند، با آن‌ها بخوبی رفتار کن". حضرت ابوبکر ﷺ عرض کردند: «یا أبت لا حول ولا قوة إلا بالله، طوقت أمرا عظيما لا قدرة لي به ولا يدان إلا بالله». " پدر جان! بدون قدرت و توان و توفیق و لطف الهی هیچ مجالی برای انجام کار نیک یا دوری از بدی نیست. بار مسئولیت بسیار سنگینی بر دوشم نهاده شده، من طاقت و توان حمل آن‌را ندارم مگر اینکه خداوند مرا یاری دهد".[1]

۱۵۹- محبت دو جانبه

حضرت ابوبکر ﷺ با اهل بیت چنان روابط صمیمی و دوستانه همراه با احترامی برقرار نموده بود که در شأن و مقام هر دو طرف بود. دو طرف کاملا نسبت به یکدیگر محبت و دوستی داشتند. حضرت علی ﷺ از فرط صمیمیتی که با حضرت ابوبکر داشت یکی از فرزندانشان را ابوبکر نامید و پس از وفات حضرت ابوبکر سرپرستی پسر او "محمد" را که هنوز خردسال بود به عهده گرفت که بعدها در زمان خلافت خود او را فرماندار کرد.[2]

۱- صفة الصفوة، اثر/ ابن الجوزی: ۲۵۸/۱.

۲- المرتضی، اثر/ أبی الحسن الندوی، ص:۹۸.

۱۶۰- غم جدایی رسول الله ﷺ را بیاد آور تا بار غم‌هایت سبک شوند!

حضرت ابوبکر ﷺ مردم را به صبر و شکیبایی در مشکلات و مصائب روزگار تشویق می‌کردند. اگر عزیزی از کسی وفات می‌کرد، او را با این جملات تسلیت می‌داد: " با تعزیت بار سنگین مصیبت تمام می‌شود. گریه و زاری را هیچ فایده‌ای نیست، برای مؤمن مرگ از مسئولیت‌های پیش از آن بسیار آسانتر است، و در مقابل آنچه پیش روی دارد بسیار سخت‌تر".

«اذکروا فقد رسول الله ﷺ تصغر مصیبتکم وعظم الله أجرکم».

"فاجعه فقدان و رحلت رسول الله ﷺ را یادآور شوید، درد و مصیبت‌هایتان کوچک می‌شوند، خداوند بر اجر و پاداشتان بیفزاید".[۱]

۱۶۱- امور دادگستری

حضرت ابوبکر ﷺ هر جا که نیاز می‌شد خودشان شخصا به پرونده‌های قضائی رسیدگی می‌کرد. در زمان حکومت ایشان هنوز وزارت عدلیه و دادگستری از نیروهای انتظامی جدا نشده بود و نظام عدل و داد همچنان به همان صورتی که در زمان مبارک رسول الله ﷺ جریان داشت اداره می‌شد. چرا که مردم دست پرورده‌های خود رسول الله ﷺ بودند و در پرتو نور همان علم و دانش و تربیتی که از آن جناب برگرفته بودند، زندگیشان را اداره می‌کردند. دستورات و مفاهیم شریعت اسلامی در زندگیشان بسیار عمیق و ریشه‌دار بود. می‌توان گفت تقریبا هیچ اختلافی بین آن‌ها صورت نمی‌گرفت.

در زمان حکومت ایشان اداره نظام دادگستری در مدینه منوره به حضرت عمر ﷺ سپرده شده بود تا ایشان به عنوان معاون در رسیدگی به کارها با حضرت صدیق ﷺ همکاری کنند. با این وجود این منصب هنوز هیچ حیثیت مستقلی بخود نگرفته بود.[۲]

۱- عیون الأخبار، اثر/أبی محمد عبدالله بن مسلم: ۶۹/۳، ۷۰.

۲- تاریخ القضاء فی الإسلام، اثر/ الزحیلی، ص:۸۳، ۸۴.

حضرت ابوبکر ﷠ بیشتر قاضیان و استانداران و مسئولینی که پیامبر اکرم ﷺ انتخاب کرده بودند را همچنان بر مناصب خود برقرار داشت تا همچون گذشته مشغول ادای وظائف خود بوده خدماتشان را به امت ارزانی دارند.

۱۶۲- بچه خردسال زن طلاق داده شده نزد مادر می‌ماند

حضرت ابوبکر صدیق در یک پرونده بر خلاف دوست قابل اعتماد و صمیمیش؛ حضرت عمر ﷠ حکم دادند!

بیائید با هم ببینیم ایشان چطور با این پرونده برخورد کرد:

این جریان از این قرار بود که حضرت عمر فاروق زنی از اهل مدینه داشت و او را طلاق داده بود، از این همسرش پسری داشت بنام "عاصم". پس از مدتی حضرت عمر دید که آن خانم انصاری بچه‌اش را در بغل گرفته بود. بچه بزرگ شده بود و مادر او را از شیر گرفته بود و بچه اینطرف و آنطرف جست و خیز می‌زد. حضرت عمر دست بچه را گرفته خواست او را از مادرش جدا کند، البته کمی هم با شدت برخورد کرد. بچه به گریه افتاد. حضرت عمر بدان خانم گفت:" من به فرزندم نسبت به شما بیشتر حق دارم".

این درگیری به نزد حضرت ابوبکر کشانیده شد. حضرت ابوبکر به حق مادر حکم داده فرمود:" محبت و شفقت و مهر و آغوش و بستر مادر برای این پسر بچه از اینکه نزد شما باشد بیشتر اهمیت دارد تا بچه جوان شود و خودش تصمیم بگیرد نزد چه کسی می‌ماند".

البته در گزارش تاریخی دیگر جمله ابوبکر ﷠ چنین آمده:

" مادر مهربانتر، دلسوزتر، نرم دل‌تر، با محبت‌تر و نرم مزاجتر است. پس تا وقتی ازدواج دیگری نکرده به بچه حق‌دارتر است".[۱]

۱- المصنف، اثر/عبدالرزاق:۷/ ۵۴. حدیث:۱۲۶۰۰.

۱۶۳- همراز خاص

حضرت ابوبکر ﷺ در جاهای بسیاری با رسول الله ﷺ همراه بود که هیچ کسی از صحابه بزرگوار آن حضرت ﷺ حضور نداشت. مثلا: وقت هجرت، زیر سایه‌بان رهبری در غزوه بدر و هنگام دعوت قبائل عرب به اسلام، رسول الله ﷺ یار و همدم و همراز خود را همراه خود داشتند.[۱]

۱۶٤- نصیب مادر بزرگ در میراث

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ برای رسیدن به حکم درست از یاران پیامبر اکرم ﷺ درباره آنچه از آن حضرت در هر زمینه آموخته‌اند پرس و جو کرده پس از تحقیق و بررسی حکم خود را صادر می‌کرد. قبیصه بن ذؤیب آورده است: روزی مادر بزرگی برای گرفتن حق میراث از ثروت بجا مانده نوه‌اش (نوه پسری) خدمت آن حضرت ﷺ حاضر شد. حضرت ابوبکر به پیر زن فرمود:

«ما أجد لك في كتاب الله تعالى شيئًا وما علمت أن رسول الله ذكر لك شيئًا».

"در قرآن کریم در این باره چیزی ندیده‌ام، و همچنین بیاد ندارم پیامبر اکرم ﷺ برای مادر بزرگ در میراث نوه‌اش چیزی گفته باشد".

سپس ایشان مسئله را با صحابه کرام در میان گذاشته از آن‌ها جویای امر شدند، حضرت مغیره ﷺ بلند شد و عرض کرد:" من خدمت رسول الله ﷺ حاضر بودم که ایشان به مادر بزرگی یک ششم از میراث نوه‌اش (نوه پسری) داد". حضرت ابوبکر ﷺ از ایشان پرسید: «هل معك أحد؟». "آیا شخص دیگری بر آنچه شنیده‌ای گواهی می‌دهد". محمد بن مسلمه ﷺ حرف مغیره را تأیید نموده گفت که پیامبر چنین حکمی صادر کرده بود. حضرت ابوبکر ﷺ پس از مطمئن شدن از قضیه یک ششم میراث را حق مادر بزرگ اعلام کردند.[۲]

۱- منهاج السنة: ۴/ ۲۵۵، ۲۵۶.

۲- تذکرة الحفاظ، اثر/ الذهبی: ۱/ ۲.

۱٦٥- حکم عدم قصاص در دفاع از خود

عبدالله بن عبیدالله که به ابن أبی ملیکه مشهور است، از پدر بزرگش "ابوملیکه" آورده است؛ دو نفر با هم دعوا می‌کردند، یکی از آن‌ها حمله کرده و انگشت‌های دیگری را گاز گرفت، او دستش را محکم از دهان مهاجم بیرون کشید، دندان‌های جلویی آن مرد بیرون افتاد. حضرت ابوبکر در مورد این پرونده حکم دادند؛ هیچ قصاصی به مرد مهاجم تعلق نمی‌گیرد.[1]

۱٦٦- مسئولیت‌های امیران و استانداران

حضرت ابوبکر ﷺ برای استانداران، و شهر داران و امیرانی که در شهرها، روستاها و مناطق مختلف جهان اسلام تعیین کرده بوند، دایره مسئولیت‌هایی نیز مشخص نموده بودند. بیائید با هم ببینیم چه مسئولیت‌هایی بر عهده آن‌ها نهاده شده بود.

در حقیقت این افراد نماینده و نائب خلیفه در مناطق مختلف بوده وظیفه بیعت گرفتن از مردم برای خلیفه از جمله مسئولیت‌های آن‌ها بود. امیران یمن، مکه مکرمه، طائف و سایر نقاط کشور از مردم برای حضرت ابوبکر ﷺ بیعت گرفته بودند.

این امیران و نائب‌های آن‌ها مسئولیت‌های مالی نیز داشتند. آن‌ها زکات أموال ثروتمندان محدوده خود را تحویل گرفته آن‌را در بین بینوایان و فقیران و مستحقان تقسیم می‌کردند، از غیر مسلمانان جزیه گرفته به بیت المال تحویل می‌دادند. این مسئولیت آن‌ها از زمان پیامبر اکرم ﷺ برقرار بود.

عهد و پیمان‌هایی که در زمان رسول الله ﷺ بسته شده بود بار دیگر تجدید شد. بنا به درخواست مسیحیان نجران، والی آن دیار همان پیمانی که رسول الله ﷺ با اهل نجران امضاء کرده بود را تمدید کرد.

امیران در مناطق تحت حوزه استحفاضی خود تمام کوششان را در راه رشد مفاهیم و ارزش‌های اسلامی و دعوت و تبلیغ مردم به دین مبین اسلام و نشر و اشاعت امنیت و اخلاق بخرچ می‌دادند. در بیشتر مساجد حلقه‌های آموزشی برپا می‌شد و به مردم

۱- تاریخ القضاء فی الإسلام، اثر/ الزحیلی، ص:۱۳۷.

قرآن و آداب و احکام و ارزش‌های اسلام تعلیم داده می‌شد. آن‌ها با این کارشان در حقیقت از سنت رسول الله ﷺ پیروی می‌کردند. این مسئولیت از نظر رسول الله ﷺ و همچنین جانشین ایشان ابوبکر صدیق ﷺ مهم‌ترین مسئولیت‌ها شمرده می‌شد. از اینرو بود که حضرت ابوبکر به تمامی امیران و استانداران خود بر اهمیت دادن به این مسئولیت خوب اصرار می‌کرد. یکی از تاریخ نگاران درباره زیاد؛ امیر فرستاده شده از جانب حضرت ابوبکر به حضرموت، می‌نویسد: " تا صبح می‌شد زیاد برای آموزش قرآن به مرم تشریف می‌آورد. البته ایشان قبل از اینکه به عنوان امیر تعیین شود به مردم قرآن می‌آموخت".[۱]

بدینصورت این امیران با تحمل عهده آموزش و پرورش نقش بسیار بزرگی در انتشار اسلام و تعالیم والای آن در مناطق زیر سلطه خود، در شهرهایی که تازه فتح شده بود و مردمش به دایره اسلام پیوسته بودند و در بین مردم مناطقی که از روی فهم نادرست، از اسلام بازگشته مرتد شده بودند، ایفا می‌کردند.

شهروندان مناطقی که تازه به اسلام گرویده بودند و از احکام و تعالیم دین مبین آگاهی چندانی نداشتند، تشنه آموختن دین تازه خود از آموزگاران اعزامی بودند. البته در مراکزی که اسلام سالیان دراز در آنجا مستحکم بود، چون مکه مکرمه، طائف و مدینه منوره نیز معلم‌هایی برای تعلیم و تربیت مردم گماشته شده بودند. همه این مسئولیت‌ها به دوش خلیفه، یا امیر و استاندار فرستاده او، و یا افراد خاصی بود که خلیفه آن‌ها را برای تعلیم و آموزش به مناطق مختلف اعزام می‌کرد.

امیر هر منطقه یا استاندار هر ایالت موظف بود خود شخصا بر امور انتظامی منطقه نظارت مستقیم داشته باشد. اگر امیر سفر مینمود، برای خود نائبی تعیین می‌کرد تا در غیاب او امور انتظامی را زیر نظر داشته باشد.

بطور مثال رسول الله ﷺ یکی از صحابه بنام "مهاجر بن أبی أمیه" را به عنوان استاندار "کنده" اعزام داشته بود. پس از وفات آن پیامبر ﷺ، حضرت ابوبکر نیز ایشان را بر منصب خودش باقی گذاشت. مهاجر به علت بیماری نتوانست به یمن برود. او در مدینه ماند و بجای خود "زیاد بن لبید" را به یمن فرستاد که تا شفا یافتن او و

۱- تاریخ الطبری: ۳/ ۱۶۵.

رسیدنش به یمن، مسئولیت‌های او را به عهده بگیرد. حضرت ابوبکر ﷺ نیز از این قضیه آگاه بود و آن‌را تأیید نمود.[۱]

همچنین در زمان ولایت حضرت خالد بن ولید بر عراق، ایشان نیز تا بازگشتشان به حیره نائبی برای خود تعیین نموده بود.

با آموزش و تعلیم در مناطقی که تازه فتح شده بود، و همچنین در بین مردمی که مرتد شده از دین بازگشته بودند، بار دگر اسلام در دل‌ها ریشه دوانید و مردم با جان و دل بسوی ایمان راستین بازگشتند

۱۶۷- راز دان

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ این افتخار را دارد که همیشه راز دار و دوست نزیک رسول الله ﷺ و راز دان ایشان بودند. روزی که خداوند به پیامبرش اجازه هجرت داد ایشان مستقیم به خانه حضرت ابوبکر صدیق ﷺ تشریف آورده، قبل از همه او را از این خبر آگاه کرد.

۱۶۸- تعیین استانداران

حضرت ابوبکر ﷺ در انتخاب سرلشکرها و فرمانداران سپاه، و والیان و استانداران همیشه با صحابه کرام مشورت می‌کردند. حضرت عمر ﷺ و حضرت علی ﷺ در رأس مستشاران ایشان قرار داشتند. و شخصی را که می‌خواست به عنوان امیر اعزام کند در یک نشست خاص با او تفصیلا قضیه را وارسی می‌کرد. بخصوص وقتی که شخصی را می‌خواست از جایی به جای دیگر منتقل کند. همانطور که در مورد عمرو بن عاص صورت گرفت. پیامبر خدا ﷺ او را تعیین کرده بود. حضرت ابوبکر ﷺ خواستند موقعیت او را تغییر داده سرلشکر سپاه فلسطین قرار دهد، قبل از هر تصمیمی با خود او مشوره کرد، و پس از کسب رضایت او، مسئولیت جدید را به او محول ساخت. به همین صورت به حضرت مهاجر بن أبی أمیه اختیار داد تا در بین استانداری حضرموت

۱- الولایة علی البلدان، اثر/ دکتر عبدالعزیز العمری: ۱/ ۵۵.

و یمن یکی را انتخاب کند. او استانداری یمن را انتخاب کرد، و آن حضرت نیز ایشان را به عنوان استاندار یمن اعزام داشتند.

حضرت ابوبکر ﷺ بنا بر سنت رسول الله ﷺ استاندارهای برخی از مناطق را از خود آن مناطق انتخاب می‌کرد. او برای این رتبه افراد شایسته و با کفایت و پرهیزکار و صالح را انتخاب می‌نمود. همانطور که استاندارهای با کفایت طائف و برخی قبائل دیگر از بین خود آن‌ها انتخاب شده بودند.

حضرت ابوبکر وقتی کسی را والی منطقه‌ای تعیین می‌نمود برای او مرسومی به عنوان عهدنامه آن ولایت می‌نوشت. او در بیشتر موارد حوزه استحفاضی و حدود هر والی را مشخص می‌نمود که فلان و فلان شهرها تحت مدیریت شما خواهند بود و این در حالی بود که آن مناطق هنوز فتح نشده و تا کنون به مرزهای حکومت اسلامی الحاق نشده بود. در این باب می‌توان به امیران و سرداران لشکرهایی که با مرتدان جنگیدند و یا فاتحان سرزمین‌های شام و عراق اشاره نمود. در برخی موارد ایشان بعضی مناطق را به هم ملحق می‌کرد. بخصوص پس از جنگ‌ها بر علیه مرتدان و استقرار منطقه ایشان چند شهر را زیر یک مدیریت با هم جمع کرد.

مثلا ولایت "کنده" را زیر سرپرستی زیاد بن لبید استاندار حضرموت درآورد، او همزمان استاندار حضرموت بود و همچنین والی کنده.

وقتی حضرت ابوبکر ﷺ کسی را به عنوان والی تعیین می‌کرد، برایش عهدنامه‌ای ویژه ولایت آن منطقه می‌نوشت.

۱۶۹- رفتارشان با استاندارها

رابطه حضرت ابوبکر ﷺ با امیران و کارمندانش بسیار محترمانه و صمیمی بود. آن‌ها همیشه با هم در رابطه بودند. تمام کابینه حکومت او در پی ترقی و پیشرفت جامعه و رفاه و آسایش مردم و برقراری امنیت بود. والیان ایشان در بیشتر موارد به ایشان نامه می‌نوشتند و با ایشان در امور انتظامی و اداره کشور مشوره می‌کردند. او نیز مشکلات آن‌ها را بر طرف کرده، مشوره و رأی خود را درباره مسائل مطرح شده برایشان می‌نوشت. پستچیان مرتب اخبار جهاد و خبرهای لشکرهایی که با مرتدان بر سر پیکار بودند را به او می‌رساندند. البته امیر هر منطقه نیز خبرهای مهم حوزه

استحفاضی خود را مرتب به خلیفه گزارش می‌داد. استاندارهای مناطق مختلف نیز با هم در ارتباط بودند. گاهی با هم دیدار می‌کردند و گاهی هم با رد و بدل کردن پیام از طریق پست از اوضاع و احوال یکدیگر مطلع میشدند. این روابط بسیار نزدیک، پیاپی بطور ویژه بین امیران حضرموت و یمن برقرار بود. استاندارهای سرزمین شام نیز به این روابط نزدیک با همدیگر بسیار اهتمام می‌ورزیدند. در بسیاری موارد آن‌ها برای مشوره و بررسی نقشه‌های جنگی گرد هم جمع می‌شدند.

حضرت ابوبکر ﷺ در بیشتر اوقات برای امیرانشان نامه می‌فرستاد. آن‌ها را به بی‌اعتنایی به دنیا و زهد و پارسایی در آن پند و اندرز می‌داد و به آمادگی برای آخرت و تقوا و پرهیزکاری تشویق می‌نمود.

این نامه‌ها رسما از جانب خلیفه صادر شده برای امیران و سرلشکران و فرماندهان ارتش ارسال می‌شد.[۱]

۱۷۰- مشاور خصوصی و راز دان

حضرت علی ﷺ در تمام مدت خلافت حضرت ابوبکر ﷺ مشاور خاص ایشان بود و حضرت ابوبکر همه اسرار دولت را با او مطرح می‌کرد.

هیچ چیزی نزد او چون اسلام و منافع مسلمانان اهمیت نداشت و حاضر بود در راه آن از جان و مال خود بگذرد. حضرت علی ﷺ علاقه و محبت و اخلاص و ارادت خاصی نسبت به ابوبکر داشت. اشتیاق وی در خیر خواهی و فروغ اسلام و مسلمانان، دوام و استحکام خلافت اسلامی، وحدت و همبستگی مسلمانان را به بضوح می‌شد از سیمای وی خواند. تصویری روشن از این احساسات خروشان و عواطف جوشانش را در حادثه جنگ با مردتان می‌توان نظاره گر بود؛ حضرت ابوبکر در فضای مه آلود آشوب، و غرش فتنه‌گران مرتد می‌خواست خود شخصا رهبری سپاه اسلام برای جنگ با آتش افروزان مرتد را بدست گرفته و بطرف "ذی القصة" در ۳۵ کیلومتری شرق مدینه منوره حمله‌ور شود. ابوبکر که آیتی از شجاعت و دلیرمردی بود آرزو داشت جان بر کف همه خطرها را به جان و دل خریده سینه سپر کند و اسلام را از این چالش‌ها و

۱- الولایة علی البلدان، اثر/ دکتر عبدالعزیز العمری: ۱/ ۵۶، ۵۷.

بحران‌های پیاپی نجات دهد. هر چند از دیدگاه حکیمانه حضرت علی ﷺ این جرأت و شهامت حضرت ابوبکر قابل تقدیر و احترام بود، اما می‌توانست در صورت شهادت خلیفه عواقب بسیار وخیمی برای مسلمانان به بار آورد، ایشان با بصیرت افروزی خود نزد ابوبکر رفته او را از تصمیمش در رهبری سپاه منصرف نمود و توانست ایشان را از فرماندهی سپاه اسلام بازداشته به مدینه بازگرداند، تا اداره و رهبریت تمام امت نه تنها سر لشکری یک سپاه، را در آن موقعیت بسیار خطرناک بدست گیرد.

حضرت عبدالله بن عمر ﷺ که خود در صحنه بود، این حکایت را چنین تعریف می‌کند:

چون حضرت ابوبکر بر اسبش سوار شده، خواست به طرف «ذی القصه» حرکت کند، حضرت علی ﷺ به پیش آمده مهار اسب ایشان را گرفته گفت: ای خلیفه رسول‌الله! شما به کجا می‌روید؟! من همان سخنی را به شما می‌گویم که رسول الله ﷺ در جنگ احد به شما گفته بود: " شمشیرت را در نیام بگذار. به مدینه باز گرد، و با به خطر انداختن جانت ما را دچار مشکل نکن". بخدا سوگند! اگر ما از شما محروم شویم و شما شهید شوید، هرگز حکومت اسلامی بر پا نخواهد ماند.

حضرت ابوبکر ﷺ به مشوره برادر ایمانیش حضرت علی ﷺ گوش فرا داد و به مدینه منوره بازگشت.[۱]

تا حضرت ابوبکر بر مرکبش نشست، حضرت علی ﷺ به جلو آمده مهار آن‌را گرفت...

۱۷۱- سفر آخرت حضرت فاطمه الزهراء

حضرت فاطمه الزهراء ﷺ در شب چهارشنبه ۳ رمضان المبارک سال یازدهم هجری وفات کرد.

امام مالک با سند خود آورده است:" حضرت فاطمه الزهراء ﷺ در بین مغرب و عشاء وفات کرد. حضرت ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف به خانه وی

۱- البداية والنهاية: ۶/ ۳۱۴، ۳۱۵.

رفتند. وقتی جسد مبارکش برای نماز جنازه آماده شد حضرت علی ﷺ روی به خلیفه مسلمانان کرد و به ایشان گفت:" شما نماز جنازه را امامت دهید".

حضرت ابوبکر ﷺ فرمود: «و أنت شاهد یا أبا الحسن؟!». " در حضور شما من چطور نماز جنازه دهم؟!".

حضرت علی ﷺ بر خواسته خود اصرار کرد و گفت:" شما نماز جنازه را امامت دهید، بخدا سوگند! کسی غیر از شما امامت نخواهد داد".

حضرت ابوبکر ﷺ با اصرار حضرت علی ﷺ نماز جنازه دختر رسول الله ﷺ را برپا داشت. سپس در همان شب حضرت فاطمه ﷺ را دفن کردند.[۱]

البته در روایتی دیگر آمده که نماز جنازه حضرت زهراء را خود حضرت علی ﷺ امامت داد.[۲]

در یکی از گزارش‌های تاریخی بدرستی روشن شده که چون حضرت ابوبکر ﷺ نماز جنازه جگر گوشه پیامبر ﷺ؛ حضرت فاطمه الزهراء، را بجای آورد در آن چهار بار تکبیر گفت.[۳]

۱۷۲- ریشه کن کردن فتنه مرتدان..

در اینکه حضرت ابوبکر واقعا شخصیتی نابغه و بی‌مانند بود، نباید کوچکترین شک و تردیدی بدل راه داد. برنامه‌های ایشان در ریشه کن ساختن فتنه و آشوب مرتدان بسیار حکیمانه و با جرأت و شهامت بود. پس از رحلت جانگداز حضرت رسول اکرم ﷺ بیشتر قبیله‌های عرب از اسلام بازگشتند، حضرت ابوبکر چون ژنرالی کارکشته فورا سپاه اسلام را بسیج کرده در طول و عرض جزیره عربستان اکیپ‌ها و گشت‌های ویژه گسیل داشت. به فرماندارن نظامی مشهور و پهلوانان نامدار دستور داد تا در تمامی صحرای عربستان پخش شده این فتنه نو پا را در نطفه خفه کنند. لیست فرماندهان و سپاهیانی که ایشان به مناطق مختلف اعزام کردند از قرار زیر است:

۱- الریاض النضرة فی مناقب العشرة، از/ محب الطبری: ۱/ ۸۲.

۲- صحیح مسلم، حدیث:۱۷۵۹.

۳- المرتضی، از/ أبی الحسن الندوی، ص:۹۴.

سپاه شماره ۱ : خالد بن ولید را برای سرکوبی "طلیحه بن خویلد اسدی" اعزام نمود و دستور داد پس از پایان مأموریت خود بسوی "مالک بن نویره" برود.

سپاه شماره ۲ : عکرمه بن أبوجهل ﷺ را برای سرکوبی مسیلمه کذاب و بنو حنیفه به یمامه فرستاد.

سپاه شماره ۳ : مهاجر بن أبو أمیه ﷺ را برای سرکوبی اسود عنسی و قیس بن مشکوح راهی یمن نمود.

سپاه شماره ۴ : خالد بن سعید را به روستاها و حومه اطراف سرزمین شام فرستاد.

سپاه شماره ۵ : عمرو بن عاص را برای سرکوبی بنوقضاعه، و بنو ودیعه، و بنو حارث بطرف شمال اعزام کرد.

سپاه شماره ۶ : حذیفه بن محصن غلفانی را برای سرکوبی "اهل ربا" به عمان فرستاد.

سپاه شماره ۷ : عرفجه بن هرثمه را به جنوب شرق شبه جزیره عربستان برای سرکوبی "مهره" اعزام نمود.

سپاه شماره ۸ : شرحبیل بن حسنه را برای کمک عکرمه به یمامه فرستاد.

سپاه شماره ۹ : معن بن حاجز را بطرف بنو سلیم و هوازان اعزام داشت.

سپاه شماره ۱۰: سوید بن مقرن را به مناطق پایین یمن فرستاد.

سپاه شماره ۱۱: علاء بن الحضرمی را بطرف بحرین اعزام کرد.[1]

۱۷۳- ارسال لشکر اسامه

دستور حضرت ابوبکر ﷺ برای حرکت سپاه اسامه:

اولین کاری که حضرت ابوبکر ﷺ پس از بدست گرفتن خلافت انجام داد، این بود که دستور داد لشکر اسامه بسوی هدفش حرکت کند.

ایشان این سپاه را به کجا و به چه سویی و به چه منظوری فرستاد؟ جواب این پرسشها را در چند سطور پیش روی خواهید خواند. اجازه دهید قبل از آن نیم نگاهی به پشت صحنه ماجرای این جنگ بیندازیم تا حقیقت آن برای شما بدرستی روشن

۱- أبوبکر الصدیق، اثر/ محمد رشید رضا.

شود. در زمان حضرت نبی اکرم ﷺ جزیره عربستان از چندین حکومت تشکیل یافته بود؛ از جمله آن‌ها حکومت دست نشانده رومیان بود که شمال جزیره عربستان آن زمان را در اشغال خود داشت. امیران و والیان این منطقه از جانب حکومت روم تعیین می‌شدند و آن‌ها با تمام توان و قدرت خویش قوانین و فرمان‌های رومیان را مو به مو به اجرا درمی‌آوردند. پیامبر اکرم ﷺ بسوی این مناطق دعوتگران و سپاهی را اعزام داشت. همچنین نامه‌ای به پادشاه روم نوشته و حضرت دحیه کلبی ﷺ را مامور رساندن این نامه قرار داد. آن حضرت در آن نامه خود پادشاه رومیان را به اسلام دعوت کرده بود. با وجود اینکه هرقل حقانیت رسول الله ﷺ را بخوبی دریافت، بجای اینکه کمر تسلیم در مقابل دستورات پروردگار و خالق خود خم کند شروع کرد به نقشه کشیدن و توطئه چیدن برای ریشه کن کردن حکومت نوزاد اسلامی. در آن وقت حادثه‌ای روی داد که مسلمانان مجبور شدند فورا بسوی رومیان لشکرکشی کنند. حکایت از این قرار بود که رسول الله ﷺ نامه‌ای برای حاکم بصری نوشت و آن‌را بدست "حارث بن عمیر ازدی" برای وی فرستاد. شرحبیل بن عمرو غسانی که استاندار قیصر روم بود او را گرفته پس از شکنجه به قتل رساند. این حادثه دردناک رسول الله ﷺ را بسیار آزرد، ایشان برای گوشمالی دادن به این قلدر ناجوانمرد لشکری با ۳ هزار نیرو آماده کرد. این بزرگترین سپاهی بود که مسلمانان برای اولین بار تا آنروز - بجز در جنگ خندق - توانستند بسیج کنند. تاریخ از این معرکه بنام "جنگ مؤته" نام می‌برد.

فرماندهان سپاه اسلام در این جنگ نابرابرانه؛ حضرت زید بن حارثه، حضرت جعفر بن أبی طالب، و حضرت عبدالله بن رواحه، یکی پس از دیگری جام شهادت را سرکشیدند. پس از بخاک و خون افتادن این فرماندهان دلیر و با شهامت، مهار سپاه اسلام را شمشیر خدا؛ حضرت خالد بن ولید ﷺ بدست گرفته با زیرکی و درایت بی‌نظیری، سپاه اسلام را از چنگ مرگ حتمی نجات داده پیروزمندانه آن‌را به مدینه منوره بازگرداند.

در سال یازدهم هجری رسول الله ﷺ با رومیان ساکن "بلقاء" و فلسطین اعلام جنگ کرد. در این لشکر تمامی سران مهاجران و چهره‌های با نفوذ انصار از یاران بزرگوار و نامی رسول الله ﷺ شرکت داشتند. پیامبر اکرم ﷺ ریاست این سپاه را به اسامه ﷺ سپرده بود.

حافظ بن حجر ؒ آورده است:" صحابه کرام برای معرکه آرایی با رومیان از اواخر ماه صفر آمادگی خود را شروع کرده بودند. قبل از بیماری پیامبر اکرم ﷺ آمادگی‌های لازم برای گسیل لشکر ترتیب داده شده بود. در روز شنبه؛ دو روز قبل از رحلت جانسوز رسول اکرم ﷺ، سپاه اسلام کاملا آماده حرکت بود. رسول الله ﷺ حضرت اسامه ﷺ را خواسته به ایشان فرمود: «سر إلى موضع مقتل أبيك فأوطئهم الخيل فقد وليتك هذا الجيش». "برو بهمان جایی که پدرت جام شهادت را سرکشید و آن کافران ستیزه جو را در زیر سم‌های اسبانت تار و مار کن، من فرماندهی این سپاه را به تو واگذار کرده‌ام".

پس از آمادگی کامل سپاه، بیماری پیامبر خدا ﷺ شدت گرفت. لشکر نگران و پریشان از وضع خاتم انبیاء در منطقه جرف - سه میلی مدینه منوره در مسیر شام - میخکوب شد تا از وضعیت پیامبر خدا مطمئن شود. سپاه پس از وفات آن حضرت گریان و اشک ریزان در داغ محبوب به مدینه بازگشت. پس از وفات رسول اکرم ﷺ همه چیز دگرگون شده بود.

چون حضرت ابوبکر صدیق ﷺ از سوی مسلمانان به عنوان خلیفه و جانشین رسول خاتم ﷺ انتخاب شد، ایشان در روز سوم وفات پیامبر اکرم چنین فرمان صادر کرد: " همه بگوش! هیچ سربازی از سپاه اسامه امشب را در مدینه منوره نخوابد، همه خود را به جُرف رسانیده در پادگان حاضر شوند".[1]

بگو مگوی حضرت صدیق با صحابه کرام ﷺ درباره سپاه اسامه

روزی که رسول الله ﷺ تصمیم گرفته بود سپاه اسامه را بسوی رومیان گسیل دارد وضعیت دولت اسلامی بکلی فرق می‌کرد. با رحلت رسول اکرم ﷺ همه چیز کاملا تغییر یافت. حال؛ تمساح‌های فتنه و آشوب از هر سو دهان بازکرده برای بلعیدن مسلمانان لحظه شماری می‌کنند. در این موقعیت بسیار بحرانی که چالش‌های زیادی جامعه اسلامی را بشدت تهدید می‌کرد صحابه کرام ﷺ به حضرت ابوبکر صدیق ﷺ مشوره دادند تا سپاه اسامه را در مدینه نگه دارد.

۱- تاریخ الطبری: ۴/ ۴۵، ۴۷. و البداية والنهاية: ۳۰۹/۶.

ایشان خدمت رسیده عرض کرد: در حال حاضر این سپاه نمایانگر قدرت و توان واقعی مسلمانان است، همانطور که می‌بینید قبائل عربی یکی پس از دیگری از حمایت تو دست کشیده مرتد می‌شوند. پس در این وضع فوق العاده خطرناک، اصلا مناسب نیست تنها بازوی توانمند اسلام را از خود دور کنید.

در این اثنا حضرت اسامه بن زید، حضرت عمر فاروق را از جُرف نزد حضرت ابوبکر ﷺ فرستاده بود تا از ایشان برای بازگرداندن لشکر به مدینه منوره اجازه بگیرد.

فرمانده این پیام را فرستاده بود:" نامدارترین سرداران و مهم‌ترین شخصیات جامعه اسلامی در سپاه من هستند، من از این هراس دارم که مبادا در دوری آن‌ها از مدینه مشرکان به خلیفه رسول الله ﷺ، خانواده پیامبر خدا ﷺ و سایر مسلمانان ضرری برسانند".

حضرت ابوبکر ﷺ با وجود اصرار مداوم آن‌ها پیشنهادشان را نپذیرفت و بر حمله نظامی برنامه‌ریزی شده پافشاری کرده، دستور داد سپاه اسامه بطرف سرزمین‌های شام حرکت کند. هر چند وضعیت بحرانی و نگران کننده باشد و نتائج کار هر چند ترسناک به نظر آید!

از سوی دیگر پذیرفتن دستور خلیفه برای حضرت اسامه و سایر فرماندهان چندان آسان نبود، آن‌ها تمام کوشش و تلاش خود را بخرج دادند تا حضرت ابوبکر را از تصمیمش منصرف کنند. چون فشارها از هر جانب بر حضرت ابوبکر ﷺ شدت گرفت ایشان مهاجران و انصار را برای بحث و بررسی در این زمینه فرا خواند. در این جلسه طولانی و پر سر و صدا همه جوانب قضیه مورد مطالعه و بررسی دقیق قرار گرفت. حضرت عمر بن خطاب ﷺ از مخالفان شدید دور شدن سپاه اسامه از پایتخت بود. او از اینکه مبادا مشرکانی که در هر سو دندان تیز کردند تا به مدینه منوره حمله کنند و خانواده پیامبر اکرم ﷺ و خلیفه مسلمانان را به اسارت گرفته مسلمانان را قتل عام کنند، بشدت هراس داشت. سایر سرداران صحابه نیز چنین پیشنهادی داشتند و پریشانی و بیم و هراس خود را از حوادث ناگواری که احتمال وقوع آن‌ها پس از ارسال سپاه اسامه به خارج از منطقه است، ابراز داشتند.

حضرت ابوبکر ﷺ بدون اعلام هیچگونه تصمیمی پایان نشست جلسه اول را اعلام کرد.

آن حضرت ﷺ برای دوستانش فرصتی فراهم نمود تا با آزادی کامل دیدگاه‌های خود و پیشنهادهایشان را تقدیم دارند. و آن‌ها نیز در آرامش کامل و با استدلال به آنچه تصور می‌کنند پیشنهادات و دید خود را خوب و روشن بیان داشتند. خلیفه مسلمانان پس از شنیدن تمامی آراء و دیدگاه‌های افراد جلسه را برچید. پس از آن دستور دادند تا همه آن‌ها در جلسه عمومی در مسجد نبوی جمع شوند. در این اجتماع حضرت ابوبکر ﷺ صحابه کرام را مورد خطاب قرار داد.

ایشان به صراحت به تمام حاضرین فرمود: همه شما باید تصور تعطیل کردن آن برنامه‌ای که رسول الله ﷺ ترتیب داده بود را از سرهایتان بیرون کنید. ایشان با عزم راسخ اعلام کرد که من بزودی این سپاه را اعزام خواهم کرد، حتی اگر در پی آن مدینه منوره به تسخیر مرتدان درآید!

حضرت ابوبکر ﷺ در این سخنرانی تاریخی خود فرمود: «والذي نفس أبي بكر بيده! لو ظننت أن السباع تخطفني لأنفذت بعث أسامة كما أمر به رسول الله ﷺ ولو لم يبق في القرى غيري لأنفذته». "قسم به ذات آن پروردگاری که جان ابوبکر در دست اوست! اگر بدانم که درندگان مرا تکه پاره خواهند کرد باز هم سپاه اسامه را بنا به دستور رسول الله ﷺ حتما می‌فرستم و اگر در مدینه تک و تنها بمانم باز هم سپاه را بسوی هدفش می‌فرستم".[۱]

در سال ۱۱ هـ پیامبر اکرم ﷺ با رومیان فلسطین و بلقاء اعلام جنگ کردند.
من این سپاه را باید بفرستم، حتی اگر در پی آن مدینه منوره آماج تاخت و تاز مشرکان گردد

۱۷٤- سر لشکر کار کشته

در آن روزهایی که حضرت اسامه بن زید به عنوان سپه سالار سپاه اسلام تعیین شد تا بسوی سرزمین‌های فلسطین لشکر کشی کند عمرش دور و بر هیجده، تا بیست سال بود. پیامبر اکرم ﷺ این مسئولیت بزرگ را به ایشان محول کرده بود. با وجود

۱- البداية والنهاية: ۶/ ۳۰۹، و تاریخ الطبری: ۴/ ۴۵، ۴۷.

اینکه برخی اعتراض نمودند؛ اسامه نوجوان کم تجربه‌ای است، پیامبر اکرم از تصمیمی که گرفته بود بازنگشت و ایشان همچنان فرمانده سپاه ماند.

پس از وفات آن حضرت ﷺ و پس از جر و بحث‌های طولانی در مورد مأموریت سپاه اسلام، اسامه چون همه صحابه در برابر دستور حضرت ابوبکر سر تسلیم خم کرد. برای برخی از انصاریان فرماندهی نوجوانی چون اسامه به هیچ وجه قابل هضم نبود، از اینرو آن‌ها حضرت عمر ﷺ را نزد خلیفه مسلمانان فرستادند تا از ایشان بخواهد فرماندهی سپاه را به فردی سالخورده و با تجربه بسپارد. حضرت عمر خدمت خلیفه مسلمانان حاضر شده عرض کرد:" انصاریان پیشنهاد می‌کنند شخصی سالخورده و باتجربه را به عنوان فرمانده سپاه تعیین کنید".

حضرت ابوبکر ﷺ نشسته بود و حرف‌های عمر را می‌شنید، او با شنیدن این سخن به سختی برآشفته از جای برخواست و با خشم و عصبانیت داد زد: «ثكلتك أمك وعدمتك يابن الخطاب! استعمله رسول الله ﷺ وتأمرني أن أنزعه». "وای بر تو ای عمر! مادرت به داغت بنشیند! تو را چه شده؟! رسول الله ﷺ او را فرمانده سپاه قرار داده و تو از من می‌خواهی برکنارش کنم؟!".

حضرت عمر ﷺ با شنیدن این جواب سرش را پایین انداخته به اردوگاه بازگشت. صحابه کرام از او پرسیدند: "عمر! چه شد؟". حضرت عمر با عصبانیت بر آن‌ها پرخاش کرده سرشان داد زد:" مادرهایتان به داغتان بنشینند! بروید کنار! بخاطر شما خلیفه رسول الله ﷺ با من دعوا کرد و سرم داد کشید".[1]

۱۷۵- قوت قلب دادن به سپاه اسامه

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به اروداگاه سپاه اسامه آمد، تا آن‌ها را بدرقه کند. حضرت اسامه را سوار کرده با او خداحافظی مکرد. خودش پای پیاده مقداری از راه را همراه آن‌ها رفتند. حضرت عبدالرحمن بن عوف مهار شتر ایشان را در دست داشت. حضرت اسامه ﷺ گفت: ای خلیفه رسول الله ﷺ، بخدا سوگند! یا شما سوار شوید و یا من پیاده

۱- البداية و النهاية: ۶/ ۳۰۹.

می‌شوم". حضرت ابوبکر فرمود: «والله! لا تنزل، ووالله! لا أركب، وما علي أن أغبر قدمي في سبيل الله». " بخدا نه شما پیاده می‌شوید، و نه من سوار می‌شوم. چه اشکالی دارد قدمهایم در راه خدا غبارآلود شود".

سپس حضرت ابوبکر ﷺ به حضرت اسامه گفت: " اگر اشکالی نمی‌بینی که عمر را برای کمک به من در اینجا بگذاری، خواهشا او را با خود نبر". اسامه ﷺ اجازه دادند تا عمر ﷺ در مدینه منوره کنار خلیفه مسلمانان بماند.[1]

۱۷۶- سخنی با سپاه

حضرت ابوبکر ﷺ در میان سربازان سپاه اسامه سخنرانی کرده فرمود:

" ای مردم! لختی آرام گیرید تا شما را سفارش کنم. خوب در ذهنتان بسپارید! به کسی خیانت نکنید، مال غنیمت را تصاحب نکنید، عهد شکنی نکنید، به جسدهای کشتگان بی‌احترامی نکنید، درختان با ثمر را نشکنید، در غیر نیاز هیچ گوسفند و گاو و شتری را سر نبرید. بزودی در راهتان به افرادی می‌رسید که در عبادتکده‌های خود مشغول عبادتند، به آن‌ها کاری نداشته باشید. شما بسوی افرادی می‌روید که برای شما غذاهای رنگارنگ و گوناگون می‌آورند، پیش از لب زدن به هر غذایی "بسم الله " بگوئید. سربازانی را خواهید دید که موهای کاسه سرشان را تراشیده، سایر موهایشان را رها کرده‌اند. با شمشیر سرهایشان را از ته برکنید. حالا با نام و یاد خداوند به پیش روید".

سپس حضرت ابوبکر ﷺ نیز حضرت اسامه را اندکی نصیحت کرد: «اصنع ما أمرك به نبي الله ﷺ، إبدأ ببلاد قضاعة، ثم ائت آبل، ولا تقصرن في شيء من أمر رسول الله ﷺ ولا تعجلن لما خلفت عن عهده». " هر آنچه رسول الله ﷺ به تو دستور داده بود را مو به موی اجرا کن، جنگ را از سرزمین قضاعه شروع کن، سپس بطرف آبل - شهری در جنوب اردن امروزی - برو. در هیچ چیزی از آنچه پیامبر امر فرموده ذره‌ای کوتاهی مکن و حتی یک قدم هم از دستور پیامبر خدا ﷺ به عقب برنگرد".

۱- البداية والنهاية: ۶/ ۳۰۹، و تاريخ الطبری: ۴/ ۴۵، ۴۷.

سپاه اسامه ﷺ حرکت کرد. این سپاه بنا به دستور رسول الله ﷺ به قبائل قضاعه حمله ور شده، آبل را فتح کرد و فاتحانه و سربلند و پیروز با غنیمت‌هایی که بدست آورده بود به مدینه بازگشت.

این برنامه چهل روز بطول انجامید. یعنی از زمان حرکت از مدینه، تا انجام مأموریت و بازگشت دوباره به شهر چهل روز طول کشید.[۱]

۱۷۷- خبر وفات رسول الله ﷺ همزمان با حمله سپاه اسامه

فرمان ابوبکر صدیق ﷺ برای گسیل داشتن سپاه اسامه حرکتی بسیار استراتیژی و بی‌نهایت عاقلانه بود. نتائج آن فورا به چشم خورد. خبر وفات رسول الله ﷺ و حمله لشکر اسامه به سرزمین‌های رومیان با هم به اطلاع امپراطور رومیان رسید، دهان او و فرماندهانش از تعجب وامانده گفتند:

"مسلمانان را چه شده؟ تازه پیامبرشان وفات کرده، آن‌ها - چنان قدرتمند و آماده‌اند - که به سرزمین‌های ما یورش برده‌اند".

در اینجا قبائل ستیزه‌جوی عرب نیز از حرکت وامانده با خود می‌گفتند:

" اگر نزد مسلمانان نیروهای دفاعی کافی نمی‌بود آن‌ها این سپاه بزرگ خود را - به سرزمین‌های دور از مدینه - نمی‌فرستادند".

دشمنان از ترس قدرت دفاعی مدینه از بسیاری نقشه‌های توطئه آمیز خود صرف نظر کردند.[۲]

۱۷۸- نقش جوانان در دعوت و تبلیغ

حضرت ابوبکر ﷺ بر فرمانروی حضرت اسامه ﷺ بر سپاه اسلام اصرار می‌ورزید، چرا که رسول الله ﷺ او را فرمانده لشکر قرار داده بود. ابوبکر ﷺ نه تنها بر فرماندهی او اصرار داشت بلکه به همگان نشان داد که او را به عنوان سپه سالار لشکر اسلام

۱- تاریخ الطبری: ۴/ ۴۵، ۴۷، و السیرة النبویة الصحیحة، اثر/ دکتر العمری: ۲/ ۴۶۷، ۴۷۰، والبدایة والنهایة: ۶/ ۳۰۹.

۲- تاریخ الإسلام، اثر/ الذهبی: ۳/ ۲۰.

قبول دارد. او این سخن را در دو مورد زیر به خوبی نمایان کرد: حضرت ابوبکر ﷺ پای پیاده در کنار مرکب حضرت اسامه می‌دوید. در حالیکه اسامه نوجوانی هیجده تا بیست ساله بیشتر نبود و ابوبکر پیرمردی شست ساله بود. او با وجود عظمت و هیبت و بزرگی خود در کنار اسب اسامه پای پیاده دوان دوان حرکت می‌کرد و به اسامه اجازه پیاده شدن از سواریش را نمی‌داد. اسامه از ایشان میخواست تا یا خود سوار شود و یا اجازه دهد او پیاده شود. ولی ابوبکر حاضر نبود هیچکدام را بپذیرد.

حضرت ابوبکر ﷺ با این تصور عملی و گویای خود در برابر سپاهیان ارتش به آن‌ها فهماند که آن‌ها نیز از ته دل اسامه را به عنوان فرمانده سپاه قبول داشته باشند. ایشان با این عمل خود از دل‌های آن‌ها آثار منفی وسوسه نوجوان بودن و بی‌تجربه‌ای اسامه را پاک گردانید، گویا ایشان با پیاده دودیدنشان در کنار اسب اسامه برای سپاهیان این حقیقت را روشن کرد که؛ ای مردم! خودتان با چشمان باز بنگرید که من؛ ابوبکر صدیقم، خلیفه و جانشین رسول پاکم، امیر مؤمنانم؛ اما با وجود تمام این رتبه‌ها و امتیازها و مقام و منزلت‌های خدادادی پای پیاده در خاک‌های صحرای داغ کنار اسب اسامه بدین خاطر می‌دوم که این عزیز گرامی را سرور و آقایم، رهبر و رهنمایم؛ حضرت محمد مصطفی ﷺ، فرمانده و سپه سالار شما قرار داده است.[1]

۱۷۹- بگریید

باری حضرت ابوبکر صدیق ﷺ فرمود: «إبكوا فإن لم تبكوا فتباكوا». "گریه کنید، اگر گریه نمی‌آیدتتان، خود را به حال گریستن در آورید".[2]

۱۸۰- راهنمائی‌های طلایی

بیائید نصیحت‌های طلایی حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به حضرت اسامه بن زید و سپاه ایشان که بسوی دیار رومیان در حرکت بود را بار دیگر با هم مرور کنیم:

۱- قصه بعث جیش اسامة، اثر/ دکتر فضل الهی، ص:۵۲.

۲- الزهد، اثر/ امام احمد، ص:۱۰۸.

- سپاه اسلام امانتدار است و هرگز خیانت نمی‌کند، به عهد و پیمانش پایبند است، نه مال مردم می‌خورد و نه چپاول می‌کند.
- سپاه اسلام به لاشه‌های مردها بی‌احترامی نمی‌کند. حتی در کشتار دشمنان ستیزه‌جو نیز کمال اخلاق را مراعات می‌کند. در بخشش و گذشت کردن نمونه است. به کودکان و بچه‌ها رحم می‌کند، به پیران و سالخوردگان احترام می‌گذارد، از زن‌ها پاسبانی می‌کند.
- مصادر درآمد سرزمین‌های فتح شده را ویران نمی‌کند، از نخل‌ها و درختان با ثمر حفاظت می‌کند، مزرعه‌ها و باغ‌ها را خراب نمی‌کند.

آری! بنگر سپاه اسلام را که چگونه به انسانیت قدر و منزلت و احترام می‌گذارد: هرگز خیانت نمی‌کند، مال غنیمت را چپاول نمی‌کند، لاش‌های کشتگان را پاره نمی‌کند. بر کودکان و زن‌ها و پیران رحم و شفقت می‌ورزد. منابع درآمد، زراعت و کشت و کار و درختان میوه دار را ضایع نمی‌کند. حیوانات را از بین نمی‌برد و تنها بر حسب نیاز خورد و خوراک ذبح می‌کند.

بنگرید این چه صحنه ایمان افروز و پر فروغی است..

لختی دست بر جگر خود نهاده بفرمایید بگویید: آیا سپاهیان و قراولان مسلح کشورهای به اصطلاح روشنفکر و پیشرفته و با فرهنگ و تمدن امروزی می‌توانند چنین تصویری حتی از یکی از ساده‌ترین و معمولی‌ترین این دستورات والا و مقدس تمدن اسلامی به نمایش گذارند..

نه، هرگز؛ صد البته که نه، قراولان و لشکریان مسلح به آهن و آتش روزگار نوین از مستی غرور عربده سرکشیده شهر و روستاها را در یک دم طعمه آتش خشم خود می‌سازند.

در یک لحظه شهرها و روستاها دود می‌شوند و به هوا می‌روند. در یک چشم بهم زدن سرهای زن‌ها، بچه‌ها و پیران بی‌گناه بی‌شماری با تبر مرگ از گردن‌هایشان جدا می‌شود. آیا امروزه کسی به چیزی از راهنمایی‌های درست نظام اسلام کوچکترین توجهی می‌کند. آن‌ها مناطق جنگ زده را بکلی تباه و بر باد کرده اثری از زندگی در آن‌ها بجای نمی‌گذارند. و با دل‌هایی چون سنگ از آنجا می‌روند.

- سپاه اسلام برای دیانت‌های پیشین و اعتقادات و باورهای مردم احترام قائل است. به رهبان‌ها و کشیش‌هایی که در عبادتکده‌های خود مشغول عبادتند هیچ گزندی نمی‌رساند. این دلیلی است بس بزرگ و برهانی روشن از رحم و شفقت و انسان دوستی اسلام و تصویری است آشکار از دعوت اسلام و نظام عدل و داد آن. البته افراد فاسد و آشوبگر و قلدری که شمشیر بدست گرفته بر مسلمانان می‌تازند را سر می‌زند، تا عبرتی باشند برای سایر سرکشان ستیزه‌جو.
- این راهنمائی‌های طلایی تنها جوهری نبود که در آغاز خلافت حضرت صدیق اکبر ﷺ بر سر دفتر حکومت نگاشته شود. بلکه این‌ها از جمله آرمان‌های پر افتخار مسلمانان بود که در زمان آن حضرت و پس از ایشان همیشه مو به موی به اجرا درآمد.[۱]

۱۸۱- پیروزی‌های افتخار آفرین سپاه اسامه

سپاه اسامه ﷺ بیاری خداوند متعال توانست دلیرمردی و شجاعت کم نظیری به نمایش گذاشته، پرچم توحید و یکتاپرستی را در اطراف مرزهای رومیان به اهتزاز درآورده، ترس و وحشت در دل‌های رومیان کاشته با بدست آوردن غنیمت‌هایی به مدینه منوره باز گردد.

هرقل امپراطور رومیان فرماندهان خود را جمع کرده به آن‌ها گفت:" من شما را پیش از این از چنین حوادثی بیم داده بودم ولی شما به حرفم گوش نکردید. حالا نتیجه‌اش هم جلوی چشمان شماست. عرب‌ها پس از یک ماه سفری طولانی در صحرای خشک بر ریگ‌های آتشین گام زده، بر شما حمله کردند و بدون هیچ خسارت‌هایی در سپاهشان پیروزمندانه به سرزمین خود بازگشتند!".

"يناف" برادر هرقل به او گفت: برای پاسداری مرزها شما یک لشکر ویژه را به "بلقاء" بفرستید. او نیز سپاهی که زیر نظر یکی از فرماندهان نامدارش بود را برای حفاظت دائم از مرزها در آنجا مستقر کرد. در زمان خلافت حضرت ابوبکر ﷺ و پس از

۱- تاريخ الدعوة إلى الإسلام، اثر/ دكتر يسرى محمد هانى، ص:۲۶۹، و قصة بعث جيش أسامة، اثر/ دكتر فضل إلهى، ص: ۸۱.

ایشان در زمان حضرت عمر ﷺ سپاه اسلام همچنان به طرف سرزمین‌های شام پیشرفتهایی داشت.

رومیان حیرتزده می‌گفتند:" مسلمانان را چه شده؟ پیامبرشان تازه وفات کرده و آن‌ها برای حمله به سرزمین‌های ما آمده‌اند؟".

از ابتدای خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ نام دولت اسلام در قبائل عربی سرزمین‌های شام لرزه به اندامشان می‌انداخت. آن‌ها همیشه از ترس حمله مسلمانان بیم داشتند، و چون سپاه اسامه پیروزمندانه و سربلند از دیار شام باز می‌گشت، حضرت ابوبکر ﷺ همراه بزرگان مهاجران و انصار به استقبال آن‌ها رفت. مردم در مدینه جشن گرفته با شادی و خوشحالی از آن‌ها استقبال کردند. حضرت اسامه ﷺ تا به مدینه رسید یکراست به مسجد نبوی رفته سر سجده به درگاه خداوند نهاد تا شکر خدایش را بر این موفقیت بزرگ بجای آورد.

این جنگ بر روند زندگی و وضع سیاسی مسلمانان و بر عرب‌هایی که صبح و شام بر علیه مسلمانان توطئه چینی می‌کردند و برای حمله به مدینه نقشه می‌کشیدند. و همچنین بر زندگی آن رومیانی که در مرزهای سرزمین‌های عربی پخش شده بودند اثر بسیار بزرگی داشت.

این سپاه با بیم و شهرتی که در منطقه پخش نمود آن کارنامه‌ای را به نمایش گذاشت که نمی‌توانست با صد برابر نیرو و مهمات و تعداد جنگجویانش بدست آورد.

پژواک ترسناک این سپاه دلیر، زنجیر بیم و ترس بر پاهای مرتدان ستیزه‌جو زد و آن‌ها را از پیش‌قدمی بسوی مدینه بازداشت. همبستگی و وحدت قراولان دشمن را بر هم زده آن‌ها را متفرق ساخت. آن‌هایی که برای حمله به مسلمانان نقشه کشی می‌کردند اسلحه بر زمین گذاشته درخواست امضای عهدنامه‌های صلح می‌کردند.

چنین شد که قبل از اینکه شمشیرها از نیام کشیده شوند، هیبت مسلمانان لرزه بر اندام جنگویان ستیزه‌گر کفر انداخت و غرش آن‌ها را فرو نشاند.[۱]

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، اثر/ دکتر یسری محمد هانی، ص: ۲۷۰، و عبقریة الصدیق، اثر/ العقاد، ص: ۱۰۹، و الطبقات الکبری، اثر/ ابن سعد: ۲/ ۱۹۲.

۱۸۲- عزم نبرد با منکران زکات

برخی از قبائل تازه مسلمان عرب پس از وفات رسول الله ﷺ از پرداخت زکات سرباز زدند. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ درباره آن‌ها فرمود: " بخدا سوگند! اگر از دادن طنابی که با آن شترهایشان را می‌بستند و آن‌را در زمان رسول الله ﷺ پرداخت می‌کردند، سرباز زنند، من برای گرفتن آن با آن‌ها می‌جنگم". [1]

۱۸۳- نگین

حضرت ابوبکر ﷺ نمازش را در نهایت خشوع و فروتنی بجای می‌آورد. ایشان همیشه در ادای عبادت‌هایشان به بهترین صورت، شوق و علاقه ویژه‌ای از خود نشان می‌داد. در هنگام نماز چنان غرق راز و نیاز با خدایش می‌شد که از آنچه دور و برش می‌گذشت بکلی بی‌خبر می‌ماند. [2]

اهل مکه می‌گفتند: ابن جریج نماز را از امام عطاء بن أبی رباح آموخته است. و امام عطاء نمازش را از حضرت عبدالله بن زبیر یاد گرفته است. حضرت عبدالله بن زبیر نماز را از چه کسی آموخته؟

ایشان نمازشان را از پدر بزرگ محترمشان حضرت ابوبکر صدیق ﷺ فرا گرفته بود.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ نحوه درست نماز را از چه کسی گرفته بود؟

ایشان نماز را از آقا و مولایشان؛ سرور فرزندان آدم، محمد مصطفی ﷺ - جانم فدایش - آموخته بود. [3]

از حضرت أنس روایت شده که می‌فرمود: حضرت ابوبکر ﷺ در دو رکعت امامت نماز فجر تمام سوره بقره را تلاوت فرمود. چون از نماز فارغ شد حضرت عمر ﷺ خدمت ایشان عرض کرد: ای خلیفه رسول الله! شما چنان نماز طولانی بر ما خواندید

۱- صحیح مسلم، حدیث: ۲۰.

۲- فضائل الصحابة، اثر/ امام احمد: ۱/ ۲۵۴.

۳- فضائل الصحابة، اثر/ امام احمد: ۱/ ۲۵۴.

که ما به این فکر فرو رفتیم که امروز خورشید طلوع خواهد کرد. ایشان فرمود: «لو طلعت لم تجدنا غافلين». "اگر خورشید طلوع می‌کرد ما را در غفلت نمی‌یافت".[1]

یکی از بچه‌های خردسال حضرت عمر وفات کرد، حضرت ابوبکر ﷺ به او دلداری داده فرمود: «عوضك الله منه ما عوضه منك». "خداوند در عوض او به تو اجر و پاداش بهتری دهد، همانطور که شما را برای او سراپا شفقت و مهربانی قرار داده بود".[2]

۱۸٤- همت والای حضرت ابوبکر ﷺ

حضرت ابوبکر ﷺ از قدرت فوق العاده بزرگی در تصمیم‌گیری بر خوردار بود. خلیفه‌ای با عزمی والا و همتی کوه شکن.

در لابلای این کتاب حکایت‌های پراکنده‌ای از همت بلند او آمده است. در اینجا به چکیده‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- طوفان هولناک فتنه و آشوب از دین برگشتگان و انکار کنندگان زکات در یک آن به پا خواست: بی‌درنگ حضرت ابوبکر صدیق ﷺ سینه سپر کرده بروی آشوبگران شمشیر کشیده اعلام جنگ نمود. بیشتر صحابه بر این تصمیم قاطع او اعتراض کردند، حتی حضرت عمر ﷺ از جمله مخالفان این امر بود. حضرت ابوبکر که با دیدی شگرف و درایتی عمیق به حوادث روز می‌نگریست سر سوزنی از تصمیم خود بازنگشت و با سخنانی روشن و آشکار اعلام کرد که من با کسانیکه بین نماز و زکات فرقی قائل شوند تا آخرین نفس خواهم جنگید، حتی اگر هم مرا ترک کنید و مجبور شوم یک تنه به جنگ آشوبگران بروم هیچ باکی ندارم. تا من زنده‌ام اجازه نخواهم داد سر سوزنی از دین کاسته شود!
- مثنی به حارثه شیبانی در مرزهای عراق بر سر پیکاری نابرابرانه با امپراطور فارس بود، نامه‌ای از او به دربار خلافت رسید که کمک و یاری می‌طلبید.

۱- الرياض النضرة في مناقب العشرة، اثر/ محب ا لطبری، ص:۲۲۴.

۲- عیون الأخبار، اثر/ ابی محمد عبدالله بن مسلم: ۳/ ۶۲.

حضرت ابوبکر فورا ندای او را لبیک گفته سپاه ویژه‌ای تشکیل داده آن‌را به رهبری خالد بن ولید بدانجا اعزام کرد.

- نیاز شد لشکری بسوی مرزهای شام گسیل دارد، سپاهیان اسلام را از گوشه و کنار مملکت جمع کرده بدانجا فرستاد.

چون بین حضرت ابوعبیده بن الجراح و بین فرماندهان سایر سپاهیانی که در شام مستقر بودند در حمله به دشمن بگومگو و اختلافی رخ داد، و از آغاز جنگ ترس و واهمه پیدا شده گامی به پیش و دیگری به پشت می‌گذاشتند، ایشان حضرت خالد بن ولید ﷺ را بدانجا اعزام داشته دستور حمله دادند.[۱]

۱۸۵- اهمیت سرکوب کردن منکران زکات

حضرت عمر فاروق ﷺ و تعداد زیادی دیگر از صحابه کرام به حضرت ابوبکر ﷺ چنین مشوره دادند آن‌هایی که از پرداخت زکات سرباز زده‌اند را به حال خود بگذارد و با آن‌ها درگیر نشود، چرا که آن‌ها کلمه شهادت را اقرار کرده به وحدانیت پروردگار ایمان دارند، نماز برپا می‌دارند و سایر احکام دین را قبول دارند. حضرت ابوبکر با رد قاطعانه پیشنهاد آن‌ها، برویشان پرخاش کرده داد زد: من با هر کسی که بین نماز و زکات کوچکترین فرقی قائل شود حتما خواهم جنگید!

حضرت ابوبکر بر این اعتقاد بود که نماز و زکات دو فریضه الهی می‌باشند، و نمی‌بایستی هیچ یک از آن‌ها را ترک کرد.

سبب دیگر این بود که تعداد زیادی از قبائل عربی چندی پیش بت‌پرستی را ترک کرده اسلام آورده بودند، و در این میان مدعیان دروغین پیامبری امثال؛ طلیحه و مسیلمه و غیره نیز چون قارچ سربرآورده بودند. حضرت ابوبکر ﷺ از این بیم داشت که اگر با کسانی که از پرداخت زکات سرباز زده‌اند مدارا شود، مدعیان دروغین پیامبری می‌توانند از این موقف او سوء استفاده کرده بدین بهانه که دین محمد ﷺ قابل داد و ستد است - پس نمی‌تواند بهیچ وجه دینی آسمانی باشد - تازه مسلمانان را گول زده از دین بازگردانند. لقمه به دهن آن‌ها می‌افتاد که اگر واقعا این دین درست

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۴۰، ۴۱.

می‌بود چطور کسانیکه زکات نمی‌دهند را در دایره اسلام برشمرده‌اند، حال آنکه زکات هم فرض است چون نماز. و فرض را نمی‌توان در هیچ شرایطی ترک کرد!

بدون شک این تبلغیات سوء می‌توانست در تازه مسلمانان غوغایی به پا کند و آن‌ها را از بدنه دین برباید. علاوه بر این چنین حرکتی می‌توانست اثرهای منفی بر مسلمان‌های پیشین نیز داشته باشد، و همت آن‌ها را در ادای ارکان اسلام متزلزل گرداند، و در ذهن آن‌ها چنین تصوری ایجاد شود که اگر جائز است رکنی از اسلام یا فریضه‌ای از دین ترک شود، می‌توان چنین نتیجه گرفت که هر رکن و فریضه‌ای دیگر قابل ترک است. و بدین بهانه آرام آرام تار و پود قلعه با شکوه اسلام از هم گسیخته واژگون می‌شود![1]

۱۸۶- اورژانس

اگر حضرت ابوبکر ﷺ به پیشنهاد مردم مدینه گوش فرا می‌داد و به رأی آن‌ها عمل کرده با مرتدین از دین بازگشته نمی‌جنگید، فتنه و آشوب مرتدان هرگز پایان نمی‌یافت هیچ، بلکه آتش آن روز بروز گسترش می‌یافت و دامن اسلام را در برمی‌گرفت و بر پایی دولت اسلام در سایه آن ناممکن می‌شد. البته این نیز واقعیتی است انکار ناپذیر که اگر سپاه حضرت ابوبکر ﷺ در این جنگ‌ها به هر دلیلی شکست می‌خورد وضع بسیار بحرانی و بی‌نهایت خطرناک می‌شد. و خسارت‌های بسیار بزرگی برای اسلام و مسلمانان به بار می‌آورد.

اگر نقشه دقیق وضعیت آن روز را جلوی روی خود نهاده، با دقت قضایای مطرح شده را پشت و روی کنیم با اعتماد تمام بدین نتیجه می‌رسیم که تصمیم حضرت ابوبکر در جنگ با ستیزه‌جویان مرتد کاملا درست و به جای بود، و وضعیت آن روز چنین ایجاب می‌کرد که می‌بایستی با مرتدان و انکار کنندگان پرداخت زکات به سختی برخورد شود و با آن‌ها اعلام جنگ گردد.

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۱۹۲، ۱۹۳.

تصمیم حضرت ابوبکر ﷺ جهت تاریخ را بکلی تغییر داد، و آن فرهنگ و تمدنی که اسلام به بشریت می‌آموخت همچنان بر جای خود ثابت ماند و کشتی سعادت پیروزمندانه بر ساحل آرامش لنگر نهاد.

فرهنگ و تمدن جدید خمیازه‌ای کشیده از یک پهلو به پهلوی دیگر جست خورد، و کره زمین شاهد میلاد تمدن و جهان بینی نوینی شد.

جای دارد این واقعیت را نیز پیش‌روی خود بگذاریم که اگر سپاه اسلام عقب نشینی می‌کرد و در مقابل مرتدان شکست را قبول می‌نمود، هرگز مسلمانان جرأت درگیر شدن با امپراطور روم و سلطنت فارس را پیدا نمی‌کردند، و نه این شهامت را می‌یافتند که بسوی عراق و شام گامی بجلو بگذارند، نه فرهنگ و تمدن انسان ستیز قیصر و خسرو پایان می‌یافت و نه تمدن رهایی بخش و سعادت آفرین اسلام در جهان تجلی می‌نمود.

اگر حضرت ابوبکر ﷺ در جنگ با مرتدان شکست می‌خورد، شاید هرگز حکومت اسلامی نمی‌توانست حتی در شهر مدینه بر پا شود، و حضرت عمر فاروق هم نمی‌توانست بنای شامخ و پربار نظام اسلامی را بر پایه‌های استوار و مستحکم آن طرح ریزی کند.[۱]

۱۸۷- مدیریت نمونه

اگر از طرفی حضرت ابوبکر ﷺ به مرزهای عراق و سرزمین‌های شام لشکر گسیل می‌داشت، از طرف دیگر در سایر کارهای اداری چون؛ تقسیم غنیمت، ترتیب بیت‌المال، تعیین کارمندان دولت، رسیدگی به کارهای حکومت، سخت مشغول بود. حجم زیاد کارهای دولت او را بشدت مشغول داشته بود.

به هر حال حکومت جدیدی در حال شکل گیری بود، هر چیز هم در قالب جدید خود می‌بایستی شکل میگرفت. کسانیکه با آن‌ها طرح جنگ ریخته شده بود بکلی بیگانه بودند؛ نه با فرهنگ آن‌ها کوچکترین آشنائی وجود داشت و نه از تمدن آن‌ها شناخت درستی در دست بود؛ حتی زبان آن‌ها را می‌فهمیدند. همه چیز بکلی جدید

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۲۸، ۲۹.

بود و با روند زندگی و فرهنگ عرب‌ها بکلی متفاوت و حتی در بسیاری موارد بر عکس آن‌ها بود. برنامه‌ریزی برای اداره مملکت و وضع قوانین و هر کاری را در مسیر خودش سوق دادن در چنین فضایی پیچیده تنها می‌توانست از عهده انسانی زیرک و تیزهوش و فهمیده و کار آمدی چون ابوبکر صدیق ﷺ برآید. ایشان توانستند در مدت زمان بسیار اندک و ناچیز به همه این امور سامان بخشد و به بهترین صورت از عهده آن‌ها براید، که این از توان هر فرد دیگری _هر چند هم که توانا میبود_ خارج بود و لو اینکه فرصت بیشتری هم نسبت به ابوبکر پیدا می‌کرد.

شاید تاریخ نگاران بدلیل اینکه ایشان بیست و سه سال تمام شانه به شانه در کنار رسول اکرم ﷺ بوده، از موفقیت‌های بزرگ ایشان و اداره نمونه و بی‌مانندش در طرح ریزی دولت جدید در حیرت نمانده و روی آن ترکیز نداشته‌اند. وی دست پرورده خاص پیامبر ﷺ بود. صمیمیت و رابطه او با رسول الله ﷺ را این جمله شیوای آن حضرت ﷺ می‌تواند به تصویر کشد. ایشان می‌فرمایند: " اگر من کسی از بندگان خدا را خلیل و دوست خود انتخاب می‌کردم او ابوبکر می‌بود".

تاریخ نگاران از جملاتی چون این که پیامبر اکرم ﷺ در وصف یار و دوست صمیمی‌اش حضرت ابوبکر بیان داشته چنین برداشت کرده اند که همراهی و دوستی بسیار نزدیک ایشان با پیامبر خدا ﷺ در طول عمر نبوت، به مراتب از کارنامه ویژه و موفقیت‌های بی‌مانند زمان خلافت او با ارزشتر و با اهمیت‌تر است.

از اینروست که آن‌ها تفصیلات دور و نقش ارزشمند ایشان پیش از خلافت را بیشتر روشن نموده، نیازی به برازنده کردن کارنامه درخشان ایشان در زمان خلافت احساس نکرده‌اند.

هیچ شک و تردیدی در این نیست که بیست و سه سال همراهی ایشان با رسول الله ﷺ حکایتی است سرشار از رشادت‌ها و دلیری‌ها و جوانمردی‌ها و محبت و دوستی و وفا و صداقت و از اهمیت و برکات و فضائل شایانی برخوردار است. ولی نباید فراموش کرد تاج زرین خلافت بر سر ایشان پژواکی است از همان رفاقت و دوستی، و آن دو سال و چند ماه در حقیقت چکیده‌ای از آن رفاقت بیست و سه ساله است که طی آن نتائج پر بار شاگردی مکتب رسول اکرم ﷺ جلوی دیدگان جهانیان به نمایش درآمد و

در پرتو آن چهره تاریخ تغییر یافت و مسلمانان بر راه جاویدان پیشرفت و تمدن سازی گام نهادند.[۱]

اگر من فردی از بندگان خدا را خلیل خود می‌گرفتم او کسی نبود مگر ابوبکر

۱۸۸- اولین شورش پس از خلافت

در آغاز خلافت حضرت ابوبکر رضي الله عنه بود که برخی قبائل عرب از پرداخت زکات سرباز زدند. آن حضرت با عزمی راسخ و همتی به بلندای کوه بر علیه آن‌ها اعلام جهاد کرد. برخی از صحابه کرام که حضرت عمر رضي الله عنه نیز از جمله آن‌ها بود به حضرت ابوبکر رضي الله عنه پیشنهاد دادند که در آن وضعیت بحرانی بر علیه آن‌ها اعلام جنگ نکند و سعی کند بصورتی دل‌هایشان را بدست آورده با آن‌ها کنار آید تا شاید ایمان در قلب‌هایشان مستحکم شده، خود بخود شروع کنند به پرداخت زکات!

آن حضرت این پیشنهاد را بشدت رد کرد.

از حضرت ابوهریرة آمده است که چون رسول الله صلى الله عليه وسلم رحلت نمود و حضرت ابوبکر به مقام خلافت انتخاب شد برخی از قبائل عرب مرتد شده از دین بازگشتند. حضرت عمر رضي الله عنه به حضرت ابوبکر رضي الله عنه گفت: شما چگونه با این‌ها می‌جنگید در حالیکه رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرموده:

" به من دستور داده شده با مردم بجنگم تا گواهی دهند هیچ پروردگاری نیست مگر خدای یکتا. هر کس «لا إله إلا الله» گفت جان و مالش را از من در امان داشته. مگر اینکه جنایتی در حق اسلام روا داشته حمایت جان و مالش را از بین ببرد؛ و حساب چنین شخصی با خداست".

حضرت ابوبکر رضي الله عنه در جوابش فرمود: " بخدا سوگند! من با هر کس بین نماز و زکات فرقی بگذارد خواهم جنگید. همانطور که نماز حق جسم است، زکات حق مال است. سوگند بخدا! اگر آن‌ها از دادن بزغاله‌ای که در زمان رسول خدا صلى الله عليه وسلم پرداخت می‌کردند، سرباز زنند من برای گرفتن آن با آن‌ها خواهم جنگید".

۱- بنگرید به: الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۴۰، ۴۱.

و در گزارش تاریخی دیگر این جمله بدینصورت آمده است: «والله! لو منعوني عقالا كانوا يؤدونه إلى رسول الله ﷺ لقاتلتهم على منعه». "بخدا قسم! اگر از دادن طنابی که بدان پاهای شتر را می‌بندند به من سرباز زنند - در حالیکه آن‌را به پیامبر خدا ﷺ تحویل می‌دادند – برای آن با آن‌ها می‌جنگم".

حضرت عمر ﷺ می‌فرمود:" بخدا سوگند! ایمان ابوبکر صدیق ﷺ در جهاد بر علیه مرتدان از ایمان تمام امت درست‌تر و محکم‌تر و استوارتر بود".[۱]

۱۸۹- آیا از دین کاسته می‌شود؟

وقتی که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ با کسانیکه از پرداخت زکات سرباز زده بودند بشدت برخورد کرد، حضرت عمر خدمت ایشان آمده عرض کرد: ای خلیفه رسول الله! دل‌های مردم را بدست آور و با آن‌ها به نرمی برخورد کن.

ایشان بر حضرت عمر عصبانی شده فرمود: «أ جبار في الجاهلية خوار في الإسلام؟ قد انقطع الوحي وتم الدين، أ ينقص وأنا حي؟».

"پیش از اسلام سنگ دل و جسور بودی - چه شده تو را که حالا - پس از اسلام بزدل و ترسو گشته‌ای؟ وحی از آسمان قطع شده، و دین کامل گشته، تا من زنده‌ام هرگز اجازه نمی‌دهم تار مویی از دین کاسته شود!".

سرور تابعیان - شاگردان یاران پیامبر اکرم ﷺ -؛ سعید بن مسیب ﷺ می‌فرمود:" حضرت ابوبکر از تمامی صحابه با درایت‌تر و اندیشمندتر بود".[۲]

۱۹۰- بزرگی علم و دانش

پیامبر اکرم ﷺ در اولین حج اسلام، حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را به عنوان امیر حج تعیین نموده از مدینه منوره بسوی مکه مکرمه روانه ساخت. علم مناسک و ارکان حج

۱- البداية والنهاية: ۶/ ۳۱۵، و صحيح البخاری، حديث: ۶۹۲۴، و صحيح مسلم: ۲۰، و دلائل النبوة، اثر/ البيهقی: ۲/ ۴۷۷.

۲- البدء والتاريخ، اثر/ المقدسی: ۵/ ۱۵۳.

در بین عبادات بسیار ظریف است. اگر ایشان از علم و دانش شایسته‌ای برخوردار نمی‌بود، هرگز رسول الله ﷺ ایشان را امیر حج قرار نمی‌داد. همچنین آنحضرت ﷺ در امامت نماز نیز ابوبکر صدیق را نائب خود قرار داده بود. کتابی که پیامبر اکرم ﷺ درباره صدقه دستور به نگاشتن آن داده بودند را حضرت انس ﷺ از حضرت ابوبکر صدیق ﷺ روایت کرده که در مورد صدقه دقیق‌ترین و قابل اعتمادترین سندی است که در دست داریم. تاریخ هیچ مسأله شرعی و دینی‌ای را بیاد ندارد که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در آن اشتباه کرده باشد، در حالیکه از تعدادی از صحابه کرام؛ شاگردان و یاران رسول الله ﷺ آمده که آن‌ها در مواردی مرتکب اشتباه شده‌اند.[۱]

۱۹۱- برنامه صدیق اکبر ﷺ برای حمایت از مدینه منوره

نمایندگان برخی از قبائل عرب که از دادن زکات سر باز زده بودند، برای مذاکرت خدمت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ رسیدند. آن‌ها سعی کردند خلیفه را قانع سازند تا از گرفتن زکات از آن‌ها دست بردارد، ولی آن حضرت ﷺ حاضر نبود از حرف خودش که همان حرف دین بود سر سوزنی عقب نشینی کند. آن‌ها با دیدن اصرار خلیفه و پافشاری او بر اجرای مو به موی احکام اسلامی در حالیکه به دو نتیجه دست یافته بودند از مدینه منوره خارج شدند:

۱- در مورد عدم پرداخت زکات هیچ امیدی برای هیچگونه مذاکرات وجود ندارد. قانون اسلامی در این زمینه کاملا واضح و روشن و غیر قابل مناقشه است و هیچ امیدی در تغییر یافتن رأی خلیفه مسلمانان وجود ندارد، بخصوص که مسلمان‌ها پس از درک جوانب روشن موضوع با دل و جان در کنار او قرار گرفته‌اند.

۲- تعداد مسلمانان در مدینه منوره بسیار کم است و یورش به مدینه فرصتی است بی‌نهایت طلایی برای حمله به مسلمانان و ریشه کن ساختن اسلام و حکومت اسلامی برای همیشه.[۲]

۱- أبوبکر الصدیق أفضل الصحابة، ص:۶۰.

۲- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، اثر/ دکتر یسری محمد هانی، ص:۲۸۰، و تاریخ الطبری: ۴/ ۶۴.

حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه خیانت را در چشم‌های آن‌ها دید. ایشان با دیدن پستی و بی‌مروتی آن‌ها، به یارانش گفت:

"فتنه و آشوب از دین گریزی همه منطقه را فرا گرفته است. نمایندگان آن‌ها از کم بودن شما سر درآورده‌اند. حالا معلوم نیست این‌ها شب به ما شبیه خون می‌زنند یا روز؟ نزدیکترین سپاه این کافران تنها ۲۸ کیلومتر با شهر فاصله دارد. این‌ها امیدوار بودند ما در مقابل حرف‌هایشان سر تسلیم فرود آوریم و با آن‌ها کنار آئیم و ما موقف آن‌ها را قبول نکردیم. پس شما برای جنگ خودتان را آماده سازید. بعد از آن حضرت ابوبکر رضي الله عنه چنین نقشه‌ای را آماده کردند:

۳- دستور دادند اهل مدینه شب را در مسجد نبوی بسر برند تا برای دفاع آمادگی کامل داشته باشند.

۴- دربان‌هایی را برای کشیک بر همه راه‌های ورودی شهر گماشتند تا جلوی هر حمله احتمالی به شهر را بگیرند.

۵- گشت‌های ویژه‌ای را به رهبری سردارانی چون؛ حضرت علی، زبیر، طلحه، سعد بن أبی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن مسعود تشکیل داده تا امنیت شهر را کاملا در دست داشته باشند.

۶- به قبیله‌هایی که در اطراف مدینه قرار داشتند و بر اسلامشان ثابت قدم بودند پیام فرستادند تا برای دفاع از مدینه و جهاد بر علیه مرتدان نیرو اعزام کنند. قبیله‌هایی چون؛ اسلم، غفار، مزینه، أشجع، جهینه و کعب به د ستور خلیفه لبیک گفته مجاهدان خود را فورا راهی مدینه منوره کردند، شهر. از این نیروهای جان بر کف پر شد. آن‌ها همراه خود تعداد زیادی شتر و اسب نیز آورده بودند که در اختیار خلیفه مسلمانان قرار دادند.

تعداد زیاد این نیروها و تجهیزات و مهمات جنگی آن‌ها را می‌توان از این خبر بخوبی تخمین زد که تنها از قبیله کوچک جهینه ۴۰۰۰ مجاهد کاملا مسلح همراه با تعداد زیادی اسب و شتر و مهمات به مدینه اعزام شد. حضرت عمرو بن مرة رضي الله عنه به همراه ۱۰۰ شتر برای کمک به مسلمانان به مدینه رسید.

حضرت ابوبکر رضي الله عنه شترها را در بین مجاهدان تقسیم کرد.

قانون اسلام کاملا واضح و روشن است، برای همین هیچ امیدی در نرم شـــدن رأی خلیفه مسلمانان نیست.

۱۹۲- راهنمایی فرماندهان مسلمان

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نه اینکه تنها با موفقیت تمام توانست از مدینه منوره دفاع کند، بلکه برای مرتدانی که از مدینه منوره دور بودند و خطر آن‌ها فعلا پایتخت اسلام را تهدید نمی‌کرد. چنین نقشه ریزی کردند که؛ بنا به سیاست پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به سرداران و فرماندهان مسلمان در آن شهرها نامه فرستاد و آن‌ها را به جنگ با مرتدان آشوبگر برانگیخت و به مردم دستور داد تا با جان و دل گوش به فرمان فرماندهان اسلام باشند.

مثالی از این نمونه که تاریخ برای ما به یادگار گذاشته نامه ایشان به مردم یمن است که در آنجا فردی بنام أسود عنسی سر به طغیان نهاده مرتد شده بود. در این نامه آمده است:

" پس از حمد و ثنا و سپاس حق تعالی عرض می‌شود؛ در جنگ با دشمنان اسلام با سرداران و فرماندهان فارسی خود که یمن را میهن خود برشمرده‌اند همکاری کرده دشمن را در تنگناه قرار دهید. گوش به فرمان فیروز باشید، و در کنار او ایستاده نهایت تلاش و کوشش خود را بخرج دهید، من او را فرمانده و امیر شما قرار داده‌ام".

این نامه پیامدهای مثبت بسیاری ببار آورد. ایرانیان تحت فرماندهی فیروز برای کمک به برادران عرب خود به پا خواستند، آن‌ها سپاهیان مرتدین را از چهار طرف در محاصره خود درآوردند. خداوند نقشه‌ها و حیله‌ها و مکر و فریب مرتدان را بر سرشان واژگون کرد و یمن بار دگر آرام آرام در شاهراه اسلام قرار گرفت.[1]

ایرانی‌هایی که در یمن بودند به رهبری فیروز بپا خواسته به یـاری بـرادران عـرب خود شتافتند.

۱- بنگرید به: تاریخ الطبری: ۴/ ۶۴، والثابتون علی الإسلام أیام فتنة الردة، اثر/ دکتر مهدی رزق الله، ص: ۲۱، و حرکة الردة، اثر/ دکتر علی العتوم، ص: ۱۷۴.

۱۹۳- شکست مرتدانی که به مدینه منوره حمله کردند..

آنچه حضرت ابوبکر ﷺ درباره مرتدان گمان برده بود کاملا درست از آب درآمد. نمایندگان مرتدان طی چند روزی که در مدینه منوره بسر برده بودند بخوبی دریافتند که شهر کاملا از نیرو خالی است. آن‌ها تنها سه روز بعد از بازگشت از مدینه به شهر شبیه خون زدند.

قبیله‌های اسد، غطفان، عبسی، ذبیان و بکر، جزئی از نیروهای خود را در منطقه‌ای بنام "ذی حَسی" برای کمک احتمالی به آن‌ها گذاشته بودند. گشت‌های ویژه‌ای که آن حضرت برای حفاظت از راه‌های ورودی شهر گماشته بود توانستند اطلاعاتی در این زمینه بدست آورده، به حضرت ابوبکر ﷺ برسانند. حضرت ابوبکر به آن‌ها دستور داد تا در پست‌های خودشان بصورت آماده باش کامل باشند. سپس آن حضرت ﷺ همراه با صحابه‌ای که در شهر بودند سوار بر شترها به طرف دشمن حمله بردند. آن‌ها با دیدن سپاه اسلام غافلگیر شده پا به فرار گذاشتند. مسلمانان آن‌ها را تعقیب کردند. چون آن‌ها به "ذی حسی" که مرکز تجمع نیروهای احتیاطی مرتدان بود رسیدند، نیروهای مرتدان با مشک‌های باد کرده جلوی مسلمانان صف آرایی نمودند.

مشک‌های بادکرده را با طناب‌هایی بسته بودند و آن‌ها را به طرف شترهای مسلمانان پرتاب می‌کردند. شترها از دیدن این مشک‌های پف کرده خیلی وحشت زده شده، رمیدند.

سپاهیان اسلام به سختی توانستند شترها را مهار کرده به مدینه منوره بازگردند. البته این حادثه هیچگونه خسارتی برای مسلمانان نداشت و کسی هم از شترش نیفتاد.

مرتدان فکر کردند مسلمانان در این مدت بسیار ناتوان و ضعیف هستند و خبر شکست و ضعیف بودن مدینه را به مردم "ذی القصة" هم رساندند. آن‌ها با شنیدن این حرف به سپاه دشمن پیوستند.

حضرت ابوبکر ﷺ تمام شب مردم را برای جنگ آماده می‌کرد. پس از آمادگی کامل سپاه اسلام در تاریکی سحر بسوی دشمن حرکت کرده ایشان فرماندهی میمنه - گروهان دست راست رهبری - را به نعمان بن مقرن واگذار نمود. عبدالله بن مقرن را به عنوان فرمانده میسره - گروهان دست چپ - تعیین نمود. سوید بن مقرن هم به

عنوان فرمانده گروهان پشتی سپاه انتخاب شد، شترهای آذوقه نیز تحت مسئولیت ایشان بود. پیش از طلوع آفتاب سپاه اسلام به میدان کارزار رسید. نقشه جنگ چنان طرح ریزی شده بود که پیش از رسیدن سپاه اسلام بر سر سپاه کفر، آن‌ها کاملا بی‌اطلاع بودند. در آخرین ساعات شب دشمن با حمله شدید سپاه اسلام غافلگیر شده بود.

و قبل از طلوع خورشید سپاه مرتدان تار ومار شده پا به فرار گذاشت. مسلمانان توانستند بیشتر شترهای آن‌ها را به غنیمت بگیرند. حبال برادر طلیحه اسدی نیز به قتل رسید. حضرت ابوبکر ﷺ تا "ذی القصة" آن‌ها را تعقیب کرد.

این اولین درگیری مسلمانان با مرتدان بود که پیروزمندانه به پایان رسید. حضرت ابوبکر ﷺ گروهانی از مجاهدان به رهبری نعمان بن مقرن را در آنجا گماشت و خود به مدینه منوره بازگشت. چنین بود که مرتدان با ذلت و رسوایی سختی دچار شدند.[۱]

در آخرین ساعت‌های شب جنگ سختی با مرتدان درگرفت و قبل از طلوع آفتاب سپاه دشمن شکست خورده پا به فرار گذاشت

۱۹٤- تصمیم جدی برای انتقام شهیدان

طی همین روزها بود که فتنه افروزان قبیله‌های بنوذبیان و عبس ناجوانمردانه به مسلمانان مناطق خودشان حمله کرده آن‌ها را به شهادت رسانیدند. مرتدان قبیله‌های دیگر نیز با شنیدن این خبر تحریک شده شروع کردند به کشتن مسلمانان. حضرت ابوبکر ﷺ از وضعیت مسلمانان دربند در آن مناطق بشدت نگران شده قسم خورد انتقام آن‌ها را از مشرکان خواهد گرفت، و با هر قبیله‌ای که در جنایت کشتار مسلمانان دست داشته بشدت برخورد خواهد کرد و آن‌ها حساب سنگینی پرداخت خواهند نمود.

حضرت ابوبکر برای انتقام گرفتن از دشمنان ناجوانمرد تصمیم خودش را گرفته بود. ایشان نقشه‌ای ترتیب دادند تا به دشمن چنان درسی دهند که تاریخ آن‌را فراموش نکنند. ایشان تصمیم خودش را آن چنان جامه عمل پوشانید که مسلمانان

۱- بنگرید به: تاریخ الطبری: ۴/ ۶۵، ۶۷.

سایر قبائل عرب سربلندانه بر دین خود ثابت قدم ماندند و مشرکان با ذلت و خواری شکست را قبول کرده سر شکسته و رسوا شدند. اینگونه بود که زکات قبایل مختلف به سوی مدینه منوره روانه گشت. سه نفر از آن‌ها مجبور شدند در تاریکی شب زکاتشان را برداشته خود را به مدینه منوره برسانند.

در اول شب صفوان سر رسید، در نیمه‌های شب زبرقان با زکات قبیله‌اش آمد، و در پایان شب عدی با زکات قوم و قبیله‌اش وارد مدینه شد. تنها در یک شب زکات شش قبیله به مدینه منوره رسید. هر کاروان حامل زکاتی که به مدینه منوره می‌رسید مردم می‌گفتند:" شاید گشتی است که از حمله دشمن خبر می‌دهد". حضرت ابوبکر با آرامش کامل و اعتماد به نفس بی‌مانندی می‌فرمود: «بل بشیر». " نه این مژده و خوش خبری است".

چون مردم با چشمان خود می‌دیدند کاروانی که از دور نمایانگر بود گروهی هستند که زکات خود را گرفته خدمت خلیفه رسول الله ﷺ حاضر می‌شوند، خدمت آن حضرت عرض کردند: " چه بسیارند خبرهای خوش و مژده‌های شما؟!".

مدینه در فضای این خوشخبریهای پیاپی و رسیدن کاروان‌های زکات، و برخی تعزیت نامه‌ها بسر می‌برد، که سپاه حضرت اسامه ﷺ سربلند و پیروزمندانه به مدینه بازگشت. این لشکر پیروز با جوانمردی تمام تک تک دستورها و ارشادهای رسول‌الله ﷺ را بجای آورده، تمامی پند و نصیحت‌های ایشان را اجرا نموده، پیروزمندانه وارد پایتخت اسلام شد. حضرت ابوبکر ﷺ، حضرت اسامه ﷺ را جانشین خود در مدینه منوره قرار داده به سپاه خسته و از راه رسیده فرمود: «أريحوا وأريحوا ظهركم». " شما استراحت کنید و به شترها و اسب‌هایتان هم اجازه استراحت دهید".

سپس خودشان همراه سپاهی که برای حمله به "ذی القصة" آماده کرده بود از شهر خارج شد. گشت‌های ویژه حفاظت از شهر نیز سوار بر اسب‌هایشان همراه ایشان حرکت کردند. مسلمانان خدمت خلیفه رسول الله ﷺ حاضر شده عرض کردند:" ای خلیفه رسول الله! ما شما را به خدا قسم می‌دهیم که خودتان همراه سپاه نروید و کسی را فرمانده سپاه قرار داده بجای خود بفرستید. اگر چنانچه او شهید شود شما هستید تا فورا کسی دیگر را به فرماندهی سپاه انتخاب کنید. حضرت ابوبکر ﷺ با

شنیدن این حرف‌ها فرمودند: «لا والله! لا أفعل ولأواسینكم بنفسی». " بخدا قسم! هرگز چنین نخواهم کرد، برای بالا بردن همت شما در کنارتان خواهم بود".[۱]

شخصیت واقعی حضرت ابوبکر صدیق ﷛ در جنگ با مرتدان به خوبی نمایان شد. بر همه ثابت شد ایشان رهبری دلیر و شجاع هست که برای پاسبانی از عقیده خود حاضر است جان خودش را فدا کند. و البته نزد مسلمانان تنها کسی شایستگی خلیفه و رهبر بودن را دارد که با عمل و کارنامه خودش الگو و سرمشق نمونه برای آن‌ها باشد. در نتیجه این شیوه سیاستمداری و حکمرانی حضرت ابوبکر، مسلمانان در جنگ با دشمن شهامت و جرأت بی‌مانندی یافتند و با جان و دل از دستورهای رهبر و پیشوای خود اطاعت و فرمانبرداری می‌کردند.

حضرت ابوبکر ﷛ با سپاه خود بطرف "ذی القصة" و "ذی حسی" حمله‌ور شد. حضرت نعمان، عبدالله و سوید ﷢ بنا به دستور ایشان فرماندهی سپاهیان خود را بر عهده داشتند. ایشان در "ابرق" از مناطق "ربذه" اردوگاه زدند. خداوند جام تلخ شکست را به دو قبیله حارث و عوف نوشانید. بنوبکر و بنوعبس پا به فرار گذاشتند.[۲]

۱۹۵- قهرمان جنگ‌های چریکی

پس از اینکه ضرار بن ازور خبر لشکرکشی طلیحه اسدی را به حضرت ابوبکر ﷛ رسانید، نزد همراهانش بازگشته گفت: " من پس از رسول الله ﷺ کسی را ندیدم که در جنگ چریکی چون ابوبکر صدیق مهارت داشته باشد. ما به او خبر می‌دهیم که دشمن با ساز و برگش براه افتاده و ایشان با حوصله و آرامش کامل حرفمان را می‌شنود و انگار هیچ اتفاق مهمی نیفتاده، بلکه گویا ما به او خبر خوشی داده‌ایم نه خبر از لشکر کشی دشمن!".[۳]

۱- تاریخ الطبری: ۴/ ۶۵، ۶۷، و حرکة الردة، اثر/ دکتر علی العتوم، ص: ۳۱۹.

۲- تاریخ الطبری: ۴/ ۶۵، ۶۷.

۳- حرکة الردة، اثر/ دکتر علی العتوم، ص: ۳۱۹.

۱۹۶- تنبیه بنو ذبیان

پس از اینکه منطقه بنوذبیان فتح شد، حضرت ابوبکر ﷺ مدت چند روز در "ابرق" اردوگاه زد. ایشان فرمود: " حالا که خداوند این منطقه را به ما غنیمت داده و بنوذبیان از اینجا فرار کرده، این منطقه هرگز به بنوذبیان پس داده نخواهد شد".

پس از شکست مرتدین، آن‌ها سرشکسته و پشیمان از کرده خود بار دیگر به آغوش اسلام باز گشتند و حضرت ابوبکر از جنایت‌های آن‌ها گذشت و آن‌ها را بخشید. بنو ثعلبه پیش از آن در این منطقه سکونت داشتند. آن‌ها از سکونت مجدد در این منطقه بازداشته شدند. پس از چندی در مدینه منوره خدمت خلیفه رسول الله ﷺ رسیدند و از ایشان پرسیدند:" چرا مانع بازگشت و سکونت ما در مناطق خودمان می‌شوید؟".

حضرت ابوبکر ﷺ فرمود: "شما دروغ می‌گوئید. اکنون این مناطق از شما نیست. من این مناطق را از دشمنان پاکسازی کرده‌ام". آن حضرت به درخواست آن‌ها هیچ توجهی نکرده، منطقه ابرق را چراگاه اسب‌های مسلمانان قرار داد. در کنار بنوثعلبه تمام مناطق همجوار با ربذه به عنوان چراگاه عمومی برای حیوانات مردم در نظر گرفته شد. پس از چندی همه این مناطق به چراگاه‌های جانوران بیت المال که به همه مسلمانان تعلق داشت، تبدیل شد. چون ساکنان این مناطق با مسئولان دریافت زکات درگیر شده بودند منطقه مصادره و از تصرف آن‌ها بدر آورده شد.[۱]

۱۹۷- خبر گریز..

خبر گریز از دین و آشوبگری و فتنه‌افروزی‌های پیاپی که در سراسر دولت اسلامی منتشر شده بود برای اسلام و مسلمانان بی‌نهایت دردآور و خطرناک و باعث نگرانی و رنجش آن‌ها شده بود. بزرگترین مشکلی که مسلمانان با آن دست و پنجه نرم می‌کردند این بود که چگونه می‌توان جلوی این امواج هولناکی که بیشتر جهان عرب را دربرگرفته بود ایستاد. این حالات بحرانی و نگران کننده‌ای که یکهو چون قارچ از زیر زمین سر برآورده بود همه را پریشان کرده در خود فرو برده بود. شخصیت‌های

۱- التاریخ الإسلامی، اثر/ الحمیدی: ۹/ ۴۸.

بزرگ صحابه چون حضرت عمر فاروق ﷺ خواب و آرام نداشته بشدت نگران و پریشان بودند.

البته یادآوری کنم که در این مدت دو نوع افراد پیدا شده بودند. گروهی که بکلی اسلام را ترک کرده مرتد شده بودند. و گروه دیگر آن‌هایی که اسلام را ترک نکرده بودند، ولی پرداخت زکات را انکار می‌کردند، آن‌ها به یگانگی پروردگار اعتراف داشته بر نماز و روزه پایبند بودند.

گروهی از صحابه بر این رأی بودند که با این دو گروه جداگانه برخورد شود، همه را نباید در یک جبهه قرار داد؛

با افرادی که کلمه توحید «لا إله إلا الله محمد رسول الله» را بر زبان می‌آورند و به یگانگی پروردگار شهادت می‌دهند و پیامبر خدا را رسول و فرستاده خدایشان می‌دانند، اگر چه ادای زکات را انکار کنند، نباید جنگید. اگر مخالفان زکات و مرتدهای از دین برگشته را در یک صف قرار دهیم وضعیت بسیار بحرانی و خطرناک می‌شود و دایره جنگ گسترش پیدا می‌کند. حضرت عمر فاروق ﷺ نیز بر این رأی بود.

ولی با تمام این‌ها حضرت ابوبکر صدیق ﷺ هر دو گروه را در یک درجه قرار داده، دستور نهایی را صادر کرد؛ همانطور که با مرتدان می‌جنگیم با کسانیکه از پرداخت زکات سرباز زده‌اند نیز خواهیم جنگید. ایشان با سخنانی صاف و شفاف و روشن بیان داشتند؛ اگر از پرداخت سر سوزنی که در زمان پیامبر خداﷺ موظف به پرداخت آن بوده‌اند سر باز زنند من با آن‌ها خواهم جنگید، و این جنگ تا وقتی که آن‌ها زکات را بطور کامل پرداخت نکنند ادامه خواهد داشت. و در این باره هرگز با کسی کنار نخواهم آمد.

روشن شدن این دو قسمت در اعلام صریح آن حضرت باعث شد آن‌هایی که با ایشان اختلاف داشتند حقیقت را دریابند و سخن حضرت خلیفه در ذهن‌هایشان مستقر شود. حضرت عمر فاروق ﷺ حقیقت ماجرا را بخوبی درک کرده، به عمق قضیه پی برد و شروع کرد به تأیید آنچه خلیفه رسول الله ﷺ در نظر داشتند.[۱]

۱- بنگرید به: الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۲۷، ۲۸.

اگر مخالفان زکات و مرتدان را در یک صف قرار دهیم بیم آن خواهد رفت که وضعیت بحرانی‌تر شود.

۱۹۸- سرانجام أسود عنسی

این فتنه در زمان رسول الله ﷺ پیش از انتخاب حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر اکرم ﷺ در یمن سردرآورده بود. رسول الله ﷺ تدابیر احتیاطی ممکن در این زمینه را شروع کرده بودند؛ نامه‌هایی به سران قبائل مختلف نوشته آن‌ها را از این فتنه برحذر داشتند. این حکایت آخرین روزهای زندگی مبارک آن جناب ﷺ است. پس از رحلت رسول الله ﷺ و روی کار آمدن حضرت ابوبکر ﷺ آتش این فتنه شعله‌ورتر شد.

دانستن این حادثه که در زمان ایشان سر درآورد بسیار جالب و در عین حال مهم است. شما با مطالعه آن می‌توانید تصور درستی از نحوه پایان گرفتن آن در ذهن خود داشته باشید. و این اولین خبری بود که روح همت و جوانمردی در حضرت ابوبکر صدیق ﷺ دمید. بیائید این حادثه را با هم مرور کنیم:

"عبهله بن کعب" نام واقعی أسود عنسی است، کنیه او ذوالخمار - چادر دار - بود. چونکه او همیشه با چادری روی سرش عمامه می‌پیچید. صورتش سیاه سوخته بود بهمین دلیل او را أسود - سیاه - می‌گفتند. او مردی بزرگ جثه و پر قدرت و تیزبین بود. در بین مردم به عنوان فردی شجاع و دلیر، سخنرانی شعله افروز، جادوگر، کاهنی ماهر و شعبده بازی ورزیده شناخته می‌شد. او نمایش‌های عجیب و غریبی بر پا می‌کرد و مردم را با چرب زبانیش سحر و جادو می‌کرد. و برای اجیر کردن مردم و به گروه خودش شامل کردن آن‌ها ثروت هنگفتی را مصرف می‌کرد.

با انتشار خبر بیماری رسول الله ﷺ پس از بازگشتشان از حجة الوداع، أسود عنسی فرصت را غنیمت شمرده ادعای پیامبری کرد. گفته می‌شود که او خود را "رحمن الیمن" - رحمان یمن - می‌نامید. همانطور که مسیلمه کذاب خود را رحمان یمامه نامیده بود!

اسود عنسی ادعای پیامبری کرد اما در عین حال نبوت پیامبر اکرم ﷺ را انکار نمی‌کرد. او ادعا داشت که دو فرشته بنام‌های سحیق و شقیق یا شریق برای او وحی می‌آورند. او در ابتدا ادعایش را پنهان داشته تنها افراد بسیار نزدیک بخودش را اجیر کرد. پس از آن ناگهان ادعای پیامبری کرده مردم را بخود متوجه ساخت. اولین کسانیکه از او پیروی کردند عنسی‌ها؛ افراد قبیله‌اش بودند. سپس او به قبیله مذحج پیام فرستاد، برخی از جاهلان نادان آن قبیله و افرادی از سران آن‌ها که تشنه قدرت و جاه طلبی بودند بدو گرویدند.

اسود بر تار تعصب قبیله‌ای می‌نواخت. او خودش از عنسی‌ها بود وعنس شاخه‌ای بود از قبیله مذحج.

بنو حارث بن کعب از مسلمانان نجران بود، پیامی برای اسود فرستاد که نزد ما بیا تا دعوتت را بشنویم. اسود نزد آن‌ها رفت همه آن‌ها به پیروی از او درآمدند. در حقیقت این‌ها از روی رغبت و باور و ایمان مسلمان نشده بودند. به همین شیوه پس از آن‌ها مردم قبیله زبید، اود، مسیلمه و حکم بنی سعد العشیرة به پیروی او درآمدند. او برای مدتی چند در نجران سکونت گزید. پس از پیوستن عمرو بن معدیکرب زبیدی و قیس بن مکشوح مرادی به او گروهش نیرومند شد. سپس او توانست فروه بن مسیک مرادی و عمرو بن حزم را شکست داده بر سرزمین‌هایشان چیره شود. پس از آن به فکر اشغال صنعاء برآمد. او با ششصد یا هفتصد اسب سوار که بیشتر آن‌ها از بنو حارث بن کعب و عنس بودند به طرف صنعاء حمله کرد.

این سپاه در مقابل مردم صنعاء صف‌آرایی نمود. فرمانده صنعاء "شهر بن باذان" فارسی بود که همراه پدرش اسلام آورده بود.

این درگیری در منطقه "شعوب" در حومه صنعاء بوقوع پیوست. جنگ بسیار شدیدی درگرفت. شهر بن باذان شهید شد و مردم صنعاء شکست خوردند.

اسود مسلمانانی که بر ایمان خود پایدار ماندند را زیر شکنجه‌ها و آزار و اذیت وحشتناکی قرار داد. او یکی از مسلمانان را که نعمان نام داشت دستگیر کرده، اعضای بدنش را یکی یکی قطع کرده او را به شهادت رسانید. مسلمان‌هایی که در مناطق تحت نفوذ او بودند از بیم شکنجه‌های بسیار وحشتناک او صلاح دیدند برای نجات جان خود اسلامشان را پنهان نگه دارند.

پس از چیره شدن اسود بر منطقه مسلمانان آزاده از سر نو در پی تشکل نیروهای خود برآمدند. فروه بن مسیک مرادی در منطقه‌ای بنام "أحسیة" پنهان شد، مسلمانان دیگری که در منطقه پراکنده بودند یکی پس از دیگری خود را به او رسانیدند. ایشان نامه‌ای برای رسول الله ﷺ نوشته ماجرا را به عرض ایشان رسانید، فروه در حقیقت اولین فردی بود که رسول الله ﷺ را از این فتنه و آشوبگری آگاه ساخت. در این مدت حضرت ابوموسی اشعری و معاذ بن جبل در حضرموت در مناطق قبایل "سکاسک" و "سکون" گردهم آمدند.

رسول الله ﷺ نامه‌هایی برای مسلمانانی که بر ایمان خود پایبند بودند نگاشته آن‌ها را تشویق کرد تا جلوی فتنه مرتد شدن اسود عنسی را بگیرند و با نقشه‌های سری و زیرزمینی و حمله‌های علنی تلاش کنند او را از بین ببرند.

ایشان ﷺ برای برخی از سران حمیر و همدان نیز نامه‌هایی نوشته از آن‌ها خواستند تا با هم متحد شده در جنگ با أسود عنسی به مسلمانان یمن کمک کنند. ایشان سفیری بنام "وبر بن یخنس" را بسوی فیروز "دیلمی"، و دازویه اصطخری فرستاد. سفیری دیگر بنام جریر بجلی ﷛ را بسوی ذی الکلاع حمیری و ذی ظلیم حمیری روانه کرد. بسوی ذی زود و ذی مران همدانی سفیری بنام اقرع بن عبدالله حمیری را فرستاد. برای صحرانشینان نجران و دیگر ساکنان منطقه نیز نامه فرستاد. پیش از وفاتشان حارث بن عبدالله جهنی را به یمن فرستاد. ایشان همزمان با خبر وفات رسول‌الله ﷺ به یمن رسید.

مصادر تاریخی این نقطه را روشن نکرده که رسول الله ﷺ حارث بن عبدالله جهنی را نزد چه کسی یا به چه مأموریتی به یمن فرستاده بود. شاید او را بطرف حضرت معاذ بن جبل فرستاده بود، چونکه به ایشان نامه‌ای از رسول الله ﷺ رسیده بود تا برای کشتن اسود عنسی سپاهی گسیل دارد. همچنین نامه‌هایی از رسول الله ﷺ به ابوموسی اشعری و طاهر بن أبی هاله رسیده بود که در آن پیامبر خدا ﷺ از آن‌ها خواسته بود تا با نقشه‌ای جنگی و یا حمله‌ای نظامی در پی کشتن اسود عنسی باشند.

در هر حال نامه‌های مبارک پیامبر خدا ﷺ نتیجه خوبی داشت. همه اطرافی که نامه‌ای از پیامبر اکرم ﷺ دریافت کرده بودند چه در مدت زندگی آنحضرت و چه پس از

رحلتشان بر اسلام خود ثابت قدم ماندند. هیچ یک از آن‌ها مرتد نشد و از دین خود بازنگشت.

سرداران حمیر و همدان نامه‌هایی به مسلمانان یمن نوشته خاطر نشان کردند برای کمک به آن‌ها آماده‌اند. درست در همین وقت اهل نجران برای رویا رویی با فتنه أسود عنسی در یک جا گرد هم جمع شدند. أسود عنسی با دیدن تحولات سریع منطقه و تجمع‌های مسلمانان مرگ را جلوی چشمانش می‌دید.

نامه‌ها و پیک‌های پیاپی بین اهل همدان، اهل حمیر، حضرت معاذ بن جبل رضی الله عنه و برخی از سران یمن رد و بدل می‌شد. البته احتمال دارد بین فروه بن مسیک و مسلمانان یمن نیز پیک‌هایی رد و بدل شده باشد، چرا که او نیز در به قتل رساندن أسود نقش داشت. قبل از همه عامر بن شهر همدانی به میدان کارزار با أسود عنسی رسید.

تمام نیروهای اسلامی مستقر در یمن برای جنگ با أسود عنسی بسیج شدند. در اینجا باید اشاره شود که از گزارش‌های تاریخی بخوبی روشن می‌گردد که همه بر کشتن أسود با هم اتفاق نظر داشتند. آن‌ها بخوبی می‌دانستند با کشته شدن أسود ریشه این فتنه خشک خواهد شد، و پیروان او هیچ پناهگاهی نخواهند یافت. از اینرو آن‌ها با رأی اهل یمن اتفاق کردند که قبل از سر و سامان دادن مسائل داخلی هیچ حرکتی نکنند.

یمنی‌ها و فیروز و داذویه توانستند با قیس بن مکشوح مرادی بر علیه أسود عنسی به اتفاق‌هایی دست یابند. این مرد سرلشکر سپاه أسود عنسی بود. اما در یک برخورد و بگومگو با أسود از او ناراحت شده از خیانت او بشدت بیم و ترس داشت.

بهمین صورت آن‌ها توانستند همسر فارسی أسود عنسی را با خود همپیمان کنند. این خانم دختر عموی فیروز فارسی بود. او پیش از این همسر شهر بن باذان بود. أسود کذاب شوهرش را کشته او را به ازدواج خود درآورده بود. این خانم آزاده نیز با تمام توانش در فکر رهایی دینش از چنگ این درندگان وحشی و جاهل بود.

او همراه با مسلمانان نقشه‌ای چید تا این طاغوت ستمگری که خود را خدا تلقی می‌کرد را ترور کند. این زن آزاده راه مسلمانان برای کشتن أسود در رخت خوابش را

هموار کرد. چون أسود کشته شد سر او را بریدند و جلوی پیروان مهاجمش انداختند. آن‌ها از دیدن سر بی‌جان رهبر خود بیم زده شده فرار را بر قرار ترجیح دادند.

همان شبی که أسود کشته شد، ماجرا بر پیامبر خدا ﷺ وحی شد و ایشان به صحابه کرام مژده داده چنین فرمودند:

«قتل العنسي البارحة، قتله رجل مبارك من أهل بيت مباركين»

"دیشب عنسی کشته شد. او را مردی مبارک از خانواده‌ای مبارک به قتل رسانید".

از آنحضرت پرسیده شد: آن مرد مبارک کیست؟ ایشان در جواب فرمودند: «فيروز، فاز فيروز». "فیروز، رستگار شد فیروز".

نقشه قتل أسود عنسی و نحوه اجرای آن‌را دکتر صلاح الخالدی در کتابش "صور من جهاد الصحابة" بروشنی بیان داشته است. ایشان در این کتاب تفاصیل آن حرکت‌های جهادی را بیان داشته که گروهی از صحابه کرام آن‌ها را رهبری کرده به نتیجه رسانده‌اند.[1]

۱۹۹- ریشه کن سازی فتنه در یمن

حضرت ابوبکر ﷛ در دوران خلافت خود فیروز دیلمی را استاندار صنعاء تعیین نمود. ایشان "قیس بن مکشوح" را استاندار نکرد چرا که او مدتی از دوستان بسیار صمیمی أسود عنسی و در صف او قرار داشت و برای بدست گرفتن حکومت قبائل و شوراندن مردم، به او یاری داده بود. حضرت ابوبکر ﷛ در برنامه سیاسی خود گذاشته بود؛ افرادی که زمانی مرتد شده، از اسلام بازگشته‌اند را در رأس اداره امور قرار ندهد، بر مبنای همین قانون ایشان داذویه، جشیمش و قیس بن مکشوح را به عنوان معاونان فیروز تعیین نمود. قیس از این مسأله برآشفت و در پی ترور سه رهبر مسلمانان یمن برآمد. او شخصا یا بوسیله شخصی دیگر موفق به ترور داذویه شد. فیروز از دسیسه او باخبر شده به "خولان" نزد خاندان مادریش پناه گرفت. قیس تلاش داشت با شعله‌ور

۱- الكامل فی التاريخ، اثر/ ابن الأثير:۱۷/۲، و عصر الخلافة الراشدة، اثر/ دكتر العمری، ص:۳۶۴، و اليمن فی صدر الإسلام، اثر/ دكتر عبدالرحمن الشجاع، ص:۲۵۶، والطبقات الكبری، اثر/ ابن سعد: ۳۵۳/۵، و تاريخ الطبری: ۴۹/۴، ۵۰، و حركة الردة، اثر/ دكتر علی العتوم، ص:۳۰۹.

ساختن نعره‌های قبیله‌پرستی و تعصب فامیلی برخی سرداران و خان‌های قبیله‌ها را بر علیه مسلمانان ساکن یمن بسیج کند. او به خورد آن‌ها می‌داد که این مسلمانان می‌خواهند بزور بر شما حکومت کنند، آن‌ها درپی آنند که سرداران شما را کشته همه شما را از این سرزمین بیرون برانند. سرداران و خان‌های این قبیله‌ها تصمیم گرفتند با کناره‌گیری از هر دو طرف درگیر، خود را در امان نگه دارند. آن‌ها به قیس گفتند: ما را چه به شما، شما دو دوست بهتر از پس هم برمی‌آیید.

پس از آنکه قیس از این سرداران بکلی نا امید شد، در پی ساخت و باخت با سپاهیان شکست خورده أسود عنسی برآمد. آن‌ها در صنعاء، نجران و لحج پراکنده بودند.

قیس با همه آن‌ها دیدار کرده به آن‌ها گفت که نقشه بیرون راندن مسلمانان از یمن تنها در صورتی پیروز می‌شود که همه آن‌ها دست در دست هم دهند.

اهل صنعاء بکلی از توطئه و نقشه‌ها و جبهه سازی‌های او بی‌خبر بودند و به ناگاه خود را در محاصره لشکریان شکست خورده دشمن یافتند. پس از آن قیس در پی جمع کردن مسلمانان یمن برای اخراج آن‌ها از آن سرزمین شد. فیروز دیلمی پس از رسیدن به "خولان" فورا به خلیفه نامه نوشته او را از توطئه و نقشه‌های قیس باخبر ساخت، با رسیدن این خبر به حضرت ابوبکر، آن حضرت برای تمامی آن سردارانی که پیامبر پیش از آن برایشان نامه نوشته بود، پیامی فرستاد. موضوع نامه بسیار روشن بود:

«أعينوا الأبناء على من ناوأهم وحوطوهم واسمعوا من فيروز وجدوا معه فإني قد وليته».

"مسلمانان یمن را در جنگ با دشمنانشان یاری دهید، دشمن را محاصره کنید، من فیروز را به فرمانداری شما برگزیده‌ام، از او اطاعت کنید".

دو هدف اساسی حضرت ابوبکر از این نقشه:

۷- حضرت ابوبکر ﷺ این روش را برنامه نظامی خود قرار داده بود، چونکه سپاه اسامه بطرف شام رفته بود و خلیفه منتظر بازگشت آن بود تا کار سرکوب آشوب مرتدان در یمامه، بحرین، عمان و تمیم را برنامه ریزی کند.

آتش فتنه در این مناطق بسیار شـدیدتر از آشـوب‌هـای یمـن بـود. ایشـان فتنـه و آشوب‌های یمن را با ارسال نامه و سفیر به مناطق مختلف خاموش کرد.

۸- هدف دوم ایشان این بود تا مسلمانانی که بر دین خود ثابت قدم مانده‌اند فرصت بیشتری یابند، و دلیل و برهان‌های قاطع بر حقانیت دینشان را بیشتر لمس کنند و در ثبات و پایداری و ایمان پخته‌تر شوند. این یکی از مسئولیت‌های حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بود، چونکه او مسئولیت مسلمانان و دعوت اطرافیان به اسلام را از جمله وظائف خود می‌دانست. افرادی که ابوبکر صدیق ﷺ برای آن‌ها نامه فرستاده بود همان اشخاصی بودند که پیش از این رسول الله ﷺ برای آن‌ها پیام فرستاده بود و آن‌ها بر اسلامشان ثابت قدم مانده بودند.

فیروز دیلمی با برخی از قبیله‌های منطقه تماسی گرفته از آن‌ها کمک خواست. سرفهرست این قبیله‌ها بنوعقیل بن ربیعه بن عامر صعصه بود، سپس این درخواست به قبیله عک نیز فرستاده شد. حضرت ابوبکر ﷺ به طاهر بن أبی هاله و مسروق عکی نیز پیام فرستاده بودند. پیش از این معاهده همکاری دوجانبه بین قبیله عک و اشعری‌ها و مسلمانان یمن برقرار بود. همه این قبائل هر یک از جانب خود حرکت کردند. آن‌ها برای پایان دادن این فتنه تمامی کوشش‌های خود را بخرج دادند. و توانستند توطئه قیس برای راندن مسلمانان ساکن یمن را خنثی کنند. آن‌ها پس از نجات مسلمانان، صنعاء را محاصره کردند. درگیری شدیدی بین آن‌ها و قیس درگرفت که در پی آن، او صنعاء را رها کرده پا به فرار گذاشت، و چون پیروان باقیمانده أسود عنسی در نجران، صنعاء و لحج متواری شده، از هر طرف ضربه‌هایی بدو وارد می‌آمد. البته او توانست عمرو بن معدیکرب زبیدی را به صف خود بیاورد. با این وجود صنعاء بار دیگر توانست با فرستادن پیک‌ها و نامه‌ها امنیت و آسایش خود را بازیابد.

سیاست حضرت ابوبکر ﷺ برای سرکوب کردن این فتنه و آشوب‌ها استفاده از نیروهای محلی بود. تاریخ نگاران این سیاست را با این عبارت مطرح ساخته‌اند: «رکوب من ارتد بمن لم يرتد وثبت على الإسلام».

"سرکوب مرتدان بوسیله مؤمنانی که بر اسلام ثابت قدم مانده‌اند".

در کتاب‌های تاریخی هیچگونه اشاره‌ای بر نحوه سرکوب آشوبگران و مرتدان تهامه یمن توسط خلیفه مسلمانان نشده است. غالبا خود مسلمانان تهامه اشخاصی مثل مسروق عکی و دیگران به کمک قبیله و قوم خود توانسته‌اند این فتنه‌ها را خاموش کنند. سرشناس‌ترین فرماندار مسلمانان در پایان دادن به فتنه‌ها و آشوب‌های تهامه طاهر بن أبی هاله بود. او همان کسی است که پیامبر او را به عنوان استاندار قسمتی از تهامه که منطقه قبیله‌های عک و أشعری‌ها بود، تعیین کرده بودند.

حضرت ابوبکر ﷺ به عکاشه بن ثور دستور داد تا در تهامه مستقر شده آن‌ها را بسیج کند و در انتظار رسیدن دستورهای جدید باشد. ایشان حضرت جریر بجلی ﷺ را بسوی قبیله بجیله فرستاد و به او دستور داد تا مسلمانان مخلص و پایبند قومش را بسیج کرده و بر علیه مرتدان اعلام جهاد کند و مرتدان قبیله خثعم را گردن زند. حضرت جریر بن عبدالله ﷺ برای اجرای دستور حضرت خلیفه براه افتاد. تعداد اندکی از مرتدان جلوی راه او قد علم کردند که او برخی از آن‌ها را به قتل رسانید و برخی دیگر فرار کردند و او آن‌ها را تعقیب نمود.

تعدادی از افراد قبیله بنوحارث بن کعب در نجران به پیروی از أسود عنسی برخواسته بودند. آن‌ها پس از درگذشت رسول الله ﷺ در دینشان به شک افتاده بودند. حضرت مسروق عکی برای نبرد با آن‌ها بدانجا رسید، در آغاز آن‌ها را به بازگشت به آغوش گرم و صمیمی اسلام فرا خواند، آن‌ها قبل از درگرفتن جنگ دوباره ایمان آوردند، مسروق عکی مدتی در نجران ماند و اداره حکومت منطقه را سر و سامان داد. پیش از رسیدن حضرت مهاجر بن أبی أمیه تمام کارهای نجران رو راست شده بود. سیاست حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در سرکوب فتنه و آشوب‌ها با نیروهای محلی بسیار موفقیت آمیز بود. ایشان پس از بازگشت سپاه اسامه مشغول گسیل نیرو به جبهه‌های مختلف شدند.[1]

پیشرفت سپاه حضرت عکرمه ﷺ بسوی کنده

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ همه تغییر و تحولات و پیشرفتهای یمن را به دقت زیر نظر داشت. ایشان به عکرمه ﷺ دستور دادند پس از پایان دادن به فتنه مرتدان عمان

۱- تاریخ الردة، اثر/ الكلاعی، ص: ۱۵۶، والیمن فی صدر الإسلام، ص: ۲۸۱.

به طرف "مهره" برود. همراه ایشان غیر از جنگجویان قبیله‌های عمان هفتصد اسب سوار بود، وقتی آن‌ها به منطقه "مهره" داخل شدند دیدند منطقه به دو گروه درگیر با هم تقسیم شده است؛

یک گروه به رهبری "شخریت" مناطق ساحلی دریا را بدست گرفته‌اند و گروه دوم که از نظر نیرو از گروه اول بیشترند به رهبری "مصبح" بر تپه‌ها و مناطق مرتفع چیره شده‌اند. حضرت عکرمه آن‌ها را به اسلام دعوت داد. شخریت که ساحل را بدست داشت دعوت اسلام را پذیرفت. گروه دوم که به قدرت و توان نظامی خود مغرور بود با اسلام در افتاد. حضرت عکرمه ﷺ با همکاری شخریت با او جنگید و او را شکست سختی داد. مصبح با تعداد بی‌شماری از یارانش کشته شدند. حضرت عکرمه در "مهره" اردوگاه زده مسلمانان را دور خود جمع کرد. پس از آنکه کارهای منطقه روبراه شد و مردم ایمان آورده بر پایبندی به اسلام عهد و پیمان بستند و امنیت و آرامش بر همه جا سایه گسترد و زندگی مردم بشکل طبیعی جریان پیدا کرد، حضرت عکرمه امیری برای آن‌ها تعیین نمود.

نامه حضرت ابوبکر ﷺ به حضرت عکرمه رسیده بود که با حضرت مهاجر بن أبی أمیه که از طرف صنعاء حرکت کرده همراه شده بسوی "کنده" برود، برای همین ایشان "مهره" را ترک گفته به "أبین" آمد تا در آنجا منتظر حضرت مهاجر باشد. در مدت اقامتش در "أبین" ایشان قبیله‌های نخع و حمیر را به اسلام دعوت داده تمام سعی و تلاش خود را برای ثابت نگه داشتن آن‌ها بر اسلام بخرج داد.

رسیدن حضرت عکرمه ﷺ به أبین اثر مستقیم بر لشکریان أسود عنسی و بخصوص بر قیس بن مکشوح و عمرو بن معدیکرب داشت.

قیس پس از فرار از صنعاء در مناطق بین أبین و نجران رفت و آمد می‌کرد، در حالیکه لحج قلمرو لشکریان أسود عنسی بود. با تشریف آوری حضرت عکرمه ﷺ قیس به عمرو بن معدیکرب پیوسته هر دو برای جنگ آماده شدند. دیری نپائید که روابط این دو تیره شده با فحش و ناسزاگویی از هم جدا شدند. چون حضرت مهاجر بن أبی أمیه رسید، عمرو خود و همراهیانش را به ایشان تسلیم کرد. در پی او قیس نیز برای تسلیم شدن آماده شد. حضرت مهاجر ﷺ هر دوی آن‌ها را دستگیر کرده نزد حضرت ابوبکر ﷺ فرستاد. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ آن دو را سخت سرزنش کرد، آن دو نیز

که از کارهایشان بسیار شرمنده و پشیمان بودند از ایشان عذرخواهی کردند. حضرت ابوبکر آن‌ها را آزاد کرد و آن دو توبه کرده در پی اصلاح خود برآمدند.[۱]

۲۰۰- جنگ ابرق

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ خلیفه‌ای بس بلند همت و با عزیمت بود. ایشان تصمیم گرفته بود تا آخرین دم با منکران زکات بجنگند و تا سرکوب کامل آن‌ها و زیر پا نهادن غرور تکبر و قلدریشان، از حلمه‌های پیاپی بر علیه سرکشان دست نکشد. او می‌خواست به هر قیمتی شده میکروب سرکشی و طغیان و فتنه افروزی و آشوب پراکنی را از دل‌های آن‌ها برکشد. ایشان به اسامه و سپاهش دستور داد چند روزی را استراحت کنند، و خودشان همراه تعدادی از مجاهدان جان بر کف بسوی "ابرق" که در نزدیکی ذی القصة قرار دارد، حرکت کرد.

و تنها همان مجاهدانی را با خود گرفت که چند روز پیش در ذی القصة همراهش بودند و شجاعت و دلیری و شهامت بی‌مانندی را در جنگ با دشمن به نمایش گذاشته بودند.

بسیاری از افراد خدمت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ عرض کردند خودتان به میدان کارزار نروید و در جنگ مشارکت نکنید، مبادا در جنگ حادثه ناگواری برای شما پیش آید، شخص دیگری را فرمانده سپاه تعیین کنید. ولی ایشان قبول نکرده فرمود: من نمی‌خواهم پشت صحنه بمانم. من با خودم عهد بسته‌ام که در تمام سختی‌ها در کنار شما باشم.

حضرت خلیفه از مدینه حرکت کرده به ابرق رسیدند. سه قبیله مشهور عرب؛ بنو عبس، بنو ذبیان و بنوبکر در آنجا برای جنگ با او صف آرایی کرده بودند.

در این جنگ بنو ذبیان و بنو بکر شکست خوردند. "ابرق" مال ابوذبیان بود. حضرت ابوبکر ﷺ آن‌ها را از آنجا بیرون رانده به آن‌ها گفت: از این به بعد همه این زمین‌ها مال مسلمان‌ها و تحت تصرف آن‌هاست. در آینده هرگز به بنو ذبیان اجازه

۱- تاریخ الطبری: ۴/ ۱۴۰، ۱۴۴. و الیمن فی صدر الإسلام، اثر/ دکتر عبدالرحمن شجاع، ص: ۲۸۱، و الطبقات، اثر/ ابن سعد: ۵۳۴/۵، ۵۳۵، و تاریخ الردة، اثر/ الکلاعی، ص:۱۵۶.

نخواهیم داد بر این زمین‌ها چیره شوند. خداوند همه این زمین‌ها را به غنیمت ما در آورده است. از آن تاریخ به بعد تمام این مناطق در دست مسلمانان ماند.[۱]

۲۰۱- پیشگامی مهاجر ﷺ در جنگ با مرتدان حضرموت و نجران..

از دوازده لشکری که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ آماده ساخته بود، سپاه مهاجر بن أبی أمیه آخرین سپاهی بود که از مدینه منوره حرکت کرد، در این سپاه دسته‌ای از مهاجران و انصار نیز بودند. چون این لشکر از مکه گذشت، امیر مکه خالد بن أسید برادر عتاب بن أسید نیز به قافله آن‌ها پیوست. و چون سپاه به طائف رسید عبدالرحمن بن أبو العاص همراه دوستانش به آن‌ها پیوستند. در نجران حضرت جریر بن عبدالله بجلی ﷺ را همراه خود گرفتند. بهمین صورت عکاشه بن ثور که مردم تهامه را جمع کرده بود را شامل سپاه کردند. فروه بن مسیک که استاندار مذحج و اطراف آن بود نیز به این لشکر پیوست. سپاه در نجران از کنار بنو حارث گذشت، امیر آن‌ها؛ مسروق عکی نیز با لشکر همراه شد.

حضرت مهاجر ﷺ در نجران سپاه را به دو قسمت تقسیم کرد. یک قسمت از آن مسئولیت یافت باقیمانده‌های لشکر متواری أسود عنسی در نجران و صنعاء را تعقیب کرده از بین ببرد. خود حضرت مهاجر ﷺ فرماندهی این سپاه را به عهده داشت. فرماندهی لشکر دیگر را به برادرش عبدالله واگذار کرد. پاکسازی یمن از بقیه مرتدان به دوش او واگذاشته شد.

همینکه حضرت مهاجر در صنعاء مستقر شد در نامه‌ای گزارش کامل از وضعیت خود و استقرار امنیت در منطقه را به اطلاع رسانیده منتظر جواب شد. درست در همین زمان امیرانی که در زمان رسول اکرم ﷺ به کار گماشته شده بودند چون؛ حضرت معاذ بن جبل و دیگر مسئولان دولتی از حضرت ابوبکر ﷺ درخواست کردند به آن‌ها اجازه دهد به مدینه منوره بازگردند. تنها حضرت زیاد بن لبید چنین درخواستی نکرد.

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص:۱۹۶.

جواب حضرت ابوبکر ﷺ به آن‌ها رسید. در آن نامه خلیفه به حضرت معاذ ﷺ و تمام استانداران و شهردارها نوشته بود هر کس می‌خواهد به مدینه باز گردد پیش از حرکت نائبی برای خود تعیین نموده، مسئولیت‌هایش را بدو واگذار نماید. همه آن‌ها پس از ترتیب دادن کامل کارها به مدینه بازگشتند.

به حضرت مهاجر ﷺ دستور رسید با حضرت عکرمه همراه شده با هم به طرف "حضرموت" برای کمک به زیاد بن لبید بروند. ایشان پس از واگذار کردن این مسئولیت بدان‌ها، دستور داد، به هر سربازی از مجاهدان مکه مکرمه و یمن که در این نبردها شرکت داشته قصد بازگشتن به شهر خود را دارد، اجازه بازگشت دهند. و تنها افرادی را با خود ببرند که داوطلبانه شرکت در جهاد را بر بازگشت به خانه‌هایشان ترجیح می‌دهند.

تمامی مرتدان این مناطق سرکوب شده، آتش فتنه در منطقه بکلی خاموش گشت. حضرت عکرمه ﷺ همراه با اسیران و غنیمت‌های جنگی به مدینه منوره بازگشت. اشعث بن قیس که از چشم قومش افتاده بود نیز در بین اسیران بود. بیش از همه، زن‌ها از او نفرت داشتند و او را سبب ذلت و خواری و رسوایی خود می‌دانستند. یکی از اسباب نفرت آن‌ها این بود که او در هنگام امان خواستن از مسلمانان نام خودش را قبل از نام‌های دیگران نوشته بود. زن‌های قبیله‌اش او را خائن و وطن فروش صدا می‌زدند.

چون اشعث خدمت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ آورده شد، آن حضرت از او پرسید:

«ماذا تراني أصنع بك، فإنك قد فعلت ما علمت». "خودت می‌دانی چه جنایت‌هایی کرده‌ای، حالا گمان می‌کنی با تو چه خواهم کرد؟".

او سرشکسته و پریشان گفت:"بر من منت بگذار، بند و زنجیرهایم را باز کن و خواهرت را به ازدواج من در بیاور، چونکه من دوباره مسلمان شده‌ام!".

حضرت ابوبکر درخواست او را پذیرفت، و خواهرش "أم فروة دختر أبوقحافه" را به ازدواج او درآورد و او تا فتح عراق در مدینه ماند.

در روایت تاریخی دیگری آمده که چون اشعث بن قیس احساس کرد حضرت ابوبکر صدیق ﷺ او را سزای سختی خواهد داد به سخن درآمده گفت:" آیا نمی‌خواهی کار خیری بکنی، از اشتباهاتم درگذر و مرا آزاد کن. اسلام آوردن مرا قبول کن. و با من

آنچنان رفتار کن که افرادی چون شما با اشخاصی چون من می‌کنند و همسرم را به من بازگردان".

اشعث اولین باری که خدمت رسول الله ﷺ حاضر شد، از أم فروه خواستگاری کرده بود. آن حضرت ﷺ خواستگاریش را قبول کرد و ازدواجش برای دفعه دیگری که بازمی‌گردد به تأخیر انداخته شد. پس از آن رسول الله ﷺ جهان فانی را بدرود گفت، و اشعث به فتنه و آشوب مرتدان پیوست. او حالا از این بیم داشت که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ زنش را به او نخواهد داد. برای همین او سعی کرد حضرت ابوبکر ﷺ را مطمئن کند که در تمام منطقه کسی را از او پایبندتر به دین نخواهند یافت. حضرت ابوبکر نیز از اشتباهات او درگذشته او را بخشید، و زنش را به او سپرد. سپس فرمود:

«انطلق فليبلغني عنك خير».

"برو! از این به بعد خبرهای خوبی باید از تو به من برسد".

سپس ایشان سایر اسیران را نیز آزاد کرد و آن‌ها به خانه‌هایشان بازگشتند. آن حضرت ﷺ خمس (یک‌پنجم) غنیمت‌های جنگی را در بین فقیران و مستحقان تقسیم کردند.[۱]

۲۰۲- سرانجام دختران بی‌حیا!

در دوران خلافت ابوبکر صدیق ﷺ فتنه دیگری نیز در یمن سربرآورد که ایشان با مشت آهنین آن‌را سرکوب کردند. پس از رسیدن خبر رحلت پیامبر اکرم ﷺ برخی از زن‌های یهودی بهمراه برخی از زن‌های نگونبخت حضرموت به مناسبت وفات آن حضرت ﷺ جشن‌ها و پایکوبی‌ها به پا کردند. آن‌ها به این مناسبت شب‌هایی پر از فسق و فجور و فساد و فحشا و بی‌حیایی و عریانی ترتیب دادند. در این مجالس همه را به فحشا و بی‌بندو باری تشویق می‌کردند.

در این شب‌های تار فساد و بی‌بند و باری، آن‌ها همراه با شیطان و دار و دسته‌اش به رقص و پایکوبی پرداختند. شیطان و این زن‌های بی‌بند و بار، از انحراف مردم از

۱- تاریخ الطبری: ۴/ ۱۵۵، والکامل فی التاریخ، اثر/ ابن الأثیر: ۴۹/۲.

دین اسلام و دعوت به سرکشی و طغیان بر علیه مسلمانان و جنگ با آن‌ها بسی خوشحال و شاد بود. این‌ها عاشقان بی‌بند و باری و تشنه فحشای دوران جاهلیت بودند. چون اسلام آمد با نظافت و پاکیزگی خود آن‌ها را از این بیهودگی‌ها و پستی‌ها و حیوان منشی‌ها و شهوت پرستی‌ها بازداشت. این پاکیزگی و طهارت برای آن‌ها چون سیاهچال زندان‌های وحشتناک بود، گویا توان نفس کشیدن از آن‌ها سلب شده بود و آن‌ها در حال مرگ بودند. برای همین تا خبر وفات پیامبر پاکی و طهارت به آن حیوان صفتهای شهوتران رسید تمام کینه و حقد و دشمنی که در سینه‌هایشان بر علیه اسلام و پیامبر انباشته بودند را به یکباره بیرون ریختند. دست‌هایشان را حنا بسته، دهل و سرنای خود را برگرفته شروع به رقص و پایکوبی و ترانه سرایی کردند. حکومت جدید أسود عنسی آرزوهای آن‌ها را برآورده کرد. بیشتر این زن‌ها از روسپیگران طبقه ثروتمند جامعه و بقیه از زن‌های یهودی بودند. بسیاری از منافع کلان هر دو گروه؛ سران و رؤسای یهود و سرداران عرب با تکه پاره کردن ستون‌های اسلام و برانداختن حکومت اسلامی گره خورده بود. تاریخ از این جنبش شهوتران و شورش بر علیه پاکی و طهارت، به نام " حركة البغايا" - جنبش روسپیگران و زن‌های بی‌بند و بار - یاد می‌کند.

آن‌ها نزدیک به سی نفر زن بدکاره بودند که در روستاها و دهات‌های حضرموت بسر می‌بردند. مشهورترین آن‌ها "هر بنت یامن" یهودی است. فحشا و زناکاری او ضرب المثل شده بود. عرب در وصف بدترین فساد و فحشاگری زنی می‌گوید: «أزنى من هر». "از هر هم زنا کارتر"!

گزارش‌های تاریخی می‌گوید مردهای بدکار و فاسد در زمان جاهلیت بارها نزد او می‌آمدند. به این زن‌های فاسد و بدکاره اجازه داده نمی‌شد آزادانه به هر جا حرکت کنند تا مبادا همه جامعه را به فساد کشند. خبر آن‌ها به حضرت ابوبکر صدیق ﷺ رسید. فردی از یمنی‌ها چند بیت شعر نوشته به دست کسی داد تا آن‌را به امیر المؤمنین برساند، مفهوم آن ابیات شعر چنین بود:

" چون خدمت ابوبکر حاضر شوی، بدو برسان که زن‌های بدکاره چه کارها که نکرده‌اند؟! با رقص و پایکوبی و ترانه وفات رسول الله ﷺ را جشن گرفتند و

دست‌هایشان را حنا بستند. شمشیر تیز و برانت را چون رعد برق بر دست‌های پلید جنایت آن‌ها فرود آور".

حضرت ابوبکر برای استاندار آنجا "مهاجر بن أبی أمیه" نامه‌ای نوشته بدو دستور داد تا فورا با احتیاط و بشدت با آن زن‌های فاحشه‌گر برخورد کند. در نامه چنین آمده بود: " چون نامه من به شما رسید با دسته‌های سوارکار و پیاده نظام خود بطرف این زن‌های بدکاره حرکت کرده دست‌های خیانتشان را قطع کن. اگر کسی سد راهتان شد، او را با دلیل و برهان آگاه سازید و به بزرگی جنایتی که مرتکب می‌شود او را مطلع نمائید و یادآوری کنید سد راه بودنش به معنای حمایت از گناه و جرم و اعلام دشمنی با اسلام است. اگر از راهتان کنار رفت عذرش را قبول کرده از او درگذرید و اگر چنانچه بر موقفش پا فشاری کرده مانع حرکت شما شد با او نیز بجنگید. بدون شک پروردگار عالم نقشه خائنان را بر باد می‌دهد و آنان را یاری نخواهد کرد".

حضرت مهاجر بن أبی أمیه فورا پس از خواندن نامه خلیفه رسول الله ﷺ جوانان و دسته‌های اسب سوار خود را بسیج کرده به طرف این زن‌های پلید و فسادکار حرکت کرد. گروه‌هایی سرکش، از حضرموت و کنده سد راه او شدند.

ایشان بسیار تلاش کردند تا آن‌ها را بفهماند جلوی راه حق را نگیرند، برخی حرف‌های او را فهمیده بازگشتند، ولی خون جلوی چشم بیشتر این قلدرها را گرفته بود، آن‌ها تشنه کشت و کشتار بودند. مسلمانان در یک درگیری سخت شکست عبرتناکی به آن‌ها دادند و دست پلید و خیانت آن زن‌های بدکاره و روسپیگران شهوتران را از جامعه بریدند. بیشتر آن‌ها کشته شدند و برخی بسوی کوفه متواری گشتند. آن‌ها در سایه عدل اسلام به سزای ننگ اعمالشان رسیدند. امیر مسلمانان آن‌ها را دستگیر کرده حد و سزای سرکشی را بر آن‌ها جاری ساخت.[1]

در تاریخ از حرکت زن‌های یمنی بنام "حركة البغايا" یعنی جنبش زن‌های بدکاره یاد می‌شود

۱- بنگرید به: حركة الردة، اثر/ دکتر علی العتوم، ص: ۱۸۴.

۲۰۳- سزای دشنام به رسول الله ﷺ

پرونده دو زن یمنی از حضرموت، خدمت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ مطرح شد، یکی از آن‌ها بر خلاف رسول الله ﷺ، و دیگری در بدی سایر مسلمانان ترانه‌ها و شعرهایی سروده بودند. استاندار منطقه؛ مهاجر بن أبی أمیه ﷺ دست‌های آن‌ها را بریده دو دندان جلویی آن‌ها را از فک زیر و دو دندان جلوی فک بالای آن‌ها را شکستاند. حضرت ابوبکر ﷺ این سزا را برای زن اولی کم دانسته برای استاندارش در یک نامه مخصوص چنین نگاشت:

" اگر شما درباره آن زنی که در شأن و مقام رحمت جهانیان ﷺ زبان درازی کرده، آن حضرت ﷺ را نشانه دشنام و ناسزاگویی خود قرار داده بود حکمی صادر نکرده بودید، دستور می‌دادم سر او را بزنید، چرا که جرم گستاخی در حق پیامبران الهی چون سزای دیگر گناهان نیست. اگر مسلمانی چنین کاری کند مرتد می‌شود و اگر از کسی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته چنین گناهی سر زند او خائن و جنگجو به شمار می‌آید". [۱]

۲۰٤- أبو مسلم خولانی

چون أسود عنسی بر یمن چیره شد و قدرتش بر منطقه مستحکم گردید و ادعای پیامبری کرد، در پی أبومسلم خولانی رحمه الله فرستاد. چون او را آوردند أسود به او گفت: آیا اقرار می‌کنی من رسول و فرستاده خدایم؟!

أبو مسلم در جواب گفتند: چه می‌گویی؟! من نمی‌شنوم!

أسود گفت: آیا گواهی می‌دهی که محمد رسول و فرستاده خداست؟! أبومسلم با صدای رسا بانگ برآورد: آری، شهادت می‌دهم. أسود چندین بار از او خواست که به پیامبری او اقرار کند. أما أبومسلم هر بار او را به باد مسخره گرفته می‌گفت؛ من گوش برای شنیدن چنین حرف‌های چرندی ندارم. و چون حرف از پیامبری رسول اکرم ﷺ می‌شد فورا شهادت می‌داد که حضرت محمد ﷺ رسول و فرستاده پروردگار یکتاست.

۱- حرکة الردة، اثر/ دکتر علی العتوم، ص: ۱۸۴، و تاریخ الطبری: ۴/ ۱۵۷، و عیون الأخبار: ۳/ ۱۳۳.

خشم أسود برآشفت و دستور داد او را در بین شعله‌های سوزان آتش بیندازند تا جلوی دیدگان مردم زغال شود. اما آتش از سوختن او سر باز زد و او از بین شعله‌های برافروخته آتش بدون کوچکترین ضرری سالم و آرام بیرون آمد. أسود و همراهانش از دیدن این صحنه برآشتفه به شدت به وحشت افتادند. همراهان بدو مشوره دادند که فورا أبومسلم را از آن منطقه بیرون براند، تا مبادا پیروان او را از چنگش بیرون کند. أسود دستور داد أبومسلم خولانی را از یمن بیرون برانند.

حضرت أبو مسلم به مدینه تشریف آورد. ایشان وقتی به مدینه منوره رسید که رسول الله ﷺ درگذشته بود و حضرت ابوبکر بعنوان جانشین پیامبر انتخاب شده بود. حضرت ابومسلم شترش را کنار در مسجد بر زمین نشاند و خود وارد مسجد نبوی شده در پشت ستونی مشغول خواندن نماز شد. حضرت عمر ﷺ او را دید و نزد او تشریف آورده پرسیدند: شما کیستی؟ ایشان گفتند: مردی از یمن. حضرت عمر ﷺ پرسید: برای آن مردی که أسود عنسی دروغگو او را به آتش انداخت چه اتفاقی افتاد؟ او در جواب گفت: آن مرد عبدالله بن ثوب است، او خوب و سالم است. حضرت عمر ﷺ از سیمای آن مرد شک کرد که او همان انسان پرهیزکار و وارسته و محبوب خدا باشد که چنین کرامتی را خداوند بر او پدیدار کرده. حضرت عمر او را سوگند داده گفت: آیا تو همان شخص هستی؟ أبومسلم که نمی‌خواست کسی او را بشناسد مجبور شد خودش را معرفی کند. گفت: بله، من همان شخصم. (از این سخن او معلوم می‌شود که اسم او عبدالله بن ثوب و کنیه‌اش أبومسلم بوده است). اشک خوشحالی از چشمان حضرت عمر سرازیر شده او را محکم در آغوش گرفت. سپس دست او را گرفته خدمت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ حاضر شدند. ایشان أبومسلم را در بین خود و حضرت خلیفه نشاند و فرمود: «الحمد لله الذي لم يمتني حتى أراني في أمة محمد ﷺ من فعل به ما فعل بإبراهيم خليل الله عليه السلام».

" حمد و سپاس مر خدای را که به من عمری ارزانی داشت تا ببینم در امت محمد ﷺ آن شخصی را که درست مورد همان آزمایشی قرار گرفت که حضرت ابراهیم؛ خلیل الله ؈ بدان آزمایش شده بود".[1]

۱- أسد الغابة: ۳۰۴/۶، و الإستيعاب، اثر/ ابن عبدالبر: ۶۶/۲.

۲۰۵- نان و نفقه

باری همسر محترم حضرت ابوبکر صدیق ﷺ دلش میل حلوا کرد. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به ایشان گفت: ما توان خرید حلوا نداریم!

فراموش نکنیم که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ پیش از خلافتشان تاجری موفق و نامدار بودند و مال و ثروت هنگفتی داشتند و در آسایش و راحتی زندگی می‌کردند! بخاطر مسئولیت‌های سنگین اداره مملکت ایشان مجبور شده بود از تجارت دست کشد، و از بیت المال حقوق بسیار ناچیزی دریافت می‌کرد که به سختی می‌توانست مخارج زندگیش را تأمین کند.

همسر ایشان گفتند: پس من هر روز از مخارج روزانه چیزی کنار می‌گذارم تا پس از مدتی بتوانم چند شیرینی هم آماده کنیم. حضرت ابوبکر با تعجب پرسیدند: بله! آیا شما می‌توانید چنین کنید؟! پس از گذشت چند روز مبلغ ناچیزی جمع شد که ممکن بود با آن حلوایی آماده شود. چون حضرت ابوبکر صدیق ﷺ از این موضوع با خبر شد آن مبلغ را گرفته به بیت المال سپرد و به مسئول بیت المال گفت: از حقوق من مبلغی که قابل پس انداز بود را کم کن، چرا که با کمتر از این حقوق نیز ما می‌توانیم بسازیم![1]

۲۰۶- اهمیت گذشت و بخشش نزد حضرت ابوبکر ﷺ

حضرت ابوبکر خلیفه‌ای بود دارای بصیرت و درک و حکمت و دید و بینشی بس بزرگ. هر جا نیاز به شدت بود او را می‌دیدی که برخوردی سخت و موقفی شدید انتخاب می‌کند و در جایی که عفو و درگذشتن جواب می‌داد از گذشت و بخشش کار می‌گرفت. آرزویشان بود که همه قبائل زیر پرچم اسلام جمع شوند. سیاست حکیمانه ایشان بود که از سران قبائل سرکش و آشوبگری که بار دگر به آغوش اسلام بازمی‌گشتند درمی‌گذشت و آن‌ها را می‌بخشید. چون ایشان توانست قبائل مرتد و فتنه‌افروز یمن را شکست دهد و مطیع فرمان خود کند، و از طرفی هم توانست قدرت

۱- أبوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص: ۲۹۸.

و توان حکومت اسلامی و بازوی نیرومند مسلمانان را به نمایش گذارد، قبائل از دین بازگشته و مرتد، باز بسوی اسلام برگشتند و بار دگر زیر پرچم حکومت اسلامی جمع شدند. حضرت ابوبکر صلاح بر این دید که بجای استعمال نیرو و قدرت بر علیه سران این قبیله‌ها برای بدست آوردن دل‌های آن‌ها با آنان به نرمی و مهر و شفقت برخورد کند. ایشان از تنبیه و بازخواست و سزا دادن سران قبائل صرف نظر کرده با آن‌ها دلسوزانه برخورد کرد و اثر و رسوخ این قبائل را در مسیر منافع اسلام و مسلمانان قرار داد.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ با قیس بن یغوث مرادی و عمرو بن معدیکرب که از جمله سرداران نامدار و پهلوانان مشهور و جنگجویان بسیار دلیر بودند به نرمی برخورد کرد. ایشان به جای سزا و محاسبه آن‌ها سعی کرد از خدمت‌هایشان برای اسلام استفاده برند. در ابتدا تلاششان بر این بود که آن‌ها را از طلاطم شک و تردیدی که در سرهایشان در مورد اسلام می‌چرخید نجات دهد. آن حضرت به عمرو گفت: " آیا از اینکه روزانه شکست بخوری و به اسارت بیفتی و دست و پایت را به غل و زنجیر کشند خجالت نمی‌کشی و احساس ذلت و خواری نمی‌کنی؟! اگر این قدرت و نیرویت را در خدمت دین مبین اسلام استعمال می‌کردی خداوند متعال تو را از عزت و شأن و مقام والا و بی‌مانندی بهره‌مند می‌ساخت".

عمرو سرشکسته و شرمسار در جواب گفت: واقعا حق با شماست. حالا وقت آن است که من به اسلام خدمت کنم. و هرگز بار دگر به فکر مرتد شدن و از دین بازگشتن نخواهم افتاد. حضرت ابوبکر ﷺ ایشان را آزاد کرد، و او نیز بر پیمان خود پایبند ماند و هرگز مرتد نشد، بلکه ثابت کرد مسلمانی است واقعی با ایمانی پایدار به ثبات کوه‌ها. خداوند متعال نیز او را یاری داده، پیروزی‌های بزرگی را به دست او به ثمر رسانید.

قیس بن مکشوح نیز از کارنامه خود پشیمان شده اظهار ندامت و شرمساری کرد، حضرت ابوبکر ﷺ او را نیز بخشید و آزاد کرد. بخشیدن آن دو شهسوار نامدار یمنی توسط خلیفه نتائج بسیار پر باری به بار آورد. حضرت ابوبکر توانست بوسیله آن دو نفر مهار تمام آن افرادی را که پس از مرتد شدنشان از روی بیم و ترس یا طمع دوباره به صف مسلمانان گرویده بودند، در دست گیرد و با مرور زمان ترس و وحشت را از

دل‌هایشان زایل کرده، با رشد فهم و درکشان ایمان صادق و اسلام راستین را در دل‌هایشان بکارد.

حضرت صدیق رضی الله عنه اشعث بن قیس را نیز بخشید، و با این حرکت خود دل قبیله او را بدست آورد. او پس از آن تاریخ با قدرت و بازوی نیرومندی به صف مسلمانان پیوست و در جنگ با مرتدان و سرکوب کردن فتنه‌افروزان و آشوبگران از دین برگشته نقش بسزایی را ایفا نمود.[۱]

ابوبکر رضی الله عنه دل‌های آن افرادی که پس از مرتد شدن از روی بیم و ترس یا طمع و آز ایمان آورده بودند را بدست آورد و ایمان راستین را در دل‌هایشان کاشت

۲۰۷- کاتبان صدیق اکبر رضی الله عنه

در دوران خلافت صدیقی؛ حضرت علی بن أبی طالب، زید بن ثابت، و عثمان بن عفان به عنوان کاتبان خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم، در خدمت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه انجام وظیفه می‌کردند.[۲]

۲۰۸- حاکم مکه مکرمه

حاکم برگزیده حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای شهر مکه مکرمه عتاب بن أسید بود. عتاب که جوانی بیست ساله بود، در فتح مکه اسلام آورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام بازگشت از مکه مکرمه ایشان را به عنوان فرماندار و حاکم آن شهر تعیین نمود. عتاب جوانی بسیار پرهیزکار بود. پس از خلافت حضرت صدیق رضی الله عنه ایشان نیز او را همچنان بر مسئولیتی که داشت برقرار گذاشت. در کتاب‌های تاریخ آمده که عتاب بن أسید درست در همان روزی درگذشت که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه چشم از جهان بربست![۳]

۱- بنگرید به: الصدیق أول الخلفاء، اثر/ الشرقاوی، ص: ۱۱۵، ۱۱۶، و تاریخ الدعوة إلی الإسلام، اثر/ دکتر یسری محمد هانی، ص: ۲۵۶.

۲- أبوبکر الصدیق، اثر/ محمد رشید رضا، ص: ۱۲۴.

۳- أبوبکر الصدیق، اثر/ محمد رشید رضا، ص: ۱۲۴.

۲۰۹- فرماندار طائف

حاکم طائف در دوران خلافت حضرت صدیق اکبر ﷺ؛ عثمان بن أبو العاص بود. رسول الله ﷺ ایشان را فرماندار طائف تعیین کرده بود. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ نیز ایشان را همچنان بر عهده‌شان برقرار داشتند. عثمان بن أبوالعاص از رسول الله ﷺ نه (۹) حدیث روایت کرده، سه تا از آن‌ها در صحیح مسلم آمده است. حضرت عمر ﷺ نیز ایشان را فرماندار عمان و بحرین تعیین نمود. او در دوران خلافت معاویه بن أبی سفیان ﷺ وفات کرد. در بین فرزندان و نوادگانشان شخصیت‌های نامدار و بزرگ بسیاری را می‌توان یافت.[۱]

۲۱۰- فرماندار صنعاء

فرماندار صنعاء در دوران خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ مهاجر بن أبی أمیة بود. او برادر مادر مؤمنان؛ أم سلمه است. و در جنگ با مرتدان یمن کارنامه بسیار پر افتخاری دارد.[۲]

۲۱۱- علم و دانش جانشین رسول الله و درایت و حکمت او

مذعور بن عدی یکی از پهلوانان قوم حضرت مثنی بن حارثه شیبانی است که از او جدا شده، برای حضرت ابوبکر ﷺ در نامه‌ای نوشت:

"من شاهسوار خاندان بنوعجل هستم و در شبیه خون زدن در سحرگاهان مهارت دارم. افراد خاندانم با من همراهند. هر یک از آن‌ها صد نفر را حریف است. من این منطقه را چون کف دستم می‌شناسم، من مرد میدان کارزارم و از ریز و درشت نقشه‌های جنگی منطقه با خبرم. شما فرماندهی مناطق زرخیز و سرسبز عراق را به من واگذار کنید. من بیاری خداوند آن‌را فتح خواهم کرد".

۱- أبوبکر الصدیق، اثر/ محمد رشید رضا، ص: ۱۲۴.

۲- أبوبکر الصدیق، اثر/ محمد رشید رضا، ص: ۱۲۴.

حضرت مثنی ﷺ نیز نامه‌ای به حضرت ابوبکر صدیق نوشته او را از حکایت مذعور بن عدی مطلع ساخت. در آن نامه آمده بود: "به اطلاع خلیفه رسول الله می‌رسانم که مذعور بن عدی شخصی از قوم من است. او فردی از شاخه بنوعجل است. چند تن از دوستانش نیز با او همراهند. او با من درافتاده می‌خواهد امارت منطقه را از من تصاحب کند. مناسب دیدم شما را از جریان مطلع سازم تا خود در این باره دستوری صادر فرمائید".

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در جواب مذعور بن عدی چنین نگاشت:

«أما بعد! فقد أتاني كتابك، فهمت ما ذكرت وأنت كما وصفت نفسك عشيرتك نعم العشيرة! وقد رأيت لك أن تنضم إلى خالد بن الوليد فتكون معه وتقيم معه ما أقام بالعراق وتشخص معه إذا شخص».

"پس از حمد و ثنای الهی! نامه شما را دریافت کردم. آنچه بدان اشاره کردی را فهمیدم. البته شما همانطورید که خود وصف نموده‌اید و خاندان شما نیز از بهترین مردمانند. برای شما تصمیم بر آن گرفتم که به خالد بن الولید بپیوندید و تا زمانی که ایشان در عراقند همراه او باشید، و چون از عراق برآمد همراه او نیز حرکت کنید".

و برای حضرت مثنی بن حارثه نوشت: «فإن صاحبك العجلي كتب إلي يسألني أمورا، فكتبت إليه آمره بلزوم خالد حتى أرى رأيي وهذا كتابي إليك آمرك أن لا تبرح العراق حتى يخرج منه خالد بن الوليد، فإذا خرج منه خالد بن الوليد، فالزم مكانك الذي كنت به وأنت أهل لكل زيادة وجدير بكل فضل».

"رفیق عجلی شما برایم نامه‌ای نوشته اختیاراتی خواسته، برای او نوشتم که به خالد بن الولید بپیوندد تا تصمیم بگیرم. و این نامه من به شماست، دستور می‌دهم تا خارج شدن خالد بن الولید از عراق در همانجا بمانی، و چون خالد بن الولید از عراق خارج شد، مسئولیتی که بر عهده داشتی را همچنان داشته باش. البته شما شایسته هرگونه تقدیر و احترام بوده، لیاقت هر فضیلت و شرفی را دارید".

حضرت خالد در ماه رجب یا محرم سال ۱۲ هجری به عراق اعزام شد.[1]

۱- مجموعة الوثائق السياسية، اثر/ محمد حميد الله، ص:۳۷۲، البداية والنهاية: ۳۴۷/۶.

۲۱۲- پایان آشوب طلیحه أسدی

در دوران خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ فتنه و آشوبی که طلیحه أسدی برپا نموده بود نیز چون سایر فتنه‌ها سرکوب شد. بیائید حکایت این ماجرا را با هم مرور کنیم:

طلیحه اسدی سومیم شخصی بود که به دروغ ادعای پیامبری کرده بود، او اواخر زندگی مبارک حضرت خاتم الأنبیاء ﷺ چون قارچ سر از زمین در آورد. این فرد در سال نهم هجری که به عام الوفود مشهور است همراه با فرستادگان قبیله‌اش بنو أسد خدمت رسول الله ﷺ حاضر شده بود. هیئت فرستاده شده از سوی این قبیله چون خدمت پیامبر عرض سلام کرد، گویا با اسلام آوردنشان بر رسول اکرم ﷺ منت نهاده گفتند: " ما برای این که گواهی دهیم هیچ خدا و معبودی نیست مگر خدای یکتا، و بدون هیچ تردیدی اقرا کنیم که شما بنده و فرستاده خدا هستید، خدمت شما حاضر شده‌ایم. البته ما اسلام آورده‌ایم بدون اینکه شما هیچ سپاه و لشکری را بسوی ما گسیل دارید! و ما خبر اسلام قوم و قبیله‌مان را نیز بهمراه داریم".

قرآن کریم برای به خاک مالاندن پوزه غرور این افراد چنین فرمود:

﴿يَمُنُّونَ عَلَيۡكَ أَنۡ أَسۡلَمُواْۖ قُل لَّا تَمُنُّواْ عَلَيَّ إِسۡلَٰمَكُمۖ بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيۡكُمۡ أَنۡ هَدَىٰكُمۡ لِلۡإِيمَٰنِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٧﴾ [الحجرات: ۱۷]

«آنان بر تو منّت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند! بگو: با اسلام خود بر من منّت مگذارید، بلکه خدا بر شما منّت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است، اگر (در ادّعای ایمان) راست و درست هستید».

چون این گروه به سرزمین خود بازگشتند طلیحه مرتد شده ادعای پیامبری کرد. او در منطقه "سمیراء" اردوگاهی زده مشغول جمع‌آوری نیرو شد. بسیاری از مردم نادان و قبیله پرستان و قومگرایان بدو پیوستند و تبلیغات او به هر سو پیچید. اولین شعبده بازی او که باعث گمراهی بسیاری از مردم شد این بود که؛ باری او همراه برخی از اقوامش در سفر بود، وقتی آب آن‌ها به ته کشید و تمام شد و مردم از عواقب تشنگی به وحشت افتادند، او به آن‌ها گفت: " بر اسب من سوار شده چند میل چارنل بتازید، شما آب خواهید یافت". آن‌ها چنین کردند و به آب رسیدند.

این نمایشی که او بازی کرد باعث گمراهی بسیاری از روستانشینان شده و باعث رونق گرفتن دعوت او و شعله‌ورتر شدن فتنه‌اش گردید. از کارهای پوچ و بیهوده او این بود که سجده‌ها را از نماز حذف کرد. او ادعا می‌کرد از آسمان برای او وحی نازل می‌شود. وی حرف‌های بی‌مفهومی را در قالب جملات مسجع بخورد مردم می‌داد. مثل: «الحمام والیمام والصرد الصوام، قد صمن قبلكم بأعوام، ليبلغن ملكنا العراق والشام».

"کبک و کبوتر، قناری روزه دار، سال‌ها پیش از شما گرفتند روزه، پادشاهی ما رسد به عراق و شام"!

شیطان در پوست طلیحه اسدی خزیده او را بکلی مست خواب و خیال خود کرده بود. فتنه و آشوب او با سرعت زیادی نیرو می‌گرفت. چون خبر این آشوبگر به رسول‌الله ﷺ رسید ایشان پهلوان نامدار اسلام؛ ضرار بن ازور أسدی را برای جنگ با او فرستاد. ولی ضرار ﷺ نتوانست در مقابل او مقاومت کند چرا که با گذشت زمان توان و قدرت و نیروی او بسیار بالا رفته بود. بخصوص پس از پیوستن قبیله‌های أسد و غطفان به سپاه او بسیار بر قدرت و توان نظامی او افزوده گشته بود.

۲۱۳- لشکر کشی خالد بن ولید ﷺ بر علیه مرتدان

حضرت ابوبکر صدیق فورا پس از بدست گرفتن مسئولیات خلافت برای سرکوب مرتدان لشکرهایی ترتیب داده، آن‌ها را برای نبردهای تاریخ‌ساز بسیج نمود و فرماندهی هر سپاهی را به پهلوانی نامدار و با تجربه سپرد. ایشان برای سرکوبی طلیحه اسدی لشکری به فرماندهی خالد بن ولید گسیل داشت.

امام احمد در این باره روایتی آورده که چون حضرت خلیفه ﷺ برای نبرد با مرتدان و خاموش کردن فتنه آن‌ها لشکری به فرماندهی خالد بن ولید اعزام داشت، فرمود: «إني سمعت رسول الله ﷺ يقول: نعم عبدالله وأخو العشيرة خالد بن الوليد وسيف من سيوف الله سله الله عز وجل على الكفار والمنافقين».

"از زبان شیوا و شیرین رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: چه خوش بنده‌ای است و چه برادر نیکوئی؛ خالد بن ولید، شمشیری است بران از شمشیرهای رحمان، آن‌را برای گردن زدن کافران و منافقان از نیام برکشیده".

چون سپاه خالد بن ولید آماده حرکت از اردوگاهش در ذی القصة شد، حضرت ابوبکر ﷺ در میان انبوه مردم به ایشان وعده داد، سپاه او نیز بزودی از طرف خیبر به لشکر او می‌پیوندد. ایشان با این اعلان عمومی خواستند بیم و وحشت در دل‌های صحرانشینان بیفکنند تا بفکر خیانت و شورش نیفتند.

حضرت ابوبکر ﷺ به ایشان دستور داد اول بسوی طلیحه اسدی بروند و پس از سرکوبی او به طرف بنوتمیم حرکت کنند. طلیحه اسدی نزد قومش بنو أسد و غطفان بود. بنوعبس و ذبیانیها نیز بدو پیوسته بوند. طلیحه برای بنو جدیله و غوث از شاخه‌های قبیله "طی" نیز پیام فرستاده بود که به سپاه او بپیوندند، آن‌ها فورا قراولانی پیشتاز برای کمک به او فرستادند تا بقیه جنگجویان آماده شده طی چند روز آینده به او بپیوندند. این در حالی صورت می‌گرفت که حضرت ابوبکر ﷺ پیش از حرکت سپاه خالد بن ولید، فرزند حاتم طائی؛ عدی بن حاتم ﷺ را بسوی قبیله‌اش فرستاده بود تا آن‌ها را از پیوستن به سپاه کفر بر حذر دارد. ایشان بدو گفته بود:

«أدرك قومك لا يلحقوا بطليحة فيكون دمارهم».

"قومت را دریاب، نکند به طلیحه ملحق شوند و خود را نابود و برباد سازند".

حضرت عدی ﷺ خود را به قبیله‌اش "بنو طی" رسانید و به آن‌ها مشوره داد تا با خلیفه رسول الله ﷺ بیعت کنند. او سعی و تلاش بسیاری بخرج داد تا آن‌ها را قانع کند بار دیگر به آغوش پر مهر اسلام بازگردند، ولی کبر و غرور مانع این کار شد و با قلدری گفتند ما هرگز از "ابوالفصیل" اطاعت نخواهیم کرد. آن‌ها از روی مسخره و استهزاء حضرت ابوبکر ﷺ را "أبوالفصیل" نامیدند. عرب‌ها بچه شتر را "بکر" و "فصیل" می‌نامیدند. "فصیل" به بچه شتر کوچک و "بکر" به شتر نوجوان گفته می‌شود. آن‌ها بجای اینکه نام خلیفه یعنی أبوبکر را بر زبان رانند از باب تمسخر به ایشان "أبوالفصیل" می‌گفتند. حضرت عدی ﷺ به آن‌ها گفت: " بخدا سوگند! بزودی سپاه ابوبکر به اینجا می‌رسد، آن‌ها چنان سرهایتان را از گرد جدا خواهند کرد که باور کنید؛ واقعا حضرت ابوبکر خلیفه‌ای توانا و با همت و نیرومند است". حضرت عدی با

طرفندهای بسیاری سعی کرد تا هر طور شده دل‌های آن‌ها را نرم کند و عقل‌هایشان را بیدار.

سپاه حضرت خالد بن ولید سر رسید، فرماندهی گروهان پیشتاز انصاریان را حضرت ثابت بن قیس بن شماس ﷺ بر عهده داشت. ایشان حضرت ثابت بن اقرم و عکاشه بن محصن را پیش آهنگ گروهانش فرستاد تا وضع منطقه را بررسی کند. این دو نفر در کمین طلیحه و برادرش سلمه و لشکریانشان، قرار گرفته محاصره شدند. آن‌ها با دیدن حضرت ثابت او را به مبارزه تن به تن خواستند. طلیحه با یک حمله غافلگیرانه حضرت عکاشه را شهید کرد و برادرش سلمه جام شهادت را به حضرت ثابت بن أقرم نوشانید. چون سپاه حضرت خالد بن ولید بدانجا رسید جسدهای پرپر شده و بخون غلطیده آن دو شهید ایمان را جلوی راهش یافت. مسلمانان از شهادت آن دو پهلوان بسی رنجیده خاطر شده، تصمیم گرفتند به هر قیمتی شده انتقام برادرانشان را از سپاهیان آشوبگر بگیرند.

حضرت خالد ﷺ بطرف بنوطی حرکت کرد، حضرت عدی بن حاتم در راه به او رسیده عرض کرد:" به من تنها سه روز فرصت دهید، چرا که قومم از من مهلت خواسته‌اند تا قراول‌های پیشتازی که بسوی طلیحه گسیل داشته‌اند را بازگردانند، آن‌ها می‌ترسند اگر به سپاه اسلام بپیوندند طلیحه دوستان آن‌ها را به قتل می‌رساند و من مطمئنم شما هرگز راضی نمی‌شوید آن‌ها طعمه آتش سوزان جهنم شوند".

پس از گذشت سه روز حضرت عدی بن حاتم پانصد جنگجویی که دوباره به اسلام بازگشته بودند را با خود همراه کرده خدمت خالد ﷺ حاضر شد. همه این مجاهدان به سپاه اسلام پیوستند. حضرت خالد برای سرکوبی بنوجدیله راهش را ادامه داد. اینجا بار دیگر حضرت عدی خدمت فرمانده سپاه رسیده درخواست نمود:" خالد! به من چند روز مهلت بده تا من به آن‌ها بفهمانم اشتباه بزرگی مرتکب می‌شوند. شاید خداوند متعال همانطور که غوثی‌ها را نجات داد آن‌ها را نیز نجات دهد".

حضرت عدی نزد آن‌ها آمده، تمام تلاش خود را بخرج داد تا آن‌ها را بفهماند. بالأخره پس از گفتگوها و بحث‌های طولانی آن‌ها به حرف‌های حضرت عدی گوش فرا دادند. ایشان با مژده اسلام این قبیله نزد فرمانده سپاه بازگشت. از میان آن‌ها گروهانی شامل هزار شاهسوار به سپاه اسلام پیوست. حضرت عدی بن حاتم ﷺ که

بهترین چشم و چراغ قومش بود سبب خیر و برکت بس بزرگی برای آن‌ها شده ارمغان ایمان را بدان‌ها هدیه نمود و جان و مالشان را از هلاکت و بربادی دنیا، و آخرتشان را از آتش سوزان جهنم نجات داد.

خالد بن ولید شمشیری است بران از شمشیرهای رحمان، خداوند او را از نیام برکشیده تا سر کافران و منافقان را از گردن‌هایشان جدا کند

۲۱٤- معرکه بزاخه و سرانجام بنو أسد

حضرت خالد بن ولید ﷺ از روستاهای بنوطی حرکت کرده در دامن دو کوه "أجا" و "سلمی" اردوگاه زد.

سپاهیانش را در آنجا سر و سامان داد و در میدان بزاخه در مقابل طلیحه اسدی صف آرایی نمود. بسیاری از قبیله‌های عرب بی‌طرفیشان را اعلام کرده به هیچ یک از دو سپاه نپیوسته بودند، و چشم انتظار بودند تا ببینند شاهین پیروزی بر شانه چه گروهی خواهد نشست. طلیحه اسدی همراه قوم و هم پیمانانش به میدان آمده بود. عیینه بن حصن نیز همراه هفتصد جنگجو از قومش بنوفزاره، به او پیوست. دو سپاه اسلام و کفر در مقابل هم صف آرائی نمودند. طلیحه چادرش را بدور خودش پیچیده در گوشه‌ای نشست تا نمایش پیامبر بودن خودش را به اجرا درآورد، او با حرکت‌های عجیبی چنین وانمود می‌کرد که گویا به او وحی می‌شود. رفیقش عیینه در این میان سخت مشغول پیکار بود. عیینه نتوانست در مقابل هول و هراس معرکه و زوزه تلخ نیزه‌های تشنه به خون و چکاچک شمشیرهای بران مسلمانان طاقت بیاورد. چون ترس و وحشت از مرگ حتمی بر او چیره شد پا به فرار گذاشته نزد طلیحه آمد. او را دید که هنوز چادرش را دور خودش پیچیده در حال و هوای نمایش خودش بسر می‌برد. عیینه پرسید: چی شد آیا جبریل - العیاذ بالله - نزد تو آمده است؟! او در جواب گفت: نه هنوز نیامده. او دیگر بار خود را به میدان کارزار رسانید، پس از چندی فرار کرده خود را به طلیحه رسانید و همان سؤال را تکرار کرد. باز هم جواب طلیحه منفی بود. بار سوم چون از میدان نبرد فرار کرد بر پیامبر دروغین داد زد: هان! جبریل برایت وحی آورد یا نه؟! طلیحه که از آنچه روی می‌داد به وحشت آمده بود در جواب

گفت: بله، وحی آمد! عیینه که لحظاتی پیش در میدان نبرد با چشمان خود نظاره‌گر مرگ و پرپر شدن سپاهیانش بود، با کنجاوی و امید پرسید: وحی چه می‌گوید؟

طلیحه دستپاچه شده گفت: جبریل به من وحی کرد که حتما برای تو آسیابی است چون آسیاب او، و خبر یادگاری است که هرگز فراموش نمی‌شود".

عیینه که از حرف‌های بی‌ربط او چیزی دست گیرش نشده بود برویش داد کشید: من فکر می‌کنم خداوند متعال به تو خبر داده که سرانجام تو آنچنان دردناک و تار می‌گردد که هرگز قابل فراموشی نخواهد بود. او با عصبانیت از آنجا دور شده داد برآورد و قومش را صدا زد که: ای بنوفرازه! دست از جنگ برکشید و برگردید.

پس از عقب‌نشینی آن‌ها طلیحه شکست خورد. بقیه مردم نیز از او جدا شدند. چون سپاه اسلام به نزدیکی پناهگاهش رسید او بر اسبی که از پیش برای چنین لحظاتی آماده کرده بود سوار شد، و زنش "النوار" را بر شتری نشانده به طرف شام پا به فرار گذاشت.

خداوند بسیاری از دوستانش را توسط مجاهدان توحید به قتل رسانید.

چون به حضرت ابوبکر صدیق ﷺ مژده رسید که سپاهیان اسلام به فرماندهی خالد بن ولید لشکر طلیحه و همپیمانانش را تار و مار کرده، بر آن‌ها پیروز شده‌اند، در نامه‌ای بدان‌ها چنین نوشت: " خداوند بر خیر و برکت آن هدیه‌ها و ارمغان‌هایی که به شما ارازنی داشته بیفزاید. در همه کارهایتان خداوند را مد نظر داشته باشید و از او بهراسید. بدون شک پروردگار یکتا همراه مؤمنان با تقوا و پرهیزکار است. برنامه خودتان را هر چه زودتر کامل کنید. به هیچ فتنه افروزی رحم نکنید، هر شخصی از مشرکان که مسلمانی را به قتل رسانده بدستتان افتاد سر از تنش جدا کنید. و هر کسی که در باتلاق دشمنی با خدا افتاده است را نیز بکشید".

حضرت خالد بن ولید ﷺ یک ماه در بزاخه اتراق نموده، همه امور منطقه را خود شخصا زیر نظر گرفت. او به تعقیب افرادی بر آمد که حضرت خلیفه ﷺ در مورد آن‌ها سفارش کرده بود. در طول یک ماه تمام آن افرادی را که پس از مرتد شدن مسلمان‌های منطقه‌های خودشان را شکنجه داده به قتل رسانیده بودند و چون موش در سوراخ‌های خود خزیده بودند را پیدا کرده به سزای تلخ جنایت‌هایشان رسانید. او برخی از مرتدان جنایتکار را در آتش انداخت. برخی از آشوبگران آدمکش را زیر باران

سنگ دفن کرد، و برخی بدبخت‌های وحشی سرشت را از بلندای کوه‌ها به پایین پرت نمود. خلاصه اینکه هر فرد را درست به همان صورتی که مسلمانان را شکنجه داده به قتل رسانده بود، به سزای عمل خودش رسانید و از آن‌ها قصاص گرفته عبرت و اندرزی قرار داد برای سایر مرتدان.

رسیدن نمایندگان بنوأسد و غطفان به خدمت حضرت ابوبکر رضی الله عنه

چون نمایندگان بنو أسد و غطفان از بزاخه فرار کرده خدمت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای صلح حاضر شدند، آن حضرت به آن‌ها اختیار داد تا یکی از دو گزینه ی: مبارزه در میدان جنگ یا امضاء پیمان نامه رسوا کن را برای خود انتخاب کنند. آن‌ها گفتند: ای خلیفه رسول الله! مزه تلخ جنگ در میدان کارزار را ما چشیده‌ام، اما این پیمان رسوا کن دیگر چیست؟

ایشان فرمودند: از شما شمشیرها، طلا و جواهرات و اسب‌هایتان گرفته می‌شود، شما به چوپانی شترها گماشته می‌شوید، تا خداوند به جانشین پیامبرش و به مؤمنان چنان وضع و حالتی از شما را نشان دهد که دل‌ها بحال شما بسوزد. تمام آن خسارت‌هایی را که برای ما ببار آورده‌اید پرداخت خواهید کرد. و هر آنچه ما از شما گرفته‌ایم را به شما باز نمی‌گردانیم. شما گواهی می‌دهید که مردگان شما جهنمی و شهیدان ما اهل بهشتند. شما دیه و خون بهای شهیدان ما را پرداخت می‌کنید و ما خونبهای مرداران شما را نمی‌پردازیم".

در این موضوع حضرت عمر رضی الله عنه خدمت خلیفه عرض نمود:" این دستور شما که آن‌ها باید خونبهای شهیدان ما را پرداخت کنند عجیب است، بدون شک کشته‌های ما نزد پروردگارشان از شهیدانند و ما نباید خونبهای آن‌ها را بگیریم".

حضرت عمر از این دخالت خود پشیمان شد و معذرت خواهی کرد و عرض نمود: ببخشید حق با شماست، هر طور شما مناسب می‌بینید.

حضرت ابوبکر ﷺ رأی حضرت عمر فاروق ﷺ را پذیرفته، مطابق آنچه ایشان اشاره کرده حکم داد، و بنو أسد و غطفان مجبور شدند تمامی شرطهای حضرت ابوبکر ﷺ را پذیرفته با او صلح کنند.[۱]

۲۱۵- پیام خالد بن ولید

حضرت خالد بن ولید تنها این چند کلمه را نوشته برای مرتدان می‌فرستاد تا وحشت و بیم در دل‌هایشان بیندازد: «لقد جئتكم بقوم يحبون الموت كما تحبون الحياة». "برای سرکوبی شما سرفروشانی را آورده‌ام که به همان اندازه‌ای که شما زندگی را دوست دارید آن‌ها عاشق مرگند".[۲]

۲۱۶- عشق شهادت

در دوران خلافت حضرت ابوبکر صدیق معرکه تاریخساز بزاخه رخ داد که در آن سپاه اسلام به رهبری خالد بن ولید شکست عبرتناک و تلخی را به سپاهیان آشوبگر طلیحه اسدی چشانید. شدت فاجعه عقل را از سر طلیحه پرانده بود و او حیران و مبهوت به سپاهیان تار و مار شده‌اش خیره شده به آن‌ها گفت: خاک بر سرتان باد! هلاک و نابود گردید! چطور شد که شما شکست خوردید؟!

فردی از بین سپاهیان او برخواسته گفت: من به شما می‌گویم چرا ما شکست خوردیم! در بین سپاه ما هر شخص می‌خواست رفیقش پیش از او کشته شود در حالیکه در برابر ما مردمانی قرار داشتند که هر فرد از آن‌ها آرزو داشت قبل از دوستش جام شهادت را سر کشد!".[۳]

۱- البداية و النهاية: ۳۲۲/۶، أسد الغابة: ۹۵/۳، و حركة الردة، اثر/ دكتر علی العتوم، ص:۷۸، و حروب الردة، اثر/ محمد أحمد باشيل، ص:۷۹.

۲- الحرب النفسية، اثر/ دكتر احمد نوفل: ۲/ ۱۴۳، ۱۴۴، و حركة الردة، اثر/ دكتر علی العتوم، ص: ۲۸۹.

۳- حركة الردة، اثر/ دكتر علی العتوم، ص: ۲۸۹.

۲۱۷- بازگشت عیینه بن حصن به آغوش اسلام

در بین اسیرانی که خالد بن ولید آن‌ها را دستگیر کرد و خدمت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به مدینه منوره فرستاد، عیینه بن حصن نیز بود. حضرت خالد ﷺ برای سزا دادن او شانه‌هایش را در پشت جمع کرده دست‌هایش را به گردنش بسته و به همین صورت او را به مدینه منوره فرستاد تا کبر و غرور را بشکند و او را رسوا و شهره عالم کند تا عبرت و اندرزی باشد برای سایر سرکشان جنایتکار.

چون او با این شکل و قیافه وارد مدینه منوره شد، بچه‌های شهر بدنبالش دویده او را مسخره کرده به او می‌خندیدند و او را با مشت و لگد زده می‌گفتند:" خاک بر سرت دشمن خدا! تو از اسلام بازگشته بودی؟!"، او شرمسار و سرافکنده در جواب می‌گفت:" بخدا قسم من اصلا مسلمان نبودم". او را خدمت حضرت ابوبکر ﷺ آوردند. آن حضرت با بردباری و کرم و سخاوت بی‌مانندی از او استقبال نموده، او را بخشید و از جنایت‌هایش درگذشت. وی برخورد بسیار خوبی با او داشت. دستور داد شانه و بازو و دست‌هایش را باز کنند. از او خواست تا دوباره توبه‌اش را اعلام کند، عیینه توبه‌اش را اعلام کرده از گذشته خود ابراز شرمساری و پشیمانی نمود. از جنایت‌های گذشته‌اش معذرت خواسته اسلام آورد. پس از آن او زندگی بسیار پر افتخار و قابل رشکی را سپری نمود.[۱]

۲۱۸- طلیحه اسدی بار دیگر در سایه اسلام

طلیحه اسدی پس از شکست تلخی که در دوران خلافت حضرت صدیق اکبر ﷺ خورد و با دیدن اینکه چگونه سپاهیانش تار و مار شده به هر سو پا به فرار گذاشتند، در منطقه "نقع" نزد قبیله کلب پناه آورد. او بار دیگر مسلمان شد ولی هرگز جرأت و شهامت این‌را پیدا نکرد که جلوی خلیفه مسلمانان ظاهر شود و تا زمان وفات حضرت ابوبکر در گمنامی تمام در بین قبیله کلب زندگی بسر برد.

۱- الصدیق أول الخلفاء، اثر/ الشرقاوی، ص:۸۷.

او پس از شنیدن خبر اسلام آوردن قبیله‌های اسد، غطفان و عامر، اسلام آورده بود. در زمان حضرت ابوبکر صدیق ﷺ وقتی برای عمره به مکه مکرمه رفت از اطراف مدینه منوره گذشته جرأت نکرد وارد شهر شود. به حضرت ابوبکر ﷺ اطلاع رساندند که طلیحه اسدی از حومه اطراف شهر رد می‌شود، ایشان فرمودند: «ما أصنع به؟ خلوا عنه فقد هداه الله للإسلام». "با او چه کنم؟ به او کاری نداشته باشید، خداوند او را به اسلام هدایت داده است".

در حقیقت طلیحه اسدی پس از اسلام آوردنش، مسلمان بسیار خوبی شد. او پس از به خلافت رسیدن حضرت عمر ﷺ برای بیعت کردن حاضر شد. حضرت عمر ﷺ فرمود: تو قاتل عکاشه و ثابت هستی. بخدا سوگند! من هرگز تو را دوست نخواهم داشت. او در جواب گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند آن دو را به دستان من عزت و کرامت شهادت بخشید و مرا از ذلت و رسوایی به دست آن‌ها نجات داد. حضرت عمر ﷺ با شنیدن این جواب بیعت او را قبول کرد. سپس به او گفت: ای دغل باز! از کهانت و جادوگریت چه مانده؟ او عرض کرد: یکی دو تا فوت کردند بیشتر نمانده! پس از آن نزد قبیله‌اش بازگشت و در آنجا اقامت نمود تا اینکه بعدها به عراق رفت. او در اسلامش کاملا صادق و راستگو بود و همیشه از گذشته ننگین خود اظهار پیشمانی و شرمساری می‌کرد.[۱]

۲۱۹- معرکه خونین باغ مرگ!

درگیری نهایی با مسیلمه کذاب دروغگو در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در باغی صورت گرفت که سپاه مسیلمه در آن پناه برد، درها را بستند و در آنجا سنگر گرفتند. مسلمانان جان بر کف نهاده از دیوارها بدانسو پریدند و توانستند در باغ را بگشایند. در پی آن جنگ بسیار شدیدی در گرفت و خونریزی‌ها ببار آمد. بخاطر این معرکه خونین باغ به "حدیقه الموت" شهرت یافت. رهبری مسلمانان در این جنگ

۱- التاریخ الإسلامی: ۵۹/۹، و تاریخ الطبری: ۸۱/۴.

هولناک بدست خالد بن ولید ﷺ بود. حضرت خالد ﷺ همیشه با آرزوی شهادت شمشیر می‌زد و تمام تلاشش را برای پیروزی مسلمانان بخرج می‌داد.

بیائید با هم در محضر سرلشکر سپاه اسلام خالد بن ولید زانو زده، از خود ایشان داستان درگیری وحشتناک او با یکی از دوستان مسیلمه دروغگو که در باغ مرگ روی داد را بشنویم، ایشان می‌فرماید:

" درگیر و دار معرکه، مردی با من گلاویز شد. ما هر دو سوار بر اسب بودیم. در این کش مکش بود که هر دوی ما از اسب‌هایمان به زمین افتادیم. و بشدت بجان هم افتادیم. ما روی هم دیگر می‌غلطیدیم و من او را با شمشیرم می‌زدم و او خنجرش را در بدنم فرو می‌برد. او هفت زخم کاری بر من وارد کرد. در این میان بود که من فرصت یافتم با یک حرکت او را ضربه فنی کرده روی سینه‌اش نشسته قدرت حرکت را از او بگیرم، من کاملا بر او چیره شدم و او بکلی از حرکت واماند. البته زخم‌های من بشدت خونریزی می‌کرد، و از شدت خونی که از من رفته بود من نیز نای حرکت نداشتم. خون زیادی از من رفته بود اما او پیش از من جان داد، و من خدای تعالی را بسی شکر گفتم.[1]

۲۲۰- پاسبان قرآن

حضرت علی بن أبی طالب ﷺ می‌فرماید: " خدای تعالی حضرت ابوبکر را مورد رحمت و بخشایش خویش قرار دهد. او بود که پیش از همه قرآن مجید را بصورت کتابی جمع آوری کرده آن‌را از ضایع شدن در امان داشت".[2]

۲۲۱- سجاح بن حارث

از جمله دروغگویانی که در زمان خلافت حضرت ابوبکر ﷺ ادعای پیامبری کرده، فتنه و آشوبی به پا انداختند زنی بود بنام سجاح بنت حارث. او زنی بود از خاندان بنی

۱- خالد بن ولید، اثر/ صادق عرجون، ص: ۱۸۰.

۲- المصنف، اثر/ ابن أبی شیبة: ۱۹۶/۷.

تغلب که مسیحیان جزیره عرب بودند. او نیز چون سایر فرصت طلبان وقت را غنیمت شمرده پس از رحلت خاتم المرسلین به دروغ ادعای پیامبری کرد.

او با دار و دسته و سپاه و لشکر و قبیله‌های هم پیمان ساخت و باخت‌ها کرد. وقتی آن‌ها از مناطق بنوتمیم می‌گذاشتند سجاح آن‌ها را بسوی خود خواند تا دعوت به پیامبری او را قبول کنند، برخی از عامه مردم بنوتمیم در مقابل او سر تسلیم فرود آوردند، و برخی از سرداران بنوتمیم چون مالک بن نویره یربوعی و عطارد بن حاجب و دسته‌ای دیگر به او ابراز عقیده و احترام کرده دعوتش را پذیرفتند. البته سایر سرداران منطقه گول حرف‌های او را نخورده، از پیروی او سر باز زدند. آن‌ها در بین هم بر این نقطه اتفاق کردند که با هم جنگ نکنند. البته مالک بن نویره در هنگام خداحافظی با سجاح، او را برای جنگ با بنی یربوع تشویق کرد. سپس همه آن‌ها با هم عهد و پیمان بستند تا با قبیله‌های دیگر بجنگند، و با هم به شور نشستند که جنگ را با چه قبیله‌ای شروع کنند. سجاح با زبان چرب و نرم و شاعرانه‌اش به آن‌ها چنین فرمان داد:" سوار کارها را آماده کنید، آماده شبیه خون زدن گردید. به رباب شاخه بنوتمیم حمله‌ور شوید، چرا که حلقه دفاعی آن‌ها ناپایدار است".

ازدواج سجاح با مسیلمه

بنو تمیم سجاح را برای حمله به یمامه و سرنگون کردن مسیلمه دروغگو قانع ساخت. ولی قوم او از درگیر شدن با مسیلمه بشدت هراس داشتند، آن‌ها گفتند:" بدون شک مسیلمه کذاب در حال حاضر بر همه چیز مسلط شده، حالا پایه‌های حکومت او بسیار مستحکم و قوی است". سجاح گوش‌های آن‌ها را با چند جمله چرب و نرم و شاعرانه مست کرد:" به یمامه حمله برید. چون کبوتران سبک بال به حرکت درآئید. چرا که این جنگی وحشتناک و سخت خواهد بود. پس از آن شما هرگز مورد سرزنش قرار نخواهید گرفت". همه آن‌ها برای جنگ با مسیلمه براه افتادند. چون خبر نزدیک شدن این لشکر به مسیلمه رسید بوحشت افتاد. او سخت برآشفته به فکر برآمد چگونه از منطقه زیر تصرفش حفاظت کند. او از پیش مشغول جنگ با حضرت ثمامه بن اثال ﷺ بود. حضرت عکرمه ﷺ نیز با قراولان سپاه اسلام به یاری حضرت ثمامه ﷺ رسیده بود و مجاهدان در همان نزدیکی‌ها اردوگاه زده منتظر آمدن حضرت خالد ﷺ بودند. مسیلمه برای سجاح پیامی فرستاد که اگر تو با من صلح کنی من

نیمی از محصولات سرزمین خود که پیش از این به قریش می‌دادیم، را به تو می‌دهم، آن ثروت بدون اینکه خودت را به درد سراندازی و جنگی برافروزی به تو تقدیم می‌شود.

مسیلمه ایلچی خود را نزد سجاح فرستاد تا به او اطلاع دهد؛ مسیلمه می‌خواهد همراه با سران قوم و قبیله خود برای دیدار با او بیاید. در پی آن مسیلمه کذاب همراه با چهل تن از قومش در یک خیمه بزرگ با سجاح ملاقات کردند، وقتی آن دو با هم تنها شدند او نیمی از محصول دیار خود را به سجاح تسلیم کرد. حریف تازه وارد از دیدن آن ثروت هنگفت بسی شادمان گشت. مسیلمه کذاب گفت:" هر کس حرف مرا بشنود خداوند حرف او را می‌شنود و هرگاه او خیری بخواهد خداوند او را سرشار خیر و خوبی‌ها می‌کند. تمام زندگی او بخوبی و خوشی سپری خواهد شد. آیا حاضری با من ازدواج کنی؟ آنگاه من همراه با قوم و نیروی سپاهیان تو و لشکر خودم می‌توانم همه عرب را به چنگ خودم درآورم! سجاح با خوشحالی پیشنهاد او را پذیرفت.

پس از آن سجاح سه روز نزد مسیلمه ماند و چون نزد قوم خودش بازگشت مردم از او پرسیدند: مسیلمه چقدر مهریه به تو داد؟ او در جواب گفت که او هیچ مهریه‌ای به من نداد. مردم گفتند:" ازدواج با خانمی چون تو که رهبر و سردار لشکری است بزرگ، بدون پرداخت مهریه کار بسیار زشت و ناپسندی است". در پی آن او شخصی را نزد مسیلمه فرستاد تا از او مهریه بخواهد. مسیلمه جواب فرستاد که مؤذنت را نزد من بفرست. سجاح نیز مؤذن خود که شبث بن ربعی الریاحی بود را پیش او فرستاد. مسیلمه به او گفت که در بین قوم خود جار بزن و اعلام کن که مسیلمه بن حبیب از دوش شما دو نماز؛ نماز فجر و نماز عشاء، که محمدﷺ فرض کرده بود را برداشته است. این بود مهریه سجاح!

سجاح پس از آن به سرزمین خود بازگشت. این زمانی رخ می‌داد که به او خبر رسیده بود حضرت خالد بن ولید ﷺ به یمامه نزدیک شده است، برای همین او پس از دریافت نصف خراج از مسیلمه به سرزمین خودش "الجزیره" بازگشت. او تا زمان حکومت حضرت معاویه در بین قومش بنی تغلب بسر برد. حضرت معاویه در سال عام الجماعة (همان سالی که حضرت حسن ﷺ با حضرت معاویه ﷺ بیعت کرده در بین

دو گروه بزرگ مسلمانان صلح برقرار شد)، یعنی سال ۴۰ هجری سجاح را از آنجا رانده در بدر کرد.[۱]

ازدواج با خاتونی سردار چون شما بدون پرداخت هیچ مهریه‌ای کاری است بسیار زشت و ناروا

۲۳۲- سر انجام عبرتناک فجاءة

نام فجاءة؛ ایاس بن عبدالله بن عبد یا لیل بن عمیر بن خفاف است. او فردی از بنوسلیم بود. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ فجاءه را در میدان بقیع در مدینه منوره به قتل رسانیده بود. سبب آن این بود که او پیش از این خدمت حضرت ابوبکر ﷺ حاضر شده بود. او ادعای اسلام کرده، از حضرت ابوبکر خواست تا سپاهی بدو بسپارد تا به جنگ با مرتدان رفته در راه خدا جهاد کند. حضرت ابوبکر ﷺ نیز سپاهی آماده کرده بدو سپرد. اما چون او به حرکت درآمد، در راه هر مسلمان یا مرتدی را که می‌دید بدون هیچگونه فرقی بین مسلمانان و کافران، او را کشته مال و ثروتش را تصاحب می‌کرد. خبر تصرفات وحشیانه و خودکامگی‌های او به حضرت ابوبکر صدیق ﷺ رسید. خلیفه سپاهی را در تعقیب او فرستاده، او را دستگیر کرد. سپس فجاءة را به میدان بقیع فرستاد، دست‌هایش را به گردنش بستند. و دستور دادند گردنش را بزنند. حضرت طریفه بن حاجز او را دستگیر کرده بود. این حادثه بیانگر نقش واضح و روشن مسلمانان بنوسلیم در جهاد بر علیه آشوبگران و مرتدان است.

این سزای سخت جزای خیانت او بود، یا به این خاطر او را چنین سر زدند که او یک یا دو بار مسلمانان را درست به همین صورت به قتل رسانده بود.[۲]

۱- نگا: البداية والنهاية: ۳۲۶/۶.

۲- الثابتون على الإسلام، اثر/ دکتر مهدی رزق الله، ص:۲۷، و حركة الردة، اثر/ دکتر علی العتوم، ص:۱۸۵.

۲۲۳- ام زمل

در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بود که در شمال شرقی شبه جزیره عربستان لشکری بسیار بزرگ از مرتدان به فرماندهی زنی بنام ام زمل بر علیه حکومت اسلامی قیام کرد. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ شمشیر بران خدا؛ خالد بن ولید را برای سرکوبی این فتنه اعزام کرد.

ام زمل دختر زنی بنام "ام قرفه" بود که در زمان پیامبر اکرم ﷺ به قتل رسیده بود. این ماجرا برمی‌گردد به روزی که حضرت زید بن حارثه همراه گروهی از مجاهدان برای جهاد بسوی قبیله بنو فرازه رفت. آن‌ها در جایی بنام وادی القری با سپاهیانی از بنو فرازه برخورد کردند. درگیری سختی بین گروه کوچک مسلمانان با سپاهیان دشمن روی داد. تمام همراهان زید بن حارثه به شهادت رسیدند، و زید نیز بشدت زخمی شد. او توانست با تمام زخم‌ها و خونریزی که داشت خود را به مدینه منوره برساند. زخم‌های او پس از چند روز مداوا التیام یافت.

پیامبر خدا ﷺ لشکری بسیج نموده به فرماندهی زید، و بار دیگر او را برای جنگ بسوی بنو فرازه گسیل داشت. این بار لشکر زید بر دشمن چیره گشت. تعداد زیادی از جنگجویان بنو فرازه یا کشته شدند و یا توسط مسلمانان دستگیر شدند. در بین افرادی که به اسارت افتادند زنی نیز بود بنام "ام قرفه فاطمه"، او دختر شخصی بود بنام بدر. چون این زن در شوراندن قومش بر علیه مسلمانان و تبلیغات گسترده در بسیج کردن سپاهیان بر علیه اسلام و تحریک جنگجویان در میدان کارزار نقش محوری داشته بود به سزای عملش رسیده کشته شد. این زن دختری داشت بنام "امزمل" که به کنیزی گرفته شد. این کنیز به ام المؤمنین؛ حضرت عائشه ﷺ داده شد، که ایشان او را آزاد کردند. او مدتی پس از آزادیش نزد مادر مؤمنان ماند، و پس از چندی نزد قبیله‌اش بنو فرازه بازگشت. او از کشته شدن مادرش بسیار افسرده و ناراحت بود، این ناراحتی کم کم در دلش به کینه انتقام تبدیل شد. او همیشه آرزو داشت فرصتی بدو دست دهد تا هر طور شده انتقام مادرش را از مسلمانان بگیرد.

همراه با خلافت حضرت ابوبکر فتنه و آشوب مرتدان شعله‌ور شد و "ام زمل" آن فرصت طلایی که همیشه آرزویش داشت را جلوی چشمانش می‌دید.

او فورا خودش را به افرادی که در معرکه بزاخه از حضرت خالد بن ولید شکست خورده و فرار کرده بودند، رسانید. و آن‌ها را برای نبرد مجدد با مسلمانان بسیج نموده، بار دگر در میدان کارزار به مصاف مؤمنان کشانید.

شتر جنگی ام زمل

در آن روزها عرب‌ها برای خود شترهای جنگی را به نحوی تربیت می‌کردند که در موقع جنگ و درگیری به کارشان آید. آن‌ها شتر را بصورت بسیار خوبی تربیت نظامی می‌دادند تا در میدان کارزار در بین صف‌های دشمن بتواند حرکت کند. ام زمل یکی از این نوع شترهای جنگی داشت که از مادرش ام قرفه به او رسیده بود.

ام قرفه در بین قبیله‌اش از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و همه برای او احترام خاصی قائل بودند. او عمه عیینه بن حصن بود. همسرش مالک بن حذیفه یکی از سرکرده‌های بنوفرازه بود. فرزندان او نیز در بین قبیله از احترام و جایگاه خاصی برخوردار بودند.

اگر جنگی با قبیله‌ای درمی‌گرفت ام قرفه بر شتر جنگیش سوار شده، جلوی سربازان قبیله‌اش ویراژ می‌داد و آن‌ها را به جنگ تشویق می‌کرد. پس از مرگ او این شتر را دخترش ام زمل به ارث برد.

قبیله بنوفرازه و سایر قبیله‌ها برای ام زمل نیز همان عزت و احترامی را قائل بودند که برای مادرش داشتند.

افرادی از قبیله‌اش که در جنگ با حضرت ابوبکر ﷛ و حضرت خالد شکست خورده، برای نجات جان خود از میدان معرکه فرار کرده بودند، نزد ام زمل جمع شدند. ام زمل زنی بسیار شجاع و دلیر و با همت بود. او آن‌ها را دلداری داده، روحیه‌شان را بالا برد و به آن‌ها مژده داد که در آینده حتما پیروز خواهند شد.

او شروع کرد بار دگر آن‌ها را برای جنگ با خالد بن ولید ﷛ آماده می‌کرد.

افراد زیادی از قبیله‌های مختلف در مدت کوتاهی دور او جمع شدند. او توانست لشکر بسیار بزرگی را برای جنگ بسیج کند. وقتی خالد بن ولید ﷛ از تمام ماجرا مطلع شد و تفاصیل سپاه دشمن بدستش افتاد برای سرکوب کردن لشکر دشمن از بزاخه حرکت کرد.

دو سپاه خالد بن ولید ﷺ و أم زمل با آمادگی کامل در میدان جنگ به مصاف هم رفته صف آرایی کردند. در هر دو سوی میدان وضعیت بسیار هولناک بود. در یک لحظه کوس جنگ نواخته شد و سربازان تشنه خون یکدیگر بجان هم افتادند. در بین چکاچک شمشیرها و نعره‌های جنگویان ام زمل سوار بر شتر جنگی خود با شعارهای بران و سخنرانیهای آتشین سربازانش را به جان فشانی و جوش و خروش می‌خواند و معنویات آن‌ها را بالا برده خونشان را گرم نگه می‌داشت. در اینکه او ژنرالی بسیار ماهر بود و به فن و فوت جنگ بسیار وارد هیچ شک و شبه‌ای نبود. قراولان او چون کینه‌های ترکیده و آتشین با صبر و شجاعت بی‌مانندی شمشیر می‌زدند. صد شتر دیگر دور و بر شتر ام زمل را گرفته بودند که پهلوانانی جنگجو و رزمنده بر آن‌ها سوار بودند. آن‌ها مأموریت داشتند تا از ام زمل حفاظت کنند.

در این سو شهسواران نیرومند و جان بر کف مسلمان نیز با شجاعت و دلیری بی‌مانندی پتک‌ها و شمشیرهایشان را بر پیکر دشمن وارد می‌کردند. هدف اصلی آن‌ها ام زمل بود. آن‌ها بارها سعی کردند به او نزدیک شوند، ولی پاسدارانی که از او محافظت می‌کردند توانستند تمامی تلاش‌های سربازان مسلمان را ناکام کنند. پس از نبردهای بسیار و کوشش‌های متوالی مجاهدان، تمامی صد شتر سواری که از او حمایت می‌کردند کشته شدند و سپاه اسلام موفق شد به او نزدیک شود. همینکه برخی از دلیر مردان مجاهد نزدیک شتر رسیدند با سرعت برق آسایی پاهایش را قطع کردند. با واژگون شدن شتر ام زمل نیز بر زمین افتاد. و در یک چشم بهم زدن شمشیری بران سرش را از گردنش جدا کرد. روحیه سربازان او با دیدن شتر رهبرشان که نقش زمین شده بود و سر "ام زمل" که از تنش جدا گشته و روی نیزه‌ها می‌رقصید، فرو ریخت. آن‌ها از ادامه جنگ بکلی نا امید شده، در پی راه فراری از میدان کارزار شدند. مسلمانان نیز آن‌ها را طعمه شمشیرهایشان قرار دادند.

این‌چنین بود که فتنه مرتدان و آشوب از دین بازگشته‌ها در شمال شرقی شبه جزیره عرب برای همیشه از بین رفت. [۱]

۱- بنگرید به: الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۲۴۴، ۲۴۶.

عرب شترهای جنگی تربیت یافته‌ای را نزد خود نگه مـی‌داشـتند تـا در روزهـای سخت جنگ و درگیری به کارشان آید

ام زمل سوار بر شتر جنگیش با سخن‌های آتشین و شعارهای فتنه‌افـروز روحیـه سپاهیانش را بالا برده خون را در کالبد آن‌ها به جوش می‌آورد

۲۲٤- عاقبت مالک بن نویره

یکی از بزرگترین و مشهورترین آشوب‌هایی که در دوران خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ روی داد آتش فتنه‌ای بود که مالک بن نویره مرتد به پا کرد. بیائید با هم در محضر تاریخ بنشینیم تا ببینیم چگونه آتش این فتنه خاموش گشته از بیخ و بن ریشه کن شد.

روزی که خانم سجاح بنت حارث که به دروغ ادعای پیامبری می‌کرد وارد الجزیره شده بود مالک بن نویره به شدت با او مخالفت کرد. اما وقتی سجاح با مسیلمه کذاب هم پیمان شد و به سرزمین خودش بازگشت، مالک بن نویره از کرده خود سخت پشیمان شده، در فکر این برآمد تا رفتار گذشته خود را جبران کند. در این روزها او در منطقه بطاح در اطراف مکه مکرمه بسر می‌برد. حضرت خالد بن ولید ﷺ تصمیم گرفت بطرفش حمله کند ولی مجاهدان انصاری که با ایشان بودند از همراهی با او معذرت خواهی نمودند. آن‌ها می‌گفتند؛ ما دستور حضرت خلیفه را بجای آورده‌ایم، و این مأموریت اضافی از ما خواسته نشده، لازم نیست ما در آن شرکت کنیم.

حضرت خالد ﷺ به آن‌ها گفت: این کار را باید به هر قیمتی شده انجام دهیم، این فرصتی است طلایی که نباید آن‌را از دست داد. بله دقیقا حرف شما درست است در اینباره هیچ دستوری از طرف خلیفه دریافت نکرده‌ام ولی من فرمانده و امیر سپاهم و همه مسئولیت‌ها به من واگذار شده، من شما را مجبور نمی‌کنم همراه من بیایید، اما خودم به طرف بطاح می‌روم تا از فرصت بدست آمده استفاده کرده این فتنه را ریشه کن سازم.

بعد از دو روز راه خالد پیامی از انصاریان دریافت کرد که منتظر آن‌ها بماند. آن‌ها نیز تصمیم گرفته‌اند به او بپیوندند. حضرت خالد بن ولید ﷺ بمجرد رسیدن به بطاح

که منطقه زیر نفوذ مالک بن نویره بود، گشت‌های ویژه‌ای تشکیل داده آن‌ها را در سراسر منطقه پخش نمود، تا مردم را به اسلام دعوت کنند. بنوتمیم دعوت او را قبول کرده به آغوش اسلام بازگشتند و اعلام کردند از او اطاعت و فرمانبرداری خواهند کرد. و زکات خود را پرداخت نمودند. مالک بن نویره که در شک و تردید بسر می‌برد از سایرین بریده متواری شد. سپاه اسلام او و لشکریانش را دستگیر کردند. در بین مجاهدان اسلام درباره او اختلاف نظر پیش آمد. حضرت ابوقتاد؛ حارث بن ربعی انصاری گواهی داد که مالک و همراهانش نماز می‌خواندند. در حالیکه سایر مجاهدان گمان می‌کردند که نه آن‌ها اذان دادند و نه نماز خواندند. البته گفته می‌شود که شب بسیار سردی بود و زندانیان در زنجیرها از شدت سرما می‌لرزیدند و داد و فریاد براه انداخته بودند. در این میان جارچی از سوی فرمانده سپاه اعلام کرد: «أدفئوا أسراكم». " اسیران خودتان را گرم نگه دارید". مردم از این فرمان چنین برداشت کردند که باید آن‌ها را بکشند! سربازان نیز فورا دست بکار شده اسیران را کشتند. در این میان بود که ضرار بن ازور شمشیر کشیده سر مالک بن نویره را زد. چون خبر به حضرت خالد رسید سراسیمه از خیمه خود بیرون آمد تا جلوی این کار را بگیرد، ولی دیگر خیلی دیر شده بود و مجاهدان همه اسیران را سر زده بودند. حضرت خالد ﷺ از اتفاقی که افتاده بود حیرت زده شده گفت: " چون خداوند کاری را بخواهد حتما آن صورت خواهد گرفت!".

البته گفته می‌شود؛ حضرت خالد بن ولید ﷺ، مالک بن نویره را نزد خود خواسته بخاطر پیرویش از سجاح و سرپیچی از پرداخت زکات بسیار ملامت و سرزنش کرده، به او گفت: آیا تو نمی‌دانی حکم نماز و زکات یکی است؟ مالک گفت: بله کاملا درست است پیامبرتان چنین می‌گوید! حضرت خالد عصبانی شده بر سرش داد کشید: چطور پیامبر ما؟! مگر او پیامبر تو نیست؟! ضرار بلند شو گردنش را بزن. این نبوت را انکار کرده، پیامبری حضرت رسول الله ﷺ را قبول ندارد. چنین بود که گردنش زده شد.

در این باره بین حضرت ابوقتاده ﷺ و فرمانده سپاه؛ حضرت خالد ﷺ بگومگوهای بسیار سختی درگرفت. آن‌ها با همدیگر خیلی بحث کردند. تا جائیکه حضرت ابوقتاده خدمت خلیفه رسیده از خالد شکایت کرد. حضرت عمر ﷺ از حضرت ابوقتاده ﷺ حمایت کرده، خدمت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ عرض کردند:" خالد را از فرماندهی

سپاه بر کنار کن، او در شمشیر پرانیش بسیار عجول و بی‌احتیاط شده است". حضرت ابوبکر رضي الله عنه فرمود: «لا أشیم سیفا سله الله علی الکفار». "من شمشیری که خداوند برای زدن گردن‌های کافران برکشیده را به نیامش باز نمی‌گردانم".[۱]

وقتی خالد بن ولید رضي الله عنه از خیمه خود بیرون آمد، دیگر خیلی دیر شده بود، مجاهدان اسیران را سر زده بودند.

۲۲۵- کرامت علاء بن حضرمی رضي الله عنه

در زمان حضرت ابوبکر رضي الله عنه برخی از افراد در بحرین نیز مرتد شده از اسلام بازگشته بودند. البته تعداد زیادی بر اسلام ثابت قدم مانده بودند. ایشان برای کمک به مسلمانان لشکر بزرگی ترتیب داده بدانجا گسیل داشت، یکی از یاران رسول الله صلى الله عليه وسلم بنام علاء نیز همراه سپاه اسلام بود. بیائید حکایتی از زندگی او را با هم بخوانیم. حضرت علاء بن حضرمی رضي الله عنه یکی از صحابه والامقام، و از جمله علماء و أفاضل صحابه بودند. ایشان مردی عبادتگذار و مستجاب الدعوة بودند.

چون سپاه اسلام به منطقه "جواثا" رسید، در جایی اتراق کرد. تازه سپاهیان از شتر و اسب‌هایشان پایین آمده بودند که ناگهان تمام شترهایی که خیمه‌ها و توشه راه و مشک‌های آب را حمل می‌کردند همه با هم رمیده، در یک آن به هر سوی دیوانه وار پا به فرار گذاشتند. سربازان بسیار سعی کردند آن‌ها را مهار کنند ولی تلاش شان کاملا بی‌نتیجه ماند. لشکر در این صحرای برهوت مات و مبهوت شده بود. برای سپاهیان جز لباسی که بر تن داشتند هیچ نمانده بود. شب بر همه جا لنگر انداخته، قلم را توان تصویر شدت ناراحتی و پریشانی آن‌ها نیست؛ سربازان شروع کرده بودند به همدیگر وصیت می‌کنند. در این میان جارچی حضرت علاء بن حضرمی رضي الله عنه داد برآورد که همه جمع شوید.

مجاهدان پریشان اطراف صحابی بزرگوار علاء بن حضرمی جمع شدند. ایشان فرمودند: " ای مردم! مگر شما مسلمان نیستید؟ مگر شما برای جهاد در راه خداوند از

۱- بنگرید به: البدایة والنهایة: ۶/ ۳۲۶.

خانه‌هایتان بیرون نیامده‌اید؟ مگر شما یاری دهنده خدا و دینش نیستید؟". مجاهدان همه با هم و یکصدا گفتند:" چرا که نه!".

فرمانده لشکر فرمودند:" پس مژده دهید و شاد باشید، بخدا سوگند! هر کس که چون شما باشد خداوند او را یاری داده هرگز تنها رها نمی‌کند".

پس از طلوع فجر اذان داده شد. همه برای نماز جمع شدند. پس از ادای نماز جماعت حضرت علاء بر زانوهایش بلند شد، همه مجاهدان چون او بر زانوهایشان برخواستند. او دست‌هایش را بسوی آسمان دراز کرده با صدای بلند و از اعماق قلبش شروع کرد به دعا کردن. و همچنان مشغول دعا کردن بودند تا خورشید بالا آمد و مردم سراب را بر ریگ‌های صحرا می‌دیدند که چون آب زلال می‌درخشد. آن‌ها همچنان دعا می‌کردند تا اینکه خداوند جلوی آن‌ها اصطخری بزرگ از آب صاف و زلال پدید آورد. حضرت علاء بن حضرمی ﷺ و مجاهدان جان بر کف کنار اصطخر آمده خوب آب نوشیده، خود را شستند. خورشید به نیمه‌های آسمان نرسیده بود که از هر طرف شترهای رمیده از میان دره‌ها بیرون آمده بسوی سپاه اسلام آمدند. همه بارها آنچنان که بود بر کوهان شترها بسته بود. سپاهیان شترها را گرفتند، حتی یک طناب هم از بارها گم نشده بود! آن‌ها شترها را کنار اصطخر برده سیراب کردند.

در این معرکه همه با چشمان خود نظاره‌گر این کرم و سخاوت و قدرت الهی بودند.[۱]

۲۲۶- اذان نشانه اسلام آوردن است!

در زمانی که فتنه و آشوب مرتدان چون قارچ سمی از هر سوی سر می‌کشید، حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به مجاهدان اسلام تأکید کرده بود؛ هرگز عجله نکنند و بدون بحث و بررسی و پرس و جو به هیچ جایی حمله نکنند. قبل از هر چیز منتظر وقت نماز باشند و ببینند آیا مردم اذان می‌دهند یا خیر!

مجاهدان مسلمان نیز بنا به دستور حضرت ابوبکر صدیق ﷺ انجام وظیفه می‌نمودند. اگر از روستایی صدای اذان بلند می‌شد به آن‌ها هیچ ضرری نمی‌رساندند؛

۱- الطبقات، اثر/ ابن سعد: ۳۶۳/۴، والبداية والنهاية: ۶/ ۳۳۳.

و چنانچه صدای اذان نمی‌آمد، یک بار دیگر بر آن‌ها اتمام حجت می‌نمودند و چون بر مرتد شدنشان مطمئن می‌شدند با آن‌ها می‌جنگیدند.[۱]

۲۲۷- پیروزی بزرگ به رهبری علاء بن حضرمی

حضرت علاء بن حضرمی ﷺ که یکی از ژنرال‌های بسیار مهم حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بود، در جنگ با دشمن پیروزی‌های بسیار مهمی را بدست آورد. در اثنای این جنگ‌ها اتفاقات بسیار عجیب و حیرت انگیزی نیز بوقوع پیوست که خود بیانگر لطف و عنایت خاص پروردگار متعال و شاهد گویایی است بر درستی و حقانیت این راه. وقتی سپاه اسلام به رهبری حضرت علاء بن حضرمی در منطقه‌ای از بحرین به لشکریان مرتدین نزدیک شد، متوجه تعداد زیاد آن‌ها شد. اردوگاه‌های دو لشکر بهمدیگر نزدیک بود. شب هنگام که همه مسلمانان در خواب بودند، حضرت علاء ﷺ متوجه شور و غوغایی در سپاه مرتدان شد. ایشان به سپاهیانش گفت: چه کسی می‌تواند در بین سپاه دشمن رفته، خبر بیاورد که در آنجا چه می‌گذرد؟ مجاهدی بنام عبدالله بن حذف - شخصی است غیر از عبدالله بن حذافه مشهور - بلند شده این مأموریت خطرناک را به عهده گرفت. او خود را در بین اردوگاه دشمن رسانید و دید که آن‌ها از بس شراب نوشیده‌اند مست و خمار و مدهوش بر زمین می‌غلطند. فورا بازگشته حضرت علاء ﷺ را از حقیقت امر مطلع ساخت. فرمانده زیرک از فرصت استفاده کرده، فورا بر اسبش سوار شده، سپاهیانش را گرفته به دشمن حمله‌ور شد.

آن‌ها لشکر دشمن را غافلگیر کرده طی چند ساعت تار و مار کردند. تنها تعداد بسیار کمی از سپاهیان دشمن موفق شدند از میدان کارزار فرار کنند. حضرت علاء ﷺ تمام چهارپایان و زاد و توشه و اموال آن‌ها را به غنیمت گرفت. دشمن مال و ثروت بسیار زیادی را برای مسلمانان بجا گذاشته بود.[۲]

"حطم بن ضبیعة" سردار بنوقیس بن ثعلبه، وقتی مسلمانان به سپاه او حمله کردند در خواب بود. او حیران و وحشت زده از خوابش پرید و بطرف اسبش دوید،

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۲۱۴.
۲- تاریخ الطبری: ۲۸۸/۲.

چون خواست بر اسبش سوار شود رکاب آن شکست. شروع کرد به داد و هوار کردن که آیا اینجا کسی هست رکاب اسب مرا درست کند؟ شب تاریک بود، یکی از مجاهدان اسلام که صدای او را شنیده بود، خودش را به او رسانیده گفت: من رکاب تو را درست می‌کنم، تو پایت را بلند کن. تا او پایش را بلند کرد آن مجاهد با یک جهش سریع شمشیر کشیده پای او را قطع کرد. حطم به دست و پای او افتاده، التماس می‌کرد: خواهش می‌کنم مرا بکش. ولی آن سرباز مجاهد از کشتن او دست کشیده او را زخمی بر زمین رها کرد. او از شدت درد داد و فریاد براه انداخته بود و از هر رهگزری خواهش می‌کرد او را بکشد، ولی کسی به او توجهی نمی‌کرد. تا اینکه قیس بن عاصم از آنجا رد شد، او با گریه و زاری به قیس گفت: من حطم هستم، مرا بکش. قیس نیز شمشیر کشیده سر او را زد. و وقتی پای شکسته او را دید از کشتن او پشیمان شده گفت:" صد افسوس! اگر این‌را پیش از این می دیدم به او دست نمی‌زدم". مجاهدان اسلام سربازان فراری دشمن را تعقیب نموده به آن‌ها فرصت ندادند بار دیگر نفس گرفته بر علیه مسلمانان جمع شوند، آن‌ها را هر کجا می‌یافتند سر می‌زدند. بیشتر فراری‌ها خود را به دارین؛ (بندرگاه قدیم بحرین) رسانده بر کشتی‌هایشان سوار شده فرار کردند.

حضرت علاء ﷺ یک پنجم اموال غنیمت بدست آورده را به دار الخلافة فرستاد، و بقیه را در بین مجاهدان تقسیم نمود.[۱]

صد افسوس! اگر این را قبلا می‌دیدم، سرش را نمی‌زدم!

۲۲۸- دشت دشت است، نمی‌گذاریم ما دریا را هم!

لشکریان شکست خورده دشمن در بحرین خود را به بندرگاه دارین رسانده در آنجا جمع شدند. علاء حضرمی به سپاهیانش گفت که باید به تعقیب دشمن ادامه دهیم و نگذاریم آن‌ها براحتی دوباره جمع شده، باعث درد سر شوند. همه مجاهدان با تصمیم ایشان موافقت کرده برای رفتن به دارین آماده شدند.

۱- بنگرید به: البداية والنهاية: ۶/ ۳۳۴.

ایشان همراه سپاهیان خود به ساحل دریا آمد تا سوار بر کشتی به دارین بروند. در آنجا بود که متوجه شدند سفر بسیار طولانی است و قبل از اینکه آن‌ها بتوانند با کشتی بدانجا برسند دشمن فرصت فرار خواهد یافت، از اینرو بود که فرمانده این دعا را خوانده، دل بدریا زده و سوار بر اسبش وارد آب شد:

«يا أرحم الراحمين! يا حكيم يا كريم! يا أحد يا صمد! يا حي يا قيوم! يا ذالجلال والإكرام! لا إله إلا أنت! يا ربنا!».

"ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان! ای حکیم و ای کریم! ای یکتا و ای بی‌نیاز! ای همیشه زنده و ای قائم به ذات خود! ای خدای جلال و اکرام! هیچ معبودی نیست جز تو! ای پروردگار ما!".

حضرت علاء ﷺ به سپاهیانش دستور داد این دعا را خوانده اسب‌هایشان را به آب اندازند. آن‌ها همه با هم دعا خوانده وارد آب شدند. سپاه اسلام در سایه لطف و رحمت الهی توانست سوار بر اسب‌ها شنا کرده خلیج را طی کند. آن‌ها در بین موج‌های دریا آنچنان می‌رفتند که گویا بر روی موج‌های ریگستان چهارنل می‌تازند. گویا نه زانوهای اسبان در آب فرو می‌رفت و نه سم‌های شتران. این سفر با کشتی یک روز راه است، در حالیکه رفت و بازگشت پس از ادای مأموریت برای آن‌ها یک روز بیشتر طول نکشید. آن‌ها تمام جاسوسان و مخبران دشمن را از دم تیغ گذراندند. پس از بدست آوردن غنیمت‌های بسیار و به اسارت گرفتن باقیمانده دشمن، سپاه اسلام به اینسوی ساحل بازگشت. در این سفر دریایی مسلمانان هیچ خسارتی متحمل نشدند. تنها خورجین یکی از سربازان که در آن اسبش را علف می‌داد گم شد. حضرت علاء ﷺ بازگشت و آن‌را تلاش کرده بازیافت و به صاحبش پس داد.

ایشان اموال غنیمت را بین سربازان تقسیم کردند. تعداد سپاهیان بسیار زیاد بود، با این وجود به هر فرد سواره نظام ۶۰۰۰ هزار و به هر پیاده نظام دو هزار درهم رسید. ایشان با پیکی مژده این پیروزی بزرگ را به حضرت ابوبکر صدیق ﷺ رساندند. آن حضرت از این کارنامه درخشان آن‌ها بسی شاد گشته در نامه‌ای از آن‌ها بسیار تشکر و قدر دانی نمودند. یکی از مجاهدان که عفیف بن منذر نام داشت در هنگام عبور از دریا چنین ابیاتی سرود.

ألم تـــــر أن الله ذلـــــل بحـــــره و أنـــزل الكفـــار إحـــدى الجلائـــل

دعونـــا إلى شـــق البحـــار فجاءنـــا بأعجـــب مـــن فلـــق البحـــار الأوائـــل

" ندیدی چگونه خداوند دریایش را آرام کرد.... و طعم تلخ شکست را بر کافران چشانید

ما را با عبور از دریا به مبارزه طلبیدند.... خداوند به ما ارزانی داشت آنچه را که از دو نیم شدن دریا برای ملت‌های پیشین دوصد چندان عجیب‌تر بود".

همراه مسلمانانی که این کرامت‌ها و این پیروزی‌های پی در پی حضرت علاء رضی الله عنه را مشاهده می‌کردند راهبی مسیحی از "هجر" نیز بود.

او با دیدن این کرامت شگفت انگیز به قدرت الهی پی برده اسلام آورد. از او پرسیده شد: چه باعث شد که شما مسلمان شوید؟

او در جواب گفت: ترسیدم اگر بعد از دیدن این کرامت باز هم مسلمان نشوم، خداوند مرا مسخ کرده کرامت انسانی را از من بگیرد. او در ادامه سخنانش گفت:" من در سحرگاه در فضاء دعایی شنیدم". مسلمانان پرسیدند:" آن دعا چه بود". او گفت: دعا این بود: «اللهم! أنت الرحمن الرحيم، لا إله غيرك، والبديع ليس قبلك شيء، والدائم غير الغافل والذي لا يموت، وخالق ما يرى وما لا يرى، وكل يوم أنت في شأن، وعلمت اللهم! كل شيء علما».

"بارالها! تو رحمانی و رحیمی، هیچ اله و معبودی نیست جز تو، تو آفریدگاری و پیش از تو کسی نبوده، تو برای همیشه هستی و از هیچ چیز غافل نیستی، تو آن ذات پاکی که مرگ را بسوی تو راهی نیست. تویی آفریدگار و خالق هر آنچه دیده می‌شود و هر آنچه از دیدگان پنهان است، هر روز تو را شأنی است دیگر، خدایا تو به هر چیز عالم و دانایی".

این راهب می‌گوید:" من مطمئن شدم که فرشتگان الهی تنها به کمک و یاری کسی میشتابند که در راه خداوند و بنا به فرامین او گام بر میدارند".

پس از آن او مسلمانی بسیار با ایمان و پرهیزکار شد. صحابه کرام از او حکایت‌های اهل کتاب را می‌شنیدند.

حضرت علاء بن حضرمی پس از شکست دادن و تار و مار کردن مرتدان به بحرین بازگشت. اسلام در منطقه نیرو و قدرت گرفت، به یاری حق اسلام و پیروانش بر شرک و مشرکان چیره شده، دریچه دل‌ها بسوی گلستان ایمان و امید بازگشته طعم سعادت و رستگاری را چشیدند.[1]

آن‌ها بر دریا چنان گام می‌زدند؛ گویا که بر ریگ‌های بیابان می‌تازنـد، و گویـا آب دریا از سم شتران و از زانوی اسب‌هایشان بالا نمی‌زد.

۲۲۹- فهم و درک سلیم و همت والای صدیق اکبر

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ در تمام کارها و برنامه‌هایش نمادی از همت و عزم و پایداری و حکمت و درایت بود. او براستی شاگردی نجیب در مکتب حضرت پیامبر اکرم ﷺ بود که زندگیش را درست بر حسب قالب زندگی مبارک پیامبر خدا ﷺ تنظیم کرده، قدم بقدم راه او را ادامه می‌داد.

زندگی بی‌نهایت پرباری را سپری کرد که هر قدمش با برنامه‌ریزی درست طی می‌شد. در روابطش با دیگران همیشه رضایت و خشنودی پروردگار را مد نظر داشت و در هر کاری پیروی و اطاعت پیامبر اکرم ﷺ جلوی دیدگانش نمایان بود. نرمی و شدت او تنها برای اسلام بود و تنها اسلام محور همه فعالیت‌ها و مرکز فرماندهی احساسات و رفتار و کردار او بود.

هر صفحه از کتاب زندگی او سرشار خوبی‌ها و رفتارهای نیکوست و هر ورق آن آیینه پرهیزکاری و تقواست. نشست و برخواست او، برخورد و معاشرتش، راه و رسمش، کردار و گفتارش، تماما با اطاعت پروردگار یکتا و فرامین رسول و پیک الهی هم رنگ بود.

دستور الهی است بر بندگان که؛ نماز بر پا دارید و زکات ادا کنید. فرموده رسول الله ﷺ است که؛ فرق اساسی اسلام و کفر در نماز است. حضرت ابوبکر ﷺ بر این فرمان پروردگار و فرستاده‌اش نماد ایمان کامل بود. این بود که ایشان با تمام آن

۱- بنگرید به: البداية والنهاية: ۶/ ۳۳۴، والتاريخ الإسلامی، اثر/ الحميدی: ۹/ ۱۰۵.

افرادی جنگیدند که بین نماز و زکات فرقی قائل بودند و می‌گفتند: تنها نماز می‌خوانند و زکات نمی‌پردازند!

دیدگاه حضرت ابوبکر رضی الله عنه که البته همان حقیقت محض است، این بود که زکات درست از درجه فرضیت نماز برخوردار است. مسلمان آن کسی است که بین آن دو هیچ فرق نمی‌بیند و به هر دو پایبند است. هر کسی از پرداخت زکات سرپیچی کند، با او باید جنگید هر چند نماز بر پا دارد.[۱]

۲۳۰- بوسه بر سر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

عمران بن ملحان نام؛ ابو رجاء عطاردی بصری است. او در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم زندگی کرد و ولی سعادت دیدار پرفروغ آن نبی رحمت نصیبش نشد. او زندگی طولانی را سپری کرد و در دوران حضرت عمر بن عبدالعزیز چشم از جهان بربست. چشمان او از سعادت دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم محروم ماند، ولی شرف ملاقات با حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر فاروق را داشت.

ابورجاء می‌گوید: به مدینه منوره آمدم، دیدم که مردم در جایی جمع شده‌اند. شخصی سر دیگری را بوسیده گفت: اگر تو نمی‌بودی ما هلاک و برباد می‌شدیم. من پرسیدم: آن کسی که بوسه زد کیست؟ نام کسی که سرش را می‌بوسید چیست؟ مردم گفتند: این حضرت عمر است که سر حضرت ابوبکر صدیق را می‌بوسد. او از تصمیم قاطع خلیفه در جنگ با کسانیکه از پرداخت زکات سر باز زده بودند تشکر و قدردانی می‌کند. حضرت صدیق؛ ابوبکر رضی الله عنه، با ثبات و پایداری بی‌مانند بر تصمیم خود ثابت قدم ماند و با آرامش خاطر کامل فتنه افکنان ستیزه‌جو و آتش افروزان را قلع و قمع کرده تار و مار نمود. حال بنگرید که این افراد پس از رسوا شدن و چشیدن طعم ذلت و خواری شکست، سرشکسته و پشیمان زکاتشان را با دستان خود گرفته خدمت خلیفه تقدیم می‌کنند.[۲]

۱- الصدیق ابوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۱۹۱.

۲- ابوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص: ۲۴۱.

۲۳۱- تدوین و جمع‌آوری قرآن مجید

اسباب تدوین و جمع‌آوری قرآن مجید

در بین شهیدان جنگ یمامه تعداد بسیار زیادی از حافظان قرآن نیز بودند. در پی آن بنا به مشوره حضرت عمر ﷺ به حضرت ابوبکر ﷺ، ایشان برنامه‌ای برای تدوین و جمع‌آوری قرآن مجید طرح‌ریزی کرد. طی این برنامه آن‌ها تمام آیات و سوره‌های قرآن مجید را که روی تکه‌های پوست، استخوان‌ها، و شاخه‌های درختان خرما نگاشته شده بود، و در سینه‌های حافظان کلام الله مجید حفظ بود را در یک جا جمع آوری کردند.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ این مسئولیت بسیار بزرگ دینی و کار تاریخی را به دوش حضرت زید بن ثابت ﷺ سپرد.

حضرت زید بن ثابت ﷺ در این باره چنین می‌گوید: چندی بعد از رسیدن خبر شهیدان جنگ یمامه حضرت ابوبکر ﷺ مرا خواست. من خدمت ایشان حاضر شدم، حضرت عمر ﷺ نیز نزد ایشان بود. حضرت ابوبکر فرمود: " عمر نزد من آمده می‌گوید: در جنگ یمامه تعداد زیادی از قاریان و حافظان قرآن به شهادت رسیده‌اند. من از این ترس و واهمه دارم که اگر در جنگ‌های مختلف به همین منوال حافظان و قاریان قرآن مجید جام شهادت را سر کشند قسمت بزرگی از قرآن کریم همراه آن‌ها از بین برود. برای جلوگیری از چنین فاجعه‌ای من مشوره می‌دهم که دستور دهید قرآن مجید در یک جا گرد آوری شود. من به عمر گفتم: من چطور چنین کاری را انجام دهم که شخص رسول الله ﷺ آن‌را انجام نداده است؟! حضرت عمر در پی آن گفت: "بخدا سوگند! این کار بسیار خوب و مهمی است. و در پی آن حضرت عمر با من بحث طولانی داشت تا اینکه خداوند برای انجام این کار سینه‌ام را گشود، و من به رأی عمر قانع شدم.

انتخاب حضرت زید بن ثابت ﷺ

حضرت زید ﷺ می‌فرماید: حضرت ابوبکر ﷺ به من فرمود:

«إنك رجل شاب عاقل، لا نتهمك وقد كنت تكتب الوحي لرسول الله ﷺ فتتبع القرآن فاجمعه».

"شما مرد جوان و عاقلی هستید، ما به شما کاملا اعتماد داریم. شما برای رسول الله ﷺ وحی را می‌نوشتید، تلاش کن و قرآن را در یک جا جمع کن".

حضرت زید می‌فرماید: "بخدا قسم! اگر حضرت ابوبکر ﷺ به من دستور می‌داد کوهی را از جایی به جای دیگر منتقل کنم، اینکار برایم از جمع قرآن مجید مشکلتر نمی‌بود. من قرآن را از شاخه‌های درخت خرما، تخته سنگ‌ها، تکه پوست‌ها، استخوان‌های شانه‌های شتر و خلاصه روی هر چیزی که نوشته شده بود، و سینه‌های حافظان قرآن بدست آورده، شروع کردم به نوشتن و جمع کردن آن و آخرین قسمت سوره توبه را نزد حضرت ابوخزیمه انصاری یافتم". [۱]

۲۳۲- سال اول خلافت

سال اول خلافت حضرت ابوبکر ﷺ بیشتر در جنگ با مرتدان و بازگردانیدن دوباره شبه جزیره عربستان به کانون اسلام سپری شد.

البته در کنار جنگ و جهاد بر علیه سرکوبگران و خاموش کردن آتش فتنه در هر طرف حضرت ابوبکر ﷺ به سایر أمور مملکت نیز رسیدگی می‌کرد. به مواردی از نحوه رسیدگی به ترتیب شؤون مملکت توجه فرمائید:

۱. حضرت عمر بن خطاب را به منصب قضاوت و اداره دادگستری مدینه منوره گماشت. عجب در این است که طی دو سالی که ایشان در این پست بودند حتی یک مورد شکایت به دادگاه ایشان نیامد. به عبارت دیگر مدینه منوره از هر لحاظ در امنیت کامل بسر می‌برد و بساط هر گونه جرائم و جنایات و تخلفات از آن برچیده شده بود. در خارج از مدینه چکاچک شمشیران مجاهدان بود با آشوبگران و فتنه افروزان، اما در داخل مدینه هرگز حتی یک پرونده شکایت در هیچ موردی بروز نکرد تا مردم مجبور شوند برای حل آن به دادگاه مراجعه کنند!

۱- صحیح البخاری، حدیث: ۴۶۷۹ و ۴۹۸۶.

۲. حضرت ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه مسئولیت اداره بیت المال را بر عهده داشتند. نظم و ترتیب اموال زکات و صدقات، نحوه تقسیم آن‌ها از مسئولیت‌ها و وظائف ایشان بود.

۳. حضرت عثمان بن عفان و زید بن ثابت رضی الله عنهما مسئول بخش ثبت و احوال و شعبه نامه نگاری پودند. ثبت نام افرادی که در نیروهای انتظامی و ارتش ادای وظیفه می‌کردند، اجرای فرامین دولتی، نوشتن نامه‌ها و مکاتبات مورد نیاز حکومت، فرستادن نامه‌ها و پیک‌ها، جواب دادن به نامه‌ها و گزارش‌های حکومتی از جمله وظائف این دو نفر بود.

۴. حضرت ابوبکر رضی الله عنه بطور مداوم با تمامی والیان و استانداران و فرماندهانی که از طرف دار الخلافت به مناطق مختلف اعزام شده بودند در تماس بود. ایشان دستورهایشان را توسط افرادی قابل اعتماد برای آن‌ها می‌فرستاد و از آن‌ها تمامی اخبار مناطق مختلف را جویا می‌شد.

۵. هیچ شخصی بدون مشوره و اطلاع درالخلافت سرسری عمل نمی‌کرد.

نامه‌هایی که بین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و والیان و استانداران و مقامات دولتی و فرمانداران سپاه در دوران جنگ با مرتدان و سرکشان و فتنه افروزان رد و بدل می‌شد در بین صفحات کتاب‌های تاریخ حفظ شده، به یادگار مانده است.

سال اول خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه سال بسیار پر کار و پر درد سری بود، از اینرو ایشان برای سفر حج عتاب بن اسید را به نمایندگی خود امیر حج قرار داده همراه قافله حاجیان به مکه مکرمه اعزام نمود.[1]

حضرت عمر رضی الله عنه را بر مسند قضاوت مدینه منوره تعیین نمود. ولی طی دو سال پرونده هیچ شکایتی به دادگاه مراجعه نکرد

۱- بنگرید به: الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۳۷۶، ۳۷۷.

۲۳۳- مهارت جغرافیایی حضرت ابوبکر ﷺ

اوامر صادره از طرف حضرت ابوبکر ﷺ به دو ژنرال ارتش؛ حضرت خالد و عیاض ﷺ، بیانگر عمق درایت و فهم و مهارت ایشان بر جغرافیای منطقه است.

ایشان گزارش کاملی از وضع نظامی، جغرافیایی، و تکنیکی مورد نیاز برای ژنرال‌هایش تهیه نمود. خط سیر هر کدام از سپاه سالاران را تعیین نموده، به هر یک از آن‌ها گفت که از کجا وارد عراق شوند. با یک نگاه به فرمان‌ها و دستورهای صادره از حضرت ابوبکر ﷺ به فرماندهانش، ناخودآگاه بدین نتیجه می‌رسی که او پس از رسول‌الله (محمد مصطفی ﷺ)، در میان مسلمانان بزرگترین و شاخصترین رهبری است که در قلب پایتخت حجاز نشسته و تمامی منطقه را بدرستی زیر نظر دارد. گویا نقشه کامل عراق با تمام ریز و درشت سیاسی جغرافیایی و استراتیژی آن جلوی روی او قرار دارد. چشم‌های تیز بین او تمامی شاهراهای واقع در طول و عرض عراق را با احتیاط کامل بررسی می‌کند. بر مبنای همین مهارت و شناخت جغرافیایی ایشان بود که؛ به حضرت خالد ﷺ دستور دادد از منطقه پایین شهر "ابله" که در جنوب غربی عراق قرار دارد، وارد آن کشور شود. و به فرمانده دیگرش "عیاض" دستور دادند که از قسمت بالایی منطقه "فصیح" در شمال شرقی وارد شود. و به هر دو دستور داده بود؛ در قلب عراق با هم جمع شوند. البته در کنار همه این‌ها، فراموش نکرد که به سرکرده‌های ارتش دستور دهد حق ندارند کسی را بزور همراه با لشکر ببرند و نه اینکه کسی را مجبور کنند در جنگ شرکت کند. ایشان لشکری از مجاهدان داوطلب و عاشق و شیفته جهاد، و جانثارانی می‌خواست نه افرادی که با زور مجبور به پیوستن به ارتش شوند.[۱]

۲۳٤- انتخاب "حیره" از روی اهمیت جغرافیایی آن

سبب اصلی دستور حضرت ابوبکر ﷺ برای سیطره بر "حیره" برمی‌گردد به اهمیت و جایگاه استراتیژی و جغرافیایی بسیار حساس آن، چرا که حیره از جنوب شهر کوفه

۱- الفن العسکری، اثر/ دکتر یاسین سوید، ص: ۸۳، ۸۴.

حالی تنها سه میل فاصله داشت و در مسیر یک ساعتی جنوب شرق نجف قرار دارد. هر شخص با یک نگاه به نقشه فورا متوجه اهمیت جغرافیایی آن می‌شود. حیره در مرکز تمامی رفت و آمد و مواصلات منطقه قرار داشت. تمامی راه‌های منطقه در این جا بهم می‌رسید. این شهر بوسیله رودخانه فرات از شرق به "مدائن" وصل می‌شد. از طرف شمال به "هیت" متصل بود. مسافرانی که در مسیر رودخانه فرات به طرف بالا حرکت می‌کردند پس از گذشتن از پل انبار وارد شهر "انبار" می‌شدند. حیره از جهت غرب به سرزمین شام وصل می‌شد، و شهر مشور "ابله" که در کنار شهر بصره کنونی واقع بود، در جنوب شرقی آن قرار داشت. این منطقه از شرق با شهر سر سبز "کسکر" رابطه داشت و با رودخانه دجله به نعمانیه نیز وصل می‌شد. با این تفاصیل موقعیت جغرافیایی آن بخوبی روشن می‌گردد. نقشه حضرت ابوبکر ﷺ در ارسال دو لشکر به فرماندهی حضرت خالد و عیاض برای فتح این منطقه کاملا درست و بیانگر عمق دید استراتیژی ایشان است. چرا که حیره در واقع قلب عراق بود و پایتخت شاهنشاه ایران؛ مدائن (طیسفون)، در تیر رس آن بود.

ایرانیان نیز بر اهمیت جغرافیایی این منطقه بدرستی واقف بودند، به همین دلیل آن‌ها با لشکرکشی مداوم کوشش می‌کردند به هر بهایی شده آن‌را دوباره به چنگ درآورند، چرا که بدست گرفتن حیره ضامن حفاظت از تمام مناطقی بود که در غرب رودخانه فرات قرار داشت. علاوه بر آن این منطقه برای سپاه اسلام از اینرو نیز بی‌نهایت حائز اهمیت بود که می‌توانست مهم‌ترین لشکرگاه مسلمانان برای جنگ با رومیان باشد.[۱]

تکنیک حضرت ابوبکر ﷺ برای رسیدن به حیره از دید فنون جنگی روز، سیاستی بسیار دقیق برای محاصره دشمن به شمار می‌آید؛ یعنی دشمن را در آن واحد از چهار طرف محاصره کردن. از اینگونه درایت و نقشه‌های دقیق جنگی حضرت ابوبکر ﷺ این واقعیت بخوبی نمایان می‌شود که فتح عراق و فتح اطراف شبه جزیره عرب بوسیله مجاهدان جان بر کف سپاه اسلام و شامل کردن همه این مناطق به حکومت اسلامی

۱- معارک خالد بن ولید ضد الفرس، اثر/ عبدالجبار السامرائی، ص: ۳۵.

یک حادثه اتفاقی و یک شانس نبود، بلکه همه این موفقیت‌های پیاپی نتیجه سیاست‌های درست و نقشه‌های دقیق نظامی بود.[۱]

حضرت ابوبکر ﷺ هنگام برنامه‌ریزی برای نقشه‌های جهادی به مسائلی چون تنظیم و ترتیب سپاه، راهنمایی و دستورات مربوطه، نیازهای سربازان و تعیین هدف، توجه خاصی می‌کردند. همچنین به قضایایی چون؛ تعاون مشترک بین لشکرهای مختلف و آنچه به کنترل میدان کارزار مربوط می‌شد نیز اهتمام خاصی مبذول می‌داشت. البته ایشان دست فرمانده را در اتخاذ تدابیر مناسب در میدان کارزار کاملا باز گذاشته بود تا هرگاه موقعیت را مناسب دید با تاکتیک‌های نظامی دشمن را به دام بیندازد و هر نقشه و برنامه‌ای که برای شکست دشمن کار آمد باشد را فورا اجرا کند.[۲]

حیره قلب عراق، و نزدیکترین مکان به مدائن؛ پایتخت شاهنشاه فارس بود.

۲۳۵- مثنی بن حارثه شیبانی

به حضرت ابوبکر صدیق ﷺ اطلاع رسید شخصی بنام مثنی بن حارثه شیبانی با گروه کوچک لشکریانش از شمال بحریه تا دهانه دجله و فرات پیشروی کرده است. آن دسته از حاکمان ایرانی که برای گسترش دایره آشوب و فتنه در منطقه، از مرتدان بحرین حمایت می‌کردند در مقابل او اسلحه‌شان را به زمین انداخته، در خود توان مقابله با او را ندیده عقب نشینی کردند!

خلیفه پیامبر اکرم ﷺ ایشان را رسما به عنوان فرمانده سپاهی تعیین نموده، دستور داد تا در جنگ‌های عراق نقش داشته باشد. مثنی نیز از توان و قدرت و صلاحیت‌های خدادادیش به نحو أحسن استفاده کرد و در جنگ‌های آزاد سازی عراق نقش بسیار بزرگی را ایفا نمود.[۳]

۱- أبوبکر الصدیق، اثر/ دکتر خالد الجنانی، ص: ۴۵.
۲- مشاهیر الخلفاء والأمراء، اثر/ بسام العسلی، ص: ۱۲۷.
۳- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص: ۳۷۹، ۳۸۴.

جان نثاری و ایثار حضرت مثنی بن حارثة ﷺ

حکایت جانفشانی حضرت مثنی بن حارثه ﷺ از جمله جان نثاری و فداکاریهای جاویدان و ماندگار تاریخ جهاد در عراق است. او دوش بدوش افراد قبیله‌اش سخت مشغول نبرد در عراق بود. چون خبر رشادت‌های این قبیله و مردان نامی آن بگوش حضرت ابوبکر صدیق رسید بسیار شادمان گشت و حضرت مثنی را به عنوان فرمانده قومش تعیین نمود. تاریخ این حکایت برمی‌گردد به قبل از آمدن خالد به عراق، بعدها وقتیکه حضرت ابوبکر برای فتح عراق نقشه کاملی را طرح ریزی کرد حضرت خالد را برای اجرای آن نقشه مناسب‌تر دید. ایشان به حضرت مثنی نامه‌ای نوشت و بدو دستور داد به سپاه خالد بپیوندد و از او اطاعت کند. حضرت مثنی با خوشحالی تمام فورا به دستور خلیفه لبیک گفته همراه با سپاهیانش به لشکر خالد پیوست. این فرمانبرداری ایشان که بیانگر ایمان و اخلاص و صداقت اوست تا ابد بر صفحات تاریخ به یادگار می‌ماند. هرگز به ذهن او خطور نکرد؛ به بهانه بزرگی سپاهش و یا اینکه او پیش از خالد در میدان کارزار عراق رشادت‌ها کاشته از اطاعت و فرمانبرداری خالد سرباز زند و خود را برای سپاهسالاری و رهبری کل سپاه از حضرت خالد سزاوارتر بداند. ایشان مثالی در اطاعت و فرمانبرداری به نمایش گذاشت و بدون چون و چرا سر تسلیم در مقابل دستور خلیفه رسول الله ﷺ خم کرد.[۱]

۲۳۶- احتیاطات لازم در انتخاب سربازان

حضرت ابوبکر ﷺ برای فرماندهان لشکرش؛ حضرت خالد و عیاض ﷺ نامه نوشته بود که تنها آن سربازان جان بر کفی را همراه خود به میدان‌های کارزار برند که در جهاد بر علیه مرتدان و آشوبگران شرکت داشته‌اند، و آن مسلمانانی را ترجیح دهند که در دوران فتنه بر ایمانشان ثابت قدم مانده بودند. و هیچ یک از افرادی که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ از دین بازگشته مرتد شدند را در سپاه خود جای ندهند، تا خلیفه درباره آن‌ها تصمیم بگیرد. در آغاز این جنگ‌ها هیچ یک از مرتدان سابق حق مشارکت

۱- التاریخ الإسلامی، اثر/ الحمیدی: ۱۳۰/۹، و أبوبکر الصدیق، اثر/ دکتر خالد الجنانی، ص:۴۵، و مشاهیر الخلفاء و الأمراء، اثر/ البسام العسلی، ص:۱۲۷.

نداشت، البته بعدها پس از آنکه ثابت کردند بر ایمانشان ثابت قدم مانده‌اند و ایمان در دل‌هایشان ماندگار شده به آن‌ها نیز اجازه مشارکت در جهاد داده شد.[۱]

۲۳۷- بجا آوردن وعده‌های رسول الله ﷺ

جابر بن عبدالله ﭭ آورده‌اند: اموالی از بحرین به ابوبکر صدیق ﷛ رسید. ایشان در بین مردم اعلام کرد: اگر رسول الله ﷺ به کسی اموالی را وعده داده بود به ما مراجعه کند، ما تمامی وعده‌های پیامبر خدا ﷺ را بجای خواهیم آورد. من به حضرت ابوبکر صدیق گفتم که رسول الله ﷺ به من فرموده بود:

«لو قد جاء مال البحرين قد أعطيتك هكذا وهكذا وهكذا».

"وقتی که مالهای بحرین بیاید به تو چنین و چنان می‌دهم".

آن حضرت دو کف دست‌هایش را کنار هم گذاشته سه بار اشاره فرمود. حضرت ابوبکر صدیق ﷛ دو کف دستش را پر از درهم کرده به من داد و گفت این‌را بشمار. من پول‌ها را شمردم پانصد درهم بود. ابوبکر صدیق به من فرمود: یک هزار دیگر نیز بردار. پس از آن ایشان به تمام افرادی که رسول الله ﷺ به آن‌ها وعده‌های داده بود، مال و پول پرداخت کرد وعده‌های پیامبر خدا ﷺ را بجای آورد.[۲]

۲۳۸- نرمی با ایرانیان و رفتار نیک با کشاورزان

حضرت ابوبکر ﷛ برای حضرت خالد نوشت: «تألف أهل فارس ومن كان في ملكهم من الأمم». " دل‌های مردمان سرزمین فارس، و تمامی اقوامی که در آن کشور زندگی می‌کنند را بدست آور".

حضرت ابوبکر ﷛ به تمامی فرماندهان جهادی دستور داد تا با مردم عراق و کشاورزان و دهقانان ابراز همدردی و دلسوزی کنند. ایشان آرزو داشت این قشرهای مستضعف و زحمتکش جامعه با اخلاق و پیام اسلام آشنا شده ایمان بیاورند و همچنان

۱- تاریخ الطبری: ۴/ ۱۶۳.

۲- صحیح البخاری: ۲۲۹۶، وصحیح مسلم: ۲۳۱۴.

بر زمین‌های خود بمانند و با محصولاتشان جامعه را تأمین کنند. ایشان بخوبی درک می‌کرد هیچ حکومتی بدون پایه مردمی نمی‌تواند پا برجا بماند. و خوب می‌دانستند کشاورزی پیشه‌ای بسیار مهم و یکی از بزرگترین منابع درآمد برای گذارن زندگی و استقرار جامعه است.

۲۳۹- لشکری که جوانمردی چون قعقاع در آن باشد هرگز طعم شکست نخواهد چشید!

وقتی حضرت خالد ﷺ نیاز به نیروهای کمکی پیدا کرد و از حضرت ابوبکر ﷺ درخواست نیروی اضافی نمود، وی حضرت قعقاع بن عمر تمیمی ﷺ را بسوی او فرستاد. به ایشان گفته شد: آیا شما برای کمک به فرماندهی که سپاهش در خطر افتاده تنها یک نفر را می‌فرستید؟!

در جواب فرمودند: «لا يهزم جيش فيهم مثل هذا». "لشکری که در بین آن‌ها مثل این مرد باشد شکست نخواهد خورد".

این بیانگر فراست، حکمت و آدم شناسی آن حضرت بود، حوادث و اتفاق‌هایی که بعدها روی داد صحت و درستی آن‌را به نمایش گذاشت. حقا که حضرت ابوبکر در علم الرجال و شناختن افراد مهارت بی‌مانندی داشت. ایشان استعدادها و مهارت‌ها و کار آئی‌های بیشتر افراد را بخوبی می‌دانست.[۱]

۲۴۰- سرانجام دسیسه هرمز

در اولین نبرد باشکوهی که بین مسلمانان و لشکریان سرزمین فارس در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ روی داد، حضرت خالد رهبریت سپاه اسلام را بر عهده داشت، و هرمز سپاهسالار ارتش دشمن بود. هرمز در پستی و پلیدی زبانزد خاص و عام بود. و برای حضرت خالد یک دام چیده بود. او به همراه محافظانش نقشه

۱- التاريخ الإسلامی، اثر/ الحمیدی: ۱۲۹/۹، ۱۳۰. و تاريخ الدعوة إلى الإسلام، اثر/ دکتر یسری محمد هانی، ص: ۳۴۲، و تاریخ الطبری: ۴/ ۱۶۳.

ریخته بود که حضرت خالد بن ولید را به مبارزه تن به تن می‌طلبد و چون خالد جلو می‌آید آن‌ها غافلگیرانه از هر سو به او حمله‌ور شده او را بکشند. پس از صف آرایی دو لشکر، هرمز جلو آمده با هارت و پورت‌هایش حضرت خالد را به مبارزه طلبید. حضرت خالد نیز مبارزه با او را پذیرفته فورا وارد میدان جنگ شد. چکاچک شمشیران دو پهلوان به هوا برخواست، حضرت خالد او را زیر باران پیاپی شمشیر برانش به سختی غافلگیر کرده بود. در یک چشم بهم زدن محافظان هرمز از هر سو به حضرت خالد حمله‌ور شده، او را محاصره کردند. حضرت خالد که موفق شده بود هرمز را به قتل برساند خود را در محاصره دشمن یافت. در چهار طرف او شمشیرهای تشنه محافظان هرمز می‌درخشیدند. این شمشیرهای بی‌جان نمی‌دانستند دلاوری که در محاصره آن‌هاست از مرگ هیچ بیم و هراسی ندارد. در این میان بود که شیردل مجاهد؛ قعقاع بن عمرو متوجه این دسیسه شد، با سرعت برق او به همراه برخی از سوار کارانش چارنل تاخته به محافظان هرمز حمله‌ور شدند. در مرکز دایره شمشیر بران خالد بود که چون پتک بر سر پهلوانان سپاه دشمن فرو می‌آمد، و از پشت سر قعقاع و سواره نظامش که به کمک خالد آمده بودند. لحظاتی بعد گرد و غبار معرکه با نعره "الله اکبر" مجاهدان اسلام فرونشست، و بهای دسیسه هرمز چیزی نبود جز سر بر باد رفته خود و پهلوانانش.[۱] شکست خونین این دام خائنانه هرمز ضربه بزرگی بود بر روحیه سربازان او، قعقاع فرصت را غنیمت شمرده همراه سپاه اسلام به لشکر وحشت زده دشمن یورش برد. ساعاتی چند نگذشته بود که لشکریان دشمن پا به فرار گذاشته رسوایی شکست را بجان و دل خریدند. این اولین حادثه‌ای بود که در آن پیشگویی حضرت ابوبکر در مورد قعقاع بن عمرو بر همگان ثابت شد. ایشان فرموده بود: «لا يهزم جيش فيهم مثل هذا». "لشکری که در میان آن‌ها جوانمردی مثل این - قعقاع - باشد شکست نخواهد خورد".[۲]

با نعره "الله اکبر" مجاهدان اسلام گرد و غبار معرکه فرونشست. دسیسه هرمز سرش را به باد داد.

۱- تاریخ الطبری: ۱۶۵/۴.

۲- تاریخ الطبری: ۱۶۳/۴.

۲۴۱- جنگ زنجیرها

پس از اینکه حضرت ابوبکر صدیق ﭬ از فتنه و آشوب مرتدان ستیزه جو فارغ شد توجه خود را به سرزمین فارس مبذول داشت، چرا که اولا؛ امپراطوری فارس برای حکومت اسلامی نو پا خطری همیشگی محسوب می‌شد، و دوما؛ آن‌ها در شعله‌ور کردن آتش افروزان مرتد نقش عمده‌ای داشته در جنگ‌هایی که با مسلمانان داشتند سهم بزرگی را بر عهده گرفته بودند.

در جنگی که در منطقه الحضیر که با بصره تنها چهار میل فاصله داشت درگرفت، سر بازان سپاه ایران خود را به زنجیر با یکدیگر بسته بودند تا از میدان جنگ فرار نکنند. به همین دلیل این جنگ به نام "ذات السلاسل" - زنجیر دار - در تاریخ شهرت یافت.

در این جنگ به اندازه هزار بار شتر مال غنیمت به دست مسلمانان افتاد. در بین غنیمت‌های بدست آمده تاج شاهانه هرمز نیز بود. حضرت ابوبکر آن تاج را بخاطر رشادت‌ها و دلیری‌ها و مردانگی‌های خالد به او جایزه داد. آن تاج صد هزار درهم قیمت داشت. در آن سنگ‌های قیمتی و طلا و جواهرات بکار رفته بود. در امپراطوری ایرانیان برای فرماندهان بر حسب درجه و رتبه آن‌ها کلاه‌ها و تاجهای مخصوصی تهیه می‌شد. ژنرالی که به آخرین درجه سپاهسالاری و بالاترین درجه و مقام شرفیاب می‌شد را کلاه یا تاجی صد هزار درهمی می‌پوشانیدند. هرمز یکی از درجه دارترین ژنرال‌های ارتش فارس بود.[۱]

۲۴۲- خوش خوراکی و خوشگذرانی

در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق قافله ایمان و سپاهیان جان بر کف اسلام هر فتنه و آشوبی که در منطقه سر بر می‌آورد را تار و مار کرده، با همت و جوانمردی بی‌مانندی ره به پیش می‌بردند. سپاهیان توحید سوار بر سینه‌هایی آکنده ایمان و دل‌هایی شیفته شهادت و دیدار الله از یک فتح به فتحی دیگر و از یک از یک پیروزی به پیروزیی دیگر چارنل می‌تاختند. در نبرد تاریخساز "أليس" دشمن شکست فاحشی

۱- الصدیق أول الخلفاء، اثر/ الشرقاوی، ص: ۱۳۱، و تاریخ الطبری: ۴/ ۱۶۶.

خورده اردوگاه خود را رها کرده از میدان کارزار گریخت، مسلمانان پس از تعقیب آن‌ها تا دور دست‌ها به اردوگاه دشمن بازگشتند. دیگ‌های غذاهای رنگارنگ و چرب و نرم بر آتش بود. فرماندار سپاه اسلام؛ حضرت خالد، نگاهی به غذاهای خوشمزه انداخته به سپاهیانش فرمود: این غذا جایزه رادمردی‌های و دلیری‌های شماست. ایشان در ادمه فرمودند: وقتی رسول الله ﷺ غذای آماده‌ای بدست می‌آورد آن‌را تقسیم می‌کرد. مجاهدان خسته و کوفته از نبرد سنگین فورا سفره‌ها را پهن کرده برای صرف شام آماده شدند. افرادی که تا حالا هرگز چنین غذاهای خوشمزه و نان‌های لواش سفید و باریک ندیده بودند با تعجب می‌پرسیدند: این برگه‌های سفید و نازک چیست؟ آن‌هایی که پیش از این چنین غذاهایی خورده بودند به شوخی می‌گفتند: آیا شما درباره خوش خوراکی و خوشگذرانی هیچ نشنیده‌اید؟! آن مجاهدان صحرانشین می‌گفتند: بله، دورا دور چیزهایی شنیده‌ایم! دوستانشان خنده‌ای سر داده می‌گفتند: پس این همان خوشگذرانی است!

چون خبر فتح و پیروزی همراه خمس - یک پنجم - اموال غنیمت به حضرت ابوبکر صدیق ﷺ رسید، ایشان مژده این کارنامه درخشان سپاهسالار اسلام خالد بن ولید و سپاهیانش را چنین به مردم رساند:

" ای قریشیان! شیر شما بر شیر درنده دشمن حمله کرده کمر او را بزمین زده و تکه گوشتی که در دهانش بوده را نیز از دهانش بیرون کشیده است. رحم زنان توان زائیدن رادمردی چون خالد را ندارد!".

حضرت خالد ﷺ خبر فتح و پیروزی را توسط سربازی بنام جندل از قبیله بنوعجل برای خلیفه فرستاده بود. جندل مردی بسیار تنومند و شجاع با بازوانی قوی بود که در راه شناسی مهارت داشت. او همراه مژده پیروزی در جنگ‌های ألیس و امغیشیا یک پنجم غنایم با تعدادی اسیر را با خود آورده، گزارش کاملی از روند ماجرا را خدمت حضرت خلیفه تقدیم داشت. چون جندل خدمت حضرت ابوبکر حاضر شد، ایشان با دیدن قدرت و شکل و شمایل نیرومند و جسم قوی و ثابت قدمی او پرسید: «ما اسمك؟». " اسم تو چیست؟".

آن مجاهد فرزانه عرض کرد: جندل.

حضرت ابوبکر فرمود: «ويها جندل». "آفرین بر تو جندل!". [۱]

۲۴۳- برآورده شدن نیمی از آرزو

با فتح "حیره" نیمی از آرزوی حضرت ابوبکر ﷺ برآورده شد. او آرزو داشت سپاهیان ایمان بتوانند وارد قلمرو امپراطوری فارس شده، آن‌ها را در خانه‌اش شکست دهند. و برای این هدف می‌خواست عراق را فتح کرده اردوگاه و معسکر سپاه اسلام قرار دهد. حضرت خالد ﷺ مسئولیت خود را به نحو احسن به انجام رسانیده خود را سر وقت به "حیره" رسانید. نبردهای سنگین و تاریخساز ایشان با دشمن با معرکه کاظمه در ماه محرم سال دوازدهم هجری شروع شد. در ربیع الأول همان سال ایشان موفق شدند "حیره" را فتح کرده پرچم اسلام را بر بلندای آن به اهتزاز در آورند.

صحابه کرام از عرب‌های "حیره" نوشتن به عربی را آموختند. عرب‌های این منطقه از عرب‌های پیشین "بنو اياد" خواندن و نوشتن آموخته بودند. این‌ها از زمان "بخت نصر" در آنجا اقامت داشتند. "بخت نصر" به عرب‌ها اجازه داده بود در عراق اقامت کنند. [۲]

۲۴۴- جوش و خروشی در مدینه همراه با فیل غنیمت

حضرت خالد بن ولید یک پنجم مال غنیمتی که مسلمانان در نبرد نابرابرانه و بسیار سخت کاظمه بدست آورده بودند را به دربار خلافت نزد حضرت ابوبکر صدیق در مدینه منوره فرستاد. در میان این اموال ارسالی به بیت المال مسلمانان تاج بسیار گرانبهای هرمز و یک فیلی بود که مسلمانان در دوران جنگ بدست آورده بودند. فیل برای مردمی که پیش از آن هرگز چنین حیوانی را ندیده بودند بسیار موجود عجیب و غریب بنظر میرسید. آن‌ها تنها حکایت فیل را در قصه حمله ابرهه به مکه مکرمه شنیده بودند.

۱- تاریخ الطبری: ۴/ ۱۷۴، ۱۷۵، و التاریخ الإسلامی، اثر/ الحمیدی: ۹/ ۱۳۳.

۲- التاریخ الإسلامی، اثر/ الحمیدی: ۹/ ۱۵۰، والبدایة والنهایة: ۶/ ۳۵۳.

فیلبان فیل تازه از عراق رسیده را، در کوچه و بازار گردانید، مردم با دیدن این جانور عجیب و غریب بی‌نهایت حیرتزده شدند.

برخی تصور می‌کردند شاید این جانور از غول‌ها و موجودات افسانه‌ای ایرانیان است! این اولین فتح و پیروزی بود که مسلمانان در خارج از محدوده عربستان به ثبت رسانده بودند و باعث شده بود در دل‌های آن‌ها جوش و خروش جدید به بار آید و آن‌ها با همت و عزم و روحیه جدیدی به آینده بنگرند.[۱]

۲٤٥- استفسار درباره استاندارها

در سال اولی که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ به مقام جانشینی پیامبر اکرم ﷺ تعیین شدند، ایشان حضرت عمر را به عنوان امیر حج به مکه مکرمه اعزام داشت.

در سال بعد خودشان برای حج تشریف برد. ایشان پس از ادای حج و عمره با مردم نشسته از آن‌ها خواست، اگر چنانچه کسی از استاندار و یا والی و شهردار خود شکایتی دارد، مطرح سازد تا مورد پیگیری قرار گیرد. حاجیان از همه شهرها و اطراف حکومت اسلامی برای ادای مناسک حج آمده بودند. هیچ کس از کارمندان دولتی شکایتی نداشت. همه از وظیفه شناسی و خدمت‌های مسئولین تعریف کردند. در آن روزها شهردار مکه عتاب بن أسید ﷺ بود.

۲٤٦- آمدن ذوالکلاع حمیری به مدینه

در ۱۶/ رجب/ سال ۱۲ هجری ذوالکلاع حمیری همراه قومش از یمن به مدینه منوره رسید. تنها حمیری‌ها نبودند که عازم مدینه منوره شوند، بلکه این آرزوی همه یمنی‌ها بود که به مدینه منوره آمده با خلیفه مسلمانان بیعت کنند. مثلا از قبیله همدان دو هزار جوان به رهبری حمزه بن مالک به مدینه تشریف فرما شدند. وقتی یمنی‌ها به مدینه منوره رسیدند وارد مسجد نبوی شدند.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ با صدای شیوا و زیبایشان در حال تلاوت قرآن مجید بود، فضایی ملکوتی و روحانی بر همه جا سایه انداخته بود، دل‌های صاف یمنی‌ها آکنده

۱- الصدیق أبوبکر، اثر/ محمد حسین هیکل، ص:۴۰۰.

تواضع و فروتنی و محبت و عشق الهی گشت و ناخود آگاه شروع کردند زار زار گریستن. با گریه آن‌ها حضرت ابوبکر نیز به گریه افتاد.

ذوالکلاع حمیری دید که حضرت خلیفه انسانی باریک اندام و کم جثه‌ای است. لباسی بسیار ساده به تن دارد. هیچ جواهرات و زیور آلاتی بر خود آویزان نکرده است. پارسایی و تقوا و پرهیزکاری از چهره زیبا و سفید او می‌بارید.

ذوالکلاع وقتی وارد مدینه منوره شد تاجی شاهانه که از دور می‌درخشید بر سر داشت و یک هزار سواره نظام دور و بر او را گرفته بودند. لباسی پر از لعل و جواهر بر تن داشت. چادر او با حاشیه‌های طلایی سوزن دوزی شده بود و لعل و جواهرات آن چشم را خیره می‌کرد، دانه‌های درخشان یاقوت و مرجان با آب و تاب خودنمایی می‌کردند.

ذوالکلاع از دیدن سادگی و زهد و پارسایی و تواضع و فروتنی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و احساس به وقار و هیبت و جلال در او، بسیار متأثر شد. او و تمامی سردارانش شیفته سادگی حضرت خلیفه شده همه زیب و زینت خود را ترک کرده چون حضرت ابوبکر زندگی ساده و بی‌آلایشی را برای خود اختیار کردند.

ذوالکلاع شروع کرد به پوشیدن لباس‌هایی بسیار ساده مثل حضرت ابوبکر رضی الله عنه. روزی حضرت ابوبکر رضی الله عنه را در بازار مدینه دید که پوست بز بر شانه‌های خودش حمل می‌کرد. خانواده او بسیار پریشان شده به او گفتند: تو آبرو ما را در بین مهاجران و انصاریان برده، ما را رسوا کردی!

ایشان در جواب گفت: آیا شما می‌خواهید من پس از اسلام آوردنم مثل دوران جاهلیت جبار و خودخواه و مغرور باشم؟ نه هرگز، بخدا قسم! اطاعت و فرمانبرداری از خداوند متعال با تواضع و فروتنی، و زهد و پارسایی در این دنیا بجا آورده می‌شود.[1]

شما می‌خواهید من پس از اسلام آوردنم مثل روزهای جاهلیت خودخواه و متکبر باشم

۱- الیمن فی صدر الإسلام، اثر/ دکتر عبدالرحمن الشجاع، ص:۳۰۲. والصدیق أول الخلفاء، اثر/ الشرقاوی، ص:۱۱۴. و أبوبکر الصدیق، اثر/ الطنطاوی، ص:۲۱۸.

۲۴۷- بهترین برادر ایمانی...

پس از آنکه حضرت سعید بن عامر از آمادگی لشکریانش مطمئن شد، آماده حرکت شد. پیش از اینکه او آهنگ حرکت سر دهد حضرت بلال خود را شتابان نزد حضرت ابوبکر ﷺ رسانده خدمت ایشان عرض کرد:" ای خلیفه رسول الله! اگر مرا برای خودت آزاد کرده‌ای تا من در کنار شما باشم و هیچ کاری به میل و اراده خودم انجام ندهم، من برای خدمت به شما آماده‌ام. ولی اگر مرا برای کسب خشنودی و رضایت پرودگارت آزاد کرده‌ای تا من اختیار جان خودم را داشته باشم، و می‌توانم آنچه به سودم است را انجام دهم، پس به من اجازه بده تا برای جهاد در راه خدا بروم. رفتن به جهاد از ماندن در اینجا برایم بسیار با ارزشتر است".

حضرت ابوبکر در جواب ایشان فرمودند: اگر این آرزوی توست من تو را مجبور نمی‌کنم در اینجا بمانی. من می‌خواستم شما اینجا باشید تا أذان بگوئید. دوری از تو برایم بسیار سخت خواهد بود. حالا اگر بجز این جدائی که شاید بعد از آن هرگز همدیگر را نبینیم، هیچ چاره دیگری نیست، من ایرادی ندارم. ای بلال! کارهای نیک و کردار پسندیده توشه راهت است پس از رخت بستن از این دنیا خداوند همیشه تو را غریق نعمت‌های بیدریغش گرداند، و پس از وفاتت تو را اجر و پاداش بیکران ارزانی دارد.

حضرت بلال عرض کردند: خداوند در عوض این خوبی و بزرگیت به تو پاداش و اجر نیکو عطا فرماید. تو بر دوش من بسیار منت داری، و بهترین برادر ایمانی من هستی. قسم بخدا! سفارش‌ها و دستورهای تو در اطاعت و فرمانبرداری از خداوند متعال، ثابت قدمی و پایداری بر حق، و بجا آوردن کارهای نیک و اعمال شایسته برای ما چیز جدیدی نیست، تو همیشه به فکر تربیت و ساختن ما بوده‌ای. ولی من نمی‌خواهم پس از رسول الله ﷺ مؤذن هیچ کس دیگری باشم.

در پی آن حضرت بلال به سپاهیان حضرت سعید بن عامر بن حذیم جمحی پیوسته، در صف آن‌ها بسوی میدان کارزار و جهاد حرکت کرد.[۱]

۱- فتوح الشام، اثر/ محمد بن عبدالله الأزدی البصری، ص: ۳۳، ۳۸.

۲۴۸- پتکی بر سر هرقل

خبر شکست بسیار سنگین لشکریان امپراطوری روم چون پتک گرانی بر سر هرقل پادشاه مسیحیان فرود آمد. وقتی سپاه او به انطاکیه رسید کاسه خشم وعصبانیت او لبریز شده بر سر فرماندهانش داد کشیده گفت: خاک بر سرتان! به من بگویید شما با چه کسانی جنگ کرده‌اید که چنین سرشکسته و خوار و ذلیل آمده‌اید، آیا آن‌ها انسان‌هایی مثل شما نبودند؟! سپاهیان فراری سرشان را پایین انداخته گفتند: بله قربان، آن‌ها مثل ما انسان هستند.

هرقل داد کشید: شما بیشتر بودید یا آن‌ها؟

سپاهیان: ما در میدان چند برابر آن‌ها بودیم!

هرقل: پس چرا شکست خوردید؟!

یکی از سرداران رومیان که عمری از او گذشته بود جواب داد: ما به این خاطر از مسلمانان شکست خوردیم که آن‌ها مردمانی شب زنده دارند. شب‌های تار پیشانی‌های آن‌ها در برابر پروردگارشان به سجده می‌افتد، و در روز روزه می‌گیرند. به عهد و پیمان خود پایبندند. به خوبی‌ها و نیکوئی‌ها فرا می‌خوانند و از زشتی‌ها و بدی‌ها باز می‌دارند. در بین خود با عدل و انصاف و دادخواهی رفتار می‌کنند. و در مقابل؛ ما هستیم که شراب می‌خوریم، از کارهای زشت و فساد ابا نمی‌ورزیم، تا غرغره در کارهای حرام غرقیم، برای عهد و پیمان هیچ بها و ارزشی قائل نیستیم. ظلم و ستم روا می‌داریم. کارهای بد و ناشایست را رواج می‌دهیم. جلوی کارهای خوبی که باعث خشنودی پروردگارمان می‌شود را می‌گیریم و در زمین فساد و بی‌بندوباری براه می‌اندازیم.

هرقل با شنیدن این حرف سرش را پایین انداخته گفت: واقعا حق با شماست! راست گفتی![۱]

۱- البداية و النهاية: ۷/ ۱۵، ۱۶.

۲۴۹- رفتار نیکو با ملت‌های رها شده از یوغ خودکامگان!

یکی از مهم‌ترین پایه‌های سیاست خارجی حضرت ابوبکر ﷺ این بود که باید در تمامی شهرها و کشورهایی که فتح شده به قلمرو مسلمانان می‌پیوستند عدالت و انصاف و داد و امنیت و آرامش برقرار شود تا مردم با چشمان خود نظاره‌گر فرق بین حکومت ظلم و ستم و استبداد و خودکامگی گذشته با حکومت عدل و انصاف و دادخواهی اسلامی باشند. و این نشود که خدای ناخواسته مردم احساس کنند حکومتی ظالم و جابر و مستبد و سرکش از میان رفته تا نظامی دیگر چون آن بر سر کار آید. حضرت ابوبکر ﷺ به فرماندهان و لشکریانش دستور داده بود تا با مهر و شفقت و دلسوزی و عدل و انصاف و خوش اخلاقی با مردم برخورد کنند تا مبادا شوق جنگ و ستیز در آن‌ها شعله‌ور شود و به خونخواهی و انتقام قیام کنند. ملت‌های شکست خورد همیشه نیاز به لطف و نرمی و نوازش دارند. مسلمانان در مناطق فتح شده از تمامی وسائل افراد و خانه و زندگیشان محافظت می‌کردند. ملت‌هایی که سرزمین‌هایشان تازه فتح شده بود با ناباوری شاهد حکومتی انسان دوستانه و بسیار با ذوق و سلیقه بودند که در بین ملت‌های شکست خورده عدل و انصاف برقرار داشته به کسی ظلم نمی‌ورزد، و دعوت رهایی بخش و ندای سعادت و رستگاری را در بین مردم پخش می‌کند، و در کوتاه زمان پرتو ایمان در دل‌ها نشسته مردم فوج فوج و گروه گروه به اسلام گرویده زیر پرچم توحید در مقابل پروردگار و خالق و آفریدگارشان سرسجده شکر بجای آوردند که آن‌ها را از تاریکی‌های ظلمت رهایی بخشیده دل‌های آن‌ها را با نور ایمان روشنایی و جلال و جمال بخشید.

درست بر خلاف رویه مسلمانان؛ سپاهیان روم و یا لشکریان امپراطوری فارس چون بر شهری چیره می‌شدند خشت خشت آن‌را از جای کنده شهر را بکلی ویران می‌کردند. و مردمان را بشدت وحشت زده و حیران و سر گردان می‌نمودند. حیا و حرمت و احترام و انسانیت را زیر سم اسب‌هایشان پایمال می‌کردند. مردم زیر آتش حقد و کینه آن‌ها چه تباهی‌ها و بربادی‌ها و کشتارها و جنایت‌ها که ندیده بودند. حکایت‌های خونبار این وحشیگری‌ها و انسان کشی‌ها نسل اندر نسل در بین مردم منتقل می‌شد.

عادت سپاهیان کفر بر این بود که چون بر دشمن خود چیره می‌شدند، اموال و دارائی‌ها و جان و ناموس آن ملت و پادشاه و حکومتشان را بر خود حلال می‌دانستد. و برای اعلام پیروزی خود، و مژده دادن به پادشاهشان سرهای دشمن را بریده برای او می‌فرستادند.

پس از جنگ وحشتناکی که بین سپاهیان اسلام با قراولان امپراطوری روم درگرفت فرماندهان مسلمان خواستند با رومیان به همین شیوه خود آن‌ها برخورد کنند. حضرت عمرو بن عاص و حضرت شرحبیل بن حسنه سر یکی از فرماندهان نامی رومیان را از گردن جدا کرده بدست عقبه بن عامر دادند تا همراه با مژده پیروزی به حضرت ابوبکر ﷺ برساند. چون این سر به مدینه منوره رسید حضرت خلیفه بسیار ناراحت شده به سختی برآشفت. حضرت عقبه با دیدن این منظره عرض کردند: ای خلیفه رسول الله! این‌ها با ما همینطور برخورد می‌کنند.

حضرت ابوبکر ﷺ فرمودند: «آستنان بفارس والروم؟ لا يحمل إلي رأس إنما يكفي الكتاب والخبر». "آیا از راه و رسم رومیان و فارسیان پیروی می‌کنید؟ حق ندارید سری را برای من بیاورید. تنها نامه و خبر کافی است".[1]

۲۵۰- نقشه نظامی مسلمانان

آغاز سیاست‌های نظامی و نقشه‌های جنگی مسلمانان از اینرو بسیار موفقیت آمیز و دقیق بود که؛ عقلی اندیشمند و خردمندی دانا، و نماد هوشیاری و ذکاوت و فراست و تدبر و اندیشه‌ای بی‌مانند و شخصیتی مالامال شجاعت و جرأت و دلیر مردی و مثالی از رادمردی و جوانمردی، از پشت صحنه آن‌ها را اداره می‌کرد. و این نمونه والای رهبری، کسی نبود جز حضرت ابوبکر صدیق ﷺ. حضرت ابوبکر نحوه کشیدن نقشه‌های نظامی را در مسیر رفاقت طولانیشان با پیامبر اکرم ﷺ آموخته بودند.

ایشان همواره چون سایه در پی پیامبر اکرم ﷺ بودند و در سایه تعلیم و تربیت ایشان علم و دانش بسیاری کسب کرده تجربیات و کارآئی‌های مهمی بدست آوردند. از

۱- تاریخ الخلفاء، اثر/ السیوطی.

اینروست که پس از رحلت آن جنابﷺ توانستند از عهده مسئولیت‌های خلافت به نحو احسن برآیند.

ایشان از دورنگری و فهم و بصیرت، و درک و شعور سیاسی بسیار خوبی بهره‌مند بودند. سپاهیانش را با بهترین پند و اندرزها تربیت نموده، و در فرصت‌های بسیار مناسب نیروهای کمکی و امداد به مجاهدان جان بر کف اسلام می‌رسانیدند، و به آن‌ها درس همت و عزیمت و جوانمردی و شجاعت می‌دادند.[۱]

۲۵۱- نرمی با مجاهدان..

در زمان جنگ با مرتدان حضرت ابوبکر صدیق به فرمانده سپاهش؛ حضرت خالد بن ولید، دستور داد تا با مجاهدانی که در رکاب او شمشیر می‌زنند به نرمی برخورد کند. و فرمان داده بودند که در سفر راهنماهایی را بگمارد تا مجاهدان اسلام در صحرا سرگردان و پریشان نشوند. این‌ها از جمله دستورهای ایشان به تمامی فرماندهانشان در جنگ‌ها بود.[۲]

۲۵۲- از دزدی هم بدتر..

رسول اللهﷺ و پس از او خلفاء راشدین که شاگردان درجه اول مکتب رسالت بودند، جامعه‌ای نمونه و الگو برای تاریخ بر پا نهادند. در این جامعه چشم‌ها به آخرت دوخته بود و همه از اینکه فردای قیامت مورد پرس و جو قرار گیرند هراس داشتند. گویا هیچ تخلفی صورت نمی‌گرفت و هیچ کسی مرتکب جرمی نمی‌شد. البته با تمام اینوجود احیانا چنین اتفاق می‌افتاد که افرادی خبیث النفس و پلید، چون قارچ سمی در جامعه سبز می‌شدند، افرادی که شیطان زیر پوستشان تخم کرده و حاضر نیستند از عادت‌های زشت خود دست بردارند. روزی شخصی از یمن آمد که دست راست و یکی از پاهایش قطع شده بود. او از استاندار یمن شکایت داشت. بمجرد رسیدن شروع

۱- تاریخ الدعوة إلی الإسلام، اثر/ دکتر یسری محمد هانی، ص: ۳۳۴.

۲- تاریخ الطبری: ۴/ ۶۴. أبوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص:۳۱۳.

کرد به داد و بیداد براه انداختن و گفت: من خیلی آدم نیک و پارسایی هستم، استاندار بر من ظلم کرده است!

در همان شب گردنبند اسماء بنت عمیس همسر محترم حضرت ابوبکر صدیق ﷺ گم شد. آن شخص نیز همراه افراد خانواده خلیفه در جستجوی گردنبند برآمد. او در همان حال که در پی گردنبند بود با صدای بلند کسی که از خانه چنین انسان‌های پاک و پارسا و نیکی دزدی کرده را نفرین و بد دعایی می‌کرد. مدتی بعد آن زیور آلات نزد طلا فروشی یافت شد و او گفت که آن گردنبند را از همان شخص یمنی خریده است. او نیز به گناه خودش اعتراف کرد. او به سزای عمل ننگینش رسانده شد و دست چپش نیز قطع شد. حضرت ابوبکر صدیق ﷺ مفرمود: قسم به الله! دعا و نفرینی که آن مرد بر خود می‌کرد نزد من بارها از دزدیش سنگین‌تر است.[۱]

۲۵۳- صدیق اکبر.. آموزگار سفیران

هرگاه سفیران و وفدهایی نزد رسول الله ﷺ می‌آمدند، حضرت ابوبکر ﷺ آن‌ها را پیش از ملاقات با پیامبر اکرم ﷺ آداب و اخلاق می‌آموخت؛ چگونه سلام باید کرد، چطور باید سخن گفت، روش تقدیم خود و خلاصه سایر آداب و رفتار اجتماعی..[۲]

۲۵٤- پیش کسوتی‌های حضرت ابوبکر صدیق ﷺ

در بسیاری موارد حضرت ابوبکر صدیق کوی سبقت را از دیگران ربوده است، از آن جمله:

۱. از میان مردان آزاده اولین شخصی است که اسلام آورد.
۲. اولین دعوتگری است که در ملأ عام مردم را بسوی دین رستگاری و سعادت خواند.
۳. اولین فردی است که در راه اسلام مورد ضرب و شتم قرار گرفت.
۴. اولین شخصی است که قرآن را جمع آوری کرد.

۱- أبوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص:۳۱۵.

۲- التراتیب الإداریة، أبوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص: ۳۰۷.

۵. پیش از همه قرآن را "مصحف" نامید.
۶. اولین کسی است که به او لقب "خلیفه" داده شد.
۷. اولین خلیفه‌ای است که به مقام رهبری رسید، در حالیکه پدرش هنوز زنده بود.
۸. اولین خلیفه‌ای بود که در زمان زندگی پدر و مادرش وفات کرد.
۹. اولین خلیفه‌ای بود که برای ملتش حقوق تعیین نمود.
۱۰. اولین خلیفه‌ای است که بیت المال برپا نمود.
۱۱. اولین مسلمانی است که به او لقب(عتیق) داده شد.
۱۲. لقب "شیخ الإسلام" اولین بار به او داده شد.
۱۳. اولین شخصی است که تنها از ترس اینکه مبادا چیزی مشبوه داخل شکمش شود استفراغ کرد.
۱۴. در تاریخ اسلام اولین فردی است که پس از وفاتش، همسرش او را غسل داد.[۱]

۲۵۵- نظام کارهای دولتی مدینه منوره در زمان حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه

وقتی حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه بر مسند خلافت نشست، ابوعبیده بن جراح رضي الله عنه را به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی معرفی نمود. او مناسب‌ترین شخص برای این مسئولیت به شمار می‌آمد، چرا که رسول الله صلى الله عليه وسلم درباره ایشان فرموده بود:

«أمين هذه الأمة؛ أبوعبيدة بن الجراح».

"امانتدارترین فرد این امت ابوعبیدة بن الجراح است".

مسئولیت‌های قاضی القضاة یا وزیر دادگستری به حضرت عمر فاروق رضي الله عنه واگذار شد. البته طی آن مدت در مدینه چنان جامعه نمونه و الگویی بوجود آمده بود که ظرف یک سال هیچ شکایتی به دادگاه حضرت عمر رضي الله عنه مراجعه نکرد!

مسئولیت‌های منشی‌گری یا کتابت یا دیوان رسائل حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه بر عهده حضرت عثمان بن عفان و حضرت زید بن ثابت بود، در غیاب آن دو این

۱- التراتيب الإدارية، اثر/ السيد عبدالحی الکتانی، و ابوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص:۳۰۷.

مسئولیت را عبدالله بن أرقم و حنظله بن ربیع به دوش می‌گرفتند.[١]

٢٥٦- فرماندار حضرموت

زیاد بن لبید انصاری فرماندار حضرموت در زمان خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بود. ایشان همراه رسول الله ﷺ در مکه اقامت داشت، سپس هجرت کرده به مدینه آمد. به همین دلیل است که او را مهاجر انصاری می‌نامند. در بیعت عقبه نیز حضور داشت. در بدر، احد، خندق، و سایر غزوات همراه رسول خدا ﷺ بود. پیامبر اکرم ﷺ ایشان را به عنوان فرماندار حضرموت تعیین نمود. حضرت ابوبکر ﷺ نیز ایشان را همچنان بر عهده فرمانداری حضرت برقرار داشتند.

٢٥٧- احادیث وارده از حضرت ابوبکر صدیق ﷺ

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ ١۴٢ حدیث از گفتارهای گهربار حضرت پیامبر اکرم ﷺ را برای ما بجای گذاشته است. از این گنجینه گهربار ۶ حدیث در هر دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده، تعداد حدیث‌هایی که تنها در کتاب بخاری آمده ١١ حدیث و یک حدیث را هم تنها صحیح مسلم روایت کرده است.

سبب اصلی کم بودن تعداد مرویات حضرت ابوبکر از جناب پیامبر خاتم ﷺ برمی‌گردد به اینکه ایشان کمتر از دو سال پس از آن حضرت زنده ماندند، و در این مدت کوتاه خلافت ایشان جهان اسلام با حالتی استثنایی از جنگ و ستیز و فتنه با دشمنان بسر می‌برد، و همچنین یاران ایشان خود شرف شاگردی در مکتب رسالت را داشته، از فرامین گهربار آن مقام سیراب بودند.[٢]

١- تاریخ الوزراء، و تاریخ الطبری، و أبوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص: ٣٠٨.

٢- تهذیب الأسماء واللغات، اثر/ النووی، و أبوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص:٣٠٩.

۲۵۸- مهر پدرانه

چون حضرت ابوبکر ﷺ، حضرت عمرو بن عاص را روانه فلسطین نمود به ایشان نصیحت کرد که با همراهانش چون پدر دلسوز مهربان باشد. در راه راحت و آرام حرکت کند تا افراد ضعیف و ناتوان صدمه نبینند. آن حضرت به همه فرماندهانش دستور داده بود در دوران سفر با همراهان برخوردی نرم و خوب داشته باشند.

ایشان در هنگام پیشروی بسوی دشمن راهنمایانی را جلوی سپاه می‌گماشت تا راحت‌ترین مسیری را که در آن آب و گیاه بیشتری باشد را انتخاب کنند. تا سپاهیان به آرامی بتوانند بسوی دشمن پیش قدمی کنند و توان و نیروی لشکر در راه ضایع نشود و روحیه آن‌ها ضعیف نگردد.[۱]

۲۵۹- از سخنان گهربار حضرت ابوبکر ﷺ

۹- شوق مرگ در خود بیافرین تا به تو زندگی بخشند.

۱۰-خود را اصلاح کن، برخورد مردم با تو خودبخود درست خواهد شد.

۱۱-حرف زیاد زدن بسیاری از حرف‌های مهم را از یاد انسان می‌برد.

۱۲-خداوند به کسی که به برادرش کمک می‌کند رحم می‌ورزد.

۱۳-کار نیک انسان را از گرفتاری‌ها و مشکلات نجات می‌دهد.

۱۴-آن راحتی که انسان را به جهنم برد راحتی نیست، و آن سختی که سرانجامش بهشت باشد سختی نیست.

۱۵-آدمی که در دلش شمع ایمان برافروخته نباشد هیچ دین و مذهبی ندارد. آنکه رسیدن به اجر و پاداش الهی در ذهنش نیست را نزد خداوند هیچ اجر و پاداشی نیست، آنکه نیتش درست و پاک نباشد هیچ کارش نزد خداوند پذیرفته نمی‌شود.

۱۶-ای کاش من درختی می‌بودم تا شاخه‌هایم را بریده از من استفاده می‌کردند.

۱- الإدارة العسکریة فی الدولة الإسلامیة، اثر/ دکتر سلیمان بن صالح: ۱۴۹/۱، و فتوح الشام، اثر/ الواقدی: ۱/ ۱۳۰.

الطبقات الکبری، اثر/ ابن سعد: ۲/ ۱۹۱، و أبوبکر الصدیق، اثر/ رشید رضا، ص:۱۲۴.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه از اینکه فردای قیامت باید در درگاه خداوند منان جوابگوی کارش باشد بسیار بیم و هراس داشتند.

آه خدای من! ما با وجود بی‌اهتمامی به کردارهایمان باز چقدر از جوابگویی در فردای قیامت غافلیم!..[1]

۲۶۰- برنامه‌های احتیاطی

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهانش در شام تأکید کرده بود با پیک‌ها و سفیران دشمن با احترام برخورد کنند ولی در عین حال آن‌ها را خوب زیر نظر داشته باشند و اجازه ندهند به نقطه ضعفهای سپاه اسلام پی ببرند. ایشان به حضرت یزید بن أبی سفیان رضی الله عنه فرموده بودند: " سفیران دشمن نزد تو می‌آیند، از آن‌ها بخوبی استقبال کن. دیدار اول اولین پیام شما خواهد بود که به دشمن می‌برسد.

آن‌ها را زیاد نزد خود نگه ندار تا فرصت نیابند اطلاعاتی در مورد سپاه اسلام بدست آورند. خودت با آن‌ها مذاکره کن، دوستان و همراهانت را از گفتگو با آن‌ها برحذر دار و رازهای خود را در جلسه‌ها مطرح نکن تا برنامه‌هایت نقش بر آب نشوند".[2]

۲٦۱- اقدامات امنیتی سپاه در مسیر سفر و قیام

روزی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه احساس کرد امکان دارد برخی قبائل مرتد و ستیزه‌جو غافلگیرانه به مدینه منوره شبیه خون زنند، گشت‌هایی ویژه ترتیب داد تا تمام شب راه‌های مدینه را زیر نظر داشته، از شهر محافظت کنند. و چون حضرت خالد بن ولید را برای ریشه کن ساختن مرتدان فرستاد، ایشان را از دام‌ها و دسیسه‌های دشمن و از شبیه خون‌های غافلگیرانه آن‌ها بشدت برحذر داشت. و به او گوشزد کرد تا تدبیرهای لازم را همیشه در نظر داشته باشد. به ایشان دستور داد: «احترس من البيات فإن في العرب غرة». "از شبیه‌خون زدن دشمن بر حذر باش، چرا که عرب‌ها در حمله‌های

۱- أبوبکر الصدیق، اثر/ رشید رضا، ص:۱۲۷، ۱۲۹.

۲- مروج الذهب، اثر/ المسعودی: ۳۰۹/۲.

ناگهانی و تله گذاشتن و غافلگیر کردن دشمن ماهرند".[۱]

۲٦۲- انتخاب پاسبان

و همچنین حضرت ابوبکر ﷺ به فرماندهان لشکرهایی که بسوی شام گسیل می‌داشت توصیه می‌نمود تا بر لشکرگاه‌ها خود محافظان و پاسبانانی تعیین کنند تا از حمله‌های ناگهانی و تله‌های دشمن در امان باشند. و به آن‌ها دستور داد تا خود هر چند گاه یکبار غافلگیرانه چک پست‌ها و پاسبانان را مورد وارسی قرار دهند تا مطمئن شوند آن‌ها وظیفه خود را به نحو احسن انجام می‌دهند. برای نمونه این فرمان آن حضرت به یزید بن أبی سفیان ﷺ است که به او فرمود: «أكثر حرسك وأكثر مفاجأتهم في ليلك ونهارك». "پاسبانها را زیاد کن و بارها شب و روز آن‌ها را غافلگیر کن".

حضرت خلیفه ﷺ به حضرت عمرو بن عاص دستور داد: شب‌ها تا دیر وقت با همراهانت گرم مجلس باش. با آن‌ها با دوستی و محبت بدون تکلف نشست و برخواست کن.

فرمانداران حضرت ابوبکر صدیق دستورات ایشان را مشعل راه خود قرار داده، در مسیر سفر و یا در اتراق گاه‌ها تدابیر امنیتی لازم را مورد اجرا قرار می‌دادند.[۲]

۲٦۳- دلجویی از خویشان رسول الله ﷺ

مادر مؤمنان حضرت عائشه ﷺ آورده: حضرت ابوبکر صدیق ﷺ می‌گفت: رسیدن به خویشان پیامبر اکرم ﷺ، از صله رحم بجا آوردن و رسیدن به خویشاوندانم برایم بسیار عزیزتر است.[۳]

۱- عیون الأخبار، اثر/ أبی محمد عبدالله بن مسلم: ۴۴/۱.

۲- مروج الذهب، اثر/ المسعودی: ۳۰۹/۲، و فتوح الشام، اثر/ الواقدی: ۲۳/۱.

۳- الریاض النضرة: ۱/ ۱۸۷.

٢٦٤- عزم صدیقی در جنگ با رومیان..

حضرت ابوبکر ﷜ همیشه در این فکر بود چگونه سرزمین شام را از یوغ بردگی و ظلم و ستم استبدادگران رهایی بخشد.

ایشان در همین افکار بود که یکی از سرداران سپاه اسلام بنام شرحبیل بن حسنه که در جنگ با مرتدان رشادت‌های چشم‌گیری به نمایش گذاشته بود، خدمت آنحضرت حاضر شده عرض کرد:" ای خلیفه مسلمانان! آیا برنامه‌ای برای لشکرکشی به طرف سرزمین شام ندارید؟". ایشان فرمود: «نعم قد حدثت نفسي بذلك وما أطلعت عليه أحدا وما سألتني عنه إلا لشيء». "آری، مدت زمانی است که در این فکرم، البته در این زمینه به کسی چیزی نگفته‌ام. چرا این سؤال را می‌پرسید حتما چیزی در سرت هست؟"..

ایشان عرض کرد: بله جناب خلیفه رسول الله! من در خواب دیدم که ما به فرماندهی شما بسوی شام لشکرکشی می‌کنیم.

حضرت ابوبکر خوشحال شده به ایشان فرمود: «نامت عيناك! خيرا رأيت وخيرا يكون إن شاء الله». "چشمانت سلامت! خواب خوبی دیده‌ای و به خواست خداوند اتفاقات خوبی در پیش خواهد بود".

این خواب خوب از آن مژده‌هایی است که رسول الله ﷺ درباره آن فرموده‌اند: «لم يبق من النبوة إلا المبشرات، قالوا: وما المبشرات؟ قال: الرؤيا الصالحة».. "از نبوت جز مژده‌ها نخواهد ماند. یاران پرسیدند: مژده‌ها چیستند؟ فرمودند: خواب نیکو".

این خواب آرزوها و اراده و عزم قلبی حضرت ابوبکر را تحریک کرد، در پی آن ایشان شورای ویژه‌ای برای بررسی شیوه لشکرکشی به شام تشکیل داد. ایشان از این خواب خوب فال نیک گرفته با توکل بر پروردگار عالم و با جهد و تلاش شبانه‌روزی و کارآیی درست شروع کردند به برنامه‌ریزی و آمادگی برای دست یافتن بدین فتح و پیروزی بزرگ..[۱]

۱- بنگرید به: تاریخ الدمشق، اثر/ ابن عساکر: ۲/ ۶۱، ۶۲. صحیح البخاری، حدیث: ۶۹۹۰.

چشم‌هایت سلامت! خواب بسیار خوبی دیده‌ای، و به خواست خداوند مژده‌های خوبی پیش روی خواهد بود.

۲٦٥- تشویق مجاهدان برای نبرد..

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ، مجاهدان راه حق را برای نبرد با دشمن تشویق می‌کرد. آن‌ها را با شیوه‌های مختلف تقویت می‌کرد تا به پیروزی دست یابند. او با بیان اسباب پیروزی برای آن‌ها، جوش و خروش بی‌مانندی را در دل‌هایشان زنده می‌کرد، تا دشمن در چشم‌هایشان خوار و ذلیل شود و آن‌ها چون شیر بر پیکر او بتازند و براحتی پرچم توحید را بر بلندای میدان جنگ به اهتزاز درآورده ندای پیروزی سر دهند.

حضرت ابوبکر فرمانده نامدار اسلام؛ حضرت خالد بن ولید را به جهاد تشویق کرده، روحیه ایشان را شعله‌ور نموده فرمود: «احرص علی الموت توهب لك الحیاة». "در پی مرگ باش تا هدیه دهند تو را زندگی".

چون ایشان پرچم سپاهی که بطرف شام می‌رود را آماده کرد، شور و شوق جهاد در راه خدا و فداکاری و جانفشانی و ایثار و از خودگذشتگی را در سربازان زنده نمود. جذبه و عشق جهاد را در آن‌ها بیدار کرده دعا کرد تا خداوند آن‌ها را بر دشمنان پیروز گرداند.

از جمله توصیات حضرت ابوبکر ﷺ به فرماندهان سپاه شام این بود که به آن‌ها دستور داد تا با همراهانشان مشوره کند. ایشان فرمود: این ربیعه بن عامر ﷺ است. سرداری است بس بزرگ و توانا. شان و شوکت و رعب و دبدبه او بر کسی پوشیده نیست. من او را همراه شما و زیر فرماندهی شما می‌فرستم. در همه کارها با او مشوره کنید و حرفش را به زمین نزنید و با او مخالفت نکنید.

ربیعه ﷺ از صحابه و یاران پیامبر اکرم ﷺ، و از اهل فلسطین به شمار می‌رود. نقش ایشان در فتوحات و پیروزی‌ها بسیار نمایان بود. حضرت یزید بن ابوسفیان ﷺ عرض کردند: چشم! مطمئن باشید من تمام توصیات شما را در نظر خواهم گرفت. حضرت ابوبکر در ادامه فرمود:" در اثنای سفر خود و همراهانت را دچار مشکل نکن و

بر قوم و همراهانت عصبانی نشو و آن‌ها را از خود مرنجان، با آن‌ها مشوره کن و مسئولیت‌ها را بدوش افرادی عادل و درستکار بسپار.[۱]

چون پرچم سپاه شام را آماده کرد، آن‌ها را به جهاد در راه خداوند تشویق نمـود. شوق جهاد را در آن‌ها بیدار کرده، برای فتح و پیروزی آن‌ها دعا نمود

٢٦٦- جانشینی حضرت عمر ﷺ

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ برای حفاظت امت از اختلاف و دوگانگی در زندگیشان به شهروندان مدینه منوره فرمودند: حالا که من زنده‌ام شما خلیفه آینده خود را انتخاب کنید. همه اظهار کردند هر کس را شما انتخاب کنید ما قبول خواهیم کرد. پس از آن صدیق اکبر جانشینی برای خود انتخاب کرده وصیت نامه‌ای آماده ساخت. مسئولیت خواندن این وصیت نامه در برابر مردم به حضرت عثمان بن عفان ﷺ واگذار شد. ایشان پیش از وفات حضرت ابوبکر ﷺ برای حضرت عمر بیعت گرفت. البته پیش از تنفیذ حکم باز از مردم ضمانت گرفت تا نکند پس از آن حرکت‌های منفی صورت گیرد، ایشان به مردم گفتند:" آیا شما با کسی که نامش در این وصیت نامه است بیعت خواهید کرد". همه با هم و همصدا گفتند: آری! بیعت می‌کنیم.

بدینصورت بود که تمامی مردم به اتفاق هم با خلافت سیدنا عمر ﷺ بیعت کردند و خشنودی و رضایت خود را از انتخاب او ابراز داشتند.[۲]

٢٦٧- من و همه ثروتم از آن شماییم

ابوهریره ﷺ آورده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ما نفعني مال قط ما نفعني مال أبي بكر». "هیچ ثروت و مالی آنچنان به من فایده نرسانید که مال و ثروت ابوبکر!".

۱- الإدارة العسكرية فى الدولة الإسلامية، اثر/ دکتر سلیمان بن صالح: ۱/ ۲۳۸، و فتوح الشام، اثر/ الأزدی، ص:۱۱، ۱۵، و فتوح الشام، اثر/ الواقدی: ۲۲/۱.

۲- الطبقات الکبری، اثر/ ابن سعد: ۳/ ۲۰۰.

با شنیدن این سخن پیامبر اشک از چشمان ابوبکر سرازیر شده عرض کرد: ای رسول الله! من و تمامی دارائیم از آن شمائیم.[۱]

۲۶۸- مشاور خاص

از عبدالله بن عمرو بن العاص ﷺ آمده است: من با گوش‌های خودم شنیدم؛ رسول الله ﷺ می‌فرمود: «أتاني جبريل عليه السلام فقال: يا محمد! إن الله تعالى أمرك أن تستشير أبابكر». "جبریل ﷺ نزد من آمده گفت: ای محمد! خداوند متعال به تو دستور می‌دهد تا با ابوبکر مشوره کنی.".

به عبارت دیگر یعنی اینکه خداوند متعال حضرت ابوبکر صدیق را به عنوان مشاور خاص پیامبرش تعیین نمود.[۲]

۲۶۹- گواهی رسول الله ﷺ

از سهل بن مالک روایت شده: رسول الله ﷺ بارها می‌فرمود: «يا أيها الناس! إن أبابكر لم يسؤني فاعرفوا له ذلك». "ای مردم! قدر ابوبکر را بدانید ایشان هرگز مرا نرنجانیده و در حق من کوتاهی نکرده است".[۳]

۲۷۰- نگین

رسول الله ﷺ در روزهای بیماری آخرین ساعات عمر مبارکشان حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را به عنوان امام مسلمانان مقرر کرد. ولی صدای امامت حضرت عمر فاروق ﷺ به گوش‌هایش رسید. ایشان سرشان را از اتاق بیرون آورده گفت: «لا، لا،

۱- مسند الإمام أحمد، حديث: ۷۴۴۶.

۲- الرياض النضرة: ۱۶۱/۱.

۳- الرياض النضرة: ۱۸۶/۱.

لا، ليصل للناس ابن ابي قحافة». "نه، نه، هرگز، ابن أبی قحافة؛ ابوبکر، بر مردم نماز بگذارد".

یعنی ایشان با سه بار "نه" گفتن متوالی اصرار نمودند حضرت ابوبکر امام باشد.[۱]

زندگی حضرت ابوبکر ﷺ پر است از درس‌ها و عبرت‌ها و اندرزها و حکمت‌ها. او پس از نبی کریم ﷺ بزرگترین شخصیت اسلام است.

ایشان حتی در زمان جاهلیت به اعلاترین اخلاق و شایسته‌ترین صفات نیکو متصف بودند. هرگز نه برای بتی سجده کرده‌اند و نه جام شرابی سرکشیده‌اند.

حضرت ابوسعید خدری ﷺ می‌فرماید: «كان أبوبكر أعلمنا به ﷺ». "حضرت ابوبکر ﷺ بیشتر از همه ما پیامبر اکرم ﷺ را می‌شناخت".[۲]

۲۷۱- وقت رحلت حضرت ابوبکر ﷺ

مادر مؤمنان؛ عائشه صدیقه، می‌فرماید: بیماری حضرت ابوبکر اینطور شروع شد که ایشان در روز بسیار سردی غسل کرد، پس از آن تب کرد و مدت پانزده روز بیماریشان ادامه داشت. بر اثر شدت بیماری در آن روزها نمی‌توانست به مسجد بروند. به حضرت عمر ﷺ دستور داده بود امامت مردم را بر عهده گیرد. صحابه کرام برای عیادتش می‌آمدند. حضرت عثمان ﷺ از همه بیشتر از ایشان خبرگیری می‌کرد.[۳] وقتی بیماری شدت گرفت به ایشان عرض شد: آیا طبیبی را صدا بزنیم؟ فرمود: «قد رآني فقال: إني فعال لما أريد». "پزشک مرا دید و گفت: همان می‌کنم که می‌خواهم".[۴]

حضرت عائشه آورده: حضرت ابوبکر فرمود: «أنظروا ماذا زاد في مالي منذ دخلت في الإمارة، فابعثوا به إلى الخليفة بعدي».

۱- سنن أبی داود، حدیث: ۴۶۶۱.

۲- صحیح البخاری: ۴/ ۳۹۰۴، صحیح مسلم: ۲۳۸۲.

۳- أصحاب الرسول ﷺ، اثر/ محمود المصری: ۱۰۴/۱.

۴- ترتیب و تهذیب البدایة والنهایة، اثر/ دکتر السلمی، ص: ۳۳.

" از وقتی خلیفه شده‌ام بنگرید در ثروتم چقدر افزوده شده است، آن‌را گرفته به خلیفه پس از من تحویل دهید".

ما ثروت او را چک کردیم؛ یک غلامی از نوبه - شهری سودانی هم‌مرز با جنوب مصر - بود که بچه‌های خلیفه را نگه می‌داشت. و غیر از آن شتری بود که باغ او را آبیاری می‌کرد. ما هر دو را خدمت حضرت عمر ﷺ فرستادیم. با دیدن آن‌ها اشک از چشمان عمر سرازیر شده بشدت گریسته فرمود:" خدا رحمت کند ابوبکر را، او با این کارش خلیفه‌های پس از خود را در مشکلات شدیدی قرار داد، چه کسی می‌تواند در پرهیزکاری و پارسایی و زهد و پاکدامنی چون او باشد؟!".[1]

۲۷۲- آخرین لحظه‌های صدیق اکبر ﷺ

مادر مؤمنان؛ حضرت عائشه صدیقه می‌فرماید: بیماری حضرت ابوبکر ﷺ پانزده روز طول کشید، تا اینکه روز دوشنبه ۲۲ جمادی الآخرة سال ۱۳ هجری شد، او از من پرسید: «في أي يوم مات رسول الله ﷺ؟». "پیامبر خدا ﷺ در چه روزی رحلت نمود؟".

من در جواب گفتم: در روز دوشنبه.

ابوبکر فرمود: «إني لأرجو فيما بيني وبين الليل»."من امیدوارم امروز - که دوشنبه است - وقتی از روز یا شب به او بپیوندم".

سپس پرسید: «ففيم كفنتموه؟». "شما پیامبر اکرم ﷺ را در چند پارچه کفن کردید؟".

عائشه؛ بانوی دانشمند اسلام و شاگرد مکتب رسالت و دخت صدیق اکبر، جواب داد: "در سه پارچه یمنی؛ که البته در بین آن‌ها پیراهن و عمامه نبود".

حضرت ابوبکر ﷺ فرمود:" در چادر من اثر زعفران است، این را بشوئید و دو چادر دیگر بیاورید، و مرا هم در سه پارچه کفن کنید.

خدمت ایشان عرض شد: عطا و فضل الهی بر ما بسیار زیاد است، هیچ نگران نباش ما شما را در پارچه‌های جدیدی کفن می‌کنیم. ایشان فرمودند: زنده‌ها به لباس نو

۱- صفة الصفوة، اثر/ ابن الجوزی: ۱/ ۲۶۵.

بیشتر نیاز دارند تا خود را بپوشانند، مرده را چه نیاز به پارچه نو، او در خاک می‌رود و لباسش می‌پوسد و ضایع می‌شود.

حضرت ابوبکر ﷺ که عشق و محبت پیامبر خدا ﷺ در رگ و پوست و خونش جریان داشت، تا بدانجا که آروز داشت در روزی که پیامبر رحلت نمود به آن مقام سعادت بپیوندد! وصیت نمود او را همسرش أسماء بنت عمیس غسل دهد، و او را در کنار رسول الله ﷺ دفن کنند.

صدیق اکبر در ۶۳ سالگی در حالی این دار فانی را وداع گفت که زبانش این آیه مبارکه از قرآن پاک را زمزمه می‌کرد: ﴿تَوَفَّنِي مُسۡلِمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ١٠١﴾ [یوسف: ۱۰۱] «بارالها! مرا مسلمان بمیران و به نیکوکاران و صالحان بپیوندان».[۱]

۲۷۳- وارثان ابوبکر صدیق ﷺ

یک ششم مال ابوبکر ﷺ به ابوقحافه ﷺ پدر پیر و فرسوده او که در فتح مکه به شرف اسلام نایل آمده بود به ارث می‌رسید. او اعلام کرد: نصیب مرا از میراث پسرم در بین بچه‌های او تقسیم کنید.[۲]

۲۷٤- وفات ابوقحافه

ابوقحافه ﷺ پس از رحلت پسرش تنها شش ماه دیگر زیست. او در ماه محرم سال ۱۴ هجری پس از ۹۷ سال زندگی چشم از جهان فرو بست.[۳]

۱- بنگرید به: أصحاب الرسول، اثر/ محمود المصری: ۱۰۶/۱، والتاریخ الإسلامی، اثر/ محمود شاکر، ص:۱۰۴.

۲- أبوبکر الصدیق، اثر/ الطنطاوی، ص: ۷۲.

۳- الطبقات، اثر/ ابن سعد، و أبوبکر، اثر/ الطنطاوی:۷۲.

۲۷۵- غم و اندوه یاران در وفات جانگداز صدیق اکبر ﷺ

خبر وفات حضرت ابوبکر چون صاعقه‌ای بود که بر شهر مدینه زد و مردم شهر را در غم و اندوه فرو برد. پس از رحلت رسول اکرمﷺ خبر غمناک وفات صدیق اکبر مردم شهر را بی‌نهایت اندوهگین و پریشان نمود.

باران اشک از چشمان حضرت علی بن أبی طالب ﷺ لختی نه ایستاد. او شتابان و پریشان و گریان خود را به خانه حضرت ابوبکر صدیق ﷺ رسانیده کنار جسد بی‌جان رفیق و برادر و محبوبش ایستاد و گفت:" ای ابوبکر! خداوند بر تو رحم و شفقت ورزد. تو دوست و یار و عزیز و صاحب راز و مستشار خاص رسول اللهﷺ بودی. تو اولین شخصی بودی که به ندای توحید اسلام لبیک گفتی و یقین و ایمان تو از همه بیشتر بود. بیش از همه از خداوند ترس و واهمه داشتی. در دین خدا از همه پایبندتر بودی و بیش از همه از پیامبر پاسبانی و محافظت می‌کردی. از همه بیشتر شیدای اسلام بودی و جایگاه و مکانت تو از همه والاتر و برتر است. در کارهای خیر از همه سبقت می‌گرفتی. تو در سیرت و کردارت از همه به پیامبر شبیه‌تر بودی. تو نزد رسول اللهﷺ از همه عزیزتر و مقام و مرتبه تو از همه بالاتر بود. خداوند تو را بهترین جزا و پاداش‌ها عطا فرماید. در آنروزی که همه دست رد بر سینه پیامبر زدند و او را دروغگو پنداشتند این تو بودی که بدو لبیک گفتی و در کنارش ایستادی. تو چون چشم و گوش برای رسول اللهﷺ بودی. خداوند متعال تو را در کلام پاکش صدیق و راستگو قرار داد. فرموده حق تعالی است:

﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ٣٣﴾ [الزمر: ۳۳] «آنکه راستی را آورد - دین حق - و آنکه او را راست پنداشت، آنان پرهیزکاران و با تقوایانند».

در آن روزهایی که همه بخل ورزیده از پیامبر کنار کشیدند این تو بودی که او را یاری دادی. در سختی‌ها و مشکلات چون مردم عقب نشینی کردند، این تو بودی که در کنار رسول و محبوبت پایدار ایستادی و در سخت‌ترین روزهای زندگی یار و یاور پیامبر اکرم بودی. تو در غار کنار پیامبر اکرمﷺ بودی و خداوند تو را با لقب " ثانی اثنین" در کتابش ستود. تو پیامبر اکرمﷺ را دلداری می‌دادی و در هجرت یار و غمخوار او بودی.

روزی که مردم از اسلام بازگشتند تو جانشین بر حق رسول اکرم ﷺ بودی که از دین خدا پاسبانی نمودی. تو با جرأت و شهامتت آن کاری را انجام دادی که یار و یاور هیچ پیامبری انجام نداده است. تو در حمایت و پاسداری از دین حق وقتی سربلند کردی که ضعف و ناتوانی بر صحابه و یاران رسول الله ﷺ چیره شده بود. تو آن وقت سینه سپر کردی که صحابه بزرگوار عاجز و ناتوان مانده بودند. وقتی که آن‌ها شکار ناتوانی و ضعف شده بودند تو قدرت و توانت را به نمایش گذاشتی، و چون آن‌ها پریشان و حیران بدینسو و آنسو می‌نگریستند این تو بودی که بر راه پیامبر ثابت قدم و استوار گام می‌زدی!

تو نسخه‌ای گویا از دستورات پیامبر بودی. اگر چه جسمت لاغر و کم طاقت ولی در راه خدا نمادی از توان و قدرت بودی.

در تواضع و فروتنی بی‌مانند بودی، در حالیکه نزد پروردگارت بسیار بزرگ و عزیزی. در چشم مردم بزرگ و در دل‌هایشان آشیانه داشتی.

آنچنان وارسته و پاک و دوست داشتنی بودی که کسی فرصت خورده گرفتن بر تو را پیدا نمی‌کرد.

در نزد تو آدم ضعیف و ناتوان، قوی و نیرومند بود تا آن زمان که حقش را از ظالم گرفته به او پس دهی. در حق‌جویی و حق‌خواهی؛ خویشان و نزدیکان و بیگانگان همه در چشم تو یکسان بودند. عزیزترین شخص در نزد تو آن کسی بود که در تقوا و پرهیزکاری و ترس از خدا بر دیگران سبقت داشت. تو با صداقت و نرمی و لطافت و دلسوزی با مردم برخورد می‌کردی. فرمان تو پایان درگیری و مرهم دردها بود. آه! چقدر نرم خو و بردبار و نیک سرشت بودی! رأی و مشوره‌ات کانون علم و دانش، و عزم و اراده بود. بدست تو دین قوت گرفت و ایمان در دل‌ها جای پیدا کرد و اسلام پیروز شد.

بخدا سوگند! تو بسیار پیش رفته‌ای و از دیگران سبقت گرفته‌ای. تو به موفقیت بس عظیمی نایل آمده‌ای. ما در غم جانگداز فراق تو هیچ نداریم که بگوئیم مگر: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦﴾ [البقرة: ١٥٦] «ما از آن خدائیم و بسوی او باز می‌گردیم». ما بر خواست و تقدیر الهی راضی هستیم.

بخدا سوگند! پس از رحلت جانسوز رسول الله ﷺ هیچ صدمه‌ای چون وفات تو بر مسلمانان سنگین نخواهد شد. تو سبب عزت و پاسبانی و پاسداری و حمایت دین بودی. خداوند تو را با پیامبر و محبوبش محمد مصطفی ﷺ محشور گرداند و ما را از اجر و پاداش تو محروم نگرداند و ما را پس از تو گمراه نگرداند.

مردم مات و مبهوت، با دهان‌های باز، پریشان و غمگین، خاموش به سخنان حضرت علی ﷺ گوش فرا می‌دادند، چون حرف‌های ایشان تمام شد همه یکریز شروع کردند به گریه و زاری، و با صدای بلند می‌گفتند: واقعا حق با شماست؛ شما کاملا درست فرمودید.

در روایتی دیگر آمده که چون حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را کفن پوشاندند، حضرت علی ﷺ فرمود: «ما أحد ألقى الله بصحيفته أحب إلي من هذا المسجى». "تنها انسانی که آرزو دارم با نامه اعمالی چون کارنامه او خدایم را ملاقات کنم این مرد کفن پوش است!".[۱]

۲۷۶- من خلیفه رسول الله ﷺ هستم

حضرت ابوبکر در خطبه خود واضح و روشن بیان داشت که من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه و جانشین رسول الله ﷺ هستم. من انسانم؛ جایز الخطا و از گناه و اشتباه معصوم و پاک نیستم. من توان آن‌را ندارم آنچنان که رسول الله ﷺ در نبوت و رسالتشان ادای مسئولیت کردند من نیز چنان کنم، ولی در سیاستم پیرو رسول الله ﷺ خواهم بود و هرگز از راه و رسم ایشان سرباز نخواهم زد.

۱- التبصرة، اثر/ ابن الجوزی: ۴۷۷/۱، ۴۷۹، و تاریخ الإسلام، اثر/ الذهبی: ۱۲۰/۳.

۲۷۷- نماز جنازه

حضرت عمر ﷺ امامت نماز جنازه حضرت خلیفه را بر عهده داشتند. حضرت عمر، عثمان، طلحه و عبدالرحمن پسر حضرت ابوبکر صدیق ﷺ ایشان را در قبر گذاشتند، لحد ایشان درست در کنار لحد رسول الله ﷺ قرار گرفته است.[۱]

۲۷۸- نگین

حضرت ابوبکر آزمایشها و سختی‌های بسیاری دید؛ بسیار اذیت و آزار و شکنجه شد، بر سرش خاک ریختند، مشرکان مکه در مسجد الحرام با کفش آنچنان بجانش افتادند که نای رفتن از او سلب شده بیهوش نقش زمین گشت، برخی از قومش او را که غرق خون بود بلند کرده و به خانه‌اش رساندند! ولی ابوبکر بیدی نبود که درگذر حوادث هولناک روزگار بلرزد و وجبی از راه هدایت و رستگاری عقب نشینی کند. او نمادی از استواری و استقامت و پایداری بود.

حضرت ابوبکر بر تاریخچه و شجره انساب و مکانت و حسب عرب‌ها بخوبی واقف بود، او از این صلاحیت و کارآیی و هوش و درایت خدا دادیش در راه نشر و اشاعت دعوت اسلامی و اصلاح جامعه بخوبی استفاده کرد. وقتی پیامبر اکرم ﷺ در مراسم و تجمعات بزرگ عرب چون؛ بازارهای سالانه و موسم حج، نزد کاروان‌های قبیله‌های مختلف عرب که به مکه می‌آمدند، می‌رفت تا آن‌ها را به اسلام دعوت کرده پیام پروردگار یکتا را به آن‌ها برساند، ابوبکر همیشه او را همراهی می‌کرد و در شناخت قبیله‌های عرب و آشنایی با آن‌ها ایشان را یاری می‌داد.

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بیش از همه پروردگارش را شناخته بود و از او خوف و هراس داشت. همه مسلمانان بر این متفقند که حضرت ابوبکر ﷺ داناترین و عالمترین فرد این امت است. بسیاری از اهل علم، اجماع علمای اسلام را بر اینکه حضرت ابوبکر ﷺ عالمترین امت بود نقل کرده‌اند.

۱- أصحاب الرسول، اثر/ محمود المصری: ۱/ ۱۰۶.

سبقت داشتن ایشان بر تمامی صحابه و شاگردان پیامبر اکرم ﷺ در علم و فضل برمی‌گردد به همراهی طولانیشان با رسول الله ﷺ و اراده و محبت بی‌مانندشان به آن حضرت ﷺ. ایشان شب و روز، در سفر و اقامت همیشه در کنار پیامبر اکرم ﷺ بودند و شب‌ها بعد از نماز عشاء تا دیر وقت با رسول الله ﷺ درباره مسائل و معاملات مسلمانان گفتگو می‌کرد.

خلافت حضرت ابوبکر صدیق ﷺ سرآغاز دوران خلافت راشده است، و از این جهت که به دوران پیامبر اکرم ﷺ متصل است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در دوران خلافت ایشان در حل تمامی قضایا و مسایل روز مو به مو از شیوه و روش پیامبراکرم ﷺ پیروی می‌شد.

۲۷۹- ثروت ما میراث نیست!

از حضرت ابوبکر در مورد میراث رسول الله ﷺ پرسیده شد. ایشان خدمت دخت پیامبر اکرم ﷺ؛ حضرت فاطمه زهراء ﷺ و به حضرت عباس ﷺ؛ عموی پیامبر، عرض کرد: من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: " ثروت ما به ارث برده نمی‌شود، آنچه از ما می‌ماند صدقه است". و بدون شک آل محمد نیز از این مال بهره‌مند خواهند شد.

در گزارش تاریخی دیگری آمده که حضرت ابوبکر ﷺ فرمود: " من وجب بوجب در هر چیز از پیامبر خدا ﷺ پیروی خواهم کرد و هیچ کاری از ایشان را ترک نخواهم کرد. من از این بیم و هراس دارم که اگر کوچکترین چیزی از آنچه پیامبر خدا ﷺ انجام می‌دادند را ترک گویم - خدای ناکرده - از راه راست بیرون رفته و ره به گمراهی برم".

از روایت‌های تاریخی ثابت است که حضرت ابوبکر در دوران خلافتشان بخوبی به اهل بیت پیامبر خدا ﷺ می‌رسیدند و آن‌ها را از خمس مال فیء و فدک و خیبر می‌داد. آری! ایشان این اموال را چون میراث در بین آن‌ها تقسیم نکرد، چرا که ایشان در این باره دستور پیامبر اکرم ﷺ را شنیده بود و هرگز بخود اجازه نمی‌داد بر خلاف آن عمل کند.

۲۸۰- برنامه رهایی جهان از چنگال مستبدان زورگو

با فرو نشستن آتش فتنه و آشوب مرتدان، و یکپارچه شدن جزیره عرب، حضرت ابوبکر ﷺ برنامه‌ریزی برای فتح و گشایش سایر کشورها را شروع کرد. البته راهکار اولیه این برنامه را خود رسول الله ﷺ در زندگی مبارکشان روشن نمود؛ برنامه رهایی مستمندان و ستمدیده‌های جهان از یوغ بردگی و غل و زنجیر زورگویان مستبد.

ایشان لشکرهایی برای فتح سرزمین‌های عراق و شام گسیل داشت.

۲۸۱- هدایاتی برای فرماندهان و سپاهیان

حضرت ابوبکر صدیق ﷺ هنگام راهنمایی و دستور به فرماندهان و سپاهیان همیشه آن‌ها را به حق الله یادآوری می‌کرد، مثلا از آن‌ها می‌خواست تا در مقابل دشمن ثابت قدم بوده، صبر و شکیبایی خود را به نمایش بگذارند، تنها جهادشان را خالصانه برای خداوند بدانند، در ادای امانت بسیار محتاط باشند، و در راه یاری دین خدا همه خواهش‌ها و آرزوهایشان را فدا کرده با نهایت جانفشانی و دلیری به پیش روند.

ایشان مسئولیت‌های ملت و سپاهیان و سربازان را در مقابل فرماندهان و استانداران روشن نموده بود، بطور مثال از جمله این حقوق مشخص شده: اطاعت و فرمانبرداری از امیر، اجرای فوری دستورات او، مخالفت نکردن با او در تقسیم مال غنیمت و غیره...

در برنامه‌هایشان حقوق سربازان و مجاهدان را نیز بسیار روشن و واضح می‌کرد، مثلا: مواظبت کامل از مجاهدان، خبرگیری مستمر از آن‌ها، رفتار نرم با آن‌ها در سفر، تعیین سر گروهان بر آن‌ها، انتخاب جای مناسب هنگام جنگ با دشمن، اهتمام به توشه و آذوقه سپاهیان و اسب‌ها و شترهای آن‌ها، فرستادن گشت‌های اطلاعاتی قابل اعتماد بطرف دشمن و تشکیل گروه‌های خبر رسانی دقیق تا سپاه غافلگیر نشود و در کمین دشمن نیفتد. ترغیب و تشویق مجاهدان به جهاد، یادآوری آن‌ها به اجر و پاداش الهی و فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا، مشوره با اندیشمندان و دانش‌وران و

عاقلان، التزام و پایبندی به حقوق الله تعالی، دل نبستن به کشاورزی و زمینداری و تجارت و بازرگانی و غیره تا نشاید از جهاد و نبرد در راه خداوند روی گردان شوند.

۲۸۲- مهم‌ترین نکات سیاست خارجی

مهم‌ترین نکات سیاست خارجی حکومت حضرت ابوبکر صدیق از قرار زیر بود:

ایجاد بیم و وحشت در دل ملت‌های جهان نسبت به توان و قدرت حکومت اسلامی تا به فکر شبیه خون زدن به مملکت اسلامی نباشند. بنا به دستور پیامبر اکرم ﷺ همچنان ادامه دادن به جهاد. نوازش و مهربانی با ملت‌هایی که سرزمین‌هایشان تازه فتح شده و با نرمی برخورد کردن با آن‌ها و عدل و داد و انصاف برقرار کردن در میانشان. برداشتن سدهایی که باعث می‌شد مردم را از پذیرش اسلام برحذر دارند، و مجبور نکردن مردم به پذیرش اسلام.

۲۸۳- برترین مسلمانان امت

هیئت‌هایی از کوفه و بصره به مدینه منوره آمدند تا با حضرت عمر بن خطاب ملاقات کنند. در راه آن‌ها با همدیگر گفتگو می‌کردند، در میان حرف‌هایشان روی این قضیه بحث شد که در بین ابوبکر و عمر کدام یک برتر و والاتر است. برخی بر این باور بودند که حضرت صدیق ﷺ أفضل‌تر و اولاتر است. و برخی دیگر بر این گمان بودند که حضرت عمر ﷺ برتر است. جارود بن معلی نیز در میان این افراد بود. جارود از قبیله عبدالقیس بود. او از جمله افرادی است که در سال دهم هجری شرف حضور به خدمت رسول الله ﷺ را داشته بود. فردی بسیار زیرک و باهوش و دانا، و در عین حال سردار قومش بود.

جارود از جمله مسیحیانی بود که به اسلام گرویده بودند. روزی که اسلام آورد پیامبر اکرم ﷺ بسی شادمان گشت؛ و چون جارود خدمت ایشان رسید او را بسیار مورد احترام و تکریم قرار داد.

از آنجا که ایشان رسول الله ﷺ را ملاقات کرده بود و حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را نیز می‌شناخت، او بر این باور بود که حضرت ابوبکر والاتر و افضل‌تر است. چون آن‌ها

نزد حضرت عمر رسیدند و این موضوع را نیز با ایشان باز کردند، آنحضرت برآشفته وافرادی که او را بر حضرت ابوبکر ﷺ برتری داده بودند را بشدت سرزنش کرد. جارود بن معلی ﷺ پا درمیانی کرده گفت: ای امیرمؤمنان! آرام گیرید، خودت را ناراحت نکن، خدا نکند که ما شما را بر حضرت صدیق اکبر برتری دهیم. سپس ایشان برخی از فضائل و صفات و ویژگی‌های حضرت ابوبکر را برشمرد. حضرت عمر ﷺ با شنیدن این حرف‌ها آرام گرفته، خشمش فرو نشست و بار دگر بشاشت و شادمانی بر چهره‌اش لنگر انداخت. سپس آن‌ها از محضر ایشان خارج شدند.

و چون وقت نماز عشاء شد، حضرت خلیفه بالای منبر رفته فرمود: «ألا إن أفضل هذه الأمة بعد نبیها؛ أبوبکر». "آهای مردم، خوب بدانید که پس از پیامبر برترین و والاترین فرد این امت ابوبکر است". پس از روشن شدن این موضوع اگر کسی چیزی غیر از این گوید من با شدت با او برخورد خواهم کرد و او را مجازات می‌کنم.[۱]

۲۸۴- صدا خاموش شد، ولی پژواک آن تا قیامت باقی است

اگر چه صدای رعد آسای ابوبکر صدیق ﷺ بر ضد ظلم و ستم و باطل خاموش شده، ولی پژواک آن تا بروز رستاخیز باقی خواهد ماند و یار پیک آسمان؛ و همراه و یاور رسول الله ﷺ؛ آن رادمرد بزرگ و همراه غار؛ حضرت ابوبکر صدیق، شخصی که سوره مبارکه توبه او را صاحب و دوست وعزیز پیامبر خدا ﷺ نامید، تا ابد در دل مسلمان‌ها زنده خواهد ماند.

۲۸۵- سر تا پا خیر است و خوبی

افرادی خدمت حبر و دانشمند امت؛ حضرت ابن عباس ﷺ رسیده، از ایشان پرسیدند: حضرت ابوبکر صدیق ﷺ چطور بود؟ ابن عباس ﷺ فرمودند: از سر تا پا خوبی بود و بس! - در او جز خیر و پاکی و پارسایی هیچ نبود -.[۲]

۱- أسد الغابة، و أبوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص: ۲۷۹.

۲- أبوبکر الصدیق، اثر/ علی الطنطاوی، ص:۲۸۱.

پشت جلد کتاب

خلیفه راشد اول؛ حضرت صدیق اکبر، در تمام صحنه‌های زندگی پربرکت پیک آسمان؛ رسول الله ﷺ حضور داشت و قدم به قدم از ایشان پیروی کرده، با جان و مالش پیامبر حق را یاری می‌داد و چون رسول الله ﷺ رحلت نمود رهبری و سکوی هدایت مسلمانان بدست ایشان سپرده شد و او نیز با استفاده از بصیرت خدادادیش توانست مسیر وزش تمام طوفان‌های هولناک را تغییر داده، کشتی اسلام را از دهان موج‌های وحشتناک ربوده و در کناره بندرگاه امن و آسایش لنگر اندازد.

ایشان در استوار کردن پایه‌های حکومت اسلامی و مستحکم کردن آن در دوران ناچیز خلافت خود نقش بسیار بسزایی را ایفا نمود.

این سیاست ریشه‌ای، و زیر بنای درست او باعث شد پس از ایشان مرزهای حکومت اسلامی در آسیا تا هندوستان و چین و در آفریقا تا مصر، و تونس و مراکش و در اروپا تا اندلس و فرانسه پیشرفت کند.

کتابی که در دست شماست، گلچینی است از حکایات موثق در مورد این شخصیت برجسته و والا. در زبان فارسی این اولین تلاشی است که بدینصورت جلوه‌گر می‌شود. صد البته که جمع کردن اقیانوس حکایات حمیده ابوبکر در کوزه‌ای ناچیز، کاری است بس دشوار..

امید است این شیوه نوین بیان مورد قبول خوانندگان گرامی واقع شود...